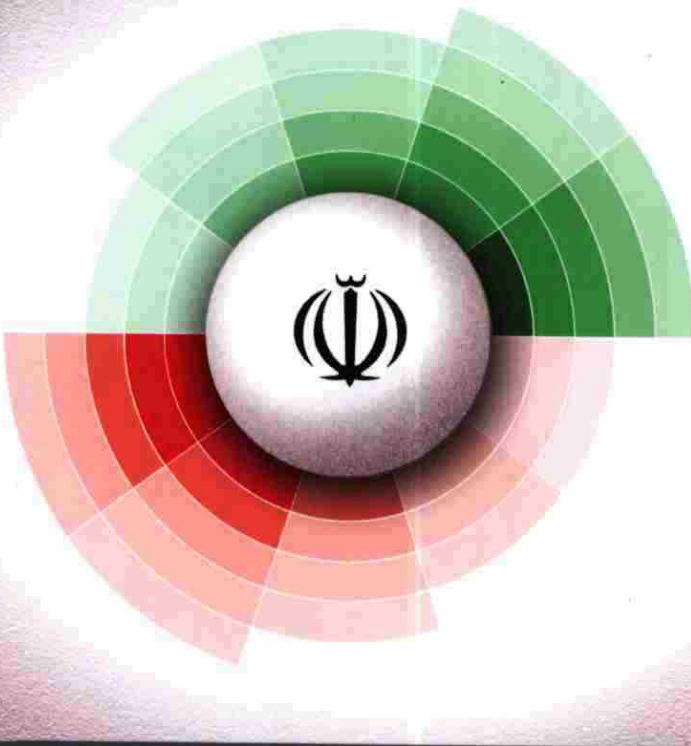
پژوهشکده مطالعات راهبردی
غیر انتفاعی

استراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران

مجموعه مقالات
اولین همایش ملی مطالعات استراتژیک
در جمهوری اسلامی ایران



استراتژی امنیت ملی

در

جمهوری اسلامی ایران

مجموعه مقالات

اولین همایش ملی مطالعات راهبردی در

جمهوری اسلامی ایران

پژوهشکده مطالعات راهبردی

۱۳۸۴

همایش ملی مطالعات راهبردی در جمهوری اسلامی ایران (نخستین: ۱۳۸۲: تهران).
استراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران مجموعه مقالات اولین همایش ملی مطالعات راهبردی در جمهوری اسلامی ایران / برگزار کننده پژوهشکده مطالعات راهبردی.
-- تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۴.
۳۰۴ ص: -(پژوهشکده مطالعات راهبردی؛ ۶۳. مجموعه مقالات، ۲)
ISBN 964-6946-63-1 : ۲۰۰۰۰ ریال
فهرستنویسی براساس اطلاعات فیپا.
۱. امنیت ملی -- ایران -- کنگره‌ها. ۲. امنیت ملی -- ایران -- مقاله‌ها و خطابه‌ها. الف. پژوهشکده مطالعات راهبردی. ب. عنوان.
UA۱۰ / ۵/ ۸هـ ۳۵۳/۱۲۴۰۹۵۵
۱۳۸۴
کتابخانه ملی ایران ۸۴ - ۷۷۰م

استراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران

برگزار کننده و ناشر: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی
حروفچینی و صفحه‌آرایی: پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی
نوبت چاپ: اول ۱۳۸٤
تیراژ: ۳۰۰۰
لیتوگرافی: پارت گرافیک
چاپ و صحافی: لیلا
قیمت: ۲۰۰۰۰ ریال

شابک: ۹٦٤-٦۹٤٦-٦۳-۱ ISBN 964-6946-63-1

نشانی: تهران- صندوق پستی ۱٤٥٥-٥۱۸۹

فهرست مطالب

سخن ناشر ۷
مقدمه: توسعه مطالعات استراتژیک به مثابه ضرورتی ملی /
دبیر کمیته علمی همایش ۹

بخش اول: ملاحظات روش‌شناختی

فصل اول. سیر تحول مطالعات استراتژیک؛ روندهای جهانی و تجارب ایرانی/
دکتر اصغر افتخاری ۱۹
فصل دوم. الگوی طراحی استراتژ ی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران/
محمود کلاهچیان ۶۳
فصل سوم. تحول تاریخی ـ گفتمانی مفهوم امنیت/
رضا خلیلی ۹۷

بخش دوم. تحلیل محتوایی

فصل چهارم. تعامل بنیانهای حقوقی و راهبردی امنیت ملی/
دکتر سیامک ره‌پیک ۱۴۷

فصل پنجم. مسئله دارالاسلام و قلمرو ملی و تأثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران/
دکتر بهادر زارعی ۱۶۳

فصل ششم. جهان‌شمولی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران؛ الگوی تعادل تهاتری، الگویی
مناسب برای امنیت‌سازی/ غلامرضا خادمی ۲۰۰

بخش سوم. مطالعات موردی

فصل هفتم. ارزیابی راهبردی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان/
دکتر نوذر شفیعی ۲۲۵

فصل هشتم. محیط منطقه‌ای و راهبرد امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران/
دکتر محمد حیدری ۲۴۹

فصل نهم. بررسی ملاحظات و اصول حاکم بر روند تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا/
دکتر سیداصغر کیوان حسینی ۲۷۹

سخن ناشر

پژوهشکده مطالعات راهبردی به منظور تقویت مطالعات راهبردی و امنیت ملی تاکنون اقدام به ترجمه و انتشار آثار متعددی نموده است که ورود آنها به درون جامعه علمی و اقبال مدیران اجرایی به این گونه آثار حکایت از نیاز اولیه جامعه ما به تولید چنین آثاری دارد. با این حال تلاش برای بومی‌سازی این حوزه از دانش و عرضه دیدگاه کارشناسان داخلی، ضرورت دیگری به شمار می‌آید که به هیچ وجه نمی‌توان از کنار آن به سادگی گذر کرد. *پژوهشکده مطالعات راهبردی* به منظور پاسخ‌گویی به این نیاز، ضمن اجرای پروژه‌های تحقیقاتی و تهیه پاره‌ای از گزارشهای راهبردی، طرح برگزاری نخستین همایش مطالعات راهبردی را در سال ۱۳۸۲ با همکاری برخی از مهم‌ترین مراکز مطالعات راهبردی در کشور به اجرا گذارد که نتیجه آن ارایهٔ طیف متنوعی از تحلیلهای راهبردی در قالب مقاله علمی، سخنرانی و گزارش است. اثر حاضر در بردارنده نه عنوان مقاله است که به مناسبت همایش مذکور سفارش و بعضاً ارائه نیز شده‌اند. پژوهشکده امیدوار است با استمرار فعالیتهایی از این قبیل، شاهد توسعه مطالعات بومی در حوزه مطالعات استراتژیک و امنیت ملی در کشور باشیم.

معاونت پژوهشی

مقدمه: توسعه مطالعات استراتژیک به مثابه ضرورتی ملی

«دانش‌پژوهان و سیاست‌گذاران امنیتی به یک اندازه نیازمند آن هستند برای مواجهه با چالشهای جهان آینده خود را آماده ساخته، طرح و برنامه‌ای را آماده سازند. به نظر می‌رسد که بدون اندیشه و طراحی برای آینده، هیچ ملتی نمی‌تواند امیدی به صیانت از امنیت خود داشته باشد»(۱)

پرسش از استراتژی را می‌توان به تعبیر ژاکیولین دیویس[1] و میشل سوینی[2]، رمز موفقیت ملتها برای ورود به قرن بیست و یکم ارزیابی کرد؛ چرا که بدون تأمل در خصوص چیستی و ماهیت استراتژی، فراگیری اصول و مبانی طراحی استراتژیهای نوین و بالاخره بومی‌سازی دانش مطالعه استراتژیک و در نهایت کاربرد آن در سطح ملی، «تصویر ما از آینده» و «نحوه تأمین منافع ملی» مبهم و در نتیجه «غیرکارآمد» خواهد بود. به همین دلیل امروزه «آینده پژوهی» پیوند نزدیکی با «مطالعات استراتژیک» یافته است(۲) و آینده متعلق به ملتهایی دانسته می‌شود که می‌توانند از رهگذر طراحی استراتژیهای کارآمد در «شکل‌دهی» به «آینده» مؤثر واقع شوند. معنای این سخن آن است که استراتژی ماهیتی تازه

---

1. Jacquelyn Davis
2. Michael Sweeney

یافته و شأن «ایجابی» آن بر کارکردهای «تدافعی» استراتژی غلبه یافته است. لذا تحلیلگرانی چون «جی کلین»[1] معتقدند که مطالعات استراتژیک باید به کانون تحلیلهای امنیتی باز گردد.(۳)

ملاحظاتی از قبیل آنچه بیان شد دلالت بر آن دارند که طراحی استراتژی مقوله‌ای حساس، پیچیده، بین رشته‌ای و کاملاً تخصصی است که در ارتباط مستقیم با منافع حیاتی بازیگران است؛ در حالی که جریان مطالعات ایرانی در این حوزه جوان و بنیاد تاریخی آن ضعیف است. «پژوهشکده مطالعات راهبردی» با توجه به ضرورتهای علمی ـ اجرایی موضوع مذکور، از ابتدای تأسیس تاکنون تلاش کرده به نوعی در مقام تأمین این نیاز ملی برآید. در این باره سالهای نخستین فعالیت پژوهشکده به زمینه‌سازی برای فراهم آمدن مقدمات طرح مطالعات استراتژیک در ایران از رهگذر تولید متون اولیه، تهیه گزارشهای راهبردی و برگزاری نشستهای تحلیلی ـ کاربردی اختصاص یافت. فعالیتی که نتیجه‌اش طرح نظام‌مند موضوع استراتژی در جامعه علمی کشور و اقبال مراکز تصمیم‌گیر برای استفاده از نتایج کاربردی آن است.

مجموع ملاحظات علمی ـ اجرایی کارشناسان در ابتدای سال ۱۳۸۲ حکایت از آن دارد که آمادگی لازم برای طرح علمی موضوع «استراتژی و امنیت ملی» نزد عمده نهادهای فعال در این حوزه به وجود آمده بود؛ به همین دلیل پژوهشکده مطالعات راهبردی بر آن شد تا با انجام رایزنیهای اولیه و کسب نظر مساعد این بازیگران و با تکیه بر توان عمومی این مراکز، نخستین همایش ملی در زمینه مطالعات استراتژیک و امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران را برگزار کند. تأکید پژوهشکده بر مشارکت جمعی مراکز مطالعاتی مذکور ریشه در ماهیت مطالعات استراتژیک دارد که اصولاً فعالیتی جمعی و بین رشته‌ای

---

1. G. Klein

ارزیابی می‌شود و در نهایی کردن آن استفاده از نظرهای انتقادی به منظور رسیدن به طرح نهایی، کاملاً ضروری است.[٤]

در پی تصویب طرح کلی همایش، کمیته علمی با حضور تنی چند از استادان آشنا به مطالعات امنیتی و استراتژیک تشکیل شد و مراحل اولیه، یعنی «تعیین محورهای همایش»، «فراخوان»، «عقد قراردادهای پژوهشی»، «ارزیابی مقالات» و در نهایت انتخاب مقالات برگزیده برای ارایه در همایش در موعد مقرر به انجام رسید. نکته درخور توجه آنکه به دلیل سطح بالای مشارکت مراکز فعال در این همایش، کمیته علمی ترتیبی اتخاذ نمود تا از روشهای متفاوتی برای ارایهٔ دستاوردهای پژوهی مراکز ـ حسب نیاز موضوعات ـ استفاده گردد. بر این اساس همایش در سه سطح طراحی گردید:

در سطح نخست، مقالات علمی برگزیده ارائه گردید که عمدتاً مسائل بنیادی و نظری بحث را در برمی‌گیرند.

در سطح دوم، سخنرانیهای علمی‌ای پیش‌بینی گردید که در آنها عمده مسائل کاربردی در حوزه مطالعات امنیتی ـ استراتژیک ایران مورد توجه قرار گرفته‌اند.

در سطح سوم، «نشستهای تخصصی»ای طراحی گردید که در آنها عمده‌ترین مسائل جاری کشور با حضور کارشناسان به بحث گذارده شد.

در نتیجه برگزاری این برنامه شاهد مشارکت بیش از چهل تن از استادان و محققان مرتبط با حوزه مطالعاتی استراتژی و امنیتی در جمهوری اسلامی ایران از اصلی‌ترین مراکز مطالعات استراتژیک در ایران بودیم که منجر شد نخستین گام با توفیق نسبی لازم برداشته شود.

پژوهشکده *مطالعات راهبردی* ضمن تشکّر از کلیه استادان و محققانی که با حضورشان در سطوح مختلف و با ارایهٔ دیدگاه و یا مشارکت فعال در نشستهای همایش، به تقویت هر چه بیشتر این برنامه کمک نمودند، قصد دارد مجموع

مطالـب ارایه شده در این همایش را از طریق دفتر همایشهای پژوهشکده تدوین و جهـت اسـتفاده عمومـی عرضه کند. از همین‌رو گزارش نهایی مربوط به کلیه نشسـتها تهـیه و در قالـب گزارشـهای مستقل عرضه گردیده است. مقالات ارائه شده در همایش نیز همراه تعداد دیگری از مقالات که امتیاز علمی لازم را جهت انتشـار کسـب کرده‌اند، در این کتاب آمده است. همچنین متن سخنرانیهای ارائه شـده نـیز پـس از تنظـیم و نهایی شدن در قالب یک مجلد مستقل ارائه خواهد شـد. بدیـن ترتیب اثر حاضر که به مناسبت این همایش و در قالب کتاب حاضر تهـیه و عرضـه شده، می‌تواند مقدمه مناسبی برای گامهای بعدی در این زمینه به شمار آید. امید آنکه با تأسیس انجمن مطالعات استراتژیک در جمهوری اسلامی ایـران ـ کـه مقدمـات آن در حاشـیه همـایش بـه انجـام رسید ـ شاهد برگزاری دومین همایش مطالعات استراتژیک و امنیت ملی در سالهای آتی باشیم.

● محورهای اصلی کتاب

مقـالات به گونه‌ای طراحی گردیده‌اند که بتوانند در مجموع سه محور اصلی را مطرح نمایند.

بخـش نخسـت که در آن مطالعات روش‌شناختی دربارهٔ استراتژی و ا منیت ملـی، مورد نظر بوده و شامل سه مقاله است. در مقاله اول «سیر تحول مطالعات اسـتراتژیک» در جهـان و تجـربه ایرانـی به بحث گذارده شده و مؤلف از تمایل جامعـه علمـی ـ عملیاتـی کشـور بـه تجـربه نمـودن الگـوی تازه‌ای از طراحی اسـتراتژی سـخن بـه مـیان آورده اسـت. ایـن مقالـه بـا عـنوان «الگوی طراحی اسـتراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران» به تحلیل روش‌شناختی تجربه ایـران اختصاص دارد و مؤلف تلاش می‌نماید تا نقاط ضعف و قوت این تجربه را بـرای بهـره‌بـرداری آتـی، تحلـیل در دومیـن مقالـه بـا عنوان «الگوی طراحی اسـتراتژی امنیـت ملـی در جمهـوری اسـلامی ایـران»، همیـن موضـوع ولی از

رویکردی متفاوت به بحث گذارده شده و مؤلف تلاش نموده تا لوازم و مقتضیات طراحی استراتژی را در چارچوب شرایط زمانی و مکانی جمهوری اسلامی ایران، تبیین و ارایه نماید.

مقاله پایانی این بخش با عنوان «تحول تاریخی ـ گفتمانی مفهوم امنیت» به تکمیل مفهومی دو مقاله پیشین پرداخته و با بررسی سیر تحول مفهوم امنیت در چشم‌انداز جهانی و نگاه ایرانی، نشان می‌دهد که همزمان با تحول مفهوم استراتژی، امنیت نیز تحولی مشابه را طی کرده است.

بخش دوم به بررسی اصول و ارکان اولیه استراتژی امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران اختصاص دارد. در این بخش با عنایت به تعدد و تکثر اصول ذی‌مدخل، سعی شده مهمترین حوزه‌های مرتبط طرح و مورد توجه قرار گیرد. در مقاله اول این بخش با عنوان «تعامل بنیانهای حقوقی و راهبردی امنیت ملی» کارکردهای پیشینی و پسینی حوزه حقوق در ارتباط با راهبرد امنیت ملی مورد بررسی قرار گرفته است.

در مقاله «مسئله‌دار الاسلام و قلمرو تاثیر آن بر امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران»، ملاحظات ایدئولوژیک استراتژی امنیت ملی کشور مورد توجه قرار گرفته و نویسنده تلاش نموده تا تفسیری مدرن و به روز از مداخله مؤثر و نظام‌مند اصول دینی در سطح مطالعات استراتژیک کشور عرضه کند. در نهایت در مقاله «جهان‌شمولی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران» درباره محیط جهانی و ملاحظات ملی به عنوان مسئله بنیادی مطالعات استراتژیک از منظر ایرانی بحث شده است.

مقالات بخش سوم به «مطالعات موردی» اختصاص یافته است که در آن برخی از الگوهای استراتژیک با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران و یا نقشی که ایران می‌تواند در آنها ایفاء کند، مورد بررسی قرار گرفته‌اند.

در اولیـن مقالـه ایـن بخـش مطالعه تحلیلی ـ انتقادی‌ای از منظر استراتژیک نسـبت بـه سیاسـت خارجی جمهوری اسلامی ایران آمده است. این مقاله که به ارزیابـی راهبرد سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان اختصاص دارد؛ تحـول مناسـبات استراتژیک در فضای پس از یازده سپتامبر و نوع واکنش ایـران را در موضـوع افغانسـتان، مورد بررسی قرار گرفته است. در مقاله «محیط مـنطقه‌ای و راهـبرد امنیـت ملـی جمهوری اسلامی ایران» همین موضوع، اما در سـطح مـنطقه، مورد توجه قرار گرفته است. در سومین مقاله مؤلف ملاحظات و اصـول حـاکم بـر روند تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا، را به بحث گذارده و تلاش دارد تـا اولاً از تـبعات اسـتراتژیک ایـن الگـوی رفتاری برای جمهوری اسلامی ایـران سـخن بگویـد و ثانـیاً، نکـات روش‌شـناختی مثبـت ایـن الگوی طراحی استراتژیک را برای دیگر بازیگران استنتاج و بیان دارد.

در مجمـوع مقـالات نه‌گانه اثر حاضر تصویری کلی از مطالعات استراتژیک ارائـه مـی‌دهـند که در آن تجربه ایرانی در مقام نظر و عمل لحاظ شده است. به امـید آنکـه در سـالهای آیـنده بـا تـلاش سایر محققان و مراکز پژوهشی، شاهد توسعه هر چه بیشتر این حوزه مطالعات باشیم.

دکتر اصغر افتخاری

دبیر کمیته علمی همایش

یادداشت‌ها

1. Davis, Jacquelyn & M. Sweeney, Strategic Paradigms, U.S., The Institute for Foreign Policy Analysis, 2000, p.1.

۲. نک. افتخاری، اصغر، *آینده پژوهشی در حوزه امنیت ملی*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی، ۱۳۸۳.

3. See Klein, G. Sources of Power of Power: How People Make Decisions, Cambridge, MA: MIT Press, 1998.

4. See. Gray, Colins, ***Modern Strategy***, Oxford, O.U.P., 1999.

بخش اول

ملاحظات روش‌شناختی

فصل اول

سیر تحول مطالعات استراتژیک؛ روندهای جهانی و تجارب ایرانی

دکتر اصغر افتخاری[1]

مقدمه

«عـدم توجـه بـه مقـوله استـراتژی در بـرنامه‌ریزی[ملی]... بدان مـی‌ماند که بخواهیم بدون مهرهٔ‌پادشاه شطرنج بازی کنیم که نتیجه‌ای جـز شکسـت بـرای چنیـن بازیکنی متصور نیست... [ما] در صلح و جنگ نیازمند استراتژی هستیم.»(۱)

اهمیـت و ضـرورت توجـه بـه مقـوله «اسـتراتژی» چنان که کالین گرای[2] اظهار داشـته، بـرای کمـتر سیاست‌گذاری محل شک و تردید است و چنین به نظر می‌رسد

۱- استادیار دانشگاه امام صادق(ع) و معاون پژوهشی پژوهشکده مطالعات راهبردی

2- Colin Gray

کـه تحـول تفاسـیر موجـود از اسـتراتژی ـ از یـک سو ـ و بروز تغییرات بنیادین در محـیط عملیاتـی ـ از سـوی دیگر ـ چنان اثرگذار بوده که امروزه نمی‌توان به سادگی از «امکـان طراحـی اسـتراتژیهای ملی» سخن گفت؛ به عبارت دیگر «ضرورتها» کم و بـیش وجـود دارنـد؛ اما «امکانات» برای پاسخ‌گویی به این ضرورتها ـ به زعم برخی از تحلـیل‌گـران ـ کافـی نیست. به همین دلیل پاره‌ای از تحلیل‌گران با توجه به موانع مهمـی چـون موانع «معرفت‌شناختی»، «معناشناختی»، «کاربردی» و «عملیاتی» به آنجا مـی‌رسـند که تلاش برای طراحی و ارائهٔ استراتژیهایی همسنگ آنچه در قرون نوزده و بیسـت معـروف بـود، اقدامـی بی‌ثمر است؛ لذا عصر تازه‌ای در حیات «استراتژی» پدیدار شده که با ادوار پیشین قابل قیاس نیست.[۲]

گذشـته از مـیزان صـحت و سقم مدعیات بالا، می‌توان به صحت نسبی این گـزاره نـزد کلـیه تحلـیل‌گـران استراتژیک آگاهی یافت؛ زیرا مقوله استراتژی از حیـث معنایـی و کاربـردی دچـار تحـول گشـته و مـا نه با یک الگوی واحد از اسـتراتژی، بلکـه بـا طـیف متنوعـی از الگوهـای اسـتراتژیک مواجه هستیم که ضـرورتاً بـر یکدیگـر منطبق نیستند. نگارنده در نوشتار حاضر از همین منظر به موضـوع اسـتراتژی نگریسته و تلاش می‌نماید در میانه دو طیف افراطی قائل به ثـبات استراتژی یا زوال آن، رویکرد سومی را که قائل به تحول استراتژی است، معرفـی نمـاید. بـرای ایـن مـنظور نخسـت از الگوهای اصلی در حوزه تفکر و طراحـی اسـتراتژیک سـخن گفـته و در ادامـه تجربه جمهوری اسلامی ایران را مطابق الگوهای طراحی شده، ارزیابی و تحلیل می‌نماید.

الف. الگوهای تحلیل استراتژیک

«اسـتراتژی یـک رشـته التقاطـی اسـت... مطالعات استراتژیک به عـنوان یک دیسیپلین مجزا در نظر گرفته نمی‌شود. این حوزه با نقش قدرت نظامی سر و کار دارد، اما منحصر به آن نمی‌باشد.»[۳]

چنان که اکثر تحلیلگران استراتژیک بیان داشته‌اند، این حوزه مطالعاتی اگرچه در حوزه مطالعات نظامی تکوین و ظهور یافته؛ اما در سیر تحول خود ماهیتی فراگیر و رشد یابنده را از خود به نمایش گذارده است؛ به گونه‌ای که ماهیت نظامی‌اش را به شدت تحت تأثیر قرار داده و شاهد پیدایش گونه‌های تازه‌ای از استراتژی هستیم که ضرورتاً به کاربرد ابزارهای نظامی در صحنه نبرد، منحصر نمی‌شود. به همین دلیل از سویی کاربردی شایع و عام یافته که دیگر همچون قبل ـ چنان که لیدل هارت[1] نشان داده ـ ملاحظات نظامی صرف را شامل نمی‌شود(۴) و از سوی دیگر از جذابیت مفهومی‌ای برخوردار است که عمده نویسندگان و سیاستگذاران را به کاربرد آن ـ به منظور نشان دادن کلان‌نگری، اهمیت و ضرورت توجه به دیدگاهشان ـ ترغیب می‌کند.(۵) در چنین فضایی می‌توان به مجموعه‌ای از برداشتها از «استراتژی» دست یافت که می‌توان از حیث ماهیتی و روش‌شناختی، آنها را به پنج دسته کلی تقسیم نمود:

۱. نسل اول؛ هنر جنگیدن

«استراتژی [دلالت بر] کاربرد منازعه برای نیل به اهداف جنگ دارد.»(۶)

تعبیر صریح و ساده کلازویتس[2] را می‌توان تعریف مبنایی استراتژی تلقی نمود که نسل اول از استراتژیست‌ها را شکل می‌دهد. این تلقی از استراتژی نسبت وثیقی با تعریف لغوی استراتژی دارد که بر «هنر راهبری نظامی» اطلاق می‌شد. ریشه لغوی استراتژی واژه Strategus یا Strategos یونانی است که در جمع به صورت Strategi یا Strategoi به کار می‌رود. استراتژوس در واقع لقب رهبران ارتش باستان، به ویژه رهبران ارتش باستان آتنی بوده و در زمان

1- Liddell Hart

2- Carl Von Clousewitz

حکومت کلیستنز[1] در سال‌های ۵۰۸ ق.م کاملاً رواج داشته است. کلیستنی اولین کسی بود که با تاسیس واحدهای نظامی فرعی مستقل تحت امر خود، توانست ساختار ارتش منظمی را بنیاد نهد که هر یک را یک «ژنرال» (موسوم به استراتژوس) هدایت می‌کرد.(۷) بدین ترتیب قدیم‌ترین تلقی از استراتژی با محوریت «نظامی گری» به شکل «آشکار» و «سخت‌افزاری» آن ـ یعنی جنگ در میدان نبرد ـ پدیدار می‌شود. «هنر جنگ» یا «هنر ژنرال‌ها» که امروزه از آن به «علم لشکرکشی» تعبیر می‌شود، محتوای اصلی «استراتژی» در این دوران را شکل داده و به دست اندیشمندان برجسته‌ای چون گزنفون، وجیتوس، سان تزو و کلازویتس شناسانده و تثبیت می‌گردد.(۸) وون مولتکه[2]، همین ایده را در نظر داشته است:

«[استراتژی]... تطابق عملی ابزار موجود در اختیار یک ژنرال، برای دستیابی به هدف مورد نظر... است.»(۹)

در مجموع می‌توان گفت مفهوم محوری نزد این دسته از نویسندگان، واژه «جنگ» است که دربردارنده پنج عنصر اساسی است:(۱۰)

۱. عنصر *انسانی*: تقویت روحیه دلاوری، رشادت و ... نزد سربازان؛

۲. عنصر *محیطی*: توجه به فیزیک عرصه نبرد و شرایط جوی و ... ؛

۳. عنصر *تسلیحاتی*: تلاش برای استفاده از ابزارهای رزمی بهتر؛

۴. عنصر *فرماندهی*: چگونگی اداره جنگ و هدایت نیروها در عرصه عمل؛

۵. عنصر *مدیریتی*: هنر سازماندهی به نیروها و استفاده بهینه از ابزارها؛

بر این اساس، عنصر چهارم بیشتر با مفهوم «تاکتیک» و عنصر پنجم با «استراتژی» شناسانده می‌شود. «تاکتیک» از واژه Taktika مشتق شده و بر

1- Kleisthenes

2- Von Moltke

«تدابیر جنگی در میدان» اطلاق می‌شود؛ حال آنکه «استراتژی» کلان‌تر بوده و طیف متنوعی از تاکتیکها در درون آن معنا می‌یابند.

بدین ترتیب می‌توان عصاره دیدگاه نسل اول دربارهٔ مطالعات استراتژیک را در تأکید ایشان بر تفکیک «تاکتیک» از «استراتژی» مشاهده نمود؛ چرا که از منظر ایشان «نظامی‌گری» دارای دو حوزه اصلی است که یکی کلان و دیگری خرد است؛ یعنی استراتژی و تاکتیک.

«استراتژی و تاکتیک دو شاخه اصلی علم و هنر نظامی را تشکیل می‌دهند. استراتژی به تعیین اهداف، سیاستها و برنامه‌ها در تمام سطوح فعالیت کمک می‌کند... ولی تاکتیک ... با مرحلهٔ اجرا و عملی کردن... مرتبط است.»(۱۱)

اگرچه انتقادات وارد بر این تلقی بسیار زیاد و متنوع است،(۱۲) به گونه‌ای که تحول استراتژی در اعصار بعدی به امری بدیهی تبدیل می‌شود؛ اما معنای این سخن از بین رفتن قائلان به اعتبار این اندیشه در جهان معاصر نیست؛ به عبارت دیگر، اگرچه حوزه «مطالعات استراتژیک» وسعت قابل توجهی یافته که قابل مقایسه با قلمرو مدنظر نسل اولی‌ها نیست؛ اما ملاحظات نظامی تحت عنوان «استراتژی نظامی» همچنان به حیات خود ادامه می‌دهند. در این ارتباط می‌توان به اندیشه‌های سرنوشت‌ساز افرادی چون آلفرد ماهان، جولین کوربت، آدمیرال رائول کاستکس، جولیو دوهت و آنتونین هنری جومینی اشاره کرد که هر یک به نوعی مناسبات بین‌المللی را تحت تأثیر قرار داده‌اند.(۱۳)

۲. نسل دوم؛ مدیریت جنگ

«همه لشکرکشیهای روزگاران گذشته به علت کمی‌پول و وسایل، فاقد ابهت و نیرو بودند.»(۱٤)

چنان که توسیدید نیز پیش‌بینی کرده بود، «جنگها» به واسطه فزونی در مال و امکانات تحول یافته، از اشکال سنتی خویش بیرون آمدند و در نتیجه تغییرات بنیادینی در مفاهیم و تلقیهای پیشین پدید آمد که از جمله آنها می‌توان به نوع نگرش نویسندگان و تحلیلگران مسائل رزمی به «استراتژی» اشاره داشت.

در واقع چنان که چارلز مسینجر[1] و همکارانش در *تاریخ نظامی* نشان داده‌اند، از ابتدا معنای «استراتژی» با ماهیت «جنگ» ارتباطی وثیق داشته و همین امر منجر شده تا در پی تغییر و تحول «جنگها»، نوع نگاه به استراتژی نیز متحول شود.(۱۵) بر این اساس نسل دوم تحلیل‌گران استراتژیک کسانی هستند که جنگ را در دایره محدود «برخورد نظامی» و صرفاً با عنایت به «جنگ افزارها» تجزیه و تحلیل نمی‌نمودند. «جنگ» از منظر ایشان پدیده‌ای «چندبعدی» به شمار می‌آمد که ملاحظات اقتصادی، اجتماعی ـ فرهنگی، سیاسی و ... را نیز دربرمی‌گرفت و به همین دلیل سطح استراتژی از حد «استفاده از درگیری با دشمن برای [نیل به] اهداف»(۱٦) فراتر رفته و به گونه‌ای از «مدیریت» تبدیل می‌شود که دیگر اطلاق «هنر» ـ به مانند نگرش نسل اول ـ بر آن صدق نمی‌کند. به تعبیر پل راجرز[2] تحولات نیمه دوم قرن بیستم درسهای زیادی برای جامعه جهانی به همراه داشته است که از جمله آنها می‌توان به ضرورت درک تحول ماهیت جنگ ـ به واسطه ظهور فناوری هسته‌ای ـ اشاره کرد.(۱۷)

از مجموع ملاحظات بالا چنین استنتاج می‌شود که با ورود به عصر جدید، «جنگ» (موضوع اصلی مطالعات استراتژیک نسل نخست) از دو حیث متحول می‌شود:

1- Charles Messenger

2- Paul Rogers

۱. *از حیث آنکه* صرفاً در ابعاد ملاحظات تسلیحاتی، محیطی، انسانی و تاکتیکی محدود نشده و افزون بر آن اقتصاد، سیاست، فرهنگ و ... به عنوان ابعاد مؤثر در تکوین، مدیریت و نتیجه بخشی جنگ‌ها مطرح می‌شوند.[(۱۸)]

۲. *از حیث محتوا و «توان تخریبی»*. به واسطه ظهور فناوریهای نوین، جنگ کاملاً متحول شده و گونه‌هایی از آن پدیدار می‌شود که به دلیل توان تخریبی جمعی، بیشتر نیازمند «اعمال مهار» به منظور «عدم وقوع» ـ و نیز پیروزی در صورت وقوع ـ است. دلیل این امر نیز آن است که «پیروزی» مطابق معنای سنتی در این گونه «جنگها» اصلاً موضوعیت ندارد.[(۱۹)] به همین دلیل ریچارد جونز[۱] قائل به بازتعریف «استراتژی» در پرتو تحولات فناوری و پیدایش گونه جدیدی از استراتژی است.[(۲۰)]

نتیجه این تحول، تغییر ماهیت «استراتژی» است که این تغییر به تناسب در دو بعد رخ می‌دهد. از این دو تغییر می‌توان به تغییر *انتولوژیک* و *اپیستمولوژیک* یاد کرد که اولی ماهوی و دومی پدیداری است. در نتیجه تحول انتولوژیک، «استراتژی» از حیث هدفمندی متوجه «اعمال مهار» برفرایندهای جنگ‌ساز، به منظور جلوگیری از وقوع آنها است و از حیث اپیستمولوژیک، استراتژیستها افرادی هستند که با داشتن نگرشی بین رشته‌ای، قادر به ارائه برنامه‌های کلانی هستند که به کار تنظیم مناسبات بین حوزه‌های مختلف سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی می‌آیند؛ به عبارت دیگر ایشان اگرچه همچنان به جنگ نظر دارند؛ اما بیشتر در پی مدیریت سیاستها در حوزه‌های مختلف هستند تا از این طریق توان رزمی بازیگر تقویت شده و اهداف مذکور، بدون اعمال قدرت نظامی، تحصیل گردد و یا در صورت ورود به منازعه، با کمترین هزینه ممکن اهداف تحصیل شوند. به همین دلیل «استراتژی» در این تلقی از جنس «مدیریت» ارزیابی می‌گردد و نه «هنر».

1- Richard W.Jones

۳. نسل سوم؛ برنامه‌ریزی سازمانی

«طراحان استراتژی باید اهدافی مشخص و معین داشته ... و نسبت به محیط و توانمندیهای سازمانی خود بسیار حساس باشند... تا بتوانند برنامه‌ای مؤثر را طراحی و برای اجرا پیشنهاد نمایند.»(۲۱)

از این گفته مک گرگور ناکس[1] می‌توان چنین استنتاج کرد که سومین تحول عمده در مطالعات استراتژیک در پی توسعه مفهومی این اصطلاح به حوزه «مدیریت سازمانی» و با همت کارشناسان و تحلیل‌گران «مسائل بازرگانی» پدیدار شده است. در نتیجه این تحول حوزه مطالعاتی موسوم به «مدیریت استراتژیک» موضوعیت می‌یابد. اگر همچون ساموئل سرتو[2] و پائول پیتر[3] مدیریت استراتژیک را «روندی پیوسته و تعاملی» تعریف نماییم که «هدف از آن حفظ تناسب و هماهنگی کلیّت سازمان با محیط اطراف آن باشد»؛(۲۲) آن گاه می‌توان استراتژی را «طرح موفقیت‌آمیز مفاهیم، افکار و برنامه‌های لازم برای دستیابی به اهداف و رویارویی با رقبا و شکست آنها تعریف نمود که در ظرف زمانی مشخص صورت می‌گیرد.»(۲۳) این تلقی مدیریتی از استراتژی مبتنی بر پنج رکن اصلی است که پاسخ به آنها هدف اصلی طراحان استراتژی است:(۲٤)

۱. *پرسش از کجایی*: تبیین و توصیف موقعیت فعلی بازیگر؛

۲. *پرسش از آینده*: سازمان می‌خواهد در آینده مشخص به کدامین موقعیت برسد؛

۳. *پرسش از چگونگی*: بیان روشها و طرحهایی که رسیدن به موقعیت مطلوب را میسر می‌سازد؛

٤. *پرسش از میزان تحقق*: بیان شاخصهایی که میزان تحقق اهداف را نشان دهند؛

1- Mac Gregor Knox

2- Samuel Certo

3- Paul Peter

۵. *پرسش از نحوه اطمینان‌بخشی:* اینکه چگونه می‌توان تحول و رشد مورد نظر را پیگیری کرده و صیانت نمود.

بدین ترتیب نسل سوم با گفتمانی جدید از «استراتژی» شناسانده می‌شود که از حیث ماهیت، «غیرنظامی» است و در سطح «سازمانی» تعریف می‌شود. نتیجه استقرار این نگرش تازه، تولید و عرضه الگوهای مدیریتی‌ای است که اگرچه در محتوا و روشهای پیشنهادی برای برنامه‌ریزی با یکدیگر متفاوت هستند؛ اما از آن حیث که همگی بر پنج رکن مذکور استوارند، یکسان و در ذیل گفتمانی واحد ارزیابی می‌شوند.

از جمله ویژگیهای برجسته این تلقی تازه از استراتژی، «شمول» و «جامعیت» آن است؛ به گونه‌ای که در مدت زمان کوتاهی توسعه و رشدی قابل توجه یافته و شاهد کاربرد آنها در حوزه‌های مختلف آموزشی، علمی، کاربردی... و از جمله «نظامی» هستیم؛ به عبارت دیگر، انسجام، سادگی و کارآمدی بالای این طرز تلقی از «استراتژی» که در ارتباط محکمی با الگوی تحلیلی «سیستمها» است، این امکان را فراهم می‌آورد تا تحلیل‌گران و مدیران حوزه‌های مختلف نسبت به پذیرش و استفاده از «استراتژی» اقدام نمایند.(۲۵) درک هیچینز[1] با توجه به همین موضوع سیر تحول استراتژی را در این سطح، شتابنده، متنوع و دربردارنده یافته‌های بسیار معرفی می‌نماید؛ تحولی که در نتیجه آن شاهد عرضه الگوهای بسیار پیچیده‌ای از طراحی استراتژی برای سازمانهای بزرگ هستیم. نکته در خور توجه آنکه استراتژیهای پیچیده امروزی از حیث بنیاد و اصول، بر پایه همان ارکان پنج‌گانه قرار دارند که در اولین الگوهای مدیریت استراتژیک مدنظر بوده‌اند؛(۲۶) به عبارت دیگر مدیریت استراتژیک به واسطه بهره‌مندی از نظریه سیستم، توانسته است به

1- Derek Hitchins

سطح بالایی از ماندگاری دست یابد که رمز اصلی آن افزایش توان الگوهای مدیریت استراتژیک جدید برای پاسخگویی به نیازهای فزاینده جوامع پیچیده امروزی است. به همین دلیل امروزه این طرز تلقی از استراتژی کاربرد بسیار دارد و نزد بسیاری از تحلیل‌گران و برنامه‌ریزان به عنوان معنا و مفهوم معتبری استراتژی شناسانده می‌شود. مفهومی که از حیث محتوایی «مدرن» ارزیابی شده و در دسته‌بندیهای جاری از آن با عنوان «استراتژی مدرن» (یعنی طرح استراتژی در سطح سازمانی و با رویکردی غیرنظامی) تعبیر می‌شود.[۲۷]

٤. نسل چهارم؛ مدیریت ملی

. استراتژی برنامه طراحی شده‌ای است برای نحوه کاربرد امکانات (بالفعل / بالقوه) در جهت نیل به اهداف در سطح ملی و در دوره زمانی مشخصی که با توجه به شرایط داخلی و خارجی هر بازیگر صورت می‌پذیرد.[۲۸]

درک این واقعیت که واحدهای سیاسی به مثابه سازمانهایی هستند که در عین مواجهه با محدودیت منابع، سعی در بیشتر کردن منافعشان و تحصیل اهدافشان دارند، راه را برای ظهور نسلی از مطالعات استراتژیک هموار نمود که امروزه از آن بیشتر با عنوان «استراتژیستهای ملی» یاد می‌شود. در این تلقی از استراتژی تعریفی مشابه نسل سوم از استراتژی ارائه می‌شود، با این تفاوت که سطح تحلیل «ملی» است.

«استراتژی، فن مدیریت و هدایت کلیه منابع جامعه در جهت تحقق و نیل به هدف [اهداف] مشخص است.»[۲۹]

از جمله ویژگیهای برجسته استراتژی نزد این گروه از تحلیل‌گران می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

٤-١. غیر امنیتی شدن استراتژی

رویش مطالعات استراتژیک در بستر مطالعات نظامی، منجر شد تا تحصیل امنیت، صیانت از آن و تلاش برای افزایش ضریب امنیتی بازیگر، به هدف اصلی فرآیند طراحی استراتژی تبدیل شود. این موضوع به ویژه نزد نسلهای اول و دوم استراتژیست‌ها نمود بارزی دارد.[۳۰] «مدیران ملی» را می‌توان نخستین گروه از تحلیلگران استراتژیک به شمار آورد که ضمن ارتقای سطح تحلیل استراتژی به واحد ملی،از امنیتی شدن آن (همانند نسل سومی‌ها) ممانعت به عمل آوردند.[۳۱] تفاوت مهم این گروه با نسل سومی‌ها در سطح تحلیل استراتژی است. بدین معنا که نگرش غیرامنیتی ـ نظامی نسل سومی‌ها در سطح سازمانی بیشتر مطرح است تا ملی و از این حیث نسل چهارم در طرح ایده مدیریت ملی نسبت به نسل سوم پیشگام به شمار می‌آید.

٤-٢. غیرنظامی شدن استراتژی

به دلیل اتخاذ سطح ملی به مثابه واحد تحلیل استراتژی نزد این گروه از تحلیلگران، مشاهده می‌شود که «امکانات» مدنظر استراتژیست‌ها که موضوع طرح و برنامه ملی قرار می‌گیرد، صرفاً در توانمندیهای نظامی منحصر نشده و طیف متنوعی از منابع ـ اعم از مادی و معنوی ـ مورد توجه هستند که توانمندی نظامی تنها بخشی از آن است. جان کیگان[1] در *تاریخ جنگ* به نقد مبسوط دیدگاه سنتی در خصوص نظامی‌گری و استراتژی پرداخته و نشان می‌دهد که ایده کلازویتسی نظامی‌گرا، به واسطه تغییر فزاینده در شرایط محیطی، تضعیف شده است، به گونه‌ای که می‌توان ادعا نمود این رابطه در عصر حاضر به هیچ وجه از استحکام دوره‌های پیشین برخوردار نیست.[۳۲] به

1- John Keegon

عبارت دیگر «نظامی گرایی» از مطالعات استراتژیک حذف نشده؛ اما از کانون این مطالعات به حاشیه رانده شده است.

بر این اساس «استراتژی» سیاستی کلان ارزیابی می‌شود که به دنبال ترسیم چشم‌اندازهای واقعی و متناسب با مجموعه امکانات بالفعل و قابل تحقق یک واحد سیاسی در ظرف زمانی مشخص و معمولاً بلندمدت است. جنس این «سیاست» ضرورتاً نظامی نیست و لازم است به اقتضای جامعیت و ملی بودنش، دربردارنده عمده‌ترین ابعاد حیات ملی (یعنی سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، ارتباطاتی، علمی، فناوری و نظامی) باشد.[۳۳]

٤-۳. ارتقای سطح تحلیل استراتژی

زمانی کالین گرای در مقام آسیب‌شناسی مطالعات استراتژیک گفته بود مشکل اساسی استراتژی آن است که این موضوع به مثابه یک امر مهم و حیاتی در اذهان دانشجویان ما جای نگرفته است.[۳٤] امروز پس از گذشت پنج‌سال از زمان انتشار کتاب گرای به نظر می‌رسد این معضل همچنان وجود دارد و ما به برداشتی جدید از این جمله رسیده‌ایم که حیاتی بودن آن را بیش از پیش برای ما اثبات می‌کند. بر این اساس «استراتژیک بودن» یک موضوع، دیگر همچون قبل به نوع ارتباط آن با مسائل نظامی ـ دفاعی منحصر نمی‌شود، بلکه از ارتباط یا عدم ارتباط آن با «منافع حیاتی» بازیگر ناشی می‌شود؛[۳۵] به عبارت دیگر می‌توان گفت استراتژیهای نوین از حیث ماهیت چنان‌اند که با نگاه به منافع حیاتی بازیگر معنا و مفهوم پیدا می‌کنند.[۳۵] اساساً استراتژی از زمانی موضوعیت می‌یابد که بازیگران قادر شوند:

۱. منافع ملی خویش را تعریف و تبیین نمایند (شناخت منافع)؛

۲. منافع ملی خود را تحلیل و دسته‌بندی کنند (تمییز منافع حیاتی مهم و حاشیه‌ای از یکدیگر)؛

۳. میزان امکانات و شرایط محیطی خویش را درک نمایند (سنجش امکانات)؛
٤. نسبت میان امکانات و اهداف را با تعیین اولویت هر یک مشخص سازند (ارزش‌گذاری).[۳۷]

بر این اساس، «استراتژی» سیاستی کلان و در سطح ملی است که با نگاه به منافع حیاتی بازیگر طراحی و ارائه می‌شود.

۵. نسل پنجم؛ مهندسی جهانی

«ایالات متحده آمریکا به عنوان قوی‌ترین قدرت جهانی، نقشی محوری در شکل‌دهی به محیط امنیتی [آینده] ایفا می‌کند. موضع ما نسبت به مسائل، عامل سازمان دهنده کلیدی در محاسبات بسیاری از دیگر بازیگران ... می‌باشد.»[۳۸]

اگر به فرآیند تحول استراتژی در دوران جنگ سرد و پس از آن، با تأکید بر مقطع زمانی کوتاه بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر، نگاهی اجمالی داشته باشیم، مشخص می‌شود که ادعای زالمی خلیلزاد[1] و همفکران او، مبنی بر اینکه زمان آن فرارسیده تا استراتژی با نگرشی جدید برای شکل‌دهی به آینده تعریف شود، چندان هم مبالغه‌آمیز نیست. به عبارت دیگر چنین به نظر می‌رسد که ایده «مهندسی کردن تحولات و رفتارها» در گستره جهانی و در سطح تعاملات بین قدرت‌های برتر، از دیرباز وجود داشته و همین ایده است که با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی در مطالعات استراتژیک مورد تاکید قرار گرفته و در نهایت با واقعه ۱۱ سپتامبر، مجال مناسبی برای عرضه خویش و تحول بنیادین مطالعات استراتژیک می‌یابد. مطابق این رویکرد استراتژی به تلاشی برنامه ریزی شده،

1- Zalmay Khalilzad

همه‌جانبه و هدفمند برای ساختن آینده بر بنیاد منافعی خاص تبدیل می‌شود که دارای دو ویژگی محوری زیر است:

۵-۱. برخورد فعال در مقابل مواجهه منفعلانه

با تأمل در طرحهای استراتژیک ارائه شده برای نظام بین‌الملل ـ اعم از طرحهای نظری‌ای چون «برخورد تمدنها و یا پایان تاریخ»،[۳۹] و یا طرحهای عملیاتی‌ای که استراتژیست‌های اروپایی و آمریکایی عرضه کرده‌اند ـ [۴۰] مشخص می‌شود در کلیه این استراتژیها ـ علی‌رغم اختلافات محتوایی و روشی‌ای که دارند ـ یک نکته مشترک و آن، ضرورت برخورد فعّال با «آینده» است. به عبارت دیگر استراتژیست‌های عصر حاضر، برای خود قائل به رسالت «مهندسی کردن» هستند؛ لذا جنبه «اقدامی» استراتژی بسیار است و موضوعیت دارد؛ تا آنجا که طراحان «استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱» تصریح می‌نمایند:

> *«تاریخ بشر صرفاً یک رویداد نیست، بلکه ساخته می‌شود. روند امور و اوضاع جهان [در آینده]... را مجموعه‌ای از تصمیمات خرد و کلان تعیین می‌کند که بیشتر آنها هنوز اتخاذ نشده‌اند... [طراحی برای] آینده هر اندازه که دشوار باشد، هم ضروری است و هم وسوسه‌انگیز و جذاب.»*[۴۱]

بر این اساس استراتژی طرحی مدون برای جهت‌دهی به مجموعه‌ای از تصمیمات تعیین کننده‌ای است که هنوز اتخاذ نشده‌اند؛ اما در صورت وقوع می‌توانند آینده را به نحو مطلوب شکل دهند. به همین دلیل این قبیل استراتژیها، شدیداً ماهیت تجویزی پیدا می‌نمایند و مجموعه‌ای از «بایدها» و «نبایدها» را برای طیف مختلفی از بازیگران ارائه می‌دهند. به تعبیر رابرت

کاکس[1] «آینده پژوهی» با هدف «ساختن آن» به عنصر مقوم استراتژیهایی تبدیل شده است که سعی دارند تصویری از نظم جهانی مطلوب در فردای فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی ارائه دهند و این رویکردی است که در گذشته نزد اندیشمندان کمتر قابل مشاهده است.(۴۲)

۵-۲. تحمیل در مقابل همکاری

«رسالت و مسئولیت تاریخی ما [آمریکا] روشن و واضح است: ما موظفیم... تا جهان را از شرارت رهایی بخشیم... جنگ آغاز شده و ما هستیم که با انتخاب خود پایان آن را مشخص می‌کنیم...»(۴۳)

تصریح جرج‌بوش مبنی بر تغییر شرایط جهانی و پدیدار شدن فرصتی تاریخی برای برخی از بازیگران در عرصه جهانی تا بتوانند نسبت به رها کردن دیگر بازیگران از شرارت و تباهی، اقدام مؤثر نمایند، در واقع تلقی تازه‌ای از استراتژی را نزد دولتمردان و تحلیلگران این کشور ـ و برخی دیگر از قدرتهای برتر جهانی ـ نهادینه نمود. از این منظر استراتژی بسان ابزاری جهت تحقق اهداف آرمانی و ارزشمندی معرفی می‌شود که از ناحیه ارزشها و فرهنگ غربی تعیین و تأیید گشته‌اند. افزون بر آن، ساختار نامتوازن قدرت در عرصه جهانی به بازیگران فرادست امکان می‌دهد تا فارغ از تهدیدات ناشی از وجود قدرتهای بدیل معارض، به اعمال قدرت پرداخته و مخالفان خود را به اطاعت و همراهی وادار نمایند. جان ایکنبری در تنها ابرقدرت بر این مؤلفه از استراتژی ایالات متحده آمریکا تأکید می‌کند و می‌گوید: برتری منحصر به فرد آمریکا در قرن حاضر، به این کشور امکان می‌دهد تا با بازگشت به واقع‌گرایی و محوریت بخشیدن به «قدرت» ـ در معنای پیچیده و چندبعدی

1- Robert Cox

آن ـ به تحمیل اراده خویش بر سایر بازیگران همت گمارد. وضعیت جهان در این موقعیت «سیاه» و «سفید» (متناسب با تعارض خیر و شر) ارزیابی می‌شود؛ لذا بازیگران در مقابل دو گزینه اصلی قرار خواهند داشت: یا همراهی و پذیرش تحول درونی یا ایستادگی و پرداختن هزینه تقابل با هژمون.(٤٤)

بر این اساس می‌توان نتیجه گرفت استراتژیهای جدید افزون بر آنکه از حد «مدیریت رفتارها» فراتر رفته و ایده «ساختن رفتارها» را در دستور کار دارند، در مقام «ساختن رفتارها» نیز بیشتر جنبه «ایجابی» ـ و رویکردی تهاجمی ـ را مدنظر دارند تا اصل همکاری؛ به همین دلیل اندیشمندانی چون روزنا[1] آینده «همکاری جهانی» را در پرتو استراتژی‌های نوین، کاملاً تیره و تار ارزیابی نموده، معتقدند:

> *«تاریخ در نقطه عطف خود قرار دارد؛ مرحله‌ای از تحول تاریخی که در آن فرصتها برای حرکتهای خواهان تأمین صلح از طریق همکاری همگان... بسیار تیره‌تر و مبهم‌تر [از پیش] می‌نماید.»*(٤٥)

بر همین مبنا نیز می‌توان از ضرورت بازنگری در استراتژیهای ملی کلیه بازیگران سخن گفت؛ چرا که ماهیت استراتژیهای نوین که به طور مشخص از سوی قدرتهای برتر جهانی یا منطقه‌ای دنبال می‌شود، دستخوش تغییر شده و بیش از آنکه در ارتباط با سایر کشورها جنبه پیشنهادی داشته باشد، «ایجابی» و «تجویزی» هستند. در واقع استراتژیهای نوین منبع تولید تهدید برای بسیاری از بازیگران هستند و همین موضوع می‌تواند دلیلی مناسب برای تغییر استراتژیهای این بازیگران در فضای جدید جهانی باشد. در صورت عدم توجه به این ضرورت و استفاده از گونه‌های پیشین استراتژی، می‌توان پیش‌بینی نمود که این

1- James N.Rosenav

بازیگران ناخودآگاه خود را در دوراهی «استحاله» یا «براندازی» خواهند یافت که دشوارترین وضعیت استراتژیک جهت انتخاب است.[٤٦]

۵-۳. انحصار در مقابل عمومیت

گونه جدید استراتژی نسبت مشخصی با موارد پیشین خود ندارد و می‌توان آن را متعلق به گفتمانی تازه در حوزه مطالعات استراتژیک ارزیابی کرد. گفتمانی که نه بر مبنای مدیریت جنگ یا مدیریت منابع سازمانی، بلکه بر پایه مهندسی کردن مناسبات جهانی است. این گونه استراتژیها از حیث ماهیت، کلان و در سطح جهانی هستند و چنان‌اند که فعالانه و با نگرشی تحمیلی به آینده جهان می‌نگرند. نتیجه چنین نگرشی تولید سناریوهایی است که بازیگران را به انجام سیاستهایی خاص وادار می‌نماید و از این طریق تولید نظم و ثبات را به مثابه اهداف محوری استراتژی قدرتهای برتر، دنبال می‌کند. چنان که از این تعریف برمی‌آید، این‌گونه استراتژیها به چند دلیل نمی‌توانند «انحصاری» نباشند:

۱. از حیث هدف بسیار وسیع‌اند و در واحد جهانی به تحصیل اهداف می‌پردازند که به طور طبیعی از سوی کلیه بازیگران چنین الگویی نمی‌تواند دنبال شود؛
۲. از حیث روشی مبتنی بر حضوری گسترده در گستره جهانی هستند که آن هم از عهده کلیه بازیگران برنمی‌آید؛
۳. از حیث کاربردی نیازمند وجود سطحی از توان نظامی، اقتصادی و ارتباطاتی هستند تا بتوان اقدام به تحمیل اهداف خود نمود؛
٤. از حیث ایدئولوژیک نیازمند وجود ارزشهای فراگیری هستند تا بتوان به جهان شمولی آنها حکم داد.[٤٧]

خلاصه کلام آنکه گونه جدید استراتژی از منظر قدرتهای برتر تکوین و تولد یافته و به همین دلیل نمی‌تواند به عنوان یک الگوی روشی عام از سوی

دیگر بازیگران مورد بهره‌برداری قرار گیرد و این وضعیتی جدید در حوزه مطالعات استراتژیک به شمار می‌آید که در سایر گونه‌های پیشین شاهد آن نیستیم.[۴۸]

ب. بررسی تجربه ایران

«در شرایط پیچیده و مخاطره‌انگیز کنونی، نظام جمهوری اسلامی ایران فاقد یک استراتژی امنیت ملی مشخص و مدون است... در شرایط کنونی، اندیشه و تدبیر استراتژیک در جامعه ما با مشکلات و موانع جد[ی‌ای]... مواجه است.»[۴۹]

در خصوص دامنه و گستره آسیب مورد نظر دکتر تاجیک اختلاف نظر بسیاری وجود دارد؛ اما مرور اجمالی دیدگاه کارشناسان بومی حکایت از آن دارد که ضعف چارچوبهای استراتژیک برای اداره امور جامعه، از جمله نواقص جدی‌ای به شمار می‌آید که به طور تاریخی در تعیین سرنوشت ایران اثرگذار بوده است؛ به عبارت دیگر، نگرش استراتژیک بنا بر دلایل مختلف نتوانسته در جامعه ایران نهادینه شود و همین امر دولتها را به «روزمرگی» و «غفلت از آینده» واداشته است.[۵۰] نتیجه این سیاست، کاهش سهم ایران در تحولات نظام بین‌المللی و تحمیل هزینه‌های سنگین بر ملت ایران بوده که با عزت و غرور ملی ایرانی همخوانی نداشته؛ لذا به ظهور نهضتهای رهایی‌بخشی چون انقلاب اسلامی منجر شده است. در پی تأسیس جمهوری اسلامی تلاش شد این نقیصه جبران شود؛ اما شرایط محیطی بازدارنده ـ از قبیل جنگ تحمیلی ـ این اقدام مؤثر را تحت‌الشعاع خود قرار داد. با این حال بررسی اجمالی تجربه جمهوری اسلامی ایران حکایت از آن دارد که عزم ملت و دولت برای تدوین استراتژی و مواجههٔ فعال با آینده، جدی است و نمونه بارز آن را می‌توان در تدوین «سند چشم‌انداز ۱۴۰۴ هـ. ش.» ملاحظه نمود.

در این قسمت به منظور آشنایی با تجربه ایران در حوزه برنامه‌ریزی استراتژیک، چهار مقطع اصلی از یکدیگر تمیز داده شده، تلاش می‌شود سیر تحول و تکامل این تجربه تبیین گردد تا چشم‌انداز آتی سیاستهای جمهوری اسلامی ایران در عرصه فعالیتهای استراتژیک، مشخص شود.

۱. الگوی اول استراتژیک: نظامی‌گری

اولین تجربه‌های برنامه‌ریزی استراتژیک در ایران را می‌توان در دوران پهلوی مشاهده کرد. در این زمان به واسطه چند تحول اساسی، زمینه برای تدوین استراتژی فراهم می‌گردد. از جمله این عوامل می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱-۱. شکل‌گیری دولت ملی (دولت به معنای مدرن آن) در ایران

چنان که جان فوران[1] در *مقاومت شکننده* نشان داده، ایران قبل از عصر پهلوی دارای دستگاه حکومتی بوده است؛ اما ساخت اجتماعی و نظریه سیاسی حاکم بر این دستگاه با نگرش «ناسیونالیستی» عصر جدید همخوان نبوده؛ لذا در نهایت می‌توان ادعا کرد که «دیوان سالاری» در ایران وجود داشته است؛ اما در پی تحولاتی که منجر به زوال قاجاریه و روی کار آمدن سلسله پهلوی با کمک نیروهای خارجی می‌شود، ایران تحت تأثیر شرایط بین‌المللی بالاجبار الگوی حکومتهای ملی را تجربه می‌نماید و این چنین است که «دولت ملی» تکوین می‌یابد.[۵۱] در نتیجه این تحول ضرورت تدوین استراتژی جهت تأمین منافع حیاتی «دولت ملی» ـ به مثابه ضرورتی که پیوسته با تولد دولتهای ملی همراه بوده است ـ[۵۲] مطرح می‌شود.

1- John Foran

۱-۲. اصلاح ساختار اجتماعی جامعه ایران

آن.ک.س.لمبتون[1] از رهگذر بررسی سیر تحولات جامعه ایران از زمان ورود اسلام به این کشور تا عصرقاجار بدانجا می‌رسد که ساختار اجتماعی جامعه ایرانی از شکل «هویت عرضی و پراکنده» به تدریج دور می‌شود و ماهیتی مستقل و یکپارچه می‌یابد. در نتیجه همین تحول مناسبات دولت ـ ملت تحت تأثیر قرارگرفته و از مرجعیت بلامنازع حاکمان فاصله می‌گیرد. به زعم وی تحولات دوران قاجار و رخدادهایی چون واقعه رژی حکایت از شکل‌گیری و عملکرد این روح جمعی ایرانی دارد.[۵۳] بدیهی است ضرورت طراحی استراتژی بدون وجود چنین روحیه و عزم ملی‌ای معنا پیدا نمی‌کند و اصولاً فروپاشی قاجاریه نیز نشان داد که حکومتهایی که از ارائه پاسخ درخوری برای این ضرورت و نیاز عاجز باشند، نمی‌توانند نسبت به استمرار حیات خویش امیدوار باشند. طرح پهلوی‌ها برای رجعت به ایده «عظمت امپراتوری ایرانی» در واقع تلاشی برای پاسخگویی به این نیاز بود که در مقطع تحول نظام سیاسی ایران از قاجار به پهلوی به خوبی حس می‌شد.

۱-۳. اصلاح ساختار قدرت در منطقه

بررسی دقیق و مبسوط پیروز مجتهدزاده از تحولات قرن بیستم حکایت از آن دارد که استراتژی بازیگران سیاسی به میزان زیادی متأثر از ساختار قدرت در عرصه بین‌المللی است؛ به عبارت دیگر استراتژی پاسخی نظام‌مند به تحولات جاری، با هدف حضور مؤثر در آینده نظام بین‌الملل است.[۵۴] از این منظر می‌توان چنین ادعا کرد که در پی تغییر معادلات قدرت در منطقه و نوع

1- Lambton

مناسبات بین قدرتهای خارجی مؤثر در تحولات داخلی کشورهای منطقه که در قالب طرحهایی چون «ایجاد ژاندارم منطقه‌ای» یا «ایجاد قدرت دو ستونی» در منطقه از آن یاد می‌شود، ساختار قدرت منطقه به شدت دستخوش تغییر شد. در چنین فضایی ایده ارتقای جایگاه ایران در منطقه با حمایت مؤثر نیروهای آمریکایی نزد دولتمردان رژیم پهلوی مقبولیت یافت و تبدیل به استراتژی اصلی نظام سیاسی گردید؛[۵۵] به عبارت دیگر می‌توان چنین ادعا کرد که تغییر مناسبات قدرت، راهنمای طراحی استراتژی رژیم پهلوی قرار گرفت تا آنجا که در دهه پنجاه مشاهده می‌شود «روابط ایران و آمریکا ستون اصلی سیاست خارجی ایران را شکل داده و ایران با اتکا به آمریکا» به یکی از بازیگران اصلی منطقه تبدیل می‌شود.[۵۶]

تحولات مذکور اگرچه می‌توانست از حیث روش شناختی مثبت ارزیابی گردد و فرصتی ملی را برای ایران فراهم آورد؛ اما در عمل به واسطه ماهیت «استبدادی» و «وابسته» رژیم پهلوی، نتیجه‌ای معکوس داد و در نتیجه شاهد شکل‌گیری الگوی استراتژیک بر مبنای اندیشه «نظامی‌گری» هستیم. این ایده که روایتی خاص از تعریف استراتژی نزد نسل اول و دوم استراتژیست‌ها بود، به طور طبیعی با ماهیت رژیم پهلوی که جوهره‌ای «قدرت محور» داشت، سازگار بود. جان فوران در همین باره می‌گوید:

«سرانجام قدرتها در دست شاه متمرکز گردید. شاهی که خاستگاه نهادین و کلیدی او ارتش بود؛ به همین سبب می‌توانیم رژیم رضاشاهی را استبداد نظامی بنامیم.»[۵۷]

نتیجه اتخاذ این استراتژی مشخص بود. رژیم پهلوی در عرصه سیاست خارجی به دنبال کسب رضایت قدرتهای برتر و ارتقا توان خویش از ناحیه حمایت مؤثر ایشان و در حوزه داخلی به دنبال راهکارهایی بود که توان سرکوب رژیم و اطاعت‌پذیری مردم را افزایش دهد؛ به همین دلیل شاهد

شکل‌گیری سازمانی قدرت محور و طالب «امنیت مطلق» هستیم.[۵۸] نظامی که با تأسیس ساواک به سال ۱۳۳٦ و توسعه فزاینده آن طی سالهای بعد از یکسو و افـزایش سـهم هزیـنه‌هـای نظامی برای تقویت ارتش از سوی دیگر، تلاش نمـود اسـتراتژی «سـلطه وابسـته» خود را عملی سازد. از سال ۱۳٤۲ تا ۱۳۵۵ تعـداد نظامـیان ایران از ۲۰۰/۰۰۰ نفر به ٤۱۰/۰۰۰ نفر رسید و مخارج نظامی طـی سـالهای ۱۳۳۲ تـا ۱۳٤۹ از ٦۸ میلـیون دلار به ۸٤٤ میلیون دلار افزایش مـی‌یـابد کـه رشد بی‌سابقه ۲۱ درصدی را نشان می‌دهد. در سالهای ۱۳٤۹ تا ۱۳۵۵ نیز رشدی مشابه تجربه می‌شود و سقف هزینه‌های آشکار نظامی کشور بـه ۹٤۰۰ میلیون دلار می‌رسد. در مجموع پیش‌بینی سهمی معادل ۳۰درصد از کـل بودجه کشور برای بخش نظامی طی سالهای مختلف، حکایت از آن دارد کـه اسـتراتژی در دوران پهلـوی کـم و بـیش بـا معنـای مشـابه نسـل دوم استراتژیسـت‌هـا شکل گرفته است.[۵۹] همین ایده در خصوص استراتژی ملی کشـور نـیز صادق است. مطابق اطلاعات موجود ایران در دو مرحله به تدوین اسـتراتژی ملـی کشـور در تاریخهـای ۱۹ فروردین ۵۰ و ۲٤ اسفند ۵۳ همت گمـارده است. نکته درخور توجه این است که هر دو استراتژی، کاملاً متاثر از ملاحظـات نظامی بوده است. برای مثال استراتژی ملی کشور در مرحله اول با مدیریـت «شـورای هماهنگـی پدافند ملی» تعریف می‌شود، با وظایف ساواک تطبـیق داده مـی‌شـود و در نهایـت به تصویب جلسه شورای عالی پدافند ملی مـی‌رسد. پیش‌نویس دوم نیز مراحلی مشابه را طی نموده و تأیید شورای عالی پدافـند ملـی را کسـب مـی‌کـند کـه همگـی حکایت از غلبه صبغه نظامی در اسـتراتژی ملـی کشـور در همـهٔ دوران پهلـوی دارد. مطالعه اصول مندرج در «اسـتراتژی ملی کشور» که در ۱۹ فروردین ۱۳۵۰ به تصویب شاه رسید، نشان مـی‌دهـد کـه «قدرت نظامی» و ملاحظات «نظامی‌گرایانه» ـ چنان که پیش‌بینی می‌شد ـ محور اصلی این استراتژی است.[٦۰]

۲. الگوی دوم استراتژیک: جهان‌گرایی

پیروزی انقلاب اسلامی در ایران افزون بر ثمره‌های نیکوی داخلی‌ای که به دنبال داشت، در سطح استراتژیک نیز دارای پیام خاصی بود که آن میان می‌توان به بی‌اعتباری الگوی استراتژی نظامی‌گرا اشاره نمود؛ به عبارت دیگر، جوشش قدرت نرم ایدئولوژیک از دورن جامعه ایران نشان داد که استراتژیهای نظامی‌گرا قادر به پاسخگویی به نیازهای اصیل مردم ایران نیستند. از این منظر می‌توان چنین ادعا کرد که انقلاب اسلامی محصول یک جابه‌جایی بنیادین در اصول استراتژیک جامعه ایران بود؛ جابه‌جایی قدرت سخت‌افزاری با قدرت نرم‌افزاری ایدئولوژی اسلامی. مطالعه اندیشه‌های امام خمینی (ره) حکایت از آن دارد که «اسلام» به عنوان کانون محوری در ساختار قدرت قرار دارد و از این نقطه است که قدرت واقعی می‌جوشد.[٦١]

بازگشت ایدئولوژی به کانون فرآیند تصمیم‌گیری ملی، از حیث استراتژیک دارای لوازم و مقتضیات ویژه‌ای بود که عموماً به ماهیت ایدئولوژی اسلامی با روایت شیعی برمی‌گردد. تشیع از حیث معرفتی در حوزه سیاست و حکومت قائل به اصول بنیادینی است که عمده‌ترین آنها مطابق دیدگاه امام‌خمینی(ره) عبارت‌اند:

۱. *جهان‌نگری*

«سیاستی که درصدر اسلام بود، یک سیاست جهانی بود. پیغمبر اسلام... دعوت می‌کرد به سیاست اسلامی و حکومت تشکیل می‌داد.»[٦٢]

۲. *اهداف فراملی*

«ما امروز دورنمای صدور انقلاب اسلامی را در جهان مستضعفان و مظلومان بیش از پیش می‌بینیم.»[٦٣]

۳. رسالت محوری

«ما بنا داریم به تکلیف عمل کنیم. ما مکلفیم که با ظلم مقابله کنیم... ما مکلفیم از طرف خدای تبارک و تعالی که با ظلم مقابله کنیم.»(٦٤)

٤. عمل معطوف به رسالت

«من به صراحت اعلام می‌دارم که جمهوری اسلامی ایران با تمام وجود برای احیای هویت اسلامی مسلمانان در سراسر جهان سرمایه‌گذاری می‌کند و دلیلی هم ندارد که مسلمانان جهان را به پیروی از اصول تصاحب قدرت در جهان دعوت نکندوجلوی جاه‌طلبی‌صاحبان‌قدرت و پول و فریب رانگیرد.»(٦٥)

٥. دیپلماسی فعال

«ما باید همان‌گونه که در زمان صدر اسلام پیامبر اکرم(ص) سفیر به این طرف و آن طرف می فرستاد که روابط درست کند، عمل کنیم و نمی‌توانیم بنشینیم و بگوییم با دولتها چه کار داریم.»(٦٦)

٦. ساختارسازی

«ما معادله جهانی و معیارهای اجتماعی ـ سیاسی را که تا به حال به واسطه آن تمام مسائل جهان سنجیده می‌شده است را شکسته‌ایم. ما خود چارچوب جدیدی ساخته‌ایم که عدل را ملاک دفاع و ظلم را ملاک حمله گرفته‌ایم.»(٦٧)

۷. آرمان‌سازی

«ما آن طور نیستیم که وقتی زور پیدا کردیم، با قلدری بخواهیم در یک کشور دیگر دخالت کنیم. ظلم و تجاوز و تعدی در قاموس فرهنگ اسلامی جایگاهی ندارد.»(٦٨)

۸. برنامه‌ریزی

«ما برای دفاع از اسلام و ممالک اسلامی و استقلال ممالک اسلامی در هر حال مهیا هستیم. برنامه ماکه برنامه اسلام است، وحدت کلمه مسلمین است. اتحاد ممالک اسلامی است.»[۶۹]

نتیجه این روایت از ایدئولوژی اسلامی، تمایل ایران به ارائه الگویی نوین از استراتژی بود که سطح تحلیل آن جهانی است. این الگو از حیث روش‌شناختی عالی‌ترین شکل طراحی استراتژی را در عصر حاضر دربرمی‌گیرد که فارغ از روشهای نادرست اعمال شده بر دست قدرتهای برتر، از حیث روش بسیار تکامل یافته بوده، در ذیل الگوی پنجم استراتژی جای می‌گیرد. امام(ره) با تأکید بر این الگوی طراحی استراتژی مفهوم صدور انقلاب را طراحی و ارائه نمودند:

«معنی صدور انقلاب ما این است که همه ملتها بیدار شوند، همه دولتها بیدار بشوند و خودشان را... از این تحت سلطه بودن که هستند و از اینکه همه [منابع] آنها دارد به باد می‌رود... نجات بدهند.»[۷۰]

در واقع الگوی استراتژیک «مهندسی جهانی» مبتنی بر اصول اسلامی ـ و به دور از اصول امپریالیستی‌ای که امروزه غرب به رهبری ایالات متحده آمریکا در حال اعمال آن است ـ بیشتر با اندیشه امام(ره) همخوانی دارد؛ البته این اندیشه به صورت سندی رسمی تدوین و رسماً اعلام نمی‌شود؛ لذا می‌توان چنین ادعا کرد که در پی پیروزی انقلاب اسلامی، الگوی نظامی‌گرا به نفع الگوی ایدئولوژیک عرصه معادلات استراتژیک را در ایران ترک می‌گوید؛ اما به واسطه رخدادهای مهمی از قبیل وقوع جنگ تحمیلی، توطئه‌های دشمنان داخلی و خارجی، تلاش برای تجزیه کشور و آسیب‌زدن به تمامیت ارضی کشور، مشکلات ناشی از محاصره اقتصادی کشور و ...[۷۱] عملاً این ایده استراتژیک

در کشور نهادینه نشده است و نظام جمهوری اسلامی ضرورتاً گفتمان قبض محور را با نگاه به درون و با هدف صیانت از اصل جمهوری اسلامی در دستور کار خود قرار می‌داد.[۷۲] در واقع توطئه‌های داخلی و خارجی و مشکلات فزاینده مملکت‌داری، مانع از آن شد تا جمهوری اسلامی ایران بتواند، استراتژی جهان‌گرایانه خود را آن گونه که ارزش‌های اصیل اسلامی بیان می‌دارند، عرضه، تدوین و بصورت رسمی ارائه نماید. در عوض استراتژی ملی به اقتضای جنگ تحمیلی به صورت طبیعی متوجه «حفظ خود» و «دفع دشمن» گردید. با عنایت به ظرفیتهای بالای ایدئولوژی اسلامی و تفسیر سلیم امام خمینی(ره) از اهداف، الگوها، روشها و آرمانهای اسلام در عرصه سیاست جهانی، می‌توان چنین ادعا کرد که اگر جمهوری اسلامی ایران فرصت می‌یافت تا این الگوی استراتژیک خود را سامان‌دهی کند و به صورت منسجم عرضه کند، در آن صورت امکان طراحی یک الگوی بدیل برای جهانی‌سازی غربی فراهم می‌آمد؛ الگویی که در عین اعتقاد به «حکومت واحد جهانی» اصول بنیادینی چون عدالت، مساوات، عدم تعرض، نفی ظلم، رعایت حقوق دیگران و ... را محترم شمرده، از «جهانی شدن» تفسیری «جهان‌گرایانه» ارائه می‌نمود نه مبتنی بر «جهانی‌سازی».[۷۳]

۳. الگوی سوم استراتژیک: مدیریت استراتژیک

با پایان یافتن جنگ تحمیلی و تثبیت اقتدار نظام اسلامی در دفاع از کیان و هویت خویش با حمایت مؤثر نیروهای مردمی، زمینه مناسبی برای تکوین تلقی تازه‌ای از استراتژی پدید آمد که اصلی‌ترین عامل آن کاهش فشارهای ناشی از جنگ تحمیلی و آمادگی ایران برای ارتقای وضعیت اقتصادی‌اش بود.[۷٤] عموم تحلیلگران از این رویکرد به رویکرد رشد و توسعه اقتصادی یاد می‌نمایند که تجلی عینی آن را می‌توان در طراحی و تصویب برنامه‌های پنج‌ساله مشاهده کرد. مهم‌ترین ویژگیهای این برنامه‌ها عبارت‌اند از:

۱. *قلمرو زمانی کوتاه:* تعیین سقف زمانی پنج ساله برای این طرحها، عملاً آنها را از الگوهای استراتژیک که ناظر بر برنامه‌های میان‌مدت و بلندمدت بازیگران است، متمایز می‌سازد.
۲. *تعریف اهداف کمی ـ کاربردی:* با عنایت به محوریت رشد و توسعه در این برنامه‌ها، مشاهده می‌شود که طراحان برنامه‌ها تلاش می‌کنند تا الگوی مدیریت شرکتها را ـ از حیث تعریف درصد رشد و توسعه و افزایش تولیدات ـ در سطح ملی بازتعریف نمایند. نتیجه این اقدام ارائهٔ برنامه‌های کوتاه‌مدتی است که اهداف کمی معینی را دنبال می‌نمایند.
۳. *بخشی‌نگری در برنامه‌ریزی:* از آنجا که برنامه‌های پنج‌ساله ماهیت سازمانی استراتژی را مدنظر قرار می‌دهند، در مقام عمل نیز به شدت جزئی‌نگر شده‌اند و در نهایت به بیان شرح وظایف و برنامه رشد و توسعه عناصر مختلف ساختار تولید در کشور بسنده می‌نمایند.

نتیجه این اقدام ارائه و تصویب اسنادی است که از حیث ماهیت و جزئی‌نگر و با برد زمانی کوتاه هستند. بدیهی است که اطلاق استراتژی به معنای تخصصی آن بر این اسناد صحیح و واقعی نیست؛ به همین دلیل از واژه «برنامه» استفاده شده که شکل بازتعریف شده استراتژی ملی در چارچوب مقتضیات و شرایط زمانی و مکانی بازیگر است. در مجموع می‌توان چنین گفت که آغاز دوره سازندگی و توسعه در کشور از آن حیث که توانست مقدمات شکل‌گیری عزم ملی برای ارتقا به موقعیت «طراحی استراتژی ملی» را فراهم سازد، مقطعی سرنوشت‌ساز ارزیابی می‌گردد. در این دوران کشور با تجربه نمودن الگوی طراحی برنامه‌های توسعه ملی توانست آمادگی لازم را برای ورود به مقطع چهارم ـ یعنی طراحی استراتژی ملی ـ به دست آورد.

٤. الگوی چهارم استراتژیک: مدیریت ملی

شاخص اصلی این دوره «تدوین سند چشم‌انداز ١٤٠٤ هـ. ش» است که با نگاه به آینده، در چارچوب آرمانها و ظرفیتهای بالفعل و بالقوه کشور، تهیه و ارائه گردیده است. از منظر روش‌شناختی صرف تهیه و تصویب سند چشم‌انداز در سیر تحول الگوهای استراتژیک اقدامی مثبت ارزیابی می‌گردد. دلیل این امر نیز آن است که *سند* چشم‌*انداز* برای نخستین بار اقدام به تعریف رسمی *کد استراتژیک* ایران می‌نماید که در قالب نسل چهارم مطالعات استراتژیک، اقدامی ضروری به شمار می‌آید. نکات قابل توجه دربارهٔ سند چشم‌انداز به مثابه یک سند استراتژیک، عبارت‌اند:

٤-١. اصلاح سطح واحد تحلیل

نسل چهارم مطالعات استراتژیک دارای واحد تحلیل ملی بوده و ناظر بر عالی‌ترین موقعیت ممکن برای یک واحد سیاسی در ساختار نظام بین‌الملل هستند. از این حیث یک بازیگر می‌تواند یکی از موقعیتهای جهانی، بین منطقه‌ای، منطقه‌ای و یا ملی را برای خویش گزینش نماید. آنچه در خصوص این گزینش مهم می‌نماید، انتخابی است که بیشترین تناسب را با ظرفیتهای بالفعل و بالقوه بازیگر ـ با توجه به شرایط محیطی در مدت زمانی مشخص ـ داشته باشد. سند چشم‌انداز از این حیث رویکردی نسبتاً متعادل اتخاذ نموده است و به صورت توأمان دو نکته را در نظر دارد: نخست آنکه به واسطه واقع‌نگری حاکم بر دستگاه تصمیم‌گیر کشور، از طرح ایده‌های جهانی با تأکید بر اینکه جمهوری اسلامی ایران قدرتی منطقه‌ای خواهد بود، خودداری ورزیده است و از طرف دیگر با عنایت به ظرفیتهای بالقوه و ایدئولوژیک نظام اسلامی آن را «الهام‌بخش برای جهان اسلام» معرفی نموده است. بدین‌ترتیب مشخص می‌شود که محدودیتهای محیطی و ژئوپلتیک در تعریف *کد استراتژیک*

منطقه‌ای برای جمهوری اسلامی ایران مؤثر بوده‌اند.[۷۵] بر این اساس گزاره زیر در سند چشم‌انداز، گزاره‌ای محوری به شمار می‌آید:

«با اتکال به قدرت لایزال الهی و در پرتو ایمان و عزم ملی... و در چشم‌انداز بیست ساله، ایران کشوری است، توسعه یافته با جایگاه اول اقتصادی، علمی و فناوری در سطح منطقه»

٤-٢. اصلاح قلمرو زمانی برنامه‌ریزی

نسل چهارم مطالعات استراتژیک از حیث زمانی دوره‌هایی ۱۵، ۲۰ یا ۲۵ ساله را شامل می‌شود. دلیل انتخاب این فاصله زمانی، سیر فزاینده تحولات و دشوار شدن پیش‌بینی و برنامه‌ریزی برای بازیگران در آینده‌های دور دست است. بر همین اساس بازیگران بر حسب توانمندیهایشان یکی از این سه الگوی عملی را انتخاب و نسبت به شناسایی و تحلیل روندها و در نتیجه تجویز سیاستها اقدام می‌نمایند. مطابق این الگو مشخص می‌شود که ماهیت استراتژی در این سطح تعریف آن به گونه‌ای است که اعم از «حکومتها»[1] و برنامه‌های میان مدت آنها (یعنی برنامه‌های پنج‌ساله) باشد. سند چشم‌انداز از این حیث سندی استراتژیک به شمار می‌آید؛ چرا که برای نخستین بار به تعریف موقعیت کشور در قلمرو زمانی بیست ساله همت گمارده است. طبیعی است این ظرف زمانی اعم از حکومتهایی است که چهار ساله (و حداکثر هشت ساله) زمام امور کشور را بر عهده دارند. به عبارت دیگر گرایش نظم سیاسی به تعریف و استقرار اصول کلانی که حاکم بر رفتار کلیه حکومتها باشد، اقدامی استراتژیک به شمار می‌آید که مدیریت ملی را میسر و ممکن می‌سازد. در غیر این صورت استراتژیها تابعی از حکومتها خواهند بود و در آن صورت با تغییر

1- Government

حکومتها اصول استراتژیک نظامهای سیاسی نیز متحول خواهند شد. در حالی که اقتضای اقتدار و توسعه، آن است که حکومتها بیایند و بروند؛ اما دولتها همچنان پای بر جا بمانند.

٤-٣. اصلاح سازمان اجرایی قدرت

نسل چهارم مطالعات استراتژیک از حیث سازمانی به دنبال تعریف ساختارهای نظارتی مؤثری هستند که وظیفه خطیر نظارت بر قدرت رسمی جهت تحقق اهداف ملی را به انجام رسانند؛ به عبارت دیگر، حکومتها نزد استراتژیست‌های نسل چهارم، کارپردازانی به شمار می‌آیند که موظف هستند با ارائه برنامه‌های خود برای تحقق اهداف مندرج در سند چشم‌انداز تلاش نمایند. از این منظر «قدرت اجرایی» همانند هر کارپرداز دیگری نیازمند نهاد ناظر است تا بر سیاستهای کوتاه و میان مدت آن به صورت مستمر اعمال نظارت نماید. با این تعریف مشخص می‌شود که تلقی‌ای خاص از «حکومت» در نظر است که قابل مقایسه با الگوهای پیشین استراتژی نیست. تأکید رهبری نظام بر ضرورت اعمال این نظارت و آماده شدن مجمع تشخیص مصلحت نظام برای اعمال چنین نظارتی، حکایت از آن دارد که سند چشم‌انداز با اصول و مبانی روایت چهارم استراتژی همخوانی زیادی دارد. آقای هاشمی رفسنجانی در خصوص این موضوع و پیشینه آن در گفت و گویی چنین پاسخ داده است:

«[رهبری] بر این اساس می‌خواستند [این وظیفه نظارتی را] به جایی منتقل کنند... یک فرض این است که ایشان در دفتر خودشان یک سازمانی را تأسیس کنند... که تحقیقاً برای دستگاهها مشکل ایجاد می‌کند... جایی مثل بازرسی کشور ... نیز مسائلی خواهد داشت... این مجموعه که اینجا (مجمع تشخیص مصلحت نظام) هست، دولت در آن حضور مؤثر دارد، مجلس حضور مؤثر دارد و

... مناسب‌ترین جایی است که می‌توان پیدا کرد... این نوع نظارت اولاً یک چیز بدیعی است. خود سیاستهای کلی بدیع است... هنوز به طور کلی اجرا نشده است و بدیع است و نظارت بر آن هم بدیع است.»(۷۶)

نتیجه آنکه جمهوری اسلامی ایران با انتشار سند چشم‌انداز ۱٤۰٤ هـ. ش. و تأکید بر سه اصلاح بنیادین مذکور، در واقع در سیر تحول مطالعات استراتژیک گامی به جلو گذارده و از نسل سوم مطالعات استراتژیک فراتر رفته، الگوی چهارم را تجربه می‌نماید؛ به همین دلیل طراحی و انتشار سند چشم‌انداز ـ فارغ از ملاحظات محتوایی‌ای که دارد ـ از منظر روش‌شناختی در حد مقاله حاضر، اقدامی مؤثر و مثبت ارزیابی می‌شود. طی این اقدام نظام سیاسی توانست سطح تحلیل خود را به واحد ملی و در گستره زمانی‌ای بیست ساله ارتقا بخشد، بنابراین اجرای سند چشم‌انداز می‌تواند به تعدیل روابط قدرت در داخل و خارج از کشور کمک نماید و از این طریق راه استفاده بهینه از مجموعه امکانات کشور برای تحصیل منافع ملی را هموار سازد.(۷۷)

نتیجه‌گیری

«تاریخ جهان این نظریه را به خوبی حمایت می‌کند که ... سرنوشت هر جامعه‌ای... در نهایت متکی به بقای برخی عقاید ساختاری اساسی است که نسلهای متعدد در اطراف آن گرد آمده‌اند و سمبل تداوم جامعه هستند.»(۷۸)

چنانکه آدا ب.بوزمان»[1] در *اطلاعات استراتژیک و کشورداری* نشان داده، رمز توفیق بازیگران مختلف در محیط متحول جهانی در آن است که بتوانند بین ثبات

1- Adda B.Bozeman

و توسعه به گونه‌ای جمع نمایند که در نهایت هویت ملی بازیگر در ورای کلیه تغییرات ثابت بماند. انجام این رسالت عمده از عهده «استراتژیها» برمی‌آید و به همین دلیل استراتژی، خط فاصل «زوال ـ ارتقا» به شمار می‌آید. بر این اساس توجه به استراتژی و تلاش برای دستیابی به الگوهای کارآمد جهت طراحی استراتژی، از جمله دغدغه‌های تاریخی بازیگران سیاسی به شمار می‌آید که در قالب گونه‌های مختلفی چون استفاده از کاهنان و ساحران، تمسک به افراد نابغه، تأسیس تیمهای مشورتی از کارشناسان، ایجاد مؤسسات مطالعاتی و ... از دیرباز تاکنون نمود داشته است.

نتیجه این تلاش پیگیر، ارائه تلقیهای متفاوت از استراتژی است که نگارنده با توجه به محتوا و کارکرد، آنها را در پنج نسل مختلف دسته‌بندی نموده است. نسل اول و دوم مطالعات استراتژیک در قالب گفتمان نظامی‌گرا قابل تعریف هستند. در این گفتمان «جنگ» و «منازعه» مفهوم محوری مطالعات استراتژیک است، در حالی که نسل نخست استراتژیست‌ها متوجه «هنر جنگ» در میدان کارزار بودند و استراتژی را موضوع زمان کارزار می‌دانستند؛ نسل دوم افق وسیع‌تری را در نظر داشته، از «مدیریت جنگ» سخن می‌گفتند. ایشان از آن حیث که ابعاد مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی برای جنگ قائل بودند، توانستند قلمرو زمانی طراحی استراتژی را وسعت داده آن را به موضوع زمان صلح و جنگ تبدیل سازند. استراتژی با گذار از نسل اول، رشد و تکاملی می‌یابد که نتیجه آن ارائه طرحهای جامع مبنی بر بهره‌مندی از تواناییهای غیرنظامی ـ مثلاً سیاسی، اقتصادی و ... ـ برای نیل به اهداف نظامی است.

استراتژیست‌های نسل دوم به ارتقای اندیشه استراتژیک کمک مؤثری نمودند؛ اما از سوی دیگر نشان دادند که گفتمان نظامی‌گرا برای پاسخگویی به نیازهای جامعه انسانی از کارآمدی لازم برخوردار نیست. دلیل این امر به رشد نیازهای انسانی و پیچیدگی آنها در پی تحول و تکامل جوامع انسانی

برمی‌گردد که دیگر همچون قبل نمی‌توانست از ناحیه کاربرد روشها و ابزارهای نظامی پاسخ مناسب دریافت نماید. در نتیجه این جریان انتقادی، گفتمان توسعه محوری پدید می‌آید که بر مفهوم کارآمدی استوار است. در درون این گفتمان نیز به تناسب دو نسل از استراتژیست‌ها ظهور می‌نمایند. نسل سوم افرادی هستند که قائل به الگوی مدیریت سازمانی بودند. این اندیشمندان در بحث استراتژی دو ابتکار مهم را به کار بستند: نخست آنکه سطح تحلیل را به واحد سازمان تقلیل دادند و دیگر آنکه از نظریه سیستمها جهت طراحی استراتژی بهره بردند. نتیجه این اقدام ظهور رشته تازه‌ای بنام مدیریت استراتژیک است که تاکنون در نظر صاحبان شرکتها و سازمانهای خرد و کلان قرار دارد. در پی توفیق اولیه این گروه از استراتژیست‌ها، نسل چهارمی ظهور می‌نماید که در پی بازتعریف الگوی مدیریت استراتژیک در سطح ملی است. عمده طرفداران این الگوی استراتژیک را تکنوکراتها تشکیل می‌دهند که به شدت از برنامه‌های رشد و توسعه حمایت می‌نمایند. طراحی و اجرای برنامه‌های توسعه در گوشه و کنار جهان، محصول حاکمیت این گروه از تحلیلگران استراتژیک است.

اگرچه قائلان به الگوی «استراتژی ملی» توانستند سهم بسزایی در تحولات ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی نیمه دوم قرن بیستم داشته باشند و کارآمدی خویش را به اثبات برسانند؛ اما تحول یکباره نظام قدرت جهانی این تعریف از استراتژی را به شدت مورد چالش قرار داده است. فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و ظهور «ابرقدرت تنها» این ایده را نزد صاحبان قدرتهای برتر پدید آورد که می‌توان از طریق یکسان‌سازی ارزشی به ایجاد جامعه‌ای واحد نائل آمد که در آن صلح و ثبات، جایگزین منازعه و درگیری خواهند بود. نتیجه این نگرش شکل‌گیری گونه جدیدی از استراتژیها است که از آن به «*استراتژی اقدام*» می‌توان یاد کرد. ماهیت این استراتژیها مداخله و تحمیل خواسته‌ها است

و به طور مشخص پس از یازده سپتامبر جهان شاهد کاربرد آن از سوی قدرتهایی چون آمریکا یا اتحادیه اروپایی است.

تصویر اجمالی ارائه شده از سیر تحول مطالعات استراتژیک در گستره جهانی، از آن حیث که می‌تواند معیاری برای ارزیابی تجربه طراحیهای استراتژیک ایران باشد، مفید و معنادار است. بر این اساس چنین به نظر می‌رسد که ایران با زوال قاجار و تشکیل دولت ملی، نخستین تجربه‌های خود را در عرصه تدوین استراتژی به نمایش می‌گذارد. ایران از آن زمان تا حال حاضر روندی تکاملی ـ اما بسیار کند و تدریجی ـ را پشت سرگذارده است. بدین صورت که:

۱.در دوران پهلوی استراتژی‌ای با گفتمان نظامی‌گرا و در قالب نسل دوم مطالعات استراتژیک شکل می‌گیرد که در نهایت در عصر پهلوی دوم به روایتی ضعیف از نسل سوم طراحی الگوی استراتژیک برای کشور تبدیل می‌شود، الگویی که در آن، در نهایت ملاحظات نظامی ـ ولو در قالب برنامه‌های توسعه ـ در نظر بوده و دنبال می‌شوند.

۲.پیروزی انقلاب اسلامی از حیث تحول در بنیادهای الگوی استراتژیک کشور بسیار معنادار و موثر است؛ چرا که الگوی استراتژیک کشور را تا سطح جهانی ارتقا بخشیده و از ضرورت تحول در مناسبات قدرت در گستره جهانی به نفع جهان اسلام با رهبری جمهوری اسلامی ایران سخن می‌گوید. این ایده از حیث روش‌شناختی می‌توانست روایتی معقول و مستند به اصول دینی از الگویی از استراتژی باشد که بعداً به نسل پنجم الگوی استراتژیک معروف شد؛ به عبارت دیگر ایدئولوژی اسلامی با پیروزی انقلاب اسلامی درصدد بود تا «نوعی مهندسی آرمانی جهان» را عرضه بدارد که بازیگران خارجی بر سر راه آن مانع ایجاد کردند. متعاقباً ایالات متحده الگوی «مهندسی جهانی» مستند به آموزه‌های امپریالیستی

لیبرال دموکراسی را تولید و به اجرا گذارد و بدین ترتیب یک فرصت تاریخی از جامعه جهانی گرفته شد.

۳.با آغاز جنگ تحمیلی و شدت یافتن توطئه‌های خارجی، به ناچار جمهوری اسلامی ایران ملاحظات استراتژیک خود را به لحاظ اولویت به نفع ضرورتهایی از قبیل صیانت از کیان اسلامی (استقلال، آزادی، تمامیت ارضی، جان و مال و ناموس مسلمانان) و حفظ نظام اسلامی، در رتبه دوم قرار داد و «*استراتژی حفظ محوری*» را به اجرا می‌گذارد که تا پایان جنگ تحمیلی ادامه دارد و به طور طبیعی به مدیریت جنگ (نسل دوم مطالعات استراتژیک) نزدیک است.

٤. با پایان جنگ تحمیلی و تقویت منابع قدرت جمهوری اسلامی در سطح منطقه، تلاش برای ارتقای رویکرد استراتژیک نظام از «حفظ محوری» به «رشد محوری» آغاز شد و در نتیجه شاهد تغییر الگوی مدیریت استراتژیک کشور با اتکا به توان تکنوکراتها در کشور بودیم که نتیجه آن تولید برنامه‌های توسعه پنج ساله کشور در چارچوب نسل چهارم از مطالعات استراتژیک است.

۵.تجربه جامعه از اجرای چندبرنامه توسعه و مشخص شدن نقاط ضعف این برنامه‌ها در عمل نشان داد که برنامه‌های توسعه نمی‌توانند جایگزین مناسبی برای استراتژی ملی کشور باشند؛ چرا که این برنامه‌ها کوتاه مدت و بدون ضمانتهای اجرایی سازمانی لازم هستند. نتیجه این نگرش انتقادی، جزم شدن عزم ملی برای تولید اولین سند استراتژیک کشور است که با عنوان «سند چشم‌انداز ١٤٠٤هـ. ش جمهوری اسلامی ایران» شناخته می‌شود. در واقع ایران با تولید این سند و تعریف کد استراتژیک خود در چشم‌انداز بیست ساله توانست یک گام در طراحی استراتژیک به جلو گذارده و با فراتر رفتن از برنامه‌های پنج ساله، در آستانه ورود به پنجمین نسل مطالعات استراتژیک قرار گیرد.

ملاحظاتی از این قبیل نشان می‌دهد که ایران ـ اگر چه آهسته ـ در فرآیند تکامل استراتژیک قرار دارد و امید می‌رود از طریق اجرای قاطع و جدی سند چشم‌انداز و کسب تجربه از این رهگذر، به الگویی بومی از پنجمین نسل مطالعات استراتژیک دست یابد؛ الگویی که خواهد توانست سهم ایران را در تحولات منطقه‌ای و جهانی افزایش دهد و کشور را از موضع انفعالی به موقعیتی ایجابی و فعال وارد سازد.

یادداشت‌ها

1. Gray, Colins, ***Modern Strategy,*** Oxford, O.U.P., 1999, p. 44.

2. See Clarkson, Albert, ***Toward Effective Strategic Analysis: New Applications of Information Technology,*** Colorado, Westview Press, 1981, pp. 21-80.

۳. جان بیلیس و دیگران، ***استراتژی در جهان معاصر***، کابک خبیری، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر، تهران، ۱۳۸۲، ص ۲۳.

4. See Hart, Liddell, ***Strategy: The Indirect Approach,*** London, Faber & Faber, 1967.

5. See Galbraith, John Kennth, "The strategic Mind", ***The New York Review of Books,*** 12oct. 1978, pp. 72-4.

6. Clausewitz, Carl Von., ***on War***, Princeton, Princeton Press, 1976,p. 128.

۷. به منظور مطالعه ریشه لغوی و تاریخچه اولیه بحث استراتژی به صورت مختصر ر.ک. لطفیان، سعیده، ***استراتژی و روشهای برنامه‌ریزی استراتژیک***، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷٦، صص ۳ – ۱؛ برودی، برنارد، «استراتژی» در: ***گزیده مقالات سیاسی ـ امنیتی***، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ج ۱، ۱۳۷۸، صص ٤۲ – ۳۹.

۸. ر.ک. ***گزیده مقالات سیاسی ـ امنیتی***، پیشین، صص ٦۲ – ۳۷.

۹. به نقل از: هانتینگتون، ساموئل، ***استراتژی نظامی آمریکا***، جمشید سرمستانی، تهران، دانشکده فرماندهی وستاد: دوره عالی جنگ، ۱۳۸۲، ص ۲۵.

۱۰. بـه مـنظور آشـنایی بـا ارکـان عمومـی جـنگ در نگرش سنتی ر.ک. کریس هیلزگری، ***جنگ پست‌مدرن: سیاسـت نوین درگیری***، احمدرضا تقاء، تهران، پژوهشکده فرماندهی و ستاد: دوره عالی جنگ، ۱۳۸۱، صص ۲۲۱ - ۲۱۷.

۱۱. ***استراتژی و روشهای برنامه‌ریزی استراتژیک***، پیشین، ص ۹.

12. See Institute for Strategic Studies (ed), ***Problems of Modern Strategy,*** Adelphi Paper, London, (Feb) 1969, No.54; Handel, M.(ed), ***Clausewitz & Modern Strategy,*** London, 1986; Freedman, L., ***Strategic Coercion,*** Oxford, 1998; Gray, C.S., ***Strategic Studies: A Critical Assessment,*** Westport, Conn., 1982.

۱۳. به منظور آشنایی با کلیات دیدگاههای استراتژیک این اندیشمندان و پیامدهای ناشی از آنها ر.ک.

- Murray, W., M. Knox & A. Bernstein(eds), ***The Making of Strategy,*** Cambridge, C.U.P., 1994; Gray, C.S., ***Explorations in Strategy,*** Westport, Conn., 1996; Schelling, T.C., ***The Strategy of Conflict,*** Cambridge, Mass., 1960.

۱٤.توسیدید، ***تاریخ جنگ پلوپونزی***، محمدحسن لطفی، تهران، خوارزمی، ۱۳۷۷، ص ۱۳۱.

۱۵.به منظور مطالعه محورهای اصلی تحول جنگ و منازعه تا آخر قرن ۲۰، ر.ک.

- Messenger, Charles (ed), ***Military History (Reader Guide),*** London & Chicago, Fizroy Dearborn Publishers, 2001.

۱٦. ایـن تعـریف را لـیدل هـارت، در قالب نسل اول از مطالعات استراتژیک ارائه کرده است. نک. ***استراتژی و روشهای برنامه‌ریزی استراتژیک***، پیشین، ص ۲۳.

17. Rogers, Paul, ***Losing Control: Global Security in The Twenthy – first Century,*** London, Pluto Press, 2000, pp. 33 – 38.

18. See Gleeson, Dennis. ***Future Conflict,*** Institute for Defence Analysis, 1999; Gray, Chris Hables, ***Postmodern War,*** London, Routledge & New York, Guildford Press, 1997; Thompson, Robert (ed), ***War & Peace,*** London, Orbis, 1981.

19. See Gottfried, Kurt & B. Blair (eds), ***Crisis Stability & Nuclear War,*** Oxford & New York, O.U.P., 1988; Schwartz, Stephen(ed), ***Atomic Audit,*** Washington, Brookings, 1998; Blair, B.C., ***Strategic Command & Control,*** Washington P.C., 1985.

20. Jones, Richard, W., ***Security, Strategy & Critical Theory,*** London, Lynne Reinner Publisher, 1999, pp. 132 – 134.

21. Knox, Mac Gregor, "Conclusion", in: ***The Making of Strategy*** , Murray, W., et.al. (eds), Cambridge, C.U.P., p.645.

۲۲. سرتو، ساموئل و پائول پیتر، ***مدیریت استراتژیک،*** علی شمخانی، تهران، دانشکده فرماندهی و ستاد: دوره عالی جنگ، ۱۳۸۰، ص ۱۵.

۲۳. همان، ص ۱۹.

۲٤. به منظور آشنایی با این تلقی از استراتژی و ارکان پنج گانه آن، ر.ک. شکوهی، علیرضا و محمد نثاری (گردآوری و ترجمه)، ***برنامه‌ریزی استراتژیک: راهنمای کاربردی ایجاد و توسعه،*** اصفهان، بیست، ۱۳۸۱، به ویژه صص ۲۳ –۹.

۲۵. این موضوع را به صورت موردی در اثر زیر به بحث گذارده‌ام. ر.ک. افتخاری، اصغر، ***اصول عملیاتی طراحی استراتژی،*** تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، گزارش راهبردی، شماره ٤۲ –۷- ٤- ۱- ۱۳۸۱.

۲٦. به منظور مطالعه ابعاد سیستمی الگوی مدیریت استراتژیک ر.ک. هیچینز، درک، ***کاربرد اندیشه سیستمی،*** رشید اصلانی، تهران، مؤسسه عالی آموزش و پژوهش مدیریت و برنامه‌ریزی، ۱۳۸۲.

۲۷. این موضوع را به صورت مبسوط در اثر زیر آورده‌ام. ر.ک. افتخاری، اصغر، ***روش طراحی استراتژی ملی در جمهوری اسلامی ایران،*** تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، شماره ۳۳ – ۷ – ٤- ۲ – ۸۱، صص ۱۲ – ۱۰.

۲۸. این تعریف را نگارنده برای استراتژی در قالب نگرش چهارم ارائه داده است. این تعریف دربردارنده چند نکته اصلی است که عبارت‌اند از:

یک. برای استراتژی ماهیتی غیرنظامی قائل است.

دو. سطح تحلیل را «ملی» ـ و نه سازمان ـ قرار داده است. بدین ترتیب ماهیت کلان نگری استراتژی در آن لحاظ شده است.

سه. استراتژی مقوله‌ای چند بعدی و جامع تعریف شده که با اقتضای سطح ملی آن همخوانی دارد.

چهار. عنصر زمان به عنوان یک شاخص اصلی مورد توجه قرار گرفته است؛ بدین معنا که تراکم زمانی و مکانی و سرعت بیش از حد تحولات، دلیلی بر نفی ضرورت تعریف ظرف زمانی برای استراتژی دانسته شده است.

به منظور آشنایی بیشتر با چگونگی ارائه این تعریف ر.ک. ***روش طراحی استراتژی ملی در جمهوری اسلامی ایران***، پیشین، صص ۱۵ – ۹.

۲۹. ثقفی عامری، ناصر، «استراتژی در فرایند تحول»، در: ***مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم***، علی قادری (به اهتمام)، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۰، ص ۲۱٦.

۳۰. این موضوع را الیوت کوهن و ریچارد واین جونز در بررسی ماهیت استراتژی به صورت مبسوط مورد توجه قرار داده‌اند. ایشان از ملاحظات امنیتی به عنوان رکن نخست مطالعات استراتژیک یاد کرده‌اند که در نگرش سنتی هر هشت رکن مطالعات استراتژیک را تحت تأثیر قرار می‌دهد. بر این اساس خاستگاه جنگ، انطباق سیاست با اهداف مورد نظر جنگ، ائتلاف‌سازی جهت افزایش توانمندی رزمی، ایجاد رابطه‌ای مؤثر بین حوزه‌های مدنی ـ نظامی، تقویت بنیادهای فرهنگی استراتژی، توجه به الگوی مناسب برای توافقات پس از جنگ و بالأخره گونه‌بندی جنگها و اصلاح استراتژیها متناسب با آنها، هشت رکنی را شامل می‌شود که استراتژیست‌ها باید بدان توجه نمایند. همین ایده را متعاقباً باری‌بوزان به صورت نظام‌مندی در *مقدمه‌ای بر مطالعات استراتژیک* ارائه می‌دهد که حکایت از محوریت امنیت و تعریف استراتژی در ذیل آن دارد. جهت مطالعه خطوط کلی این دیدگاه ر.ک. افتخاری، اصغر (گردآوری و ترجمه)، ***مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی***، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، صص ۲۹۲ – ۲۷۳.

۳۱. ر.ک. علینقی، امیرحسین، «جایگاه امنیت در استراتژی ملی»، ***فصلنامه مطالعات راهبردی***، شماره ١٦، تابستان ۱۳۸۱، صص ۳۲٤ – ۳۲۱.

32. See Keegan, John, ***A History of Warfare***, New York, Afred Knopf, 1993.

۳۳. نک. ***مراحل بنیادین اندیشه در مطالعات امنیت ملی***، پیشین، صص ۲۷٤ - ۲۷۳

34. ***Modern Strategy***, op.cit., p. 49.

۳۵. این ایده را به صورت مبسوط در اثر زیر آورده‌ام. افتخاری، اصغر، ***کد استراتژیک: جایابی موقعیت بازیگران سیاسی در ساختار نظام بین‌الملل***، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳، گزارش تحقیقاتی، شماره ۱۸٦ – ۷-٤-۲-۸۳

۳٦. به منظور مطالعه پیرامون پنج رکن پیشنهادی مؤلف در خصوص استراتژی مدرن ر.ک.

- Paret, P. (ed), ***Makers of Modern Strategy***, Princeton, P.U.P., 1986; Freedman, L., ***The Revolution in Strategic Affairs***, London, Adelphi Paper, 1998, No. 318; Guertner, G.L. (ed), ***The Search for Strategy***, Westport, Conn, 1993.

۳۷. خلیلزاد، زالمی و یان‌لسر، *استراتژی برای قرن بیست‌ویکم*، ترجمه مرکز تحقیقات و بررسیها، تهران، نشر آمن، ۱۳۷۹، ص ۳۸۲.

۳۸. در نوشتار زیر نظریه‌های استراتژیک ارائه شده برای آینده نظام بین‌الملل را در سه دسته کلی واقع‌گرا و آرمان‌گرای خوش‌بینانه و بدبینانه با تأکید بر نظریات هانتینگتون و فوکویاما و هابرماس به بحث گذارده‌ام. ر.ک. افتخاری، اصغر، «ناامنی محدود، بررسی تهدیدهای جهانی شدن برای جهان اسلام»، در: *جهانشمولی اسلام و جهانی‌سازی*، سید طه مرقاتی، (به اهتمام) تهران، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۲۱۳ – ۲۰۷.

۳۹. در نوشتار زیر الگوهای استراتژیک ارائه شده برای آینده نظام بین‌الملل را در دو دسته کلی «الگوی اروپایی» و «الگوی آمریکایی» با تأکید بر مواضع دولت جرج‌بوش و اتحادیه اروپایی، به بحث گذارده‌ام. ر.ک. افتخاری، اصغر، «امنیت در نظام بین‌الملل جدید؛ سناریوها و مسایل»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال ششم، شماره ٤، زمستان ۱۳۸۲، شماره مسلسل ۲۲، صص ۹۳ – ۸۷۳

٤۰. کمیسیون تدوین استراتژی امنیت ملی آمریکا، *استراتژی امنیت ملی آمریکا در قرن ۲۱*، جلال دهمشگی و دیگران، تهران، موسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۰، صص ۲۱ – ۲۰.

42. Cox, Robert, *Approaches to World Order,* Cambridge, C.U.P., 1996, p. 61.

43. *The National Security Strategy of the United States of America* , Washington, White House, September 2002, p.5.

٤٤. نک. ایکنبری، جان، *تنها ابرقدرت: هژمونی آمریکا در قرن ۲۱*، عظیم فضلی‌پور، تهران، مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، ۱۳۸۲، به ویژه فصل چهارم.

45. Roseanu, James, "Governance, Order & Change in World Politics", in *Governance Without Government,* Cambridge, C.U.P., 1992, p.1.

٤٦. این موضوع را با نگاه به «استراتژی جمهوری اسلامی ایران» در چشم‌انداز جهانی، در نوشتار زیر به صورت مبسوط و مستند به بحث گذارده‌ام. افتخاری، اصغر، *جابه‌جایی در استراتژی ملی؛ برنامه‌ای ایرانی در چشم‌انداز جهانی*، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی، گزارش شماره ۱۱، دی ماه ۱۳۸۲.

٤٧. کلیات این محورها را در اثر زیر مورد بررسی قرار داده‌ام. نک. *کد استراتژیک*، پیشین. همچنین جهت مطالعه بیشتر ر.ک. لیک، دیوید و پاتریک مورگان، *نظمهای منطقه‌ای: امنیت‌سازی در جهانی*

نوین، سیدجلال دهقانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱؛ گودبای، جیمز، ***تعارضهای منطقه‌ای***، محمدرضا سعیدآبادی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲.

۴۸. این موضوع را از منظر ایرانی در گزارش زیر به صورت مبسوط آورده‌ام. ر.ک. افتخاری، اصغر، ***راهبرد جمهوری اسلامی ایران در برخورد با هژمون***، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک دفاعی، اردیبهشت ۱۳۸۳، شماره ۱۷.

۴۹. تاجیک، محمدرضا، ***مقدمه‌ای بر استراتژی‌های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران:*** رهیافتها و راهبردها، تهران، مرکز بررسیهای استراتژیک ریاست جمهوری، ۱۳۸۱، ص ۲۳.

۵۰. به منظور مطالعه دیدگاه کارشناسان در خصوص این آسیب ر.ک. ***مصاحبه با کوشندگان سیاسی*** ۲ جلد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹؛ سلطانی، علی (به اهتمام)، ***دیدگاهها***، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹؛ ***رقابت‌ها و چالش‌های سیاسی در ایران امروز***، (مجموعه مقالات)، (تهیه و تنظیم) همایش رقابتهای سیاسی و امنیت ملی، تهران وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰؛ همایش رقابتهای سیاسی و امنیت ملی (تهیه و تنظیم)، ***مقالات***، (جلد اول)، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹؛ تاجیک، محمدرضا (به اهتمام)، ***مجموعه مقالات همایش رقابت‌های سیاسی و امنیت ملی***، تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۲.

۵۱. فوران، جان، ***مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی***، احمد تدین، تهران، موسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۸، صص ۳۸۹ – ۲۲۹.

۵۲. در این باره به اثر زیر مراجعه شود که در آن ایده دولت ملی مدرن و ضرورتهای مرتبط با آن ـ و از آن جمله ضرورت داشتن برنامه استراتژیک ـ آمده است. پوجی، جانفرانکو، ***تکوین دولت مدرن: درآمدی جامعه‌شناختی***، بهزادباشی، تهران، آگه، ۱۳۷۷.

۵۳. نک. لمبتون، آن.ک.س.، ***سیری در تاریخ ایران بعد از اسلام***، یعقوب آژند، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، به ویژه فصول ٤ و ٥.

٥٤. نک. مجتهدزاده، پیروز، ***ایده‌های ژئوپلتیک و واقعیتهای ایرانی***، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹؛ به ویژه فصل ٤.

٥٥. به منظور مطالعه تحولات ساختار قدرت و تأثیرات آن بر استراتژی دولت ایران ر.ک. بیل. جیمز، ***شیر و عقاب***، فروزنده برلیان، تهران، فاخته، ۱۳۷۱؛ ذوقی، ایرج، ***ایران و قدرتهای بزرگ در جنگ جهانی دوم***، تهران، پاژنگ، ۱۳۷٦؛ فردوست، حسین، ***ظهور و سقوط سلطنت پهلوی***، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰؛ کازیوروسکی، مارک، ***سیاست خارجی آمریکا و شاه***، جمشید زنگنه، تهران، رسا، ۱۳۷۱.

۵۶. معبادی، حمید، ***چالشهای ایران و آمریکا***، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، صص ۴۰ – ۳۹.

۵۷. ***مقاومت شکننده***، پیشین، ص ۲۳۰.

۵۸. استراتژی قدرت محور ریشه در تاریخ تحول جامعه ایران دارد و می‌توان مراحل و مقاطع تاریخی متعددی را سراغ گرفت که این استراتژی بنا بر دلایل معرفتی، سیاسی و اقتصادی توانسته است در دستور کار دولتمردان قرار گیرد. به همین دلیل برخی از تحلیلگران آن را جزئی از اندیشه سیاسی در ایران دانسته و حضور مستمر را برای آن قابل هستند. به منظور مطالعه بنیادهای تاریخی این ایده ر.ک. کنید به: جمشیدی، محمدحسین، ***مبانی و تاریخ اندیشه نظامی در ایران***، تهران، دانشکده فرماندهی و ستاد: دوره عالی جنگ، ۱۳۸۰، به ویژه: فصول ۱۲ و ۱۳.

۵۹. ***مقدمه‌ای بر استراتژیهای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران***، پیشین، صص ۱۰۷ – ۱۰۵.

۶۰. همان، صص ۱۱ – ۱۰۸.

۶۱. محوریت «ایدئولوژی» و جوشش قدرت از درون این ایدئولوژی را در اثر زیر به صورت مستقل به بحث گذارده‌ام. افتخاری، اصغر، ***اقتدار ملی: جامعه‌شناسی سیاسی قدرت از دیدگاه امام خمینی رحمه‌الله‌علیه***، تهران، ناجا، ۱۳۸۰. صص ۸۰ – ۵۵.

۶۲. ***صحیفه نور***، ج ۱۷، ص ۱۳۷.

۶۳. ***همان***، ج ۲۲، ص ۲۶۷.

۶۴. ***همان***، ج ۶، ص ۲۲۰.

۶۵. به نقل از: روح‌الله موسوی خمینی، ***کنگره سیاسی عبادی حج***، تهران، مرکز تحقیقات و انتشارات حج، ج ۲، ص ۱۶۶.

۶۶. ***صحیفه نور***، ج ۱۹، ص ۷۳.

۶۷. ***همان***، ج ۲۰، ص ۱۶۵.

۶۸. ***همان***، ج ۱۶، ص ۲۳۳.

۶۹. ***همان***، ج ۱، صص ۵ – ۸۳

۷۰. ***همان***، ج ۲۱، صص ۱ – ۱۹۰.

۷۱. در ارزیابی تحولات تاریخی این دوره را از منظری امنیتی مورد بررسی قرار داده‌ام و پیامدهای استراتژیک آن را برای جمهوری اسلامی ایران برشمرده‌ام. رک. افتخاری، اصغر، ***درآمدی بر خطوط قرمز در رقابتهای***

سیاسی، تهران، نشر فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۱، صص ۷۸ – ٦٦. همچنین ر.ک. خواجه سروری، غلامرضا، ***رقابت سیاسی و ثبات سیاسی در جمهوری اسلامی***، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲. صص ۳۷۰ – ۲۱۵.

۷۲. به منظور مطالعه مبسوط تحولات تاریخی‌ای که منجر به اتخاذ سیاست قبض‌گرایانه از سوی نظام شده ر.ک. ولی‌پور زرومی، حسن، ***گفتمانهای امنیت ملی در جمهوری اسلامی ایران***، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۳.

۷۳. جهت بررسی تفاوتهای بین این دو الگو از جهانی شدن ر.ک. افتخاری، اصغر، «فرهنگ امنیت جهانی»، در: ***امنیت جهانی: رویکردها و نظریه‌ها***، مک‌کین لای و آر. لیتل (نویسندگان)، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ٦٤ – ٥٤.

۷٤. شرایط عمومی این مقطع تاریخی را با نگاه به ملاحظات امنیتی ـ استراتژیکی در اثر زیر آورده‌ام. افتخاری، اصغر، «توسعه و تعادل: آسیب‌شناسی اجرای قانون شوراهای اسلامی»، ***فصلنامه مطالعات راهبردی***، سال اول، شماره اول، پاییز ۱۳۷۷، صص ۷۹ – ۷۸.

۷۵. مجموعه عواملی که در تعریف کد استراتژیک برای یک واحد سیاسی موثرند، عبارت‌اند از: قدرت، ایدئولوژی، جمعیت، ژئوپلتیک، قلمرو و میزان توسعه یافتگی که در نوشتار زیر به صورت مبسوط جایگاه هر کدام را در کد استراتژیک به بحث گذارده‌ام. ر.ک. ***کد استراتژیک***، پیشین.

۷٦. رفسنجانی، هاشمی، «نقادی نظریه‌ورزیها درباره مجمع تشخیص مصلحت» (گفتگو.)، ***راهبرد***، شماره ۲٦، زمستان ۱۳۸۱، صص ٤٥-٤٤.

۷۷. ارزش استراتژیک سند چشم‌انداز را با تأکید بر حوزه مسائل امنیتی در اثر زیر آورده‌ام. افتخاری، اصغر، «شناخت استراتژی: بازخوانی امنیتی سند چشم‌انداز ۲۰ ساله جمهوری اسلامی ایران»، ***فصلنامه راهبرد دفاعی***، سال اول، شماره اول، پاییز ۱۳۸۲، صص ۳۰ ـ ۱.

۷۸. بوزمان، آدا.ب، ***اطلاعات استراتژیک و کشورداری***، ترجمه: ناشر، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، ص ٤۹.

فصل دوم

الگوی طراحی استراتژی ملی
در جمهوری اسلامی ایران

محمود کلاهچیان[1]

مقدمه

مجموعه تحولات پر شتاب کنونی و ورود متغیرهای متعدد در صحنه امنیتی کشور مدیران سطوح بالا را وادار می‌سازد تا از الگوها و روشهای سنتی خود در اداره امور امنیتی کشور فاصله بگیرند و با در نظر گرفتن مجموعه تغییرات محیطی، استراتژی و سیاستهای منسجمی را برای حفظ امنیت در کشور اتخاذ نمایند؛ زیرا در غیر این صورت گرفتار روزمرگی شده و تحقق اهداف کلان کشور را عقیم خواهند گذاشت، ضمن آنکه در صورت فقدان سیاستهای منسجم و منظم نخواهند توانست امکانات، مقدورات، نیروی انسانی و ساختار سازمانی مناسب با شرایط را طراحی کنند.

---

۱. هیأت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی ـ گروه اطلاعات استراتژیک

تـا زمانـی کـه ایـن تغیـیرات بطـیء، کـند و آشکار بودند مدیریت امنیتی کشور مـی‌توانسـت بـا انـدک مهـارت و خلاقیتـی بـا روشـهای سنتی ـ و علی‌رغم فقدان اسـتراتژی مشـخص ـ از عهـده اداره امـور برآید؛ اما شدت گرفتن تغییرات تمایل به تحقـق اهـداف و وجـود فشـارهای درونـی و پیرامونی، مدیران کشور را به مانند هر مؤسسـه دیگـری وادار به اتخاذ راهبردهای درازمدت و میان مدت می‌نماید؛ بنابراین بـاید گفـت در شـرایط کنونـی بـرخورداری از سیاسـتهای منسجم و استراتژی معین بـرای مقابله با شرایط پیش روی ضروری است. تعیین سیاست امنیت ملی مشخص، موجـب مـی‌شود تا ضمن پیگیری اهداف ملی[1] و منافع ملی[2] و در یک کلام، اهداف و مـنافع کـلان، کلـی و مصالح ملی کشور بتوان ساختار و سازمانی مناسب را نیز در دسـتگاه امنیتـی طراحـی و اولویتهای سازمانی و نیز راهکارهای اجرایی را نیز در این بـاره تدویـن نمـود. مقالـه حاضر در این خصوص سعی دارد، به ارائه الگویی جهت طراحی استراتژی امنیت ملی در ایران بپردازد.

سـؤال تحقـیق این است که الگوی مطلوب طراحی استراتژی امنیت ملی در ایـران در رهگـذر وضـعیت کنونـی (داخلـی ـ منطقه‌ای و جهانی) چگونه قابل ترسیم است؟

فرضـیه مـا ایـن اسـت کـه مؤلفه‌های دفاعی، سیاست داخلی، سیاست خارجی، عرصـه اقتصـادی و فرهنگـی اجتماعـی، محتوای چارچوب الگوی مطلوب طراحی استراتژی امنیت ملی را در ایران شکل می‌دهد.

الگـوی انتخابـی فـوق بـا عرصـه‌هـای عنوان شده مؤلفه‌های طراحی جهت الگوسـازی در جمهـوری اسـلامی ایـران را در نظر گرفته است. هر چند به نظر نمـی‌رسـد در ایـن خصـوص هـر کشور در صدد الگوسازی جداگانه باشد، لذا حمل آن بر سایر کشورها نیز با چارچوب عنوان شده دور از ذهن نیست. همین

1. National objectives
2. National interests

طـور در مقالـه حاضـر نمودارهـای چـندی ترسیم شده که به دلیل بهره‌گیری از مـنابع چندگانه و تغییرات شکلی و محتوایی در قسمتهایی از آوردن نام منابع آن صرف نظر شده است.

الف- پیش‌فرضهای اساسی

اجـرای ایـن تحقـیق به منظور تدوین الگوی استراتژی امنیت ملی جمهوری اسـلامی ایـران مبتنـی بـر اتخـاذ چـند گـزاره اساسـی ذیل است که در مجموع ضرورت و اهمیت چنین طرحی را در پیش فرضهای آورده، نشان می‌دهد:

۱. نظـام جمهـوری اسـلامی ایـران در دو دهــه و نـیم گذشـته بـا چالشـهای اساسـی‌ای روبـه‌رو شـده است که با عنایت به تواناییها و بصیرت رهبری نظام آنها را پشـت‌سـر گذاشـته اسـت؛ اما شرایط پر تنش پیش‌رو و تحولات سریعی که در حـال وقـوع اسـت، ضـروری مـی‌نماید مدیریت کلان کشور از تمامی پتانسیلها و امکانـات موجـود در کشور استفاده کند و نیز با پیش آگاهی نسبت به وقایع، برای مدیریـت، مهار و مقابله با آنها برخیزد. بدین منظور الگوی طراحی استراتژی امنیت ملی در ایران ضروری است.

۲. متأسـفانه نظـام سیاسـی و اجـزای موجـود در درون آن نشـان داده‌انـد کـه در رویارویـی بـا مسـائل کشـور از اسـتراتژی و بـرنامه‌ریـزی مشخصـی برخودار نیستند؛ بنابرایـن فرصـتهای زیـادی را از دسـت داده‌انـد و نـیز تهدیـدات بسیاری که قابل دفع بـوده‌انـد برجسـته شـده‌انـد. مـی‌توان گفت مهم‌ترین خصیصه نظام مدیریتی کشور در شـرایط کنونـی روزمرگـی و دوری از اتخـاذ اسـتراتژی معیـن بوده است. این مهم در حوزه امنیتی نیز به چشم می‌خورد و راه رفع آن، اتخاذ راهبردهای درازمدت است.

۳. تغیـیرات سـریع محیطی و ورود متغیرها و عوامل جدید در عرصه امنیت ملـی صرف نظر از نقش مثبت (در ایجاد فرصت) یا منفی (بروز تهدید و تشدید آسـیب‌پذیـری) آنها ضروری می‌نماید تا مدیریت امنیتی کشور با چشمانی باز و

در نظـر گرفتـن افقهـای دور با آنها برخورد کند تا بتواند خود را با آنها سازگار سـازد و اهـداف خود را مطابق با شرایط متحول دنبال کند. تحقق این مهم و به ویـژه تطبـیق اهداف و ساختار سازمانی در حوزه تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری در فرایند این الگوپذیری میسور است.

٤. اسـتراتژی امنیت ملی کشور در چارچوب استراتژی ملی می‌گنجد و باید مـتأثر از آن باشـد؛ چـون زوایـا و جزئـیات مشـخص اسـتراتژی ملی جمهوری اسـلامی ایـران تعـریف و تحدیـد نشده است. امید آن است که این مقاله بتواند مقدمه‌ای برای آغاز این کار باشد.

۱. مفهوم شناسی

بـرای مفهـوم‌شناسـی، طراحـی و الگوسازی به سمت واژه پردازی مرحله به مرحله[1]، از استراتژی به استراتژی ملی و در نهایت، استراتژی امنیت ملی حرکت خواهیم نمود.

اسـتراتژی: اسـتراتژی از زبـان یونانی گرفته شده و به معنای «هنر ژنرال» و علـم لشکرکشـی اسـت. همین معنا به زبان فارسی راه یافته و معادل اصطلاحی «فـن اداره عملـیات جنگـی»، «دانـش رهبری عملیات نظامی» و «سوق الجیش» برای آن آمده است.(۱)

رویکـرد بـه مفهـوم اسـتراتژی و مطالعات استراتژیک[2] را می‌توان در عوامل زیر خلاصـه نمـود: اول تأکید گسترده بر عوامل نظامی و دوم تأکید گسترده بر دولت، به عنوان موضوع امنیت.(۲)

بـا توجـه بـه رویکـرد عنوان شده، استراتژی را می‌توان عملیاتی دانست که از طـریق به کارگیری و استخدام منابع به دنبال تحقق اهداف مورد نظر است. امروزه

---

1. Step by step

2. strategy studies

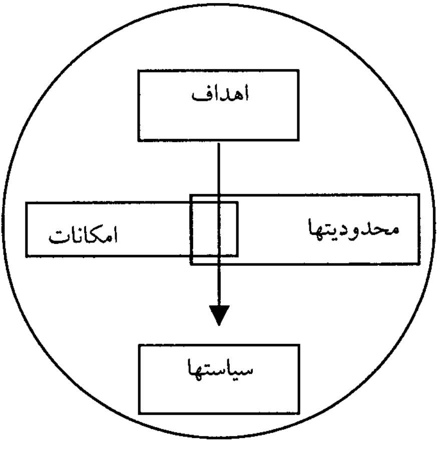
مفهوم استراتژی، فن مدیریت و هدایت کلیه منابع جامعه در جهت تحقق و نیل به هدف مشخص است.[۳] استراتژی هنر طرح‌ریزی و دانش ترکیب و تلفیق عملیات، کارکردها و کنشهای مختلف برای نیل به هدف تعبیر شده است تا جایی که همه امکانات انسانی، سیاسی، نظامی و معنوی و نیز وسایل، عناصر و شرایط در جهت نیل به هدفهای معین تجهیز و فراهم آید.[٤] استراتژی را راهی دانسته‌اند که یک سازمان برای نیل به هدفهای آینده خود در پیش می‌گیرد.[٥] با توجه به تعاریف ذکر شده ویژگی استراتژی مورد نظر نگارنده در این مقاله در برگیرنده محورهای ذیل است:

۱. تأکید بر تلاش در نیل به برخی هدفهای مشخص؛

۲. توجه به محدودیتها و امکانات موجود؛

۳. توجه به نقش و تلاش استراتژیست در انتخاب و هدایت منابع به سوی سیاستهای مشخص شده.[٦]

پس فرایند استراتژی را می‌توان در قالب شکل زیر ترسیم نمود.



استراتژی

شکل ۱. فرایند استراتژی

تعریف مورد نظر نگارنده از استراتژی با رهیافت دفاع ملی و سیاست امنیتی عبارت است از یک طرح کلی برای استفاده از توان و قدرت سیاسی، نظامی در رابطه با عوامل اقتصادی، دیپلماتیک و روانی قدرت که با ابزار پنهان، ضمنی یا آشکار از سیاست داخلی و خارجی حمایت می‌کند؛ بنابراین مفهوم استراتژی، تدوین دکترین و طرحهایی برای توسعه نیرو، کلیه فعالیتهای تئوریک و عملی کشور به منظور فراهم آوردن منابع و نیروی لازم جهت دستیابی به اهداف کشور در هماهنگی با ابعاد سیاسی، نظامی، اقتصادی و دیپلماتیک است.

استراتژی ملی[1]: هنر و علم به کار بردن قدرت ملی برای دستیابی به مقاصد ملی در تمام شرایط (زمان صلح و جنگ) را استراتژی ملی می‌گویند.

سیر تحول این مفهوم از منظر سخت‌افزار نظامی که به «فن و هنر سرداری» تعریف شده تا نگرش به مؤلفه‌های قدرت(۷) و پردازش با ابزار آشکار و پنهان در موضوعات اقتصادی و دیپلماتیک و روانی قدرت(۸) جریان یافته و در نهایت در تفکر و اندیشه اندیشمندان استراتژیست به «منافع»، «اهداف»، «ارزشها» و «امنیت» تمایل پیدا نموده است. پس می‌توان گفت: استراتژی ملی، مجموعه‌ای از انتخابهای ملی است که با توجه به محدودیتها و امکانات ملی به قصد نائل شدن به اهداف ملی(۹) تدارک می‌شود؛ بنابراین با توجه به تعاریف بیان شده، ویژگی استراتژی ملی مورد نظر نگارنده در برگیرنده محورهای ذیل است:

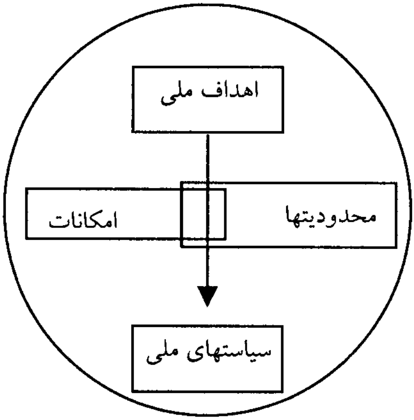
۱. تأکید و تلاش در نیل به برخی اهداف مشخص در سطح ملی؛

۲. توجه به محدودیتها و امکانات موجود؛

۳. توجه به نقش و تلاش تدوین کنندگان استراتژی ملی در جذب امکانات و هدایت منابع به سمت سیاستهای مشخص در سطح ملی.

1. National strategy

لذا فرایند استراتژی ملی را می‌توان در قالب شکل زیر ترسیم نمود.

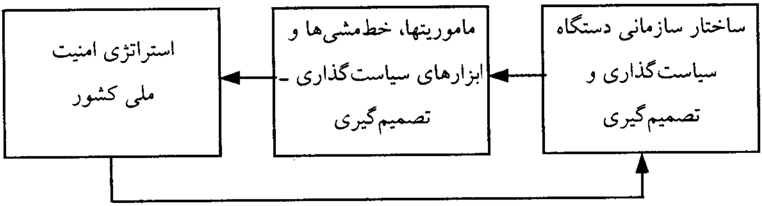


استراتژی ملی

شکل ۲. فرایند استراتژی ملی

تعریف مورد نظر نگارنده از استراتژی ملی عبارت است از: روشی برای به کارگیری ابزار برای دستیابی به اهداف ملی در هر عرصهٔ منازعه‌ای که کشور در آن به چالش کشیده شده است.

استراتژی امنیت ملی: استراتژی امنیت ملی مجموعه‌ای از خطوط راهنما، اصول و مؤلفه‌هایی است که دستگاههای سیاسی (سیاست‌گذار) با توجه به شرایط پیش‌رو و تحولات در حال وقوع اتخاذ کرده‌اند تا بتوانند میزان و احساس امنیت را در کلیت نظام اجتماعی ارتقا دهند و زمینه را برای تحقق اهداف، منافع ملی و تأمین مصالح کلی نظام فراهم نمایند. بدیهی است این دستگاهها نیز ماموریتها و ساختار خود را متناسب با شرایط پیش‌بینی شده تنظیم و اجرا می‌نمایند. این دور تکمیلی به جهت بالا بردن سطح استراتژی امنیت ملی کشور به دست برخی از سازمانهای سیاست‌گذار قبل از طراحی و بالا بردن سطح کارایی سازمانهای سیاست‌گذار و تصمیم‌گیر پس از طراحی را نشان می‌دهد.



شکل ۳. فرایند رسیدن از استراتژی امنیت ملی کشور به ساختار سازمانی

به عبارتی برای رسیدن به این فرایند (طراحی و تثبیت استراتژی امنیت ملی)، استراتژی امنیت ملی را می‌توان به سه سطح کلان[1]، میانه[2] و پایین[3] تقسیم نمود، که مراحل طرح‌ریزی تا اجرا را شامل می‌شود.

استراتژی کلان: فعالیتی است که به منظور تهیه پلان امنیتی[4] صورت می‌گیرد.

استراتژی میانه: هدفش تدوین برنامه امنیتی[5] است، که استراتژی کلان در برخورد با واقعیتهای جامعه به تناسب حجم و زمان‌بندی مشخص آن را به وجود می‌آورد.

استراتژی پایین: سیاست عملی تولید می‌شود.

حرکت از محور کلان‌نگری به جزئی‌نگری اصل و اساس استراتژی امنیت ملی است.

---

1. High strategy
2. Mid stragy
3. Low strategy
4. Security plan
5. Security program

ب. زمینه‌های طراحی

زمینه‌های طراحی استراتژی امنیت ملی در ایران در سه محور کلی سخت‌افزاری، نرم‌افزاری و مغزافزاری قابل بررسی است.

۱. زمینه‌های سخت‌افزاری

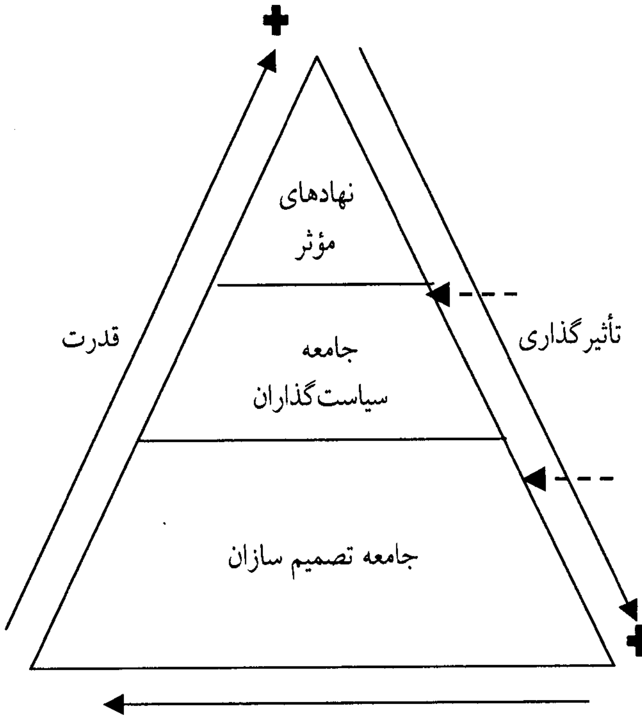
منظور از زمینه‌های سخت‌افزاری در این مقاله واحدهای عمل‌کننده به مناسبت وظایف ذاتی‌شان است. از این‌رو اثرگذاری و بحث نهادهای اثرگذار از زمینه‌های سخت‌افزاری طراحی استراتژی امنیت ملی در کشور است. در این خصوص با توجه به سه سطح عالی، میانی و پایین می‌توان جامعه‌سیاسی را با توجه به عوامل تأثیرگذار به چند قسمت تقسیم نمود که عمل آنان در مجموع، چینش تکه‌های پازل جهت مرتب‌نمودن و تکمیل زمینه‌های سخت‌افزاری طراحی استراتژی امنیت ملی کشور است.

۱. نهادهای مؤثر و جامعه سیاست‌گذاران و مدیران عالی، همچون رهبری[۱۰]، شورای عالی امنیت ملی[۱۱]، مجمع تشخیص مصلحت نظام[۱۲] و نهادهای عالی (قوای سه‌گانه)[۱۳] که چارچوب جامعه‌سیاسی را (در طراحی) شکل می‌دهند؛

۲. جامعه سیاست‌گذاران (مدیران ارشد)، شامل مدیران ارشد (وزرا)، مدیران رتبه دوم (معاونان وزرا، مشاوران و...) و مراکز مطالعاتی و راهبردی دولتی و غیردولتی؛

۳. جامعه تصمیم‌سازان، شامل جامعه علمی کشور، نهادهای مدنی[۱۴]، موسسات پژوهشی، نخبگان سیاسی و در نهایت توده جامعه[۱۵]. جامعه تصمیم‌سازان می‌توانند در دو بند قبلی نیز قرار گیرند. اما دلیل تفکیک به سه حوزه جهت تقریب به ذهن بودن مطالب و قابلیت دسته‌بندی بوده و اعتقاد بر این است که نمی‌توان جامعه تصمیم‌سازان را از سیاست‌گذاران و بالعکس جدا نمود، اما برای روشن شدن بحث این تقسیم‌بندی صورت گرفته است.

نهادهـای مؤثر با ایجاد بسترهای سیاستهای کلان در گفتمان امنیتی با جامعه سیاسـت‌گـذاران درصـدد تبدیل طرح امنیتی به برنامه امنیتی هستند. لذا می‌توان مـرحله سـخت‌افـزاری را سیاسـتهای کـلان کشور دانست. در این مرحله هدف وانمایی هرم قدرت در جمهوری اسلامی است.



شکل ٤. هرم قدرت در جمهوری اسلامی ایران

در تصـویر ارائـه شـده دو مؤلفـه قـدرت و اثـرگذاری دارای رابطـه‌ای دو طرفه هسـتند؛ بدیـن صـورت کـه قـدرت از جامعه تصمیم‌سازان به نهادهای مؤثر افزایش مـی‌یـابد، در عین حال این قدرت افزایش یافته به جهت اثرگذاری در سطوح پایینی

در دو جهـت عرضـی و طولـی میل کرده و هر چه به سمت سطوح پایین‌تر حرکت مـی‌کـند دارای اثرگذاری بیشتری می‌گردد؛ به عبارتی دیگر قدرت در نهادهای موثر، جنـبه اثـرگذاری را سـهل‌تـر مـی‌کـند. رونـد ایـن دو مؤلفه در عوامل اثرگذار جنبه زمینه‌های سخت‌افزاری الگوی طراحی فوق را مشخص می‌سازد.

۲. زمینه‌های نرم‌افزاری

مقصـود از زمیـنه‌هـای نـرم‌افـزاری پرداختن به رویکردهای اثرگذاری در مهندسی اجتماعـی کشـور اسـت. ایـن زمینه‌ها در برگیرنده اصول کلی‌ای است که چارچوبهای اساسـی دکتریـن و کـنش و واکنشهای راهبردی را تعیین و مشخص می‌سازند. در هرم نرم‌افزاری نیز محورهای ذیل متصور است:

۲ـ۱ـ انطباق سازی

۲ـ۱ـ۱. انطـباق منطقی استراتژی امنیت ملی با تهدیدات و فرصتها: تنها پس از ایـنکه فـرد به درک معقولی از ماهیت تهدیدها و آسیب‌پذیریهای ذی ربط دست یافت می‌تواند امنیت ملی را به عنوان یک مسئله سیاسی بشناسد.[۱۶]

۲ـ۱ـ۲. انطـباق بـا متغـیرهای محیطی (ملی- فراملی- فروملی): استراتژی امنیت ملـی کـاملاً مـتأثر از داده‌هـای محیط داخلی و خارجی است که به سیستم تحمیل مـی‌شـود. چنیـن محیطـی (امنیتـی) همواره حامل تهدیدات و فرصتهایی است که واحدهـای ملـی بـه مـیزان موقعیـت و منزلتشـان (برآیـند صـفر، برآیـند با تفوق تهدیدات، برآیند با تفوق فرصت‌ها) از آنان نصیبی می‌برند.[۱۷]

۲ـ۱ـ۳. انطـباق بـا قـدرت ملی[1]: قدرت ملی به جمع کل تواناییهای بالقوه و بـالفعل هـر ملتی که ناشی از منافع موجود سیاسی، اقتصادی، نظامی، جغرافیایی،

---

1. National power

اجتماعی، علمی و فناوری آن باشد، اطلاق می‌گردد. رهبری و اراده ملی، عوامل متحد کننده قدرت ملی هستند.[۱۸]

۲ـ۱ـ٤. انطباق با منافع ملی: ارزشها و هدفهای اولیه، بنیادین و پایداری را که یک جامعه (دولت و ملت) در صدد تحصیل، حفظ، تثبیت و گسترش آنها در عرصه ملی و بین‌المللی است منافع ملی گویند که در جهت تأمین آن حرکت می‌کند.

۲ـ۱ـ٥. انطباق با اصل تقدم پیش‌گیری و باز دارندگی: در اجرای عملکردهای واکنشی استراتژیهای مقابله با تهدیدات امنیتی باید به گونه‌ای طراحی و انجام شوند که جلوی وقوع حوادث تکراری و پیدایش زمینه‌های مربوط بدان را بگیرد.[۱۹]

۲ـ۱ـ٦. انطباق منطقی با استراتژیها و ضد استراتژیهای سایر بازیگران در صحنه. محیط تصمیم و تدبیر استراتژیک کاملاً تحت تأثیر چالش، منافع، دکترین و استراتژیهای بازیگران مختلف است در نتیجه آن دسته از بازیگرانی که استعداد بیشتری در احصاء سویه‌ها و دورنمای استراتژیهای دیگران داشته باشند، امکان بیشتری برای تأمین منافع و تحقق اهداف خود دارند.

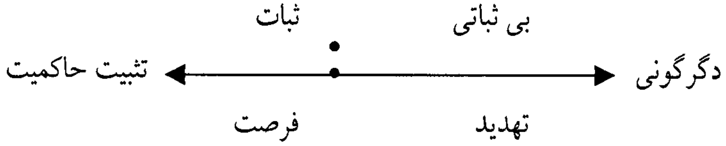
۲ـ۲. مشارکت‌پروری

از دیگر محورهای نرم‌افزاری زمینه طراحی استراتژی امنیت ملی مشارکت پروری است. آنچه در نظامهای مردم سالار رایج است، تعیین مرزها و اختیارات دولت و آزادی افراد براساس قانون است و مشارکت مردم در حقیقت برای تأثیرگذاری بر حکومت و تعیین سرنوشت اجتماعی خود در یک چارچوب قابل ارزیابی است. مشارکت پروری قانونمند در جامعه‌ای که به حضور مردم در عرصه‌های سیاسی در چارچوب قانون پایبند است و در جامعه‌ای که به قانون احترام می‌گزارد، شکل می‌گیرد. ضمن اینکه شهروندان به عنوان بهترین

داوران در بررسی عملکرد حاکمان، نقش خود را در تعیین حکومت، تعیین فرمانروایان و نظارت بر عملکرد آنها ایفا می‌کنند.[۲۰]

با چنین برداشتی از حکومت، مشارکت مردم باعث کار آمدی حکومت و ایجاد بسترهایی برای نقش گیری تدوین استراتژی امنیت ملی کشور می‌گردد.

اگر دو طیف حداقلی و حداکثری حکومتی را دگرگونی و تثبیت حاکمیت در دو رویکرد اصلی (بی‌ثباتی و ثبات ـ تهدید و فرصت) شناسایی کنیم، نمودار فرایند مشارکت‌پروری این‌گونه است:



شکل ۵. نمودار فرایند مشارکت پروری

۲ـ۳. حرکت هدفمند

سومین محور نرم‌افزاری شامل اصول حاکم بر امنیت عمومی و انضباط اجتماعی است، که نتیجه آن حرکت هدفمند در جامعه است. این محور بستر فعالیت و زمینه‌های طراحی و الگوسازی استراتژی امنیت ملی را فراهم می‌آورد. بدون پرداختن به این بستر کارکردی، هرم نرم‌افزاری ناقص است و کارکرد خود را در تعامل با دو رویکرد دیگر (سخت‌افزاری و مغزافزاری) از دست خواهد داد. محورهای مشخص در این حرکت به سمت هدفمندی عبارت‌اند از:

۲ـ۳ـ۱. محوریت جامعه: امنیت یک تولید اجتماعی است که به میزان بلوغ و احساس مسئولیت و مشارکت جامعه قابل حصول است و از طریق مردم و برای مردم قابل تأمین و پایدارسازی است.

۲ـ۳ـ۲. اولویت و اهمیت پیش‌گیری نسبت به برخورد؛

۲ـ۳ـ۳. پویایی و انعطاف به دلیل خارج شدن از ایستایی و رسیدن به حرکت و جریان مداوم؛

۲ـ۳ـ٤. گستردگی و فراگیری امنیت: نظم و امنیت موسمی و مقطعی و منحصر به زمان و مکان و طبقه‌ای خاص نیست، چتری است که باید عادلانه و بدون تبعیض بر سر شهروندان سایه گستر باشد؛

۲ـ۳ـ۵. ارگانیک و هدفمند نمودن همکاری و هماهنگی دستگاهها و نهادهای کشور؛

۲ـ۳ـ٦. حرکت باید در جهت نهادینه شدن و در نتیجه پایداری باشد؛

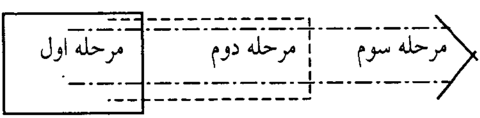
۲ـ۳ـ۷. جامع‌نگری به جای نگاه تک بعدی و تک عاملی

۲ـ۳ـ۸. توجه به رویکردهای علمی ـ تخصصی به همراه محوریت آموزش به روز؛

۲ـ۳ـ۹. فراجناحی بودن و پرهیز از سیاسی شدن کانونهایی که می‌توانند نظم اجتماعی را مختل نمایند؛

۲ـ۳ـ۱۰. تحمیل‌پذیری بر پایه اصل مشارکت و نظارت عمومی: مباحث نرم‌افزاری که سه حوزه انطباق سازی، مشارکت پروری و حرکت هدفمند را در بر می‌گرفت می‌توان به صورت پیکانی مجسم نمود که مرحله اول (انطباق سازی) محوریت کار بوده و عمل مشارکت پروری (مرحله دوم) به عنوان مرحله همراه با انطباق سازی و حلقه واسط بین دو مرحله اول و سوم عمل نموده و هر چند مرحله سوم (حرکت هدفمند) نیز در دل مرحله اول راه‌اندازی می‌گردد؛ اما تکمیل کننده جریان تحول سه مرحله عنوان شده است،

ایجاد زمینه‌های نرم افزاری طراحی



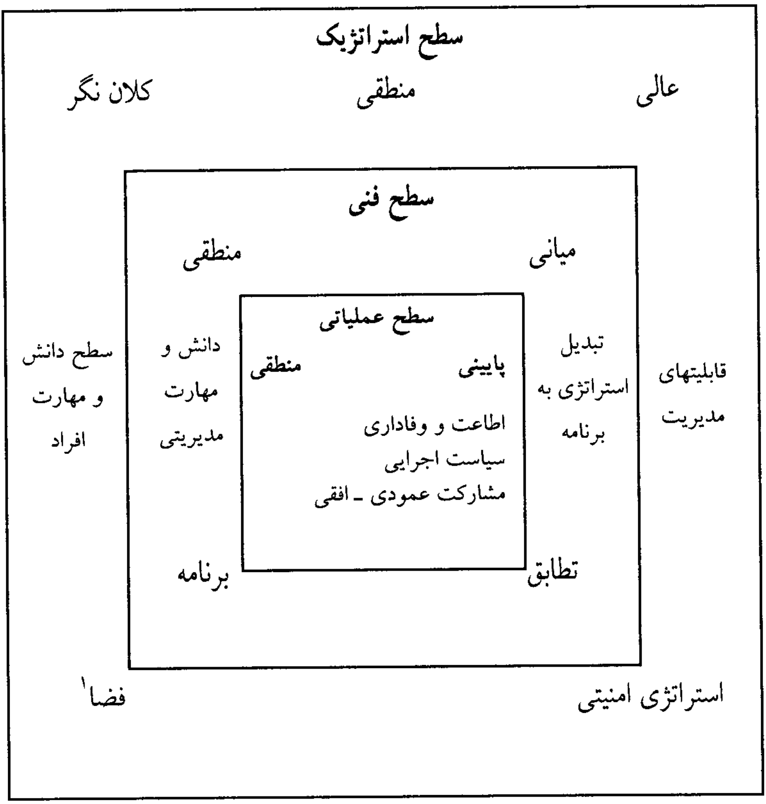
شکل ٦. نمودار مراحل سه‌گانه نرم‌افزاری

همان‌گونه که در شکل بالا پیدا است ابتدای حرکت و انتهای حرکت مرحله اول کاملاً مشخص است و شاخصهای تعیین‌کننده در این خصوص، مسیر و زمان را مشخص می‌نمایند. اما مرحله آغازین مراحل دوم و سوم، به دلیل ماهیت، کارکرد و پویایی، به درستی مشخص نیست، لیکن شاخصهای مطرح شده برای آنان می‌تواند ترسیمی از نقطه پایانی ارائه دهد که نوع نقطه چین، این تفسیر را دارای فضایی سایه روشن و خاکستری معرفی می‌کند، که حرکت از مرحله سوم به سمت مرحله اول در جهت شفاف نمودن و وضوح است و بر عکس (از مرحله اول به سوم) به سمت کدر بودن و عدم وضوح حرکت می‌کند.

۳. زمینه‌های مغزافزاری

نگاه مغزافزاری، نگاه تحلیلی است؛ به عبارتی دیگر در این حوزه عمل در بوته تجزیه و تحلیل و شناخت تحلیلی قرار می‌گیرد و عنصری را پدید می‌آورد که از دو عنصر سخت‌افزاری و نرم‌افزاری فراتر می‌رود. به عنوان مثال اگر رایانه‌ای در نظر گرفته شود، کیتهای الکترونیکی آن حکم سخت‌افزار و برنامه‌های نوشته شده که راه‌اندازی سیستمها را برعهده دارد، تحت عنوان نرم‌افزار شناخته می‌شوند؛ اما ذهن و کارکرد برنامه‌نویس که سیستم سخت‌افزار و نرم‌افزار را به سمت پیشرفت، ترقی و تواناییهای بالاتر می‌برد، حکم فعالیت غیر کلیشه‌ای و مغزی دارد و به دلیل بهره‌گیری از روابط تجزیه و تحلیل و رویه‌های ذهنی جدید، به آن مغز افزار گفته می‌شود. ویژگی خاص تحلیلگری تنها در نوع انسان قابل شناخت است و زمینه‌های مغزافزاری فعالیت در کانون توجه این عنصر تحلیلگر است. نگاه مغزافزار نگاه شفاف سازی و کالبد شکافی حقیقت است تا نتیجه آن شناخت حقیقت در دنیای وانموده کنونی باشد.

در حوزه مغزافزاری ما با سه مفهوم سنجش، تحلیل و ارزیابی روبه‌رو هستیم، مشخص کردن سطوح سه گانه هر کدام از مفاهیم فوق در سطوح عملیاتی، فنی و استراتژیک می‌تواند زمینه‌ساز طراحی استراتژی امنیت ملی کشور گردد.



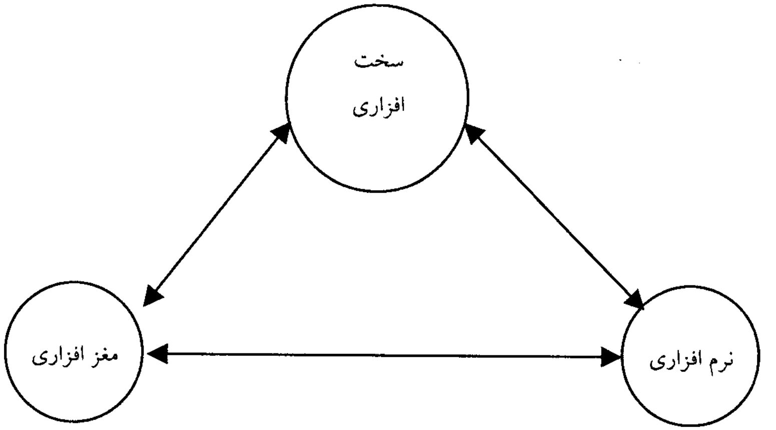
شکل ۷. سطوح عملیاتی، فنی و استراتژیک طراحی استراتژی امنیت ملی

---

۱. منظور از فضا در اینجا، برقراری ارتباط بین سه حوزه تصمیم‌گیری ملی، مافوق و مادون ملی است.

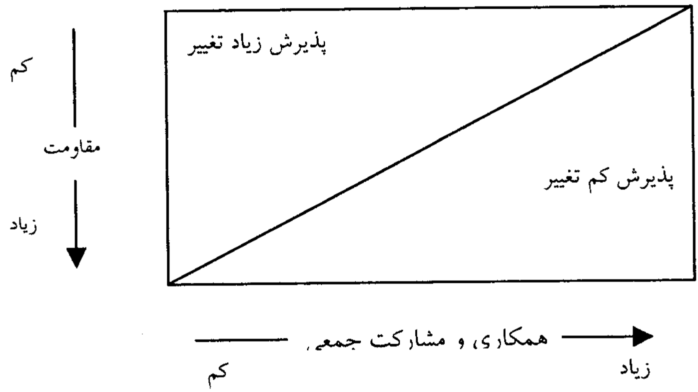
این شکل در برگیرنده سطوح برجسته درونی حوزه‌های عالی، میانی و پایین استراتژی امنیت ملی است. تا زمانی که این حوزه‌ها قابلیتهای عنوان شده را کسب نکرده باشند عملاً زمینه مغزافزاری فراهم نگشته است و کارکرد زمینه‌های سخت و نرم افزاری نیز دچار اختلال و یا گذشته محوری می‌گردد و نتیجه این عمل عدم پویایی در استراتژی و در نهایت از هم تنیدگی عناصر اجتماعی ـ سیاسی کشور می‌گردد که نهایت آن دفرماسیون است.

در این قسمت با بررسی زمینه‌های طراحی در سه حوزه سخت‌افزاری، نرم‌افزاری و مغزافزاری به تفکیک عناصر هر یک از حوزه‌ها پرداخته و عمل آنان را اشتراک معنا و مفهوم برآورد نمودیم، بدین صورت که تعامل بین آنها دارای دو جهت است و همانند ساختار درونی گروهها عمل می‌کنند.[۲۱]



شکل ۸. تعامل حوزه‌های سخت، نرم و مغز افزاری

کارکرد ضعیف و یا خروج هر یک از حوزه‌های سه گانه از ساختار آورده شده، ما را به سمت پذیرش حداکثری و یا حداقلی تغییر، هدایت می‌کند در ادامه، پذیرش تغییر و رابطه آن با مشارکت و همکاری جمعی (حوزه‌های سه گانه) را ایجاد می‌کند.



شکل ۹. کارکرد حوزه‌های سخت، نرم و مغزافزاری

ج. مؤلفه‌های طراحی

مؤلفه‌های طراحی الگوی استراتژی امنیت ملی در چارچوب سند چشم انداز بیست ساله (۱۴۰۴ ه.ش) کشور که در تاریخ ۱۱ آذر ۸۲ به تأیید مقام معظم رهبری رسید، قابل بررسی است. مؤلفه‌های چشم انداز بیست ساله در امور فرهنگی، علمی و فناوری (با ۱۱ محور)، امور اجتماعی، سیاسی، دفاعی و امنیتی (با ۱۶محور)، امور مربوط به مناسبات سیاسی و روابط خارجی (با ۶ محور) و امور اقتصادی (با ۳محور) است. بر اساس مؤلفه‌های مطرح شده مؤلفه‌های طراحی مورد نظر نگارنده با سه هدف اصلی دنبال می‌گردد:

۱. **توسعه:** بدون تردید همه مقوله‌های معطوف به امنیت ملی به امر توسعه وابسته است؛ چرا که در جهان حاضر، توسعه پیش زمینه هر گونه امنیتی است. بدون توسعه نمی‌توان به جامعه‌ای امن دست یافت و بر قانون مداری تکیه کرد.

۲. **اقتدار:** هر استراتژی که معطوف به امنیت ملی باشد، ناگزیر باید به اقتدار متکی شود؛ چرا که دفاع از منافع ملی و حفظ تمامیت ارضی و نیز عزت‌طلبی و استقلال خواهی تنها در سایه اقتدار ملی ممکن است، آن هم در

جهانی که شرط حضور سالم و فعال در آن، برخورداری از قدرت است.

۳. امنیت انسانی و اجتماعی: در جهان کنونی، امنیت انسانی و اجتماعی دیگر یک پدیده عارضی وابسته نیست، بلکه به مقوله‌ای فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و زیست محیطی بدل شده و امنیتی فراتر از امنیت سرزمینی پیدا کرده است. تنظیم استراتژی امنیت ملی حرکت به سوی حصول و تعمیم امنیت پایدار انسانی و اجتماعی است.

با توجه به مقدمات مذکور مؤلفه‌های طراحی در محورهای ذیل بیان می‌گردند:

۱. عرصه سیاست داخلی

عرصه سیاست داخلی بر چهار محور عمده استوار است:

۱ـ۱. حاکمیت سیاسی با زمینه‌های: هویت ملی[۲۲]، امنیت ملی[۲۳]، وحدت ملی[۲٤]، منافع ملی، اهداف ملی، استقلال سیاسی، ثبات سیاسی، تمامیت ارضی، امنیت روانی، اقتدار ملی و اطلاعات.

۱ـ۲. مدیریت کلان نظام سیاسی، با زمینه‌های: تفکیک قوا، روابط قوا، آمایش سرزمین، محوریت قانون اساسی، جمهوریت و اسلامیت، سیاست‌گذاریها، استراتژیها و تاکتیکها (خط مشی سیاسی)، یکپارچگی و مدیریت بحران.

۱ـ۳. حکومت و مردم با زمینه‌های: آزادی، مشارکت سیاسی (انتخابات و...)، حقوق سیاسی (قانون‌گرایی و...)، رضایت و نارضایتی عمومی، جنبشهای اجتماعی (نافرمانی مدنی، اعتصابات، ناآرامیها و...)، اقوام، فرق و مذاهب، اشرار، مشروعیت و مقبولیت، ایرانیان خارج از کشور.

۱ـ٤. احزاب و گروهها با زمینه‌های: احزاب و تشکلهای قانونی، احزاب و تشکلهای غیرقانونی، روابط احزاب و تشکلها با یکدیگر، گردش قدرت و نخبگان سیاسی

۲. عرصه سیاست خارجی

عرصه سیاست خارجی با مفروض دانستن این امر که حوزه دیپلماسی و سیاست خارجی بدون در نظر گرفتن نقد گذشته و دورانهای متصور در آن امکان‌پذیر نیست، به چهار عنوان کلی به شرح ذیل قابل تنظیم است.

الف- شناسایی موضوعات، اهداف، تهدیدها، فرصتها و باز تعریف منافع ملی و امنیت ملی؛

ب- طراحی و طبقه‌بندی موضوعات در حیطه‌های عینیت یافته و بالقوه؛

ج- سیاستها و راهبردهای معطوف به محیط داخلی؛

د- سیاستها و راهبردهای مربوط به محیط خارجی.

۳. عرصه فرهنگی اجتماعی

این عرصه با نه عنوان (با توجه به شمول عناوین مذکور) به شرح ذیل تدوین می‌شود:

۱. سیاستهای عمومی در عرصه توسعه و امنیت فرهنگی و اجتماعی؛

۲. همبستگی اجتماعی و وفاق اجتماعی؛

۳. تعلیم و تربیت (آموزشهای عمومی، رسمی، عالی و...) و روند پژوهش متناسب با توسعه؛

٤. رسانه‌های جمعی؛

۵. شکوفایی فرهنگی؛

٦. امنیت ذهنی و معرفتی و روانی جامعه؛

۷. آسیبهای اجتماعی و کنترل اجتماعی؛

۸. ورزش، اوقات فراغت و مراکز فرهنگی؛

۹. مهاجرت، توریسم و سایر پدیده‌های اجتماعی و فرهنگی.

٤. عرصه اقتصادی

عرصه اقتصادی در هفت عنوان به شرح ذیل آورده شده است:

۱. مدیریت کلان اقتصادی کشور در جهت رشد و توسعه اقتصادی؛

۲. سیستم اقتصادی: دولتی، آزاد، تعاونی؛

۳. امنیت اقتصادی: داخلی، خارجی؛

٤. اولویت تولید و حمایت از تولید: صنایع مادر، صنایع دستی، کشاورزی، مسکن؛

٥. خدمات اقتصادی: اطلاع رسانی، توریسم، ترانزیت، حمل و نقل؛

٦. تأمین اجتماعی: یارانه‌ها، کاهش فاصله فقیر و غنی، بهره‌مندی از حداقل معیشت برای همگان، ظرفیت اشتغال، بهداشت و تنظیم خانواده و کنترل جمعیت، آموزش؛

۷. آسیبها و جرایم اقتصادی: قاچاق، فرار از مالیات، اقتصاد زیرزمینی.

٥. عرصه دفاعی

مواد و موضوعات عرصه دفاعی در چهار عنوان کلی گنجانده شده است:

٥ـ۱. شناخت و تعریف موضوع: مشتمل بر هفت حوزه شناسایی گسترده و چارچوب موضوع، شناسایی اهداف، اولویت اهداف، استراتژیهای کلان، اصول شناسایی تهدیدها و فرصتها، شناسایی نقاط آسیب‌پذیر، شناسایی مصالح و منافع ملی، شناسایی محیط (فروملی، ملی، فراملی) شناسایی بازخوردهای مثبت و منفی (هزینه‌ها و درآمدها)؛

٥ـ۲. طبقه‌بندی در دو حیطه تبیین وضع موجود (فعلیت یافته) و پیش‌بینی وضع آتی (بالقوه): مشتمل بر شش حوزه موضوعات، اهداف، اصول استراتژیها، تهدیدها و فرصتها، نقاط آسیب‌پذیر، مصالح و منافع ملی، محیطها (فروملی، ملی، فراملی)؛

٥ـ۳. سیاستها و راهبردهای داخلی: مشتمل بر زمینه اهداف، اصول،

استراتژیها، تهدیدها و فرصتها، نقاط‌آسیب‌پذیر، مصالح و منافع ملی، محیطها (فروملی، ملی، فراملی)

٤ـ٥. سیاست‌ها و راهبردهای خارجی: مشتمل بر زمینه اهداف، اصول، استراتژیها، تهدیدها و فرصتها، نقاط آسیب‌پذیر، مصالح و منافع ملی، محیطها (فروملی، ملی، فراملی)

با توجه به وسعت موضوع مقاله، مؤلفه‌ها در عرصه‌های کلی سیاست داخلی سیاست خارجی، فرهنگی اجتماعی، اقتصاد و دفاعی عنوان گردیده است. از آنجایی که رسیدن به شاخصهای اصلی، هدف هر تحقیقی است، این امر به صورت ریزتر و در ذیل محورهای هر یک از عرصه‌های عنوان شده احصاء گردیده است؛ اما به دلیل جلوگیری از بالا رفتن حجم مقاله پرداختن به این موضوعات به مقالی دیگر ارجاع می‌گردد و با بیان این مطلب که چارچوب بحث تنها در شناسایی عرصه‌های عنوان شده میسر است، این قسمت را به پایان می‌رسانیم.

در قسمت مؤلفه‌های طراحی با تبعیت از سند چشم‌انداز ١٤٠٤ هـ. ش. و با برشمردن سه هدف اساسی در محوریت‌های توسعه، اقتدار و امنیت انسانی، پنج عرصه کلی که مؤلفه‌های اصلی طراحی الگوی استراتژی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران است با عناوین سیاست داخلی، سیاست خارجی، فرهنگی اجتماعی، اقتصادی و دفاعی با عناوین اصلی‌شان ذکر شد، هر چند این قسمت نیاز به بررسی و تشریح و توضیح بیشتری دارد.

د. الگوی طراحی

الگوهای طراحی استراتژی با توجه به سطح گسترده آنان می‌تواند به الگوهای ساختاری فناوری، وظیفه‌ای، رفتاری، مبتنی بر برنامه، مبتنی بر اصل رهبری، و نظایر اینها تقسیم شود. الگوی مورد نظر نگارنده الگوی طراحی استراتژی امنیت ملی مبتنی بر برنامه (عرصه‌های عنوان شده) است.

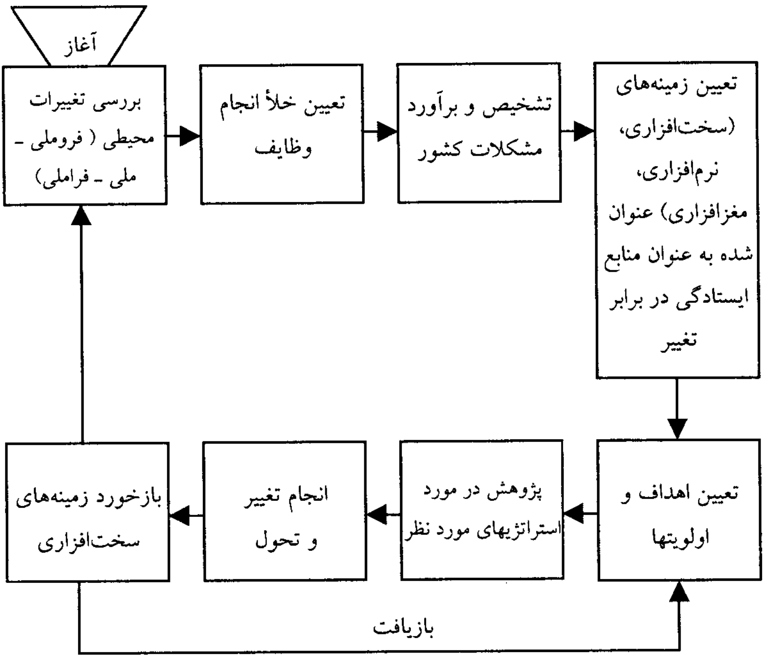
نظـر بـه اینکه بیشتر برنامه‌های مبتنی بر این نوع الگو درصدد تحول بنیادین در سیسـتم حکومتـی هسـتند (و ایـن فرض نیز در ۳ محور عنوان شده توسعه، اقـتدار و امنیـت انسانی وجود داشته است) باید در ابتدا چارچوب کلی این نوع استراتژی و سپس الگوی تحولی آن مورد بررسی قرار گیرد.

از دیدگـاه عملیاتـی، اسـتراتژیهای مبتنی بر برنامه بر این فرض استوارند که ایجـاد هر نوع تحول باید بر پایه شناخت مسئله یا مشکل، تحلیل آن و یافتن راه حلهـا بـا توجـه بـه شـرایط موجود و در حال تکوین محیطهای درونی و برونی کشـور انجـام گـیرد. افـزون بر آن این استراتژیها مشارکت و همیاری زمینه‌های سـخت‌افـزاری (عـنوان شـده در زمیـنه‌هـای طراحـی) را که به نوعی در ایجاد طراحـی مـورد نظـر درگـیر خواهند بود و نیز وجود زمینه‌های نرم‌افزاری و مغز افـزاری را بـه عـنوان تسهیل کنندگان فرایند تغییر و تحول عهده‌دار خواهد بود. اسـتراتژیهای مبتنی بر برنامه در شکل کلی چهار فعالیت اصلی را در بر می‌گیرد که شمای کلی این استراتژی را نشان می‌دهد:

	استراتژیهای تحول تدریجی	**استراتژیهای دگرگون‌سازی**
استراتژیهای همیاری	**۱. تحول مشارکتی** کاربـرد آن زمانی است که کشور نیاز بـه تغییرات جزئـی داشته و یا آنکه بـرای دستیازی بـه تحـولات بزرگ زمـان کافی برای زمینه‌سازی و جلب توافق زمینه‌های سه‌گانه مهیا است.	**۲. دگرگون‌سازی** کاربـرد آن زمانـی اسـت کـه کشـور نـیاز بـه تغییرات اساسـی و برجسـته داشـته، امـا زمان کافـی بـرای مشـارکت در دسـت نیست در هر حال زمینه پشتیبانی از تحولات ژرف و اساسی در کشور وجود دارد.
استراتژیهای مبتنی بر اعمال فشار	**۳. تحول با اعمال فشار** زمیـنه کـار مشـابه زمینه یک (تحول مشـارکتی) اسـت؛ امـا تنها زمینه‌های سخت‌افزاری مهیا است.	**٤. دگرگون‌سازی خودکامه** زمیـنه کـار مشـابه زمینه شماره دو است، با این تفـاوت که زمینه پشتیبانی برای تغییرات برجسته وجـود نـدارد؛ امـا ایـن تغیـیر و تحـولات برای کشور ضروری است.

شکل ۱۰. چهار فعالیت اصلی استراتژی‌های مبتنی بر برنامه

در شمای ترسیم شده آنچه برجسته می‌نماید رابطه عامل زمان و گرایش تحول است. آنچه تصور می‌گردد آن است که الگوی طراحی مطلوب استراتژی امنیت ملی در ماتریس آورده شده، تعامل استراتژیهای همیاری و تحول تدریجی با در نظر گرفتن عامل زمان است. شمای کلی این استراتژی را می‌توان به صورت ذیل تجسم نمود:



شکل ۱۱. مراحل استراتژیهای مبتنی بر برنامه

۱. شرح الگو

۱ـ۱. نقش زمینه‌های سخت‌افزاری، نرم‌افزاری و مغزافزاری: فرایند الگوی مذکور با ورود زمینه‌های فوق به منظور تسهیل سازی و پرهیز از آزمون و خطا

صورت می‌گیرد. حوزه‌های ذکر شده در ابتدا به گردآوری اطلاعات لازم برای دستیابی به زمینه‌های مشکل و مسئله‌های موجود در جامعه و یا در حال تکوین پرداخته، تلاش می‌کند فرصتهایی را که کشور می‌تواند از آنها برای بهبود وضع خود بهره بگیرد بر اساس عرصه‌های عنوان شده شناسایی کند. پس از انجام این بررسی ابتدایی و ارائه راه‌حلهای آن به تیم تدوین کننده استراتژی، نقش و جایگاه زمینه‌های فوق در گستره برنامه، منابع، نحوه کار تسهیلات، مشارکت انسانی و... مشخص می‌گردد. به بیان دیگر جایگاه زمینه‌های سخت‌افزاری، نرم‌افزاری و مغزافزاری به همراه نوع کاربرد آنان و تعامل بین آنان مشخص می‌گردد.

۱ـ۲. تشخیص: این مرحله در برگیرنده یک پژوهش دقیق در مورد مسائل کشور در عرصه‌های ذکر شده و علتهای وجودی آن است. تشخیص، حساس‌ترین مرحله تحول مبتنی بر برنامه است که طی آن الگوی مناسب برای شناخت مسائل و معضلات کشور گردآوری و تحلیل اطلاعات، تأمین یا بازیافت آن را برای تیم تدوین کننده استراتژی میسر می‌سازد. الگوهای تشخیص معمولاً در مورد یکی از سه سطح استراتژی امنیت ملی، یعنی کلان، میانه و پایین و گاهی برای هر سه سطح انتخاب می‌شوند. سطح عالی یا استراتژی کلان پیچیده‌ترین سطح است و تحلیل آن تمامی سیستم حاکمیت و کشور را در بر می‌گیرد؛ مسائل سطح میانی ربوط به تبدیل طرح امنیتی به برنامه امنیتی است و شامل جامعه تصمیم سازان همچون جامعه علمی، افراد اندیشمند، نخبگان سیاسی، نهادهای مذهبی و نظایر اینها می‌شود؛ سطح پایین در برگیرنده مدیران ارشد اجرایی و مجریان سازمانها، نهادها و واحدهای تابعه دولت و حتی سازمانهای غیردولتی می‌گردد که وظیفه آنان اجرای برنامه‌ای است که سطح میانی تهیه کرده است. گردآوری اطلاعات و داده‌ها، تحلیل و گروه‌بندی آنها و نیز تأمین بازیافت فعالیت

محوری مرحله تشخیص است. در اجرای این فعالیت از نظر سنجی، پیمایش، مصاحبه، بازبینی مدارک ابزارهای تشخیص و نمودارهای کشوری بهره‌گیری می‌شود. این مرحله تعیین کننده نوع بازنگری و تحلیل اطلاعات گردآوری شده و آگاه ساختن جامعه از جریان پیشرفت امور از طریق تأمین بازیافت قابل اعتماد و به موقع است.

۱ـ۳. برنامه‌ریزی و اجرا: در این مرحله کارکرد زمینه‌های سه گانه به همراه در نظرگرفتن عرصه‌های پنج‌گانه ذکر شده، سه الگوی استراتژی را در سطح کلان، میانی و پایین بر اساس جامعه سیاست‌گذار، جامعه تصمیم ساز و سازمانهای اجرا کننده ترسیم می‌کنند که از نوع ارتباط و تعامل آنان در سه سطح استراتژی درون داده‌های مشخصی به جهت تبدیل طرح امنیتی به برنامه امنیتی و در نهایت اجرای آن به دست می‌آید.[۲۵]

۱ـ٤. ارزشیابی و نهادی ساختن تحول: در این مرحله، نتیجه‌های به دست آمده از درون دادها، تأثیر روشها و فنون انتخابی، و درجه شکل‌گیری و نهادی شدن ارزشهای نوین مورد ارزشیابی قرار می‌گیرد. برجسته‌ترین فعالیت این مرحله تأمین بازیافت مداوم برای دست اندرکاران برنامه است که مبنای لازم را برای تصمیم‌گیری درباره تداوم، تعدیل، تعلیق و تغییر برنامه یا بخشهایی از آن فراهم سازند. عوامل تقویت کننده در نهادی کردن برنامه، همچون بهره‌گیری مؤثر از زمینه‌های نرم‌افزاری، مغزافزاری و ایجاد تعامل بین سه زمینه عنوان شده می‌تواند مؤثر واقع شود.

هـ . الگوی تحولی طراحی استراتژی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

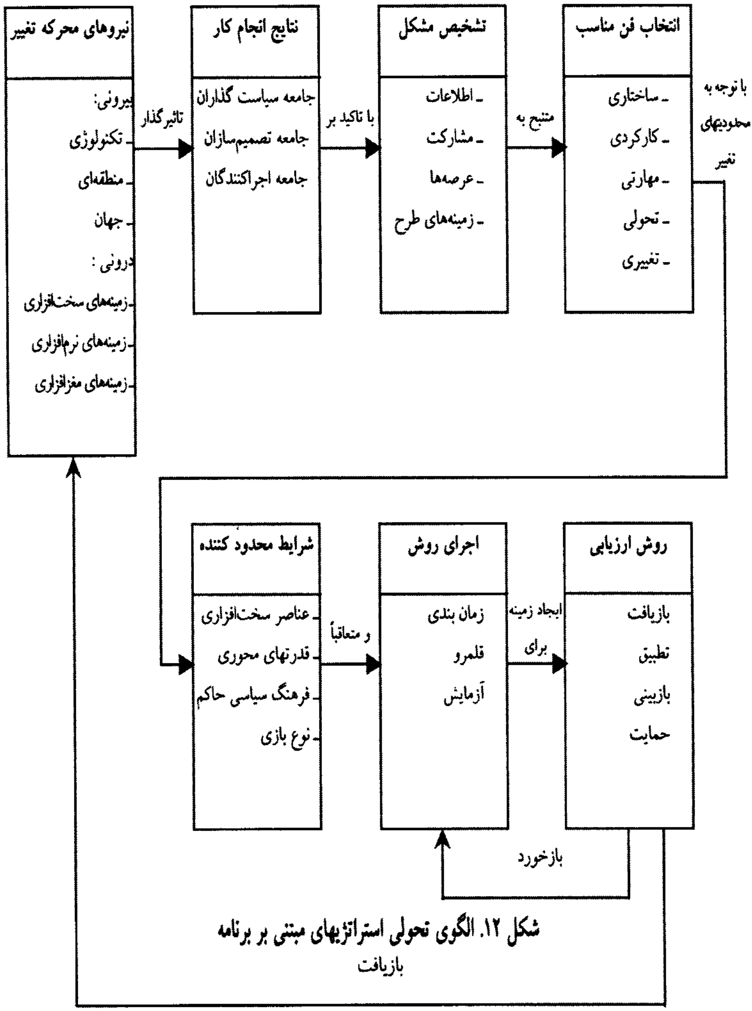
الگوی تحول مبتنی بر برنامه به بهترین شکل در روند بهبود و بازسازی کشور تجلی می‌یابد. ویژگیهای این الگو عبارت‌اند از:

۱. تحـول نظام بر پایه نظریه سیستم؛ یعنی این روند با یک دیدگاه «کل گرا» به سیستم حکومتی نگاه می‌کند.

۲. هـدف‌گـیری بـرنامه‌هـای ایـن الگـو تمامی عرصه‌های ذکر شده است و نه بخشـی از آن (حتـی زمانـی کـه ایـن الگـو بـه سطوح سه گانه استراتژی محدود مـی‌شـود.) فـنون مـربوطه بـر پایـه تأثـیر مسـتقیم یا غیرمستقیمی که بر دیگر زیر سیسـتمها و یکانهـای کشوری بر جای می‌گذارد انتخاب می‌شود. بدین ترتیب این روند به دنبال بهینه سازی کل کشور است و نه یک بخش از آن.

۳. بـرنامه‌های این الگو تنها با پشتیبانی زمینه‌های سخت‌افزاری، نرم‌افزاری و مغزافزاری قابل به اجرا در آوردن است.

٤. چـارچوب نظـری و علمی این الگو بر پایه دانش چند نظامه، یعنی علوم رفـتاری ـ کاربـردی در سه سطح کلان، میانی و پایین شکل گرفته است. الگوی تحولی را می توان به صورت ذیل بیان کرد:



شکل ۱۲. الگوی تحولی استراتژیهای مبتنی بر برنامه

نتیجه‌گیری

استراتژی امنیت ملی تابعی از دو دسته متغیرها و مؤلفه‌ها است:

۱. اولویتها و اهداف و منافع امنیتی نظام (حوزه بایدها) که خود متأثر از استراتژی کلان نظام است؛

۲. محیط امنیتی در حال وقوع (حوزه هست‌ها) و به طور مشخص واقعیات در حال وقوع و پیش‌رو که قابل پیش‌بینی[1] و آینده‌نگری هستند؛ بنابراین:

کیفیت استراتژی امنیتی کشور در آینده = محیط امنیتی درحال وقوع (حوزه هست‌ها) + اولویتها و اهداف امنیتی (حوزه بایدها)

محیط امنیتی در حال وقوع را درچه حوزه‌هایی باید مورد بررسی (و آینده‌نگری) قرار داد. به عبارتی تعریف عملیاتی این مقوله چگونه است و حوزه‌ها و مؤلفه‌های آن کدام است؟ محیط امنیتی کشور در آینده را باید ترکیبی از سه مؤلفه و دو حوزه کلی تلقی کرد. آینده امنیتی کشور در حوزه واقعیات ـ یعنی اگر مرجعی در آن دخالت مؤثر ننماید ـ برآیندی از کنش و واکنشهای سه مؤلفه و دو حوزه کلی است:

---

1. prediction

		تهدیدات	آسیب‌پذیریها	فرصتها	برآیند کلی حوزه
داخلی	اجتماعی ـ فرهنگی و سیاسی				
	اقتصادی ـ صنعتی و تکنولوژیکی ثبات نظام				
	دفاعی تکنولوژی اطلاعات سیاست داخلی				
خارجی	همسایگان منطقه‌ای مسائل جهانی بین‌المللی نهادهای بین‌المللی رقبای جدی و دشمنان				

شکل ١٤ ـ مؤلفه‌های اثرگذار بر محیط امنیتی آینده کشور

برای جمع بندی دو حوزه فوق پنج عرصه سیاست داخی، سیاست خارجی، عرصه فرهنگی اجتماعی، عرصه اقتصادی و عرصه دفاعی به همراه محورهای اصلی آن که نسبتاً منطبق با چشم‌انداز جمهوری اسلامی ایران در افق ١٤٠٤ هـ . ش است ذکر شد و بر اساس زمینه‌های سخت‌افزاری، نرم‌افزاری و مغزافزاری موجود در سیستم حکومتی، (سیاست گذاری) سیستم تصمیم سازان و سیستم

اجرای برنامه، چارچوب بحث به سمت طراحی الگویی به منظور تدوین استراتژی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران حرکت نمود. در این روند دیدگاهها و الگوهای متفاوتی به چشم می‌خورد؛ اما از آنجایی که اصول الگوی این مقاله بر پایه برنامه‌های (عرصه‌های) عنوان شده نظام جمهوری اسلامی ایران است الگوی طراحی استراتژی امنیت ملی مبتنی بر برنامه در اولویت نگارنده قرار گرفته و بر اساس آن با تصویر چهار دسته از استراتژیهای تحولی، همیاری، مبتنی بر اعمال فشار و دگرگون‌ساز، استراتژی تحول اولویت اول یافت و بر این اساس به سمت الگوی تحول و چینش اعضاء و نمایش شماتیک آن پرداخته شد. الگوی مذکور با ویژگیهای ذکر شده می‌تواند پایه‌ای برای تدوین استراتژی امنیت ملی در سه سطح کلان، میانی و پایین در نظر گرفته شود.

یادداشت‌ها

۱. افتخاری، اصغر، **روش طراحی استراتژی ملی در جمهوری اسلامی ایران**، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، ص۹.

2. Mutimer, David, **Beyond strategy: critical thinking & The new security**; In: craig A. snyder: contemporary security & strateg, 2 ed Ed, Deakin university, 1999.PP. 79_81.

۳. ثقفی عامری، ناصر، «استراتژی در فرایند تحول»، **مجموعه مقالات اولین سمینار بررسی تحول مفاهیم**، سید علی قادری، (به اهتمام) چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، ۱۳۷۰، ص۲۱۶.

٤. آراسته خود، محمد، **نقد و نگرش بر فرهنگ اصطلاحات علمی ـ اجتماعی**، چاپ اول، تهران، نشر گستره، ۱۳٦۹ ص۸۷ـ ۸٦

۵. زاهدی، شمس السادات و دیگران، **فرهنگ جامع مدیریت**، چاپ اول، تهران، دانشگاه علامه طباطبایی، ۱۳۷٦، ص ۳٦٤.

٦. علینقی، امیرحسین، **جایگاه امنیت در استراتژی ملی**، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱، صص ۸ـ۷.

۷. کالینز، جان، ام، **استراتژی بزرگ: اصول و رویه‌ها**، ترجمه کورش بایندر، چاپ دوم، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌الملل، ۱۳۷۳، ص ۲۱.

8. Osgood, R. E. **NATO: the Entangling Alliance**, Chicago; university of Chicago press, 1962, PP. 118-120

۹. اهداف، مقاصد، منظورهای بنیادی یک ملت که تمام سیاستها به سمت آنها حرکت می‌کنند و تمام توانها در جهت دستیابی به آنها به کار برده می‌شود، اهداف ملی نامیده می‌شود.

۱۰. عالی‌ترین مقام رسمی کشور براساس اصل ۵۷ قانون اساسی، رهبری است، که قوای اصلی نظام زیر نظر او فعالیت می‌نمایند. طبق قانون (اصل ۱۱۰) تعیین سیاستهای کلان نظام و نظارت بر حُسن اجرای آن بر عهده رهبری است.

۱۱. طبق اصل ۱۷٦ قانون اساسی، شورای عالی امنیت ملی به ریاست رئیس جمهور و با هدف اصل تعیین استراتژیهای دفاعی و نظارت بر حُسن اجرای این سیاستها، با مشارکت رؤسای قوای سه گانه، رئیس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح، مسئول امور برنامه و بودجه، نمایندگان رهبری، وزرای خارجه، کشور و اطلاعات. عالی‌ترین مقام ارتش و سپاه تشکیل می‌شود. مصوبات این شورا پس از تأیید مقام رهبری قابل اجرا است.

۱۲. طبق اصل ۱۱۲ این مجمع در ارتباط با رهبری است و اعضای ثابت و متغیر با حکم رهبری به منظور تشخیص مصلحت در مواردی که بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف نظر پیش بیاید، و ارائهٔ مشاوره به رهبری در کلیه امور ارجاعی تشکیل می‌شود. مصوبات مجمع پس از تأیید رهبری اجرا می‌شود.

۱۳. طبق اصل ۵۷ قوای حاکم در جمهوری اسلامی عبارت‌اند از: مقننه، مجریه و قضائیه که مستقل از یکدیگرند و حیطه فعالیت و نحوه نظارت بر آنها را قانون مشخص کرده است. دراین نظام، رئیس جمهور پس از مقام رهبری، عالی‌ترین مقام رسمی کشور به شمار می‌آید و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه جز در مواردی که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، با ایشان است.

۱٤. شوراها، احزاب، گروههای مردمی، اصناف، مطبوعات و... تمامی نهادهای مردمی که وظیفه انتقال خواستهای مردمی به درون ساخت رسمی قدرت را دارند، نهادهای مدنی گویند. حقوق مربوط به این حوزه در قانون اساسی در فصل سوم (حقوق ملت)، فصل هفتم (شوراها) و قانون احزاب، مطبوعات و اصناف آمده است.

۱۵. براساس اصل ششم قانون اساسی اتکاء تمامی امور در حکومت اسلامی بر مردم است، در اصل هفتم، مسئولیت مردم در امر به معروف و نهی از منکر آمده و حقوق مردم در فصل سوم بیان کننده حضور مردم در تعیین استراتژی ارزیابی می‌شود.

۱٦. بوزان، باری، **مردم، دولتها و هراس**، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۸.

۱۷. همان، ص ١٦٢

۱۸. تاجیک، محمدرضا، **مقدمه‌ای بر استراتژیهای امنیت ملی ج.ا.ا : رهیافتها و راهبردها**، جلد اول، تهران، مرکز بررسیهای استراتژیک، ۱۳۸۱ ، صص ۵۰ـ٤۹.

۱۹. هرمان، چارلز و مک کارتی، **نقش اطلاعات در مدیریت بحران**، تهران، مرکز بررسیهای استراتژیک، ص ٤٤.

۲۰. بشیریه، حسین، **دولت و جامعه مدنی**، کتاب نقد و نظر، دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸ ، ص ۸۸ .

۲۱. ر.ک. زمردیان، اصغر، **مدیریت تحول: استراتژی کاربرد و الگوهای نوین**، تهران، سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۳، صص ۷۷_۷۵.

۲۲. پای، لوسین دبلیو و دیگران، **بحرانها و توالیها در توسعه سیاسی**، ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰ ، صص ۱۷٤_۱۷۲.

۲۳. تاجیک، همان، صص ٤۷-٤۲.

۲٤. بیان، حسام الدین، «دیدگاههای نوین در امنیت و وحدت ملی»، **همایش امنیت عمومی و وحدت ملی**، تهران، وزارت کشور، معاونت امنیتی و انتظامی، دفتر مطالعات و تحقیقات امنیتی، ۱۳۸۰ ، صص ۲۰۲_۱۷۳

۲۵. ***روش طراحی استراتژی ملی در جمهوری اسلامی ایران***، پیشین، همان، صص ۳۹_۲۵.

فصل سوم

تحول تاریخی ـ گفتمانی مفهوم ا منیت

رضا خلیلی[1]

مقدمه

«امنیت ملی» اساساً تعبیری مدرن است که با تکوین دولتهای ملی معنا و مفهوم یافته است.[(1)] «مطالعات امنیت ملی» نیز بحثی جدیدتر و مربوط به قرن بیستم است.[(2)] درحالی‌که «امنیت» مقوله‌ای کهن و دیرینه است که با جوهر هستی انسان پیوندی ناگسستنی دارد[(3)] و «آدمی آن گاه که بر هیبت و هویت اجتماعی در نیامده بود نیز به امنیت به چشم آشنایی همیشه همراه می‌نگریست»؛[(4)] اما با مرور زمان و با تحول در زندگی و هویت اجتماعی، مفهوم امنیت نیز دگرگون شد. براساس چنین مفروضاتی، پرسش اصلی نوشتار حاضر این است که مفهوم امنیت از ابتدای پیدایش تاکنون چه تحولاتی داشته و

---

۱. پژوهشگر و مترجم مطالعات امنیتی

مؤلفه‌ها و ویژگیهای آن در هر دورهٔ تاریخی چه بوده است؟ پاسخ به این سؤال را براساس فرض رابطهٔ استمرار یا عدم استمرار به دو روش تاریخی و گفتمانی می‌توان ارائه داد. نگارنده با بهره‌گیری تلفیقی از دو روش تاریخی و گفتمانی و با فرض تحولی تکاملی، اما غیراستمراری بر این باور است که مفهوم امنیت در سیر تاریخی خود چهار تحول گفتمانی براساس چهار دورهٔ خاص تاریخی را طی کرده و در هر گفتمان مؤلفه‌ها و ویژگیهای خاصی را تجربه کرده که مسئله اساسی این نوشتار پرداختن به این سیر تحول تاریخی ـ گفتمانی و مؤلفه‌ها و ویژگیهای خاص هر دوره است.

الف. تکوین جوامع انسانی و تحول گفتمانی مفهوم امنیت

پیدایش و تکوین حیات انسان بر روی کرهٔ زمین در هاله‌ای از ابهام تاریخی قرار دارد و نمی‌توان گفت از چه زمان مشخصی حیات انسانی شکل گرفته و تکوین یافته؛ اما از اواسط دوران پلئیستوسن که به موجب تحقیق و تخمین دانشمندان، آغاز حیات نوع بشر بر روی زمین شناخته شده است[(۵)] تا به امروز جوامع انسانی نوعی تکامل زیست‌شناختی و به تبع آن نوع تکامل اجتماعی ـ فرهنگی را تجربه کرده‌اند که براساس آن سیر تحول مفهوم امنیت را نیز می‌توان دنبال کرد.

هوموساپین‌ها به عنوان نسل اولیه انسان، بخشی از تیرهٔ آدم‌نمایان بوده‌اند که براساس آخرین شواهد موجود، از چهار میلیون سال پیش به‌تدریج راه خود را از اجداد گیاهخوار و درخت‌نشین خود جدا ساخته و نوعی زندگی خاکی و ایستاده روی دو پا و مبتنی بر شکارهای کوچک و گوشتخواری را اختیار کرده‌اند. به واسطهٔ این تغییر در نوع زندگی و خوراک، تحولات ژنتیکی بسیاری در اندازهٔ پیکر و مغز، افزایش توانایی ذهنی، همیاری و مراودت، هماهنگی چشم و دست و پیشرفتهای متنوعی در سلسله اعصاب آنها ایجاد شد و این

تکامل زیستی و تلاش گروهی برای حفظ بقا و موجودیت به‌تدریج زمینه را برای شکل‌گیری جوامع شکار و گردآوری خوراک فراهم ساخت.[۶]

از زمان پیدایش جوامع شکار و گردآوری خوراک به عنوان ابتدایی‌ترین نوع جوامع انسانی، تا زمان حاضر که حیات بشری نوع جدیدی از زندگی فرامدرن مبتنی بر شبکه‌های ارتباطات الکترونیکی جهانی را تجربه می‌کند، تکامل زیستی و تکوین اجتماعی ـ فرهنگی جوامع انسانی با سرعتی روزافزون ادامه داشته و الگوهای متنوع و متفاوتی از زندگی اجتماعی شکل گرفته است که براساس این الگوهای متفاوت، تعریف، ویژگیها و مؤلفه‌های امنیت نیز دستخوش تحول و دگرگونی شده است؛ بنابراین پیش از پرداختن به تحول مفهوم امنیت بهتر است دربارهٔ انواع جوامع انسانی به توافق رسیده، تقسیم‌بندی مشخص و جامعی را مبنای مطالعه قرار دهیم.

دربارهٔ انواع جوامع انسانی نظرهای مختلفی از سوی تاریخ‌نگاران، انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان و... ارائه شده که همین امر دستیابی به تقسیم‌بندی مشخص و جامع را در این زمینه دشوار می‌سازد. تاریخ‌نگاران، انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان و ... هر یک از دیدگاهی خاص به تقسیم‌بندی جوامع انسانی پرداخته‌اند و تقسیمات آنها آن قدر متنوع و متفاوت است که به سختی می‌توان نظرهای یکسانی را حتی در میان دانشمندان یک رشته پیدا کرد. در یک تقسیم‌بندی جامع براساس شیوهٔ معیشتی، جوامع انسانی در ده نوع اساسی «شکار و گردآوری خوراک، بوستان‌کاری ساده و پیشرفته، کشاورزی ساده و پیشرفته، ماهی‌گیری، منابع دریایی، گله‌داری ساده و پیشرفته و صنعتی»[۷] طبقه‌بندی شده و سیر جوامع بشری بر همین اساس مورد بررسی قرار گرفته است. تفاوت تقسیم‌بندیها به حدی است که طبقه‌بندی نه گانه قبل از جامعه صنعتی در تقسیم‌بندی مذکور را برخی اندیشمندان به طبقه‌بندی سه‌گانه تقلیل داده و از سه شیوهٔ زندگی شکار و گردآوری خوراک، شبانی و کشاورزی

وشهرنشینی به عنوان انواع جوامع ماقبل صنعتی یاد کرده‌اند.[۸] با نگاهی انتقادی بـه ایـن تقسیم‌بندیها باید گفت درحالی‌که طبقه‌بندی ده‌گانه بیش از حد گسترده اسـت، طـبقه‌بـندی سه‌گانهٔ مذکور نیز کاملاً دقیق به نظر نمی‌رسد؛ زیرا برخی از ویژگـیهای جوامـع شـکار را در جوامـع شـبانی و کشاورزی و برخی ویژگیهای شهرنشینی را نیز در این‌گونه جوامع می‌توان یافت.

بنابرایـن بهتر است تلفیقی از این تقسیم‌بندیها را ملاک قرار دهیم و به جای نـه یـا سـه نـوع جامعـه از دو الگوی اجتماعی که هر یک جوامع مشابهی را در برمـی‌گیرند سخن به میان آوریم. از آنجا که جوامع شکار و گردآوری خوراک و جوامـع شبانی و کشاورزی اولیه دارای ویژگیهای جوامع بدوی هستند و جوامع شـبانی و کشـاورزی پیشـرفته، ماهی‌گیری و تجارت دریایی و شهرنشینی دارای ویژگـیهای متفاوتـی هسـتند، بهتر است از دو الگوی جامعهٔ بدوی و مدنی برای تقسیم‌بندی استفاده شود.

دو الگـوی جامعهٔ بدوی و مدنی انواع جوامع تا پیش از جامعه صنعتی را در برمـی‌گـیرند، درحالـی‌کـه جامعهٔ صنعتی ویژگیها و خصائص متفاوتی از هر دو جامعـهٔ پیشـین دارد؛ بنابرایـن جامعـهٔ مبتنی بر صنعت را باید در الگوی دیگری بررسـی نمـود که به دلیل ربط وثیق آن با دولتهای ملی معمولاً از عنوان «جامعهٔ ملـی» بـرای معرفـی آن اسـتفاده مـی‌شود. اطلاق عنوان جامعهٔ ملی برای جوامع صـنعتی مـدرن دارای حاکمیـتهای ملـی مورد پذیرش همگانی است؛ اما جامعه فراصـنعتی[۹] یـا جامعـهٔ شـبکه‌ای مبتنـی بـر تکنولوژی اطلاعاتی[۱۰] ویژگیهای متفاوتـی از جامعهٔ ملی مدرن دارد که لازم است عنوان دیگری برای آن برگزید. بـا توجـه بـه گسترهٔ جهانـی و فرسایش حاکمیـتهای ملـی در جهت گسترش حاکمیـت جهانـی، عـنوان «جامعهٔ جهانی» برای این الگو مناسب است؛ بنابراین در یـک تقسـیم‌بندی کلی، جوامع انسانی از جامعهٔ شکار و گردآوری خوراک به عـنوان ابتدایـی‌تریـن نوع جامعه انسانی تا جامعهٔ فراصنعتی و شبکه‌ای مبتنی بر

۱۰. عالی‌ترین مقام رسمی کشور براساس اصل ۵۷ قانون اساسی، رهبری است، که قوای اصلی نظام زیر نظر او فعالیت می‌نمایند. طبق قانون (اصل ۱۱۰) تعیین سیاستهای کلان نظام و نظارت بر حُسن اجرای آن بر عهده رهبری است.

۱۱. طبق اصل ۱۷٦ قانون اساسی، شورای عالی امنیت ملی به ریاست رئیس جمهور و با هدف اصل تعیین استراتژیهای دفاعی و نظارت بر حُسن اجرای این سیاستها، با مشارکت رؤسای قوای سه گانه، رئیس ستاد فرماندهی کل نیروهای مسلح، مسئول امور برنامه و بودجه، نمایندگان رهبری، وزرای خارجه، کشور و اطلاعات. عالی‌ترین مقام ارتش و سپاه تشکیل می‌شود. مصوبات این شورا پس از تأیید مقام رهبری قابل اجرا است.

۱۲. طبق اصل ۱۱۲ این مجمع در ارتباط با رهبری است و اعضای ثابت و متغیر با حکم رهبری به منظور تشخیص مصلحت در مواردی که بین مجلس و شورای نگهبان اختلاف نظر پیش بیاید، و ارائهٔ مشاوره به رهبری در کلیه امور ارجاعی تشکیل می‌شود. مصوبات مجمع پس از تأیید رهبری اجرا می‌شود.

۱۳. طبق اصل ۵۷ قوای حاکم در جمهوری اسلامی عبارت‌اند از: مقننه، مجریه و قضائیه که مستقل از یکدیگرند و حیطه فعالیت و نحوه نظارت بر آنها را قانون مشخص کرده است. دراین نظام، رئیس جمهور پس از مقام رهبری، عالی‌ترین مقام رسمی کشور به شمار می‌آید و مسئولیت اجرای قانون اساسی و ریاست قوه مجریه جز در مواردی که مستقیماً به رهبری مربوط می‌شود، با ایشان است.

۱٤. شوراها، احزاب، گروههای مردمی، اصناف، مطبوعات و... تمامی نهادهای مردمی که وظیفه انتقال خواستهای مردمی به درون ساخت رسمی قدرت را دارند، نهادهای مدنی گویند. حقوق مربوط به این حوزه در قانون اساسی در فصل سوم (حقوق ملت)، فصل هفتم (شوراها) و قانون احزاب، مطبوعات و اصناف آمده است.

۱۵. براساس اصل ششم قانون اساسی اتکاء تمامی امور در حکومت اسلامی بر مردم است، در اصل هفتم، مسئولیت مردم در امر به معروف و نهی از منکر آمده و حقوق مردم در فصل سوم بیان کننده حضور مردم در تعیین استراتژی ارزیابی می‌شود.

۱٦. بوزان، باری، **مردم، دولتها و هراس**، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۱۳۸.

۱۷. همان، ص ۱٦۲

۱۸. تاجیک، محمدرضا، **مقدمه‌ای بر استراتژیهای امنیت ملی ج.ا.ا : رهیافتها و راهبردها**، جلد اول، تهران، مرکز بررسیهای استراتژیک، ۱۳۸۱ ، صص ۵۰ـ٤۹.

۱۹. هرمان، چارلز و مک کارتی، **نقش اطلاعات در مدیریت بحران،** تهران، مرکز بررسیهای استراتژیک، ص ٤٤.

۲۰. بشیریه، حسین، **دولت و جامعه مدنی،** کتاب نقد و نظر، دفتر تبلیغات اسلامی، حوزه علمیه قم، ۱۳۷۸ ، ص ۸۸ .

۲۱. ر.ک. زمردیان، اصغر، **مدیریت تحول: استراتژی کاربرد و الگوهای نوین،** تهران، سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۳، صص ۷۷ـ۷۵.

۲۲. پای، لوسین دبلیو و دیگران، **بحرانها و توالیها در توسعه سیاسی،** ترجمه غلامرضا خواجه سروی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰ ، صص ۱۷٤ـ۱۷۲.

۲۳. تاجیک، همان، صص ٤٧-٤٢.

۲٤. بیان، حسام الدین، «دیدگاههای نوین در امنیت و وحدت ملی»، **همایش امنیت عمومی و وحدت ملی،** تهران، وزارت کشور، معاونت امنیتی و انتظامی، دفتر مطالعات و تحقیقات امنیتی، ۱۳۸۰ ، صص ۲۰۲ـ۱۷۳

۲۵. ***روش طراحی استراتژی ملی در جمهوری اسلامی ایران،*** پیشین، همان، صص ۳۹ـ۲۵.

فصل سوم

تحول تاریخی ـ گفتمانی مفهوم ا منیت

رضا خلیلی[1]

مقدمه

«امنیـت ملـی» اساسـاً تعبـیری مدرن است که با تکوین دولتهای ملی معنا و مفهـوم یافـته است.[1] «مطالعات امنیت ملی» نیز بحثی جدیدتر و مربوط به قرن بیسـتم اسـت.[2] درحالـی‌کـه «امنیـت» مقوله‌ای کهن و دیرینه است که با جوهر هسـتی انسـان پـیوندی ناگسـستنی دارد[3] و «آدمی آن گاه که بر هیبت و هویت اجتماعـی در نـیامده بـود نـیز بـه امنیـت بـه چشـم آشـنایی همیشـه همـراه مـی‌نگریسـت»؛[4] امـا بـا مـرور زمـان و با تحول در زندگی و هویت اجتماعی، مفهـوم امنیـت نیز دگرگون شد. براساس چنین مفروضاتی، پرسش اصلی نوشتار حاضر این است که مفهوم امنیت از ابتدای پیدایش تاکنون چه تحولاتی داشته و

---

۱. پژوهشگر و مترجم مطالعات امنیتی

مؤلفه‌ها و ویژگیهای آن در هر دورهٔ تاریخی چه بوده است؟ پاسخ به این سؤال را براساس فرض رابطهٔ استمرار یا عدم استمرار به دو روش تاریخی و گفتمانی می‌توان ارائه داد. نگارنده با بهره‌گیری تلفیقی از دو روش تاریخی و گفتمانی و با فرض تحولی تکاملی، اما غیراستمراری بر این باور است که مفهوم امنیت در سیر تاریخی خود چهار تحول گفتمانی براساس چهار دورهٔ خاص تاریخی را طی کرده و در هر گفتمان مؤلفه‌ها و ویژگیهای خاصی را تجربه کرده که مسئله اساسی این نوشتار پرداختن به این سیر تحول تاریخی ـ گفتمانی و مؤلفه‌ها و ویژگیهای خاص هر دوره است.

الف. تکوین جوامع انسانی و تحول گفتمانی مفهوم امنیت

پیدایش و تکوین حیات انسان بر روی کرهٔ زمین در هاله‌ای از ابهام تاریخی قرار دارد و نمی‌توان گفت از چه زمان مشخصی حیات انسانی شکل گرفته و تکوین یافته؛ اما از اواسط دوران پلئیستوسن که به موجب تحقیق و تخمین دانشمندان، آغاز حیات نوع بشر بر روی زمین شناخته شده است(۵) تا به امروز جوامع انسانی نوعی تکامل زیست‌شناختی و به تبع آن نوع تکامل اجتماعی ـ فرهنگی را تجربه کرده‌اند که براساس آن سیر تحول مفهوم امنیت را نیز می‌توان دنبال کرد.

هوموساپین‌ها به عنوان نسل اولیه انسان، بخشی از تیرهٔ آدم‌نمایان بوده‌اند که براساس آخرین شواهد موجود، از چهار میلیون سال پیش به‌تدریج راه خود را از اجداد گیاهخوار و درخت‌نشین خود جدا ساخته و نوعی زندگی خاکی و ایستاده روی دو پا و مبتنی بر شکارهای کوچک و گوشتخواری را اختیار کرده‌اند. به واسطهٔ این تغییر در نوع زندگی و خوراک، تحولات ژنتیکی بسیاری در اندازهٔ پیکر و مغز، افزایش توانایی ذهنی، همیاری و مراودت، هماهنگی چشم و دست و پیشرفتهای متنوعی در سلسله اعصاب آنها ایجاد شد و این

تکامل زیستی و تلاش گروهی برای حفظ بقا و موجودیت به‌تدریج زمینه را برای شکل‌گیری جوامع شکار و گردآوری خوراک فراهم ساخت.(۶)

از زمان پیدایش جوامع شکار و گردآوری خوراک به عنوان ابتدایی‌ترین نوع جوامع انسانی، تا زمان حاضر که حیات بشری نوع جدیدی از زندگی فرامدرن مبتنی بر شبکه‌های ارتباطات الکترونیکی جهانی را تجربه می‌کند، تکامل زیستی و تکوین اجتماعی ـ فرهنگی جوامع انسانی با سرعتی روزافزون ادامه داشته و الگوهای متنوع و متفاوتی از زندگی اجتماعی شکل گرفته است که براساس این الگوهای متفاوت، تعریف، ویژگیها و مؤلفه‌های امنیت نیز دستخوش تحول و دگرگونی شده است؛ بنابراین پیش از پرداختن به تحول مفهوم امنیت بهتر است دربارهٔ انواع جوامع انسانی به توافق رسیده، تقسیم‌بندی مشخص و جامعی را مبنای مطالعه قرار دهیم.

دربارهٔ انواع جوامع انسانی نظرهای مختلفی از سوی تاریخ‌نگاران، انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان و... ارائه شده که همین امر دستیابی به تقسیم‌بندی مشخص و جامع را در این زمینه دشوار می‌سازد. تاریخ‌نگاران، انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان و ... هر یک از دیدگاهی خاص به تقسیم‌بندی جوامع انسانی پرداخته‌اند و تقسیمات آنها آن قدر متنوع و متفاوت است که به سختی می‌توان نظرهای یکسانی را حتی در میان دانشمندان یک رشته پیدا کرد. در یک تقسیم‌بندی جامع براساس شیوهٔ معیشتی، جوامع انسانی در ده نوع اساسی «شکار و گردآوری خوراک، بوستان‌کاری ساده و پیشرفته، کشاورزی ساده و پیشرفته، ماهی‌گیری، منابع دریایی، گله‌داری ساده و پیشرفته و صنعتی»(۷) طبقه‌بندی شده و سیر جوامع بشری بر همین اساس مورد بررسی قرار گرفته است. تفاوت تقسیم‌بندیها به حدی است که طبقه‌بندی نه گانه قبل از جامعه صنعتی در تقسیم‌بندی مذکور را برخی اندیشمندان به طبقه‌بندی سه‌گانه تقلیل داده و از سه شیوهٔ زندگی شکار و گردآوری خوراک، شبانی و کشاورزی

وشهرنشینی به عنوان انواع جوامع ماقبل صنعتی یاد کرده‌اند.[۸] با نگاهی انتقادی به این تقسیم‌بندیها باید گفت درحالی‌که طبقه‌بندی ده‌گانه بیش از حد گسترده است، طبقه‌بندی سه‌گانهٔ مذکور نیز کاملاً دقیق به نظر نمی‌رسد؛ زیرا برخی از ویژگیهای جوامع شکار را در جوامع شبانی و کشاورزی و برخی ویژگیهای شهرنشینی را نیز در این‌گونه جوامع می‌توان یافت.

بنابراین بهتر است تلفیقی از این تقسیم‌بندیها را ملاک قرار دهیم و به جای نه یا سه نوع جامعه از دو الگوی اجتماعی که هر یک جوامع مشابهی را در برمی‌گیرند سخن به میان آوریم. از آنجا که جوامع شکار و گردآوری خوراک و جوامع شبانی و کشاورزی اولیه دارای ویژگیهای جوامع بدوی هستند و جوامع شبانی و کشاورزی پیشرفته، ماهی‌گیری و تجارت دریایی و شهرنشینی دارای ویژگیهای متفاوتی هستند، بهتر است از دو الگوی جامعهٔ بدوی و مدنی برای تقسیم‌بندی استفاده شود.

دو الگوی جامعهٔ بدوی و مدنی انواع جوامع تا پیش از جامعه صنعتی را در برمی‌گیرند، درحالی‌که جامعهٔ صنعتی ویژگیها و خصائص متفاوتی از هر دو جامعهٔ پیشین دارد؛ بنابراین جامعهٔ مبتنی بر صنعت را باید در الگوی دیگری بررسی نمود که به دلیل ربط وثیق آن با دولتهای ملی معمولاً از عنوان «جامعهٔ ملی» برای معرفی آن استفاده می‌شود. اطلاق عنوان جامعهٔ ملی برای جوامع صنعتی مدرن دارای حاکمیتهای ملی مورد پذیرش همگانی است؛ اما جامعه فراصنعتی[۹] یا جامعهٔ شبکه‌ای مبتنی بر تکنولوژی اطلاعاتی[۱۰] ویژگیهای متفاوتی از جامعهٔ ملی مدرن دارد که لازم است عنوان دیگری برای آن برگزید. با توجه به گسترهٔ جهانی و فرسایش حاکمیتهای ملی در جهت گسترش حاکمیت جهانی، عنوان «جامعهٔ جهانی» برای این الگو مناسب است؛ بنابراین در یک تقسیم‌بندی کلی، جوامع انسانی از جامعهٔ شکار و گردآوری خوراک به عنوان ابتدایی‌ترین نوع جامعه انسانی تا جامعهٔ فراصنعتی و شبکه‌ای مبتنی بر

ارتباطات الکترونیکی جهانی به عنوان مؤخرترین آنها را در قالب چهار الگوی بدوی، مدنی، ملی و جهانی می‌توان طبقه‌بندی کرد که براساس این چهار الگو و با لحاظ کردن گسست معرفتی میان سنت و مدرنیسم و دوره‌های گذار از این وضعیتها که تحت عناوین فراسنتی و فرامدرن از آنها یاد می‌شود تحولات مفهوم امنیت را نیز در چهار گفتمان سنتی، فراسنتی (کلاسیک)، مدرن و فرامدرن می‌توان دنبال نمود؛ اما پیگیری این تحول مفهومی نیازمند مشخص کردن شیوهٔ بررسی این تحول نیز هست.

بررسی چگونگی تحول مفهوم امنیت را براساس فرض رابطهٔ استمرار یا عدم استمرار در تاریخ به دو شیوهٔ تاریخی یا گفتمانی می‌توان انجام داد. در فرض رابطهٔ استمرار، تاریخ مراحل تکاملی را می‌پیماید و هر مرحله از مراحل قبلی تکامل یافته‌تر و پیشرفته‌تر است؛ بنابراین نه تنها هیچ گسست و غیریتی میان هر مرحله با مرحله یا مراحل پیشین وجود ندارد، بلکه به واسطهٔ پیوست و استمرار تاریخ معنادار می‌شود؛ اما در فرض رابطهٔ عدم استمرار، مراحل تاریخ، تکاملی نیست و هر مرحله نه تنها تکامل مرحله یا مراحل قبل نیست، بلکه اساساً به دلیل رابطهٔ گسست و غیریتی که میان دوره‌های خاص تاریخی حاکم است، شکل‌گیری و تکوین مرحلهٔ جدید تنها با فروپاشی مرحلهٔ قبل ممکن می‌شود.(۱۱) در این نوشتار نه با روش تاریخی و نه با روش گفتمانی صرف، بلکه با بهره‌گیری تلفیقی از آنها و با فرض تحولی تکاملی، اما غیراستمراری، تحول تاریخی ـ گفتمانی مفهوم امنیت در قالب چهار الگوی جامعهٔ بدوی (گفتمان سنتی)، جامعه مدنی (گفتمان کلاسیک)، جامعه ملی (گفتمان مدرن) و جامعهٔ جهانی (گفتمان فرامدرن) مورد بررسی قرار می‌گیرد. البته درک و شناخت مفهوم امنیت در تاریخها و گفتمانهای مختلف کاری بسیار دشوار است؛ زیرا مفهوم امنیت عمدتاً در گفتمان مدرن مورد تعریف و بازتعریف قرار گرفته است؛ بنابراین اگر از گفتمانهای سنتی و کلاسیک سخن

بـه مـیان می‌آید، به این معنی نیست که در آن دورهٔ تاریخی تعریف و ویژگیهای مشخصـی از امنیـت وجـود داشته یا نگرش خاصی در این باره به‌صورت مدون وجـود داشـته، بلکـه مـنظور از گفـتمان درک هـر دورهٔ تاریخـی بـا عنایـت به ویژگیهای همان دوره، اما براساس نگاه امروزی است.

ب. جامعه بدوی ـ گفتمان سنتی

شـکارچیان و گردآورندگان خوراک نخستین نوع جامعهٔ انسانی بودند که در نتـیجهٔ تکـامل زیسـتی نسـل اولـیهٔ انسان شکل گرفتند. این نوع جوامع به دلیل اجـبار در اسـتفاده از ذخـیره طبیعـی خـود رویی که در دسترسشان قرار داشت، عـدهٔ افرادشـان را تقریـباً ثابـت نگـه می‌داشتند و اغلب در گروههای کوچک یا قبـیله‌ای زندگـی می‌کردند که جمعیت کمی داشتند(۱۲) در میان این گونه جوامع اسـتفاده از وسایل مکانیکی و کالاهای مادی بسیار کم، نابرابری اقتصادی اندک، تفـاوت در مقـام و مرتـبه ناچیز و معمولاً محدود به سن و جنس بوده است.(۱۳) در ایـن نـوع جوامـع انسانها در هماهنگی کامل با طبیعت زندگی می‌کردند و به دلـیل هماهنگـی بـا محیط زندگی، کاملاً دارای ثبات بودند. این‌گونه اجتماعات معمـولاً مشـارکتی بـود و همهٔ افراد اعم از مرد و زن در آن براساس نوع تقسیم کـار (زنـان گردآوری خوراک و مردان شکار) ایفای نقش می‌کردند. زنان در این دوره از پایگـاه و قـدرت ویژه‌ای برخوردار بودند و حتی در اغلب موارد جامعه دارای نظامی مادرسالار بود و در آن از جنگ و خشونت خبری نبود.(۱٤)

هـر چند درباره تاریخ تحول جوامع از شکار و گردآوری به کشاورزی اولیه (بوسـتان‌کـاری) و اهلی کردن حیوانات جای بحث است و تاریخ دقیقی را برای آن نمـی‌تـوان مشـخص نمود؛ اما روی‌آوردن جوامع شکار و گردآورندهٔ خوراک بـه کشاورزی اولیه و شبانی تحولات بسیاری در شیوهٔ زندگی انسانها ایجاد کرد. بـه تـبع فـراهم کـردن امکـان تغذیه بیشتر، افزایش جمعیت و ایجاد مالکیت بر

حیوانات و زمین، افزایش نابرابری در ثروت و قدرت همکاری این جوامع کاهش یافت. با وجود این تا پیش از رواج کشاورزی و دامپروری به‌صورت گسترده، ویژگیهای جامعهٔ شکار بر جوامع شبانی و کشاورزی اولیه نیز با اندک تغییراتی حکمفرما بوده است.(۱۵) به طور خلاصه در جوامع مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک، شبانی و کشاورزی اولیه، جمعیت کم، نابرابری ثروت و قدرت اندک، تقسیم کار و مقام برحسب سن و جنس و تمایز جنسی، اندک و در مواردی حتی به نفع زنان بوده است. در چنین جوامعی اقتدار سیاسی بسیار محدود و جنگ و خشونت بسیار ناچیز بوده و امنیت معنایی جز حفظ بقا و موجودیت در مقابل تهدیدات طبیعی نداشته است. با عنایت به این مقولات، تعریف، ویژگیها و مؤلفه‌های گفتمان سنتی امنیت را می‌توان چنین برشمرد:

۱. ***تعریف امنیت به حفظ بقا و موجودیت:*** همزمان با حضور انسان در کرهٔ خاکی نیازهایی برای او مطرح شد که حفظ بقا و موجودیت در صدر همهٔ آنها قرار داشت. نیاز به غذا، سرپناه، پوشاک و ... به عنوان نیازهای اولیه انسانهای نخستین، همگی معطوف به حفظ و بقا و موجودیت بود و کسانی که قادر به حفظ بقا و موجودیت خود نبودند، فاقد امنیت تلقی می‌شدند؛ بنابراین امنیت، معنایی جز حفظ بقا و موجودیت نداشت؛ اما جای این پرسش باقی است که چه چیزی بقا و موجودیت انسانهای نخستین را تهدید می‌کرد و حفاظت در مقابل چه چیزی لازم بود؟ پاسخ این سؤال ما را به منشأ تهدید رهنمون می‌سازد.

۲. ***طبیعت منشأ اصلی تهدید:*** امنیت دارای قدمتی کهن‌تر از مفهوم اجتماع و جامعه است.(۱۶) پیش از آنکه انسانها وارد زندگی جمعی شوند نیز امنیت به معنی حفظ بقا و موجودیت برای آنها اهمیت داشت و آنچه در این مقطع منبع و منشأ اصلی تهدید به‌شمار می‌رفت، چیزی جز طبیعت نبود. آنهایی که می‌توانستند بر طبیعت و محیط اطراف خود غلبه کنند، امنیت داشتند و آنها که

توانایی چنین کاری را نداشتند مغلوب طبیعت شده، بقا و موجودیت خود را از دست می‌دادند. به عقیدهٔ برخی همین نیاز به غلبه بر طبیعت در کنار نیازهای فطری و عاطفی زمینه را برای شکل‌گیری اجتماعات اولیه انسانی و در واقع شکل‌گیری قدرت سیاسی فراهم ساخت.[۱۷] البته دربارهٔ منشأ پیدایش اجتماعات اولیه انسانی و ریشه‌های شکل‌گیری قدرت سیاسی اختلاف نظر وجود دارد؛[۱۸] اما در اینکه جوامع شکارگر و گردآورندهٔ خوراک، اولین نمونه اجتماعات انسانی بوده‌اند، کمتر اختلاف نظر وجود دارد(۱۹) هر چند زیست‌شناسان اجتماعی تقدم و تفوق شکار در جوامع اولیه را مرتبط با تمایلات غریزی انسان نسبت به جنگ دانسته و بدین طریق در صدد اثبات خوی جنگ‌طلبی انسانها بوده‌اند؛ اما مطالعات دربارهٔ جوامع اولیه حکایت از آن دارد که شکارگران و گردآورندگان خوراک اکثر غیرجنگجو بوده‌اند و وسایلی را که برای شکار مورد استفاده قرار می‌دادند، به ندرت به عنوان سلاح علیه انسانها به کار می‌بردند. در واقع جنگ به مفهوم امروزی در میان شکارگران و گردآورندگان خوراک کاملاً ناشناخته بوده و حتی شکار نوعی همیاری اجتماعی محسوب می‌شده است؛[۲۰] بنابراین در دوران اولیه حیات انسانها و در اجتماعات نخستین منشأ اصلی تهدید نه خود انسانها، بلکه طبیعت بوده و هدف انسانها از تشکیل اجتماعات اولیه نیز نه تهدید علیه همدیگر، بلکه غلبه بر مشکلات طبیعی و درواقع حفظ بقا و موجودیت خود در مقابل قوای قهری طبیعت بوده است.

۳. ***اصالت همکاری:*** کار گروهی برای رفع احتیاجات اولیه به‌صورت روزمره و عدم انباشت خوراک گردآوری شده که معمولاً در اجتماعات اولیه مبتنی بر شکار وجود داشته، در کنار فقدان نابرابریهای قابل توجه از نظر ثروت و قدرت به دلیل تقسیم کار و توزیع مقام و مرتبه براساس سن و جنس[۲۱] باعث اصالت و تأکید بیشتر بر همکاری به جای رقابت و نزاع بوده است. در

این مرحله مردم به‌صورت گروهها، پیوسته در حال حرکت بودند و بدون تفاوت اجتماعی یا طبقاتی با هم زندگی می‌کردند. برای این گروهها که در هماهنگی با آداب و رسوم و سنتهای متداول زندگی می‌کردند و در تأمین نیازهای زندگی روزانه سهیم بودند، مالکیت معنادار نبود و همه با همدیگر برابر بودند. رابطهٔ برابر و مساوی میان افراد گروههای اولیه باعث شکل‌گیری منطق همکاری براساس قاعدهٔ بازی حاصل جمع مضاعف شده بود؛ اما این منطق همکاری با گذر زمان و با روی آوردن گروههای شکار و گردآورندهٔ خوراک به پرورش حیوانات اهلی و کشت قطعات زمین برای تأمین معیشت خود به تدریج تضعیف شد.

با رشد شبانی و کشاورزی اولیه «نوعی انباشت مالکیت، تقسیم معینی از کار و سرانجام تفاوت‌گذاری طبقات اجتماعی مبتنی بر ثروت پدیدار شد.»[۲۲] و به تبع این تغییر، به همان میزان که از اهمیت حفظ بقا و موجودیت افراد انسانی کاسته شد و حفظ بقا و موجودیت دارایی و زمین اهمیت یافت، از دامنهٔ تهدیدات طبیعی نیز کاسته شد و تهدیدات انسانها علیه یکدیگر معنادار شد و بدین ترتیب منطق رقابت و نزاع جایگزین منطق همکاری شد. البته این تحول در شیوهٔ معیشت و تغییر از رابطهٔ تساوی و برابری به عدم تساوی و نابرابری و به تبع آن از منطق همکاری به منطق رقابت و نزاع برای کسب ثروت و قدرت بیشتر و نیز تغییر در قاعدهٔ بازی از حاصل جمع مضاعف به حاصل جمع صفر بسیار کند و تدریجی بوده و در سراسر دوران جوامع بدوی غلبه با اصالت همکاری برای مقابله با تهدیدات طبیعی بوده است.

۴. ***فرد ـ گروه محوری:*** نابرابریهای روزافزون در جوامع شبانی که در نتیجهٔ مالکیت حیوانات اهلی و نوعی نظام قشربندی اجتماعی براین اساس (مالکیت) معنادار شد، زمینه را برای ظهور شکل ابتدایی دولت بدون سرزمین در قالب واحدهای قبیله‌ای فراهم ساخت و بدین ترتیب مناسبات فردی

به‌تدریج به مناسبات گروهی تبدیل شد. درواقع میل به بقا در مقابل تهدیدهای طبیعی از همان ابتدا افراد انسانی را به همکاری تشویق کرده بود؛ اما با شکل‌گیری مالکیت و لزوم پاسداری از آن نوعی نظام اجتماعی مبتنی بر همبستگی و سلسله مراتب گروهی نیز اجتناب‌ناپذیر شد. البته واحدهای قبیله‌ای همگی از ویژگیهای یکسانی برخوردار نبودند. انسان‌شناسان معتقدند برخی قبایل فاقد رئیس یا ریش سفید و صرفاً مبتنی بر نوعی رابطهٔ خویشاوندی بودند، برخی دیگر علی‌رغم اینکه فاقد رئیس یا ریش سفید بودند از گروههای خویشاوندی دارای سازمان رسمی سیاست، اما مستقل از یکدیگر تشکیل شده بودند و بعضی هم به‌صورت مشخص دارای رئیس یا فرمانروا بودند[۲۳] که از روحیه جنگ‌طلبی برخوردار بوده و زندگی خود را از طریق غارت و چپاول اموال و دارایی دیگر قبایل می‌گذراندند. این‌گونه نظام سیاسی ـ اجتماعی قبیله‌ای که مبتنی بر فرمانروایی فردی و تبعیت جمعی بود، هر چند از میزانی از جمعیت، نوعی سازمان سیاسی (حکومت) ساده و حاکمیتی محدود برخوردار بود؛ اما به دلیل ماهیت جوامع شبانی که بر کوچ‌نشینی و تحرک استوار هستند، از سرزمین مشخصی برخوردار نبود؛ بنابراین موفق به شکل‌دهی دولت ـ ملی نشده، در همان حد قبیله‌ایِ مبتنی بر فرد ـ گروه محوری باقی ماند.

۵. *تقدم امنیت ذهنی*: شکارگران و گردآورندگان خوراک علاقهٔ چندانی به جمع‌آوری و توسعهٔ ثروت مادی فراتر از نیازهای ضروری خود نداشتند ولی برای ارزشهای مذهبی و انجام مراسم و شعایر خود اهمیت ویژه‌ای قائل بودند.[۲۴] جوامع شبانی نیز علی‌رغم مالکیت حیوانات اهلی و تقسیم کار و تفاوت‌گذاری طبقات اجتماعی مبتنی بر ثروت مادی، اهمیت بسیاری برای ارزشها، شعایر و مناسک قبیله‌ای خود قائل بودند، به حدی که به اعتقاد برخی صاحب‌نظران فرهنگ حاکم بر قبیله، محور اصلی هویت و وجه ممیزهٔ آن از

دیگر اجتماعات بوده است.[۲۵] همچنین در نظام قبیله‌ای مبتنی بر شکار و گله‌داری علی‌رغم شکل‌گیری سه عنصر اولیهٔ تکوین دولت (جمعیت، حکومت و حاکمیت) در حد محدود، به دلیل کوچ‌نشینی و حرکت دائمی گروههای شکار و گله‌دار هنوز یک دولت سرزمینی شکل نگرفته بود؛ بنابراین به جای اهمیت داشتن حفظ سرزمین یا دیگر ابعاد عینی عناصر دولت، حفظ بقا و موجودیت اهداف، ارزشها و منافع قبیله‌ای و ترس از در معرض خطر قرار گرفتن هویت فرهنگی آن از اولویت و اهمیت خاصی برخوردار بود؛ به عبارت دیگر در دوران سنتی مبتنی بر زندگی گروهی و حتی قبیله‌ای و عشیره‌ای، حفظ فرهنگ، زبان، آداب و رسوم و ارزشها که عامل ایجاد همبستگی و انسجام گروهی بود از اهمیتی حیاتی برخوردار بود و تعرض به یکی از افراد قبیله به‌ویژه رئیس یا ریش سفید آن نه به دلیل اهمیت جمعیت یا ساختار قبیله‌ای (حکومت) یا حتی شخص فرمانروا (حاکمیت)، بلکه به دلیل اهمیت حفظ فرهنگ و هویت قبیله‌ای به عنوان بعد ذهنی امنیت از عقوبت بسیار سختی برخوردار بود.

جوامع کشاورزی نیز تقریباً همزمان با جوامع شبانی ظهور کرده‌اند.[۲۶] اما این‌گونه جوامع به دلیل وابستگی به خاک و محل سکونت معین و دائمی سهم بسزایی در تکوین دولت سرزمینی داشته‌اند. در جوامع شکار و شبانی علی‌رغم بروز برخی زمینه‌های منازعه، حفظ بقا و موجودیت در درجهٔ اول در مقابل طبیعت و سپس برای حفظ فرهنگ و هویت گروهی از اهمیت بسیاری برخوردار بود و همکاری و همبستگی گروهی بر همه چیز تقدم داشت؛ اما از آنجا که جوامع کشاورزی مبتنی بر استقرار جغرافیایی و قلمرو ارضی مشخصی بودند و اختلاف در ثروت و قدرت در آنها بیش از جوامع شکار و شبانی بوده[۲۷]، زمینه‌های منازعه بر سر داراییهای فیزیکی و عینی آشکارتر بوده است. با وجود این بروز منازعات بر سر زمین (بعد عینی) در حد گسترده حتی در

جوامع مختلط شبانی و کشاورزی یا کشاورزی صرف، کمتر وجود داشته و امنیت ذهنی (حفظ فرهنگ، هویت و ارزشهای قبیله‌ای) بیش از امنیت عینی (حفظ جمعیت، سرزمین، حکومت، یعنی ساختار و نهادهای دولت و حاکمیت) معنادار بوده که همین مسئله در تکوین ایدهٔ دولت اهمیت بسزایی داشته است.

۶. ***استقلال مفهومی امنیت:*** امروزه مفهوم امنیت و مطالعات امنیتی حوزه‌ای خاص از روابط بین‌الملل است و متأثر از تئوریهای کلانی که در این عرصه وجود دارد، در نظر گرفته می‌شود.[۲۸] اگر تئوریهای روابط بین‌الملل را بر محوریت جنگ یا صلح به دو دستهٔ کلان تقسیم نماییم[۲۹] در این صورت «آنچه واقعاً در بحث روابط بین‌الملل معمولاً به آن پرداخته می‌شود، تئوریهای ناظر بر چیستی و چگونگی وقوع جنگ و صیانت از صلح است و بقیه مباحث این حوزه فرع بر آن هستند»؛[۳۰] بنابراین برخلاف تصور غالب، امنیت حتی اگر به مفهوم پرهیز از جنگ و حفظ صلح نیز تلقی شود، مقدم بر روابط بین‌الملل به معنای امروزی بوده است، اما فراتر از این و حتی پیش از شکل‌گیری مفاهیم جنگ و صلح، همکاری برای حفظ بقا و موجودیت به عنوان اولین و مهم‌ترین تعریف امنییت وجود داشته است. درواقع برخلاف امروزه که امنیت در همنشینی یا جانشینی با مفاهیمی چون قدرت، منفعت، سیاست، توسعه، رفاه و ... معنا می‌یابد، در گفتمان سنتی، امنیت مفهومی مقدم و مستقل و مفاهیم دیگر مؤخر و وابسته به آن بوده و به عنوان ابزارهایی برای دستیابی به این هدف، مطرح و معنادار می‌شده‌اند.

استقلال مفهومی امنیت در این گفتمان نتیجهٔ نگرش مثبت و ایجابی از یکسو و نتیجهٔ توسعه نیافتگی مفهومی آن از سوی دیگر است. مثبت و ایجابی بودن آن به این دلیل بوده که امنیت به خودی خود دارای معنا و ارزش بوده و در همنشینی یا جانشینی با مفاهیم دیگر تعریف نمی‌شده و توسعه نیافتگی آن به این دلیل بوده که گفتمان سنتی امنیت، گفتمانی هنجاری یا اخلاقی بوده و

مبنا و منشأ فلسفی یا علمی برای این گفتمان نمی‌توان پیدا کرد؛ بنابراین به همان میزان که امنیت در گفتمان سنتی مفهومی مستقل است، مفهومی انتزاعی هم هست و به واسطهٔ این استقلال مفهومی و انتزاعی بودن، سخن گفتن از ابعاد، وجوه، جنبه‌ها یا حتی چهره‌های امنیت در این دوران بی‌معناست.

۷. *امنیت به عنوان یک هدف:* آیا امنیت به خودی خود دارای ارزش است یا وسیله‌ای برای دستیابی به اهداف و ارزشهای دیگر است؟ در جوامع بدوی و گفتمان سنتی امنیت، این پرسش پاسخی متفاوت از تلقی رایج امروزی داشته است. هر چند تعریف امنیت به حفظ بقا و موجودیت هنوز هم از مهم‌ترین و پرطرفدارترین تعاریف است که صاحب‌نظران بسیاری برآن تأکید دارند[۳۱] و دستیابی به آن را ذاتاً دارای ارزش دانسته و به عنوان یک هدف اصلی و اساسی که هدفی بالاتر و مهم‌تر از آن نیست می‌پذیرند؛ اما تعاریف بسیاری نیز وجود دارد که امنیت را وسیله‌ای برای دستیابی به اهدافی نظیر توسعه[۳۲]، رفاه[۳۳] و... می‌دانند. چنین دیدگاههایی که براساس وابستگی مفهومی امنیت به مفاهیمی نظیر قدرت، منفعت، سیاست، توسعه، رفاه و ... بنا شده‌اند و امنیت را به عنوان وسیله‌ای برای دستیابی به هدفی برتر تعریف می‌کنند، در جامعه بدوی و گفتمان سنتی وجود نداشته‌اند. در این گفتمان حفظ بقا و موجودیت بالاترین و برترین هدف انسانها بوده و حصول به این هدف به کمک وسایل دیگر ممکن می‌شده است؛ به عبارت دیگر در جامعهٔ بدوی و گفتمان سنتی به تبع استقلال مفهومی و مبتنی بودن آن بر نگرش مثبت و ایجابی، امنیت ذاتاً یک هدف بوده که به خودی خود ارزش داشته و دستیابی به آن به واسطهٔ وسایل و ابزارهای دیگر ممکن می‌شده است.

۸. *زن‌سالاری مفهوم امنیت:* در جوامع شکار و گردآوری خوراک تقسیم کار بین دو جنس بر پایهٔ همکاری و مشارکت استوار بود و مرد و زن در شکار و گردآوری خوراک در کنار یکدیگر فعالیت می‌کردند[۳٤] اما به اعتقاد برخی از

صاحب‌نظران زنان در این دوران از پایگاهی برتر از مردان برخوردار بودند و مالک اصلی محل سکونت، یعنی چادر و کلیهٔ ضمائم آن محسوب می‌شدند و می‌توانستند زمینهای کلان[1] (قبیله‌ای) را که نتیجهٔ اتحاد و ازدواج بوده است بفروشند و به میل خود اقدام به عزل و نصب مأموران امور مالی کنند.[۳۵] در جوامع شکار و گردآوری خوراک و حتی در جوامع شبانی و کشاورزی اولیه درصد بالایی از جوامع مادر تبار یا مادر مکان بودند و فعالیتهای عمده برای تأمین معیشت عمدتاً بر عهدهٔ زنان بوده است.[۳۶] همین شواهد تاریخی برخی را بر آن داشته تا از نظریهٔ مادرسالاری در مقابل نظریه پدرسالاری دولت حمایت کنند و خانوادهٔ مادرسالار که در آن پیوندهای خانوادگی از طریق مادر ادامه می‌یافت را به عنوان سازمان اجتماعی اصلی و اولیه و مبنای تشکیل دولت مطرح سازند.[۳۷] با پذیرش چنین نقشی برای زنان در جوامع اولیه، گفتمان سنتی امنیت را نیز باید گفتمانی زن‌سالار محسوب نمود؛ زیرا حفظ امنیت به معنی حفظ بقا و موجودیت، رابطهٔ تنگاتنگی با نقش و جایگاه زنان در چنین جوامعی داشته است.

۹. *محیط امنیتی با ثبات:* جمعیت کم، فقدان مالکیت و عدم تقسیم کار و قدرت و به تبع آن نابرابری اندک در جوامع بدوی[۳۸] زمینه را برای همکاری فراهم ساخته بود. اصالت همکاری برای حفظ بقا و موجودیت در کنار حرکت بطیء و بسیار کند تحول در ابزارهای تولید و شیوهٔ معیشتی زمینه‌ساز ثباتی طولانی مدت شده بود. در این دوران انسانها در هماهنگی کامل با طبیعت و در محیطی آرام، با ثبات و بدون جنگ و خون‌ریزی زندگی می‌کردند. نبود جنگ مشخصهٔ روابط انسانی در این دوره است و نشانه‌ای حاکی از فعالیت خصمانه یا بروز جنگ در این‌گونه جوامع یافت نمی‌شود:

1. Clan

«در طول این دورهٔ طولانی که تقریباً صد هزار سال طول می‌کشد، انسانهای مسلح ماقبل تاریخ، شکارچیان، در صلح به سر می‌برند. در محل سکنای آنها بقایای غذاها و صنایع آنها نشان دهنده استخوانهای حیواناتی است که به وسیله سلاحهای مؤثر آنها کشته شده‌اند و همچنین تعداد بی‌شماری اسلحه در آن محل یافت شده است. با این همه گور این شکارچیان فاقد هرگونه نشانه‌ای از بروز جنگ است ... هرگز زخمهایی اتفاقی که اشیاء نوک‌تیز موجب آنها شده باشد به چشم نمی‌خورد.»[۳۹]

ج. جامعه مدنی ـ گفتمان کلاسیک

روی آوردن شکارگران اولیه به کشاورزی نیز همانند شبانی جهت فراهم ساختن امکان ذخیرهٔ مطمئن‌تر خوراک با هدف حفظ بقا و موجودیت خود بود؛ اما نتیجهٔ این روی‌آوریها یکسان نبود. همان‌گونه که بیان شد زندگی شبانی مبتنی بر کوچ‌نشینی و زندگی کشاورزی مبتنی بر یکجانشینی بود و همین تفاوت زمینه را برای تحولات تاریخی پس از آن و تحول گفتمانی مفهوم امنیت فراهم ساخت.

به واسطهٔ گسترش جوامع کشاورزی، علاوه بر زندگی گروهی تحت حاکمیت یک فرمانروای مشخص و در ساختار فرهنگی ـ ارزشی قبیله‌ای که در جوامع شبانی هم یافت می‌شد، عنصر سرزمینی نیز اهمیت یافت و بدین ترتیب دولت بدون سرزمین در جوامع شبانی، با استقرار جغرافیایی و تعیین قلمرو ارضی مشخص که لازمهٔ شکل‌گیری جوامع مبتنی بر کشاورزی بود، به دولت دارای سرزمین تبدیل شد. اشکال قبیله‌ای دولت در جوامع شبانی و جوامع اولیه‌کشاورزی از نظر جمعیت، سازمان سیاسی و نیز اقتدار سیاسی رئیس قبیله

بسیار محدود بود و حتی در صورت داشتن سرزمین مشخص، از این حیث نیز گستردگی زیادی نداشتند.[۴۰] در واقع قبیله، مجموعه‌ای از خویشاوندان بود که دارای توتم مشترکی بودند و از ارزشها و مناسک خاصی پیروی می‌کردند و در برخی موارد دارای سرزمین مشخصی هم بودند. هنگامی که چند قبیله تحت فرمانروایی رئیس واحدی با هم متحد می‌شدند، تشکیل عشیره می‌دادند. با تشکیل عشیره گام مهمی در جهت تکوین دولت برداشته شد.[۴۱] اما پیدایش جوامع قبیله‌ای و عشیره‌ای، به‌ویژه مبتنی بر زندگی کشاورزی، به دلیل عدم نیاز به کار گروهی (مانند جوامع شکار و شبانی) زمینهٔ انفرادی شدن تولید و شکل‌گیری و رواج مالکیت خصوصی و به تبع آن افزایش نابرابری را فراهم ساخت و اصل همکاری و کار مشترک گروهی که تا پیش از این وجود داشت را به استثمار و شکل‌گیری نظام طبقاتی مبدل ساخت.[۴۲] هر چند زندگی جوامع بدوی اعم از شکارگری، شبانی و کشاورزی آمیخته با جنگ نبوده است. گاه شکارگران برای دستیابی به خوراک، شبانان جهت دستیابی به چراگاه و کشاورزان برای دستیابی به زمین به جنگ مبادرت می‌ورزیده‌اند؛ اما در جوامع شکار و شبانی، اصل بر همکاری گروهی و کار مشترک بوده و به دلیل ضعف مالکیت خصوصی و عدم تبعیض و تقسیم کار گسترده، این نزاعها محدود بود و اغلب با پادرمیانی رئیس گروه یا قبیله برطرف می‌شده است.[۴۳] درحالی‌که در جوامع کشاورزی این نزاعها رو به گسترش نهاده زمینه توسل به خشونت و جنگ فراهم شد. علی‌رغم وجود نظامات و مقرراتی برای محدود کردن جنگ و خون‌ریزی در میان جوامع اولیه که در ساعات، روزها، هفته‌ها یا ماههای خاصی جنگ را ممنوع کرده یا برای صاحبان بعضی مشاغل یا بعضی راهها یا بازارهای عمومی مصونیت قائل می‌شد،[۴۴] اصالت همکاری دوره‌های گذشته به اصالت جنگ و نزاع برای کسب سرزمین بیشتر تبدیل شد و همین امر زمینه را برای اتحاد قبایل و عشایر تحت حاکمیت فرمانروایی مقتدر در قالب

واحدهـای اجتماعی بزرگ‌تر و دارای سازمان رسمی سیاسی و نظامی فراهم کرد و دولتهای سرزمینی را در قالب الگوی مدنی شکل داد.

البته الگـوی مدنـی را نمـی‌تـوان و نباید در تداوم و استمرار الگوی جوامع بـدوی در نظـر گرفـت؛ زیـرا نـه تـنها بـا الگـوی بدوی (شکارگری و شبانی و کشـاورزی اولـیه در قالب واحد قبیله) متفاوت است، بلکه اساساً در غیریت و با فروپاشـی آن معـنادار می‌شود. با شکل‌گیری این الگو تعریف و مفهوم امنیت نیز مـتحول شـدو مؤلفـه‌هـا و ویژگیهایـی فراتر از گفتمان سنتی یافت که در قالب گفتمان کلاسیک (به دلیل اصیل، متعارف و شناخته شدن آن به عنوان یک نمونه مـورد قـبول (عمومـی) و تقـارن آن بـا دورهٔ یونـان و روم باسـتان که در اغلب زمیـنه‌هـا از آن بـه عنوان دوران کلاسیک یاد می‌شود) این مؤلفه‌ها و ویژگیها را برمی‌شمریم:

۱. ***تعـریف امنیـت بـه فقدان تهدید:*** هر چند تعریف امنیت به حفظ بقا و موجودیت، مقدم‌ترین و مهم‌ترین تعریف امنیت است که در گفتمان سنتی مورد توجـه بـوده؛ امـا بـا مـرور زمـان و در نتیجهٔ تحـولات تاریخـی، حفـظ بقـا و موجودیـت از تعریف امنیت به هدف آن تبدیل شد و تعریف جدید از امنیت بر فقـدان تهدیـد متمرکز شد. این تحول در تعریف نتیجه تحول در ساخت جوامع و تـبدیل جوامع بدوی به جوامع مدنی مبتنی بر دولت سرزمینی بود که به اعتقاد بسیاری از مورخان ابتدا در مشرق زمین به وقوع پیوست.[٤٥] امپراتوریهای شرق نخسـتین دولـتهای سرزمینی بودند که در فروافکندن پایه‌های همبستگی قبیله‌ای مبتنـی بـر نظـام خویشـاوندی و آشـنا سـاختن مـردم بـه فرمانبرداری از اقتدار نـامحدود نظـام امـپراتوری توفـیق یافتند. هر چند این امپراتوریهای اولیه که در دره‌هـای رود نیل، گنگ، سند، بین‌النهرین، رود زرد و یانگ تسه پدیدار شدند از تمرکـز سیاسـی زیـادی بـرخوردار نـبوده، همواره دستخوش بی‌ثباتی بودند؛ اما توانسـتند نوعـی نظـام خـراج‌گیری و سربازگیری واحد را به شیوهٔ استبدادی بر

قبایل حوزهٔ خود حاکم ساخته، زمینهٔ اتحاد نه چندان موفق قبایل تحت حاکمیت فرمانروایی مقتدر در قالب نظام امپراتوری را که دارای سازمان رسمی سیاسی و نظامی واحد و دولت سرزمینی مشخصی بود، فراهم سازند.[۴۶]

برخلاف امپراتوریهای شرقی که دارای وسعت و جمعیت بسیار، اما سازمان سیاسی و حاکمیت بی‌ثبات و استبدادی بودند، دولت ـ شهرهای یونان از وسعت سرزمینی[۴۷] و جمعیت کمتر[۴۸] و از سازمان سیاسی و حاکمیت متنوع‌تر برخوردار بود[۴۹] و از حیث نهادهای سیاسی، نظام اجتماعی و حتی نیروی نظامی تفاوتهای بسیاری میان آنها وجود داشت.[۵۰] به واسطهٔ همین تنوع نظام دولت ـ شهری یونان و ساختار قدرت و نفوذ بسیار پراکندهٔ آنها در نهایت این دولت ـ شهرها در مقابل تهدید نظامی از جانب فیلیپ مقدونی تسلیم شدند.[۵۱]

وضعیت روم باستان نیز ابتدا تفاوت چندانی با یونان باستان نداشت. در روم باستان نیز ابتدا دولت ـ شهرها شکل گرفتند؛ اما پس از مدتی در قالب نظام جمهوری این دولت ـ شهرها به ثبات و وحدت رسیدند و در نهایت با توسعهٔ ارضی و تصرف سرزمینهای دیگر به یک نظام امپراتوری با حکومتی متمرکز تبدیل شدند تا برعکس یونانیها که دموکراسی بدون ثبات و وحدت ایجاد کردند و در نهایت تسیلم شدند، رومیها، وحدت و ثبات بدون دموکراسی ایجاد نمایند که این هم پیامدی جز فروپاشی در نتیجهٔ هجوم قبایل توتنی نداشت.[۵۲]

۲. ***جنگ منشأ اصلی تهدید:*** در این گفتمان مفهوم امنیت دیگر حفظ بقا و موجودیت نیست، بلکه حفظ بقا و موجودیت خود در مقام هدف قرار گرفته و فقدان تهدید نسبت به این حفظ بقا و موجودیت معنابخش امنیت شده است و فقدان تهدید نیز عمدتاً در نبود جنگ و هجوم نظامی معنا می‌شود. دولت ـ شهرهای یونان به واسطهٔ هجوم نظامی موجودیت خود را از دست دادند،

امپراتوری روم نیز به واسطهٔ هجوم قبایل توتنی مورد تقسیم و فروپاشی واقع شد. با فروپاشی این امپراتوری به دست قبایل مذکور که عمدتاً دارای زندگی قبیله‌ای مبتنی بر نظام اقتصادی دامپروری و کشاورزی بودند، نظام اقتصادی مبتنی بر بازرگانی و ماهی‌گیری و تجارت دریایی یونانیها و رومیها متحول شد و اقتدار مرکزی و نظام سیاسی آنها فروپاشید. قبایل توتنی که بر امپراتوری روم غلبه یافته بودند، قبایلی عمدتاً دامدار و کشاورز و فاقد اقتدار مرکزی قوی بودند و با غلبهٔ آنها هرج و مرج و ناامنی راههای تجاری و مواصلاتی سراسر اروپای غربی را فرا گرفت. مشکلات ناشی از هرج و مرج فراگیر، ناامنی راههای تجاری و مواصلاتی و غیربازرگانی شدن فزایندهٔ فراگرد اقتصادی، در کنار سطح پایین سواد و انحصار خواندن و نوشتن در دست کشیشان و سطح نازل تغذیه، بهداشت و ... که مهاجرت گسترده به شهرها را به دنبال داشت، ضرورت استقرار حکومت و اقتدار سیاسی را ایجاب نمود.(۵۳) از آنجا که قبایل مهاجم به امپراتوری روم عمدتاً دامدار و کشاورز بودند و غلبهٔ آنها به تباهی نظام اقتصادی، تجاری و بازرگانی منتهی شده بود، حکومت و اقتدار سیاسی جدید، زمین را منبع اصلی ثروت قرار داد و براساس آن زمینهٔ ایجاد نظام فئودالی را فراهم ساخت.(۵٤)

در نظام فئودالی اقتدار سیاسی به زمین وابسته بود. رابطهٔ فرد با زمین تعیین کنندهٔ حقوق و وظایف سیاسی او براساس سلسله مراتب اقتدار سیاسی میان ارباب، واسال و سرفها بود. هر چند حکومت مرکزی ضعیف بود و نظام قانونی مستحکمی وجود نداشت، اما واسالها تابع ارباب خود بودند و برای آنها خدمت سربازی انجام می‌دادند. وجود سربازانی که در خدمت اربابها بودند در کنار ضعف حکومت مرکزی و ضعف قانون، جنگ را مهم‌ترین قانون دولت فئودالی ساخته(۵۵) و تجاوز نظامی بزرگ‌ترین و مهم‌ترین منشأ تهدید در این دوران محسوب می‌شد که نزاع را جایگزین همکاری در گفتمان سنتی ساخت.

۳. اصالت نزاع و جنگ: در جوامع شکار و گردآوری خوراک به دلیل جمعیت کم و نابرابری اندک در ثروت و قدرت، رابطهٔ تساوی و منطق همکاری مبتنی بر قاعده جمع مضاعف حاکم بود، ولی با تحول شیوهٔ معیشت از شکار و گردآوری خوراک به اهلی کردن حیوانات و کاشت زمین و تبدیل جوامع شکار به جوامع شبانی و کشاورزی، به دلیل امکان تغذیه بیشتر، بر میزان جمعیت افزوده شد و همچنین به دلیل رواج مالکیت خصوصی بر حیوانات و زمین، امکان افزایش نابرابری در ثروت و قدرت فراهم شد. این افزایش جمعیت و نابرابری در ثروت و قدرت به‌ویژه با روی‌آوردن جوامع انسانی به شهرنشینی شتاب بیشتری گرفت و به حدی رسید که طبقه‌بندی اجتماعی براساس ثروت و قدرت معنادار شد و شکاف میان طبقات به عنوان یک مسئله اجتماعی پدیدار شد و با سرعتی روزافزون گسترش یافت. به تبع این تحول در نظام اجتماعی، رابطه، منطق و قاعدهٔ بازی معادلات امنیتی نیز دگرگون شد. اگر در جوامع بدوی و گفتمان سنتی رابطهٔ تساوی میان افراد قبایل وجود داشت و به تبع آن اصالت و اولویت با همکاری بود، در جامعه مدنی و گفتمان کلاسیک رابطهٔ تساوی به رابطهٔ تقابل و منطق همکاری به منطق منازعه و جنگ مبدل شد و قاعدهٔ جمع صفر نیز جایگزین قاعدهٔ جمع مضاعف گردید. نابرابریهای آشکار ثروت و قدرت، تقسیم کار گسترده و طبقه‌بندی اجتماعی در کنار ماهیت چنین اجتماعاتی که عمدتاً نتیجهٔ غلبه نظامی و با فرمانروایی شاهان یا امپراتورهای دارای ارتشهای حرفه‌ای همراه بود[۵۶]، همان‌گونه که فقدان تهدید را جایگزین حفظ بقا و موجودیت نمود، جنگ و نزاع را نیز جایگزین همکاری ساخته و معادلهٔ امنیتی جدیدی با منطق و قاعدهٔ متفاوت ایجاد کرد.

٤. اجتماع ـ سرزمین محوری امنیت: با تبدیل زمین به منبع اصلی ثروت و وابستگی اقتدار سیاسی به زمین در نظام فئودال، سرزمین به رکن اصلی و محور اساسی امنیت تبدیل شد. وجه تمایز اصلی جوامع کشاورزی از جوامع شکار و

شبانی استقرار جغرافیایی آنها در قلمرو ارضی مشخصی به نام سرزمین بود و به واسطهٔ وجود همین عامل در کنار عوامل جمعیت، سازمان سیاسی و اقتدار فرمانروایی سیاسی بود که دولت سرزمینی معنادار شد و گام اساسی دیگری در مراحل تشکیل دولت برداشته شد. با وجود این به اعتقاد برخی از اندیشمندان بر نظام فئودالی نیز همانند دولت ـ شهرهای یونان یا حتی امپراتوری روم نمی‌توان عنوان دولت به معنای مدرن اطلاق کرد؛ زیرا نظام فئودالی خود اثر تضعیف کننده‌ای بر سازمان سیاسی داشت و باعث از هم پاشیدن آن شد. در این نظام سلسله مراتب اجتماعی بیش از سازمان سیاسی برقرار بود و پادشاه یا ارباب بزرگ متکی به جامعه و جزئی از آن بود و مشمول قانون به‌شمار می‌رفت نه منبع و مصدر قانون[۵۷]؛ بنابراین نظام فئودالی هر چند مرحلهٔ مهمی در تشکیل دولت به معنای مدرن آن بود که عنصر سرزمین را به عنوان یکی از عناصر اساسی دولت و به عنوان پیش‌زمینهٔ تشکیل دولت مدرن فراهم ساخت؛ اما خود، دولت به معنای مدرن نبود. درواقع در این گفتمان نه مانند گفتمان سنتی با گروهی از قبایل کوچ‌نشین و فاقد سرزمین که صرفاً روابط اجتماعی خانوادگی یا قبیله‌ای بر آنها حاکم است مواجه هستیم و نه با سازمان اجتماعی مشخص و معینی به نام دولت، بلکه با اجتماع مبتنی بر سرزمین مشخصی مواجه هستیم[۵۸] که فقدان تهدید نظامی و تجاوز سرزمینی معنابخش امنیت آنهاست.

۵. ***تقدم امنیت عینی:*** در گفتمان سنتی به دلیل محوریت رابطهٔ گروهی و ضرورت حفظ بقا و موجودیت گروه از طریق حفظ همبستگی و انسجام درونی آن، امنیت ذهنی از اولویت و تقدم خاصی برخوردار بود. همچنین از آنجا که در گفتمان سنتی انباشت و حفظ ثروت مادی، به‌ویژه زمین اهمیت نداشت، عملاً موجودیت عینی و فیزیکی مشخصی که موضوع تهدید واقع شود وجود نداشت؛ اما در گفتمان کلاسیک اولاً به دلیل فروپاشی روابط اجتماعی مبتنی بر

همبستگی قبیله‌ای و ثانیاً بدلیل اهمیت ویژهٔ زمین در کسب ثروت و تعیین سلسله مراتب نظام اجتماعی، اقتصادی و سیاسی[۵۹]، امنیت عینی یا به عبارت دیگر حفظ سرزمین و فقدان تجاوز نظامی برای تصرف آن از اولویت و تقدم خاصی برخوردار شد و تهدید عینی بیش از تهدید ذهنی معنادار شد.

۶. ***وابستگی مفهومی امنیت:*** هر چند در گفتمان کلاسیک دولت به معنای مدرن آن شکل نگرفته بود و روابط بین‌الملل به معنای امروزی آن مرسوم نبود؛ اما دولت ـ شهر، امپراتوری و نظام فئودالی نمونه‌های تکامل نیافته‌ای از دولت بودند که جنگ و صلح برای آنها معنادار بود. با اهمیت یافتن جنگ و صلح، استقلال مفهومی امنیت مورد چالش قرار گرفت و امنیت که در گفتمان سنتی مقدم بر همه چیز بود در گفتمان کلاسیک در ذیل مفاهیم جنگ و صلح قرار گرفت. این روند وابستگی مفهومی امنیت به مفاهیم دیگر که تا به امروز نیز ادامه یافته و یکی از مهم‌ترین عوامل ابهام و پیچیدگی آن تلقی می‌شود،[۶۰] ناشی از غلبهٔ نگرش سلبی یا منفی، گسترش مفهومی و نیز تبدیل آن از هدف به وسیله بوده است.

۷. ***امنیت وسیله‌ای برای رسیدن به هدف:*** تحول در تعریف امنیت در تغییر جایگاه آن از هدف به وسیله‌ای برای دستیابی به هدف نیز مؤثر بود. در گفتمان سنتی، امنیت به معنی حفظ بقا و موجودیت بود و خود به خود ارزش داشت و از هر وسیلهٔ دیگری برای دستیابی به این هدف استفاده می‌شد؛ اما با گذر زمان و بی‌اهمیت شدن تهدیدات طبیعی و جایگزینی آنها با تهدیدات ناشی از انسانها، حفظ بقا و موجودیت از نقطهٔ کانونی تعریف امنیت خارج و فقدان تهدید در مرکز ثقل تعریف آن قرار گرفت. با این تحول در تعریف امنیت، نوعی نگرش سلبی شکل گرفت و مفهوم امنیت نیز مترادف با صلح و نبود جنگ تعریف شد. همنشین و درواقع جانشین شدن مفاهیم صلح و جنگ به جای مفهوم امنیت و توسعهٔ مفهومی آن باعث تبدیل آن از هدف به وسیله‌ای

برای دستیابی به هدف شد. بدین ترتیب اگر در گفتمان سنتی، امنیت خود به خود دارای ارزش بود و هدفی عالی محسوب می‌شد، در گفتمان کلاسیک به دلیل غلبهٔ نگرش سلبی در تعریف (فقدان تهدید) و گسترش همراه با وابستگی مفهومی آن (به جنگ و صلح) از هدف به وسیله‌ای برای دستیابی به هدف تنزل یافت.

۸. مردسالاری مفهوم امنیت: با روی‌آوردن جوامع بدوی از شیوهٔ معیشت مبتنی بر شکار و گردآوری خوراک به شبانی و کشاورزی، تحولاتی بسیار و با سرعت روزافزون در جوامع انسانی به وقوع پیوست. کشف انرژی نوین (قدرت گاو، آب و باد) و اختراع فنون برتر (خیش، آسیای بادی یا آبی و کشتی بادبانی) همراه با افزایش جمعیت و تغییر شیوهٔ معیشت از شکار و گردآوری خوراک به شبانی و کشاورزی باعث واژگونی کامل سازمان اجتماعی و تغییر پایگاه زنان در جامعه شد. شیوهٔ زندگی کوچ شبانی و تولید کشاورزی مردان را از نقششان در تولیدمثل آگاه کرد. البته این آگاهی بلافاصله نقش زنان را زیر سؤال نبرد و تا مدتها زنان همچنان بیشترین نقش را داشتند و حتی بیشترین بخش عملیات کشت و کار را نیز انجام می‌دادند.[۶۱] اما با گسترش کشاورزی و در نتیجهٔ جانشینی مرد به جای زن به عنوان عامل تولید کشاورزی تحولاتی رخ داد که به‌تدریج زمینه را برای برتری بر زنان فراهم ساخت:

> *«مازاد قابل توجه مواد غذایی، امکان انفجار جمعیتی و یکجانشینی را فراهم کرد و شهرکها که سپس باعث پیدایی شهرها شدند، جای دسته‌های کوچک انسان دیرینه سنگی و روستاهای نوسنگی کهن را گرفت، شهر که به دلیل مازاد کشاورزی و وجود طبقه‌ای که از طبقه دیگر تغذیه می‌کند نخستین جلوه‌گاه تعارض طبقاتی است، توسعه مالکیت و انباشت را در پی داشت. تقسیم کار در شهرها امکان ظهور طبقه پیشه‌ور، روحانی و نظامیان را فراهم*

آورد که در خدمت ثروتمندان بودند، انباشت کالا توسط عده‌ای معدود منجر به تشکیل جامعهٔ دولتی شد که بر پایهٔ بردگی، طبقات اجتماعی و انحطاط وضعیت زنان بنا شده بود.»[۶۲]

تغییر در شیوهٔ معیشت و به تبع آن تغییر در وضعیت زنان به‌ویژه با شکل‌گیری ارتشهای حرفه‌ای ـ که عمدتاً از مردان تشکیل می‌شدند ـ از سوی شاهان و امپراتورها تقویت شد و به همان میزان که گفتمان امنیتی جوامع بدوی از زن‌سالاری فاصله گرفـ [illegible] صلح و امنیت به جنگ و نزاع و بی ثباتی نیز سوق یافت. این تقارن رشد وضعیت مردان نسبت به زنان و حضور آنان در ارتشهای حرفه‌ای، گفتمان کلاسیک امنیت را برخلاف گفتمان سنتی براساس رابطهٔ تنگاتنگ میان مردسالاری و جنگ و نزاع رقم زد که نتیجهٔ آن چیزی جز ناامنی و بی‌ثباتی نبود.

۹. *محیط امنیتی آنارشیک*: در جوامع بدوی میان انسان و طبیعت و انسان و همنوعانش هماهنگی و همکاری وجود داشت. شکارچیان، شبانها و کشاورزان در هماهنگی کامل با طبیعت زندگی می‌کردند و رفتار خشونت‌آمیز میان آنها به‌ویژه در نزد شکارچیان بسیار اندک بود؛ اما با اهمیت و اولویت یافتن انباشت ثروت و قدرت و رواج مالکیت که از دوران شبانی و کشاورزی اولیه به‌تدریج آغاز و با سرعتی روزافزون ادامه یافت، زمینه برای دستکاری در طبیعت از یکسو و نزاع و خشونت میان انسانها از سوی دیگر فراهم شد. البته انسان به‌صورت جهشی از مرحلهٔ شکار به مراحل بعد پا نگذاشته و در این میان مراحل متوسطی را هم پشت سر گذاشته است[۶۳] که در طول این دوران تحولات بسیاری در وسایل و ابزارهای تأمین معیشت او رخ داده است. تحول در این ابزارها و وسایل به‌ویژه اختراع سرنیزه و تیر و کمان و ... در کنار رشد مالکیت و افزایش نزاع بر سر کسب ثروت و قدرت که عمدتاً جنبهٔ قبیله‌ای و عشیره‌ای هم داشت، زمینه را برای جنگهای قبیله‌ای و فتوحات نظامی فراهم ساخت.

برخلاف جوامع اولیه که براساس نیاز انسانها به یکدیگر برای حفظ بقا و موجودیت شکل گرفته بودند، جوامع مدنی اغلب یا از طریق فتوحات نظامی تأسیس شدند یا متضمن تقویت قابل ملاحظهٔ نیروهای مسلح بودند[٦٤] اگر به این وضعیت نبود قانون در عرصهٔ داخلی و بین‌المللی و فقدان مرزهای مشخص را نیز بیفزاییم در می‌یابیم که محیط امنیتی چنین جوامعی همواره آمیخته با جنگ و نزاع بر سر کسب زمین و دارایی دیگران بوده و ثبات و صلح و آرامش جوامع بدوی تبدیل به آنارشی و جنگ و خشونت شده است؛ بنابراین محیط امنیتی در چنین جوامعی که دارای نظم قانونی و حاکمیتی با ثبات در داخل نبوده و مرزهای بین‌المللی مشخصی را نمی‌پذیرفتند محیطی آنارشیک و بی‌ثبات بوده است که حاصلی جز کشتار انسانها و حیوانات و تخریب طبیعت در برنداشته است.

د. جامعهٔ ملی ـ گفتمان مدرن

نظامهای دولت ـ شهر، امپراتوری و فئودالیسم هر چند شکلهای اولیه تکامل دولت بودند؛ اما بنا بر دلایلی نمی‌توان اصطلاح دولت به معنای مدرن را برای آنها به کار برد. این‌گونه نظامها به جای یک سازمان سیاسی، مبتنی بر نوعی سلسله مراتب پیچیدهٔ اجتماعی بودند. پادشاه، امپراتور یا فئودال از حاکمیت سیاسی برخوردار نبودند، بلکه دارای نوعی فرمانروایی بودند که گاه فرمانروایان دیگری همعرض آنها نیز به‌ویژه در میان اشراف و ارباب کلیسا وجود داشت. در هم تنیدگی و پیچیدگی غیرقابل انفکاکی میان جامعه و حاکمیت وجود داشت. وفاداری و اطاعت از فرمانروا پایدار و با ثبات نبود، در اغلب موارد سیاست جزئی از دین و حاکم سیاسی تابع روحانیت کلیسا بود. قانون واحد و یکنواختی که برای همه قابل تبعیت باشد وجود نداشت و رسم و سنت تعیین کنندهٔ نظام روابط اجتماعی بود؛[٦٥] بنابراین نظامهای مذکور را از حیث آنکه دارای سرزمینی

با مرزهای کاملاً مشخص، جمعیتی به عنوان شهروند، سازمان رسمی و فراگیر سیاسی و مرجع اقتدار دارای انحصار کاربرد مشروع زور نبودند، نمی‌توان با دولت مدرن یکسان دانست. تفاوت گفتمان کلاسیک با گفتمان مدرن امنیت نیز از همین جا نشئت می‌گیرد؛ اما این تفاوت به همین جا ختم نمی‌شود.

جنگ و نزاع برای دستیابی به زمین که آشفتگی و تضعیف نظام فئودالیسم را به دنبال داشت، زمینهٔ ظهور شکل تازه‌ای از اقتدار سیاسی در قالب رشد شهرها و در نهایت شکل‌گیری دولت مدرن را فراهم ساخت. شهرها از نظر ماهیت با جوامع قبلی متفاوت بودند[٦٦] و شکل‌گیری آنها با ورود نیروی سیاسی تازه‌ای در یک نظام حکومتی همراه بود[٦٧] که نظم جدیدی را طلب می‌کرد؛ اما تا هنگامی که کلیسا به صورتی سازمان یافته وجود داشت، این نظم جدید قابل حصول نبود. چنین مشکلی در نهایت با تلاشهای اصلاح‌طلبان دینی حل شد. به واسطهٔ اصلاحات پروتستانی زمینه برای فردگرایی و شهروندی از یکسو و ملی‌گرایی و تعلق به مرزهای مشخص جغرافیایی از سوی دیگر فراهم شد. بر همین اساس دولتهای یکپارچهٔ ملی از سدهٔ شانزدهم در کشورهای اروپایی پدید آمدند و در سدهٔ هفدهم گسترش یافتند. با انعقاد قرارداد صلح وستفالی در سال ١٦٤٨ و انقلاب ١٦٨٨ انگلیس زمینه برای گسترش روزافزون حاکمیتهای ملی در درون الگوی دولت مطلقه مدرن فراهم شد. البته تفاوتهای بسیاری میان دولتهای تازه تأسیس وجود داشت؛ اما ویژگی اساسی همهٔ آنها این بود که به وسیلهٔ پادشاهانی مطلقه اداره می‌شدند که کار خود را در آغاز به عنوان قوی‌ترین جنگ‌سالاران فئودال شروع کردند و درصدد گسترش روزافزون قدرت و سلطهٔ خود بودند.[٦٨] تأسیس ارتش ملی و نظام ملی اخذ مالیات عوامل بسیار مؤثری در این گسترش روزافزون قدرت و سلطهٔ پادشاهان بودند و مردم که از آشفتگی نظام فئودالی از یکسو و سلطهٔ ارباب کلیسا از سوی دیگر خسته شده بودند، اقبال خوشی به آنها نشان داده، از حاکمیت مقتدر

آنها استقبال کردند. نتیجهٔ این فرایند، شکل‌گیری دولت مطلقهٔ مدرن مبتنی بر نظریه حقوق الهی پادشاه بود که با فروپاشی نظام فئودالی معنادار شد.

«نظریه دولت و نیز نخستین و منسجم‌ترین نظریه دولت مطلقه نخستین بار در فرانسه پیدا شد»[۶۹] و در همین کشور نیز روند تکامل خود را براساس اصول برابری، حاکمیت عمومی و ناسیونالیسم به سمت ایجاد حکومت دموکراتیک پیمود و به‌تدریج به دیگر کشورهای اروپایی و غیراروپایی سرایت کرد؛ اما گسترش دموکراسی، آزادی و برابری چه در چارچوب مرزهای ملی و چه فراتر از مرزهای ملی تنها یکی از چهره‌های دولت مدرن بوده است که آثار واقعی آن را باید در گفتمان فرامدرن درک کرد. روی دیگر دولت مدرن، چهرهٔ قدرت، سلطه و زور بوده که در چارچوب مرزهای ملی در قالب الگوهای دولت پادشاهی، استبدادی و توتالیتر و در فراتر از چارچوب مرزهای ملی در قالب استعمار و امپریالیسم رخ نموده است. در این چهره از الگوی دولت مدرن تعریف مفهوم امنیت واجد ویژگیها و مؤلفه‌هایی به این شرح بوده است:

۱. *تعریف امنیت به کسب قدرت و توانایی*: در گفتمان کلاسیک تعریف امنیت براساس نوعی نگرش سلبی بر فقدان تهدید دلالت داشت؛ اما در گفتمان مدرن فقدان تهدید زمانی معنادار است که یک کشور از توانایی و قدرت مقاومت و پیروزی در جنگ و فراتر از این از قدرت بازدارندگی یا مقابله به مثل برخوردار باشد؛ به عبارت دیگر در گفتمان مدرن براساس نوعی نگرش ایجابی، تأکید بر کسب قدرت و توانایی ملی است و چنین نگرشی نتیجهٔ منطقی تشکیل دولتهای مدرن براساس مفهوم حاکمیت است که اقتدار در چارچوب مرزهای ملی و استقلال در روابط خارجی را معنادار ساخته‌اند. حاکمیت به عنوان مهم‌ترین مفهوم و محور اساسی نظریه دولت مدرن دلالت بر حق انحصاری دولت برای استفاده از زور یا قدرت مشروع دارد[۷۰] که از یکسو ناظر بر کسب قدرت و توانمندی داخلی و از سوی دیگر ناظر بر کسب قدرت و توانمندی بین‌المللی

است؛ بنابراین در عرصهٔ داخلی و در عرصهٔ بین‌المللی امنیت دولت مدرن زمانی معنادار می‌شود که دارای قدرت برتر باشد؛ به عبارت دیگر، جامعه‌ای که توانایی و شرایط عینی کسب و حفظ منافع خود را نداشته باشد، حتی اگر با فقدان تهدید هم مواجه باشد باز هم جامعه‌ای ناامن تلقی می‌شود.[۷۱]

۲. ***قدرت‌طلبی منشأ اصلی تهدید:*** شکل‌گیری دولت مدرن مفهوم منافع ملی را معنادار ساخت[۷۲] و کسب و حفظ آن را به هدفی مقدس تبدیل کرد. دستیابی به منافع ملی و به تبع آن امنیت ملی در این گفتمان به دلیل غلبهٔ نگرش ایجابی و ماهیت تأسیسی امنیت در صورتی امکان‌پذیر می‌شود که قدرت و توانایی کسب و حفظ آن وجود داشته باشد[۷۳]؛ اما کسب توانایی و قدرت برای کسب و حفظ منافع ملی به صورتی معماگونه خود منشأ اصلی تهدید نیز تلقی می‌شود؛[۷۴] به عبارت دیگر تلاش برای کسب و حفظ قدرت و توانایی ملی از یکسو بالاترین هدف و مرکز ثقل تعریف امنیت در این گفتمان و از سوی دیگر تمایل به این امر منشأ اصلی و اساسی تهدید است.

۳. ***اصالت رقابت، نزاع و تبعیت:*** برخلاف گفتمان سنتی و در تداوم گفتمان کلاسیک، عرصهٔ امنیت در گفتمان مدرن عرصه‌ای از رقابت، نزاع و تبعیت میان بازیگران ملی است. با شکل‌گیری دولتهای مستقل در چارچوب مرزهای مشخص ملی و شکل‌گیری مفهوم منافع ملی از قرن شانزدهم[۷۵] زمینه برای رقابت، منازعه و تبعیت براساس رابطهٔ تعارض، تقابل و تسلط افزایش یافت. مترادف شدن امنیت با قدرت در این گفتمان و انگیزهٔ قدرت‌طلبی در جهت تأمین منافع ملی که به‌ویژه با تحولات اقتصادی و فناوری ناشی از انقلاب صنعتی اروپا تشدید شده بود، در کنار فقدان نهاد یا مرجعی فوق ملی جهت مدیریت حل اختلافات، علاوه بر منازعه، منطق رقابت و سلطه را نیز گسترش داد و بدین ترتیب معادلات امنیتی را به‌صورت چند منطقی و براساس قاعدهٔ جمع صفر و مضاعف شکل داد.

٤. دولت ـ ملت محوری امنیت: شکل‌گیری دولت به لحاظ تجربی، تاریخی و نظری مربوط به دوران مدرن و درواقع مبنای شکل‌گیری این دوران جدید در سیر تاریخی جوامع بشری است. هر چند تاریخ پیدایش دولت ـ شهر به حدود ۸۰۰ تا ۵۰۰ ق.م باز می‌گردد[۷۶] و گاه از دولت ـ شهرهای یونان[۷۷] یا نهادهای سیاسی قرون وسطی به عنوان شکلی از دولت یاد می‌شود؛[۷۸] اما یکسان دانستن دولت ـ شهرهای یونان و نهادهای سیاسی قرون وسطی با دولت به مفهوم مدرن آن مقایسهٔ صحیحی نیست؛[۷۹] زیرا دولت ـ شهرهای یونان و نهادهای سیاسی قرون وسطی هیچ یک دارای جمعیت، سرزمین، سازمان سیاسی (حکومت) و اقتدار مشروع برای انحصار کاربرد زور (حاکمیت) به‌صورت توأمان نبودند و این شکل از دولت از قرن شانزدهم میلادی با شکل‌گیری مفاهیم و نظریاتی درباره شهریار، حاکمیت، کشور و... معنادار شد.[۸۰] با شکل‌گیری دولت مدرن، نهادهای قومی ـ قبیله‌ای و حتی نظامهای اجتماعی وابسته به زمین دورهٔ فئودالی فروپاشید. همچنین با شکل‌گیری دولت مدرن حاکمیت اشراف و ارباب کلیسا نیز به چالش کشیده شد و دولت ـ ملت به مفهوم واقعی کلمه و مبتنی بر چهار عنصر جمعیت، سرزمین، حکومت و حاکمیت ملی محور و متولی تأمین امنیت قرار گرفت.

٥. امنیت عینی و ذهنی: در گفتمان کلاسیک به تبع تأکید بر فقدان تهدید به عنوان تعریف امنیت، بعد عینی تهدیدات بیش از بعد ذهنی آن مورد توجه بود؛ اما در گفتمان مدرن علاوه بر فقدان تهدید بر ایجاد احساس ایمنی و «نیل به سطحی از اطمینان خاطر برای تحصیل و صیانت منافع ملی»[۸۱] از طریق کسب و حفظ قدرت و توانایی ملی نیز تأکید می‌شود. هر چند در این گفتمان غلبه نگرش نظامی هنوز وجود دارد و دستیابی، حفظ و گسترش سلاحهای نظامی به عنوان ابزارهای عینی و حفظ سرزمین به عنوان بعد فیزیکی و مادی قدرت از اهمیت بسیاری برخوردار است؛ اما علاوه بر آن به تبع بعد ذهنی،

روانی یا معنوی قدرت[۸۲] بعد ذهنی امنیت نیز از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. تأکید بر ابعاد نرم‌افزاری امنیت در کنار ابعاد سخت‌افزاری و حتی مهم‌تر از آن،[۸۳] این گرایش را بیش از پیش تقویت نموده و بعد ذهنی امنیت را در کنار بعد عینی آن از اهمیت و اعتبار برخوردار ساخته است.

۶. ***وابستگی مفهوم امنیت***: وابستگی مفهوم امنیت که در گفتمان کلاسیک معنادار شده بود، در این گفتمان بیش از پیش نمود می‌یابد. در گفتمان کلاسیک امنیت به تبع مفاهیمی چون جنگ و صلح معنادار بود؛ اما در گفتمان مدرن علاوه بر آن، امنیت با مفاهیمی چون قدرت، منفعت، توسعه و... همنشین یا حتی جایگزین می‌شود. شکل‌گیری دولتهای ملی و تمایل آنها برای کسب، حفظ و گسترش منافع ملی که کشورها را به کشمکش بر سر قدرت واداشت، به حدی رسید که امنیت از مشتقات قدرت و به‌ویژه قدرت نظامی شد.[۸۴] این تلقی از امنیت به‌تدریج و با اهمیت و ضرورت یافتن رشد و توسعه در ابعاد اقتصادی، سیاسی و فرهنگی با مفهوم توسعه نیز همنشین شد و بدین ترتیب وابستگی مفهومی امنیت که از گفتمان کلاسیک آغاز شده بود، به دلیل غلبه نگرش ایجابی از یکسو و گسترش مفهومی آن به دلیل مورد مطالعهٔ علمی قرار گرفتن از سوی دیگر بیش از پیش معنادار شد.

۷. ***امنیت هدف و وسیله***: شکل‌گیری دولت ملی و تلاش برای حفظ بقا و موجودیت آن از طریق کسب قدرت و توانایی ملی، امنیت را از حالت ابزاری و وسیله‌ای آن در گفتمان کلاسیک فراتر برد و زمینهٔ طرح آن را هم به عنوان هدف و هم وسیله‌ای برای دستیابی به هدف فراهم ساخت. غلبهٔ نگرش سلبی در گفتمان کلاسیک و تعریف امنیت به فقدان تهدید، آن را از هدف به وسیله‌ای برای نیل به هدف تنزل داد؛ اما در گفتمان مدرن امنیت هم هدف است و هم وسیله. هدف است؛ زیرا حفظ بقا و موجودیت دولت ملی خود به خود دارای ارزش است و کسب قدرت و توانایی ملی تلاشی برای تحقق این

هدف مهم است و وسیله است به این دلیل که کسب قدرت و توانایی ملی یا گسترش و توسعه آن زمانی معنادار می‌شود که امنیت به معنای سلبی (یعنی فقدان تهدید) وجود داشته باشد؛ بنابراین در این گفتمان امنیت هم به عنوان هدف مطرح است که از طریق قدرت، توسعه و... تأمین می‌شود و هم وسیله‌ای است برای کسب قدرت، توسعه، آزادی و... بیشتر.

۸. ***مردسالاری مفهوم امنیت:*** گفتمان مدرن امنیت نیز همانند گفتمان کلاسیک مردسالارانه بوده است. جوامع مدرن علی‌رغم اینکه فرصتهای بسیاری برای حضور زنان فراهم کرده و تمامی عرصه‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و حتی نظامی را به روی آنان گشوده‌اند؛ اما «هیچ مورد شناخته شده از جامعه‌ای که در آن زنان قدرتمندتر از مردان باشند وجود ندارد. زنان در همه جا اساساً با پرورش کودکان، نگهداری و ادارهٔ خانه سروکار دارند، درحالی‌که فعالیتهای سیاسی و نظامی در همه جا آشکارا مردانه است... در جوامع صنعتی، تقسیم کار میان زن و مرد کمتر از جوامع غیرصنعتی مشخص و آشکار است، اما شمار مردان در همهٔ قلمروهای قدرت و نفوذ هنوز از زنان بیشتر است.»[۸۵] مشارکت زنان در فعالیتهای سیاسی و کسب حق رأی برابر با مردان تنها پس از جنگ جهانی دوم در اغلب کشورها به رسمیت شناخته شد[۸۶] و میزان اشتغال آنها در خارج از خانه کمتر از مردان بوده است.[۸۷] هرچند با ظهور جنبشهای طرفداری از حقوق زنان از اواخر دههٔ ۱۹٦۰ تحولات عمده‌ای در نگرش نسبت به جایگاه زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی حاصل شد؛[۸۸] اما تفکر مردسالارانه مبتنی بر تمایز جنسی میان زن و مرد که از دوگانگیهای فرهنگ و تمدن مدرن غرب بوده همچنان پابرجاست و خشونت و جنگ‌طلبی مردانه هنوز غلبه دارد.

۹. ***محیط امنیتی آنارشیک:*** شکل‌گیری دولتهای ملی و مشخص شدن مرزهای بین‌المللی هر چند با رقابت، نزاع و سلطه‌ای طولانی همراه بود؛ اما از

اواسط قرن بیستم که استقلال و حاکمیت در چارچوب مرزهای ملی برای اکثر کشورها پذیرفته شد، نظمی قانونی در سطح ملی پدیدار شد که از یکسو به محیط آنارشیک در عرصهٔ داخلی پایان داد و حاکمیت ملی را جایگزین حاکمیتهای متعدد فراملی کرد و از سوی دیگر زمینه‌ای برای گسترش هرج و مرج و آشفتگی در صحنهٔ بین‌المللی فراهم ساخت. تلاش برای کسب قدرت، منفعت و امنیت ملی در صحنهٔ بین‌المللی، جنگها و آشوبهای بسیاری را شکل داد و بدین ترتیب هرج و مرج و آشفتگی را از سطح فروملی به سطح فراملی منتقل ساخت. این آشفتگی و آشوب در سیاست جهان که به‌ویژه پس از فروپاشی جنگ سرد و نظام دو قطبی آشکارتر شده است، ممکن است همانند آنارشی گفتمان کلاسیک به شکل‌گیری حاکمیتی که این بار ادغام کنندهٔ حاکمیتهای ملی باشد منتهی شود. در هر حال با فروپاشی جنگ سرد دگرگونیهای بزرگی در نظام جهانی رخ داده است؛

«دگرگونیهایی با ابعادی بس بزرگ که حکایت از پیدایش ساختارها، روندها و الگوهای جهانی تازه‌ای دارد، وقوع تقریباً هر روزهٔ تحولات غیرمترقبه و بلاتکلیفیهای بسیاری که در همهٔ مناطق جهان وجود دارد، چنان فراگیر و شایع است که ماندگاری شیوه‌های جا افتاده و ریشه‌دار هدایت امور بین‌المللی و حفظ امنیت جهان را در معرض تردید قرار می‌دهد. به نظر می‌رسد که رویدادهای غیرعادی به عنوان گرایش محوری سیاست جهان جای الگوهای تکرار شونده را گرفته‌اند.»(۸۹)

این وضعیت آنارشیک که پس از فروپاشی نظام دو قطبی توجه اغلب صاحب‌نظران روابط بین‌الملل را به خود جلب کرده در قالب آنارشی / نظمهای منطقه‌ای، بین‌المللی و جهانی در حال تحول و تکوین است و هر چند پیش‌بینی

برای آیندهٔ این وضعیت بسیار دشوار است؛ اما سمت و سوی آن خواه در تداوم و استمرار آنارشی و خواه در شکل‌گیری نظمی جدید، فراتر از سطح ملی است و مقصد نهایی آن امنیت جهانی مبتنی بر نظمی جهانی خواهد بود.

ه. جامعه جهانی ـ گفتمان فرامدرن

حاکمیت ملی محور اساسی دولت مدرن بود که بیش و پیش از همه ریشه در اندیشه‌های ژان بدن و توماس هابز داشته است. نظریات آنها دربارهٔ حاکمیت از یک سنخ نیست و نتایج یکسانی برای آنها نمی‌توان قائل شد؛ اما اعتقاد به حاکمیت مطلقه به عنوان رکن اصلی چهرهٔ سیاسی دولت مدرن و شکل‌دهندهٔ مفهوم حاکمیت مستقل ملی را در اندیشهٔ آنها و ادامه دهندگان راه آنها می‌توان یافت. البته این چهره سیاسی دولت مدرن ثابت و بدون تحول نماند و همراه با رشد آگاهی و افزایش آزادیهای فردی به سمت دولت دموکراتیک پیش رفت و همین تحول خود زمینه‌ساز تغییر تعریف امنیت از کسب قدرت و توانایی ملی به سمت همکاری و همگرایی بین‌المللی شد که برداشتهای انترناسیونالیستی از امنیت در مقابل برداشتهای رئالیستی و مبتنی بر کسب قدرت حاصل این تحول بوده است. با این وجود تحول اساسی در دولت مدرن که زمینه‌ساز شکل‌گیری جامعه‌ای جدید و گفتمانی متفاوت شد را نه در پیشرفت و توسعه چهرهٔ سیاسی دولت مدرن در قالب برداشتهای رئالیستی و انترناسیونالیستی، بلکه در چهرهٔ اخلاقی و هنجاری و در قالب برداشت ایده‌آلیستی که ریشه در اندیشه‌های کانت دارد باید یافت.[۹۰]

برداشتهای رئالیستی از امنیت مبتنی بر پذیرش رقابت و نزاع بر سر قدرت میان دولتهای مستقل ملی و برداشتهای انترناسیونالیستی مبتنی بر پذیرش همکاری و همگرایی بین‌المللی در عین قبول محوریت دولتهای مستقل ملی بوده‌اند؛ بنابراین هر دو برداشت متعلق به گفتمان مدرن بوده و به تداوم آن

می‌انجامند؛ اما برداشتهای ایده‌آلیستی به عنوان عرصهٔ مقاومت گفتمان مدرن به دلیل عدم پذیرش مرزها و دولتهای مستقل ملی زمینه‌ساز شکل‌گیری جامعه و گفتمانی متفاوت بوده‌اند که از آن به جامعهٔ جهانی و گفتمان فرامدرن یاد می‌کنیم.

گفتمان فرامدرن گفتمانی در حال تکوین است و علی‌رغم تفاوت ایده‌آلیسم کانتی با رئالیسم هابزی و انترناسیونالیسم گروسیوسی، برای تکوین خود به هر دوی آنها نیازمند است. همان‌گونه که جنگ جهانی اول و دوم و آثار زیان‌بار و غیرانسانی آنها به عنوان نتیجهٔ غلبه تفکر رئالیستی زمینه‌ساز گرایش به ایده‌آلیسم در قالب شکل‌گیری جامعه ملل و سازمان ملل بوده است و گامهای مؤثری برای تکوین جامعهٔ جهانی و گفتمان فرامدرن امنیتی تلقی می‌شود، همکاریهای منطقه‌ای و بین‌المللی براساس تفکر انترناسیونالیستی نیز به شکل تدریجی و گام به گام زمینه‌ساز شکل‌گیری جامعه مشترک بشری به عنوان جوهرهٔ تفکر ایده‌آلیستی بوده است.

بدون تردید فروپاشی نظام دو قطبی دوران جنگ سرد نیز همانند جنگهای جهانی اول و دوم تأثیر بسیاری بر شکل‌گیری گفتمان فرامدرن امنیت داشته است. چارچوب امنیت ملی پس از دوران جنگ سرد دستخوش تحولاتی اساسی شده و همان‌گونه که ماندل نیز معتقد است به سمت کاهش حاکمیت ملی، بالا رفتن وابستگی متقابل بین‌المللی و افزایش کشمکشهای پراکنده و بدون نظم[۹۱] در حال دگرگونی است. با این تحولات در گام اول همکاریهای منطقه‌ای و بین‌المللی در قالب الگوی انترناسیونالیسم افزایش یافته و سپس جامعهٔ جهانی و گفتمان فرامدرن در غیریت با گفتمان مدرن و با فروپاشی آن معنادار می‌شود. این گفتمان که علائم تکوین آن را در برخی زمینه‌ها به وضوح می‌توان دید، همانند گذشته ممکن است دچار انحرافها و تأخیرهایی غیرقابل پیش‌بینی شود؛ اما از آنجا که این گفتمان در غیریت با گفتمان مدرن تعریف

می‌شود، هرگونه انحراف و تأخیری را نیز باید مرحله‌ای برای تکامل و تکوین آن تلقی کرد. براساس زمینه‌های فکری و نمودهای بیرونی تحقق یافته یا قابل تحقق این گفتمان ویژگیها و مؤلفه‌های آن را می‌توان چنین برشمرد:

۱. ***تعریف امنیت به همکاری و همگرایی:*** زمینه‌های فکری برداشت ایده‌آلیستی از امنیت به اندیشه‌های کانت برمی‌گردد. برخلاف برداشت رئالیستی که با نگاهی بدبینانه به انسان و جامعه، دستیابی به قدرت در چارچوب مرزهای ملی و تحت حاکمیت سیاسی لویاتانی[۹۲] را تعقیب می‌کند، برداشت انترنالیستی و به‌ویژه ایده‌آلیستی بر نگاه خوش‌بینانه به انسان و ضرورت همکاری یکی میان دولتها (انترناسیونالیستی) و دیگری میان ملتها (ایده‌آلیستها) متکی است. در برداشت انترناسیونالیستی روابط دولتها نه صرفاً بر رقابت و منازعه و نه صرفاً بر همکاری، بلکه بر تلفیقی از رقابت و همکاری مبتنی است و دولتها مجبورند در کنار رقابت به همکاری با یکدیگر نیز بپردازند؛[۹۳] اما در برداشت ایده‌آلیستی همکاری دولتها امری اخلاقی و ارزشی و نتیجهٔ خوش‌بینی به انسان و اعتماد به عقل خودبنیاد انسانی است که پیامد آن صلح پایدار براساس ارزشهای مشترک بشری است[۹٤]؛ بنابراین در این گفتمان امنیت نه به کسب قدرت و توانایی ملی، بلکه به همکاری و همگرایی بین‌المللی (انترناسیونالیستها) و همکاری جهانی براساس آرمانهای مشترک بشری (ایده‌آلیستها) تعریف می‌شود.

۲. ***دولت منشأ اصلی تهدید:*** تا پیش از شکل‌گیری دولت مدرن اعتقاد بر این بود که نبود حاکمیت ملی عامل اصلی ناامنی است. بر همین اساس گفتمان مدرن با جوهرهٔ حاکمیت در چارچوب مرزهای ملی شکل گرفت[۹۵]؛ اما با گذر زمان و با تلاش دولتهای ملی برای کسب قدرت در صحنهٔ بین‌المللی، نزاع و کشمکش جایگزین صلح و همکاری شد و حاکمیتهای ملی که برای تأمین امنیت شکل گرفته و تقویت شده بودند، خود به عامل ناامنی مبدل شدند.

کشمکش بر سر قدرت در صحنهٔ بین‌المللی که نتیجهٔ برداشت رئالیستی از قدرت و امنیت بود واکنشهایی را برانگیخت. برای حل این مشکل عده‌ای ضمن پذیرش محوریت دولت، از گسترش همکاری به واسطهٔ ایجاد نهادهای بین‌المللی سخن گفته و با برداشتی انترناسیونالیستی مبتنی بر همگرایی و نهادگرایی، جانبدار ایجاد نهادهای بین‌المللی برای کاهش منازعات شدند؛[۹۶] اما در تکمیل چنین برداشتهایی و در نقطهٔ مقابل برداشتهای رئالیستی، عده‌ای دیگر با برداشتی ایده‌آلیستی به این نتیجه رسیدند که عامل اصلی تهدید دولتهای ملی هستند و تا زمانی که حاکمیت در چارچوب مرزهای ملی پابرجاست نزاع بر سر منافع میان آنها ادامه خواهد داشت. از دیدگاه طرفداران این برداشت دولتهای ملی نه تأمین کنندهٔ امنیت، بلکه بزرگ‌ترین عامل تهدید محسوب می‌شوند و تا زمانی که افراد جامعهٔ بشری به وسیلهٔ مرزهای مصنوعی تعریف شدهٔ حاکمیتهای ملی از یکدیگر متمایز باشند، صلح و امنیت پایدار معنادار نخواهد بود؛ بنابراین باید این مرزهای مصنوعی از میان برداشته شود و جامعه‌ای جهانی زیر حاکمیت دولتی جهانی شکل بگیرد تا جنگ و ناامنی از میان برود.[۹۷]

۳. *اصالت همگرایی بین‌المللی و همکاری جهانی:* هر چند برداشتهای انترناسیونالیستی و ایده‌آلیستی هر دو برای همکاری و همگرایی اهمیت و اولویت قائل‌اند؛ اما علت همکاری و همگرایی از دیدگاه آنها متفاوت است. از دیدگاه ایده‌آلیستها همکاری دولتها امری اخلاقی و ارزشی است و دولتها به دلیل ارزش اخلاقی که برای همکاری قائل هستند به آن مبادرت می‌ورزند، درحالی‌که از دیدگاه انترناسیونالیستها همکاری دولتها از اجبارهای عملی و پراگماتیک موجود ناشی می‌شود و دولتها با هم همکاری می‌کنند؛ چون مجبور به همکاری هستند.[۹۸] این تفاوت در مبانی در کنار تفاوت در نگرش نسبت به دولت دو نتیجهٔ مختلف در پی دارد. همکاری به عنوان امری اخلاقی و ارزشی

در صورت عدم پذیرش موجودیت دولت ملی آن‌گونه که ایده‌آلیستها معتقدند زمینه‌ساز همکاری جهانی در قالب جامعهٔ مشترک بشری یا دولت جهانی و همکاری از سر ضرورت و اجبار در عین پذیرش موجودیت دولت ملی و آن‌گونه که انترناسیونالیستها معتقدند زمینه‌ساز همگرایی منطقه‌ای و بین‌المللی می‌شود؛ به عبارت دیگر نتیجهٔ تفکر ایده‌آلیستها امنیت جهانی و نتیجهٔ تفکر انترناسیونالیستها امنیت منطقه‌ای و بین‌المللی است که منطق همکاری براساس قاعدهٔ جمع جبری مضاعف در ذات آنها نهفته است و کاملاً با امنیت ملی برخاسته از تفکر رئالیستی که براساس رقابت و منازعه و سلطه برای کسب قدرت معنادار شده متفاوت است.

٤. انسان ـ جهان محوری امنیت: گفتمان فرامدرن امنیت به تبع نفی حاکمیت در چارچوب مرزهای ملی و اهمیت و اولویت بخشیدن به جامعه، دولت و امنیت جهانی، مرکز ثقل امنیت را نیز از دولت به انسان و از ملی به جهانی تغییر می‌دهد. برخی اندیشمندان با نقد دیدگاه دولت محور در صدد جایگزین کردن دیدگاه فرد محور هستند؛ اما همان‌گونه که دیدگاه دولت محور مورد انتقادات بسیاری واقع شده، دیدگاه فرد محور نیز قابل نقد است.[(۹۹)] همچنان که دیدگاه دولت محور نتیجه‌ای جز جنگ و نزاع نداشت، دیدگاه فرد محور نیز حاصلی جز هرج و مرج و بی‌نظمی ندارد؛ بنابراین گفتمان فرامدرن امنیت که براساس اصالت همکاری و همگرایی شکل می‌گیرد، به همان میزان که بر دولت به عنوان محور امنیت تأکیدی ندارد، بر فرد نیز نمی‌تواند تأکید نماید. در این گفتمان انسان به معنای عام مورد توجه است و امنیت او نه به عنوان شهروند یک دولت و نه به عنوان یک فرد، بلکه به عنوان عضوی از جامعه بشری جهانی مورد توجه است.

۵. امنیت ذهنی و زبانی: گفتمان فرامدرن امنیت مبتنی بر شکل‌گیری دولت جهانی و شکل‌گیری دولت جهانی منوط به گسترش ارتباطات جهانی در قالب

جامعهٔ شبکه‌ای است. در چنین جامعه‌ای نظم شبکه‌ای مبتنی بر ارتباطات الکترونیک جایگزین نظم طبیعی و مکانیکی دورانهای گذشته شده و ارتباطات رسانه‌ای و الکترونیکی بیش از گذشته اهمیت می‌یابد.[۱۰۰] در گفتمان فرامدرن همچنین به تبع گسترش اندیشه‌های پست مدرنیستی که بر زبان و گفتمان تأکید نموده و هیچ واقعیتی خارج از زبان و گفتمان را معنادار نمی‌دانند[۱۰۱]، بعد زبانی و گفتمانی امنیت نیز در کنار بعد ذهنی آن اهمیت می‌یابد؛ بنابراین در گفتمان فرامدرن، بعد ذهنی و به‌ویژه زبانی امنیت بیش از بعد عینی اهمیت می‌یابد و این امر ناشی از کم اهمیت شدن تهدیدات عینی و جایگزینی آن با تهدیدات ذهنی و زبانی (گفتمانی) است.

٦. ***استقلال مفهومی امنیت:*** گفتمان فرامدرن مبتنی بر فروپاشی حاکمیتهای ملی است. با فروپاشی حاکمیتهای ملی مفاهیمی چون دولت، منفعت ملی، قدرت ملی و حتی جنگ و سلطه... بی‌معنا خواهند شد. گفتمان فرامدرن امنیت همچنین گفتمانی ایجابی است و براساس نگرش مثبت و تأسیسی بنا شده است[۱۰۲] بنابراین در این گفتمان امنیت مفهومی مستقل و در عین حال توسعه یافته است. مستقل است؛ چون برای تعریف یا درک معنای آن نیازی به تعریف یا درک معنای نقطهٔ مقابل آن، یعنی تهدید یا رجوع به مفاهیمی چون دولت، منفعت، قدرت، جنگ و... نیست و توسعه یافته است؛ زیرا برخلاف گفتمان سنتی، مفهومی صرفاً هنجاری و اخلاقی یا انتزاعی نیست، بلکه مفهومی با دستمایه‌های هنجاری و اخلاقی، فلسفی و علمی است.

۷. ***امنیت به عنوان یک هدف:*** در مرحلهٔ تکوین گفتمان فرامدرن از یکسو حاکمیتهای ملی در حال فرسایش است و از سوی دیگر روند شکل‌گیری حاکمیت جهانی هنوز به حد مطلوب خود نرسیده است. درواقع یک دوران گذار از حاکمیتهای ملی به حاکمیت جهانی وجود دارد که در این دوران گذار «به دلیل نبود قدرت فائقهٔ مرکزی در نظام بین‌الملل، امنیت برترین و عالی‌ترین

هدف است؛ زیرا دولتها در صورتی می‌توانند با طیب خاطر به دنبال اهداف دیگری نظیر آرامش، سود و قدرت باشند که بقا و موجودیتشان تضمین شده باشد».[۱۰۳] اهمیت امنیت به عنوان یک هدف صرفاً مربوط به این دوران گذار نیست و حتی هنگامی که گفتمان فرامدرن تکوین یابد نیز امنیت اهمیت خود را به عنوان یک هدف و در واقع به عنوان برترین و عالی‌ترین هدف که از تمامی ابزارها و وسایل باید برای دستیابی به آن استفاده کرد، حفظ می‌کند.

۸. ***برابری جنسی و صلح:*** طرفداری از حقوق زنان و نفی تمایز و برتری جنسی، تاریخی طولانی دارد و حداقل به اواخر قرن هجدهم یا به طور مشخص به سال ۱۷۹۲ که ولستونکرافت کتاب *دفاع از حقوق زنان* را منتشر کرد باز می‌گردد[۱۰٤]؛ اما از اواخر دههٔ ۱۹٦۰ و اوایل دههٔ ۱۹۷۰ موج جدیدی از جنبش طرفداری از حقوق زنان ایجاد شد که آثار گسترده‌ای به دنبال داشت و تحولات عظیمی در نحوه برخورد قانون، رسانه‌ها و مردم عادی با موضوع جنسیت ایجاد کرد.[۱۰۵] همچنین جنبشهای طرفداری از حقوق زنان و دفاع از آرمان برابری زن و مرد رابطهٔ تنگاتنگی با جنبشهای صلح پیدا کردند. طرفداران حقوق زنان همان‌گونه که به جای منطق انباشت ثروت مؤسسات تولیدی، ابعاد انسانی را جایگزین کرده و در برابر به حداکثر رساندن سود و اقتدار، خدمت و کاهش قدرت و به جای رقابت و سبقت پایان‌ناپذیر، همکاری و همبستگی را قرار داده‌اند، در مقابل تمرکز ثروت در کشورهای پیشرفته و فقر روزافزون کشورهای جهان سوم، خواهان برابری تولید و توزیع منابع در سطح جهانی هستند و در برابر جنگ داخلی راه‌حل جست‌وجوی خستگی‌ناپذیر صلح را قرار می‌دهند. فمینیستها در برابر نظامی‌گری افراطی، مبارزه شدیدی را برای اسلحه‌زدایی و به کار گرفتن هزینه‌های زیاد نظامی برای از بین بردن گرسنگی، بیماری و بیسوادی آغاز کرده‌اند؛[۱۰٦] بنابراین در گفتمان فرامدرن که جنبشهای فمینیستی نیز بخشی از آن هستند، از یکسو استیفای حقوق زنان و برابری آنها

در مقابل مردان مورد توجه قرار گرفته و تفکر مردسالارانهٔ گفتمانهای کلاسیک و مدرن به چالش طلبیده می‌شود و از سوی دیگر پیوندی ناگسستنی میان این جنبشها و جنبشهای طرفدار صلح برقرار شده است که نفی جنگ و خشونت را با نفی تفکر مردسالاری و تمایز و نابرابری جنسی گره زده‌اند.

۹. ***محیط امنیتی با ثبات***: شکل‌گیری دولتهای ملی با جنگ و خشونت بسیاری همراه بوده و فروپاشی یا کاهش اقتدار آنها نیز با هرج و مرج و منازعهٔ بسیاری همراه خواهد بود. در این دوران گذار، هرج و مرج و جنگ و خشونت بیش از گذشته وجود خواهد داشت و همان‌گونه که بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند محیط بین‌المللی، محیطی آنارشیک و آمیخته با کشمکشهای پراکنده و بی‌نظم خواهد بود.[۱۰۷] اما حاکمیتهای ملی و آنارشی بین‌المللی به طور متقابل سازنده هستند و این وضعیت آنارشی بین‌المللی هنگامی که جای خود را به حکومت جهانی بدهد، خاتمه خواهد یافت[۱۰۸]؛ بنابراین با پایان این مرحلهٔ گذار و با دستیابی به وضعیتی جدید که شکل‌گیری فدراسیون جهانی و یا تشکیل دولت جهانی است، محیط امنیتی به ثبات و آرامش می‌رسد و جنگ و خشونت و آنارشی بین‌المللی جای خود را به صلح و مسالمت و نظم بین‌المللی یا جهانی می‌دهد. البته برای تحقق این وضعیت زمان مشخصی را نمی‌توان تعیین کرد و هدف این نوشتار نیز تعیین زمان خاصی برای تحول از هر جامعه و گفتمان به جامعه و گفتمان دیگر نبوده است.

نتیجه‌گیری

سیرتحول مفهوم امنیت از جامعهٔ بدوی تا جامعهٔ جهانی و از گفتمان سنتی تا گفتمان فرامدرن نشان می‌دهد که امنیت مفهومی زمانه پرورده و زمینه پرورده است. تفاوت هر گفتمان از جهت تعریف امنیت، منشأ تهدید، منطق معادله، محور، ماهیت، کاربرد، وضعیت مفهومی، برتری جنسی و محیط امنیتی با

گفتمان دیگر بیان می‌کند که معنای واحد و ویژگیها و مؤلفه‌های یکسانی را نمی‌توان برای این مفهوم در تمامی زمانها و مکانها به کار برد. هر چند امنیت مفهومی ازلی است و ابدی نیز خواهد ماند؛ اما متناسب با زمینهٔ اجتماعی و زمانهٔ فکری همواره دستخوش تحول و دگرگونی بوده است و در پژوهشهای امنیتی همواره باید به این نکته توجه داشت.

تحول و دگرگونی مفهوم امنیت تحول تاریخی یا تحول گفتمانی صرف نبوده است. هر چند امنیت مفهومی همواره در حال توسعه بوده و روندی منطقی و تکاملی را پشت سر گذاشته؛ اما سیر تکاملی آن ناشی از استمرار ویژگیها و مؤلفه‌هایی خاص در سراسر تاریخ جوامع بشری نبوده است. امنیت علاوه بر سیر مستمر و تکاملی که از جامعه بدوی آغاز و تا جامعه جهانی تداوم یافته، برای تکوین و تکامل مفهومی خود نیازمند ناامنی و تهدید بوده و هر مرحله یا به عبارت صحیح‌تر هر گفتمان امنیتی حاصل رسیدن گفتمان قبلی به مرحلهٔ ناامنی بوده است. بدین ترتیب شکل‌گیری هر گفتمان جدید خواه ناخواه فروپاشی گفتمان قبلی ـ علی‌رغم حفظ برخی ویژگیها و مؤلفه‌ها ـ را به دنبال داشته است؛ بنابراین ضمن توجه به سیر تکاملی و مستمر تاریخی مفهوم امنیت، به گسستهای معرفت‌شناختی و تحول غیراستمراری گفتمانهای امنیتی نیز باید توجه داشت. این مسئله به‌ویژه در مرحلهٔ تدوین استراتژیهای امنیتی بسیار حائز اهمیت است.

ارتباط گفتمانهای امنیتی با تحول تاریخی و شکل‌گیری گفتمان جدید براساس فروپاشی گفتمان قبلی لزوماً به معنی این نیست که با تکامل مفهوم امنیت، گفتمانهای قبلی و ویژگیها و مؤلفه‌های آنها به کلی از بین بروند، بلکه به معنی پایان غلبهٔ یک گفتمان در عین حفظ برخی ویژگها و مؤلفه‌های آن است. به‌علاوه به دلیل شرایط متفاوت جوامع امروزی که از بدوی‌ترین تا مدرن‌ترین را در برمی‌گیرند، پژوهشهای امنیتی باید به هر چهار گفتمان ـ اما متناسب با

جامعه‌ای کـه دربارهٔ آن بحث می‌کنند ـ توجه داشته باشند و با شناخت گفتمان غالـب، ویژگـیها و مؤلفـه‌هـای گفـتمانهای دیگـر به‌عنوان عرصهٔ مقاومت را نیز مورد توجه قرار دهند.

برای تحول امنیت از گفتمانی به گفتمان دیگر تاریخ مشخصی نمی‌توان ذکر کـرد؛ بنابرایـن گفـتمان امنیتـی یـک جامعـه را نـیز در زمان مشخصی نمی‌توان مـتحول کـرد. شـکل‌گـیری و تکویـن هر گفتمان یک مسئلهٔ تاریخی و مشمول مـرور زمان است و تا هنگامی که یک گفتمان به نقطهٔ اوج ناامنی نرسد، گفتمان جدیـد شکل نخواهد گرفت. این مسئله برنامه‌ریزیهای امنیتی را با محدودیتهایی مواجـه مـی‌سـازد؛ امـا بدیـن معنـی نیسـت کـه بـرای تحول گفتمانی نمی‌توان بـرنامه‌ریـزی کـرد. بـرنامه‌ریزی برای تحول گفتمان امری ممکن، اما تدریجی و مشـمول مـرور زمان است و تا هنگامی که زمینهٔ اجتماعی آن فراهم نشود نتیجهٔ مثبـت نخواهـد داشـت. تحـول تاریخـی ـ گفتمانی مفهوم امنیت را می‌توان در جدول ذیل ترسیم کرد.

تحول تاریخی ـ گفتمانی مفهوم امنیت

صورتبندیهای گفتمانی / زمینه‌های تحول	گفتمان سنتی جامعه بدوی	گفتمان کلاسیک جامعه مدنی	گفتمان مدرن جامعه ملی	گفتمان فرامدرن جامعه جهانی
تعریف	حفظ بقا و موجودیت	فقدان تهدید	کسب قدرت و توانایی	همکاری و همگرایی
منشأ تهدید	طبیعت	جنگ	قدرت‌طلبی	دولت
منطق بازی	همکاری	نزاع	رقابت نزاع تبعیت	همکاری
موضوع	فرد ـ گروه	اجتماع ـ سرزمین	دولت ـ ملت	انسان ـ جهان
ماهیت	ذهنی	عینی	عینی و ذهنی	ذهنی و زبانی
وضعیت مفهومی	استقلال مفهومی	وابستگی مفهومی	وابستگی مفهومی	استقلال مفهومی
کاربرد	هدف	ابزار / هدف	هدف / ابزار	هدف
تمایز جنسی	زن‌سالاری	مردسالاری	مردسالاری	برابر جنسی
محیط امنیتی	با ثبات	آنارشیک	آنارشیک	باثبات

یادداشت‌ها

۱. هلگاهافـندورن، «معـنای امنیـت: نظـریه‌پـردازی و ایجـاد رشته‌ای در زمینهٔ امنیت بین‌المللی» در: ***ارزیابیهای انتقادی در زمینهٔ امنیت بین‌الملل***، علیرضا طیب، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰، ص ۱۹٦.

2. F. N. trager and P.S Kronenberg, *National security and american society*, Lawrence, university press of kansas, 1973, P. 35-36.

۳. روشندل، جلیل، ***امنیت ملی و نظام بین‌المللی***، چاپ اول، تهران، سمت، ۱۳۷٤، ص ۳.

٤. تاجیک، محمدرضا، «قدرت و امنیت در عصر پسامدرن»، ***گفتمان***، شماره صفر، بهار ۷۷، ص ۱۱۷.

٥. رالف لینتون، سیر *تمدن*، ترجمه پرویز مرزبان، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸، ص ۱۹.

٦. لنسکی، گرهارد و جین لنسکی، سیر *جوامع بشری*، چاپ دوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷٤، صص ۱٥۰-۱٤۹.

۷. همان، ۱۲٦.

۸. گیدنز، آنتونی، ***جامعه‌شناسی***، ترجمه منوچهر صبوری، چاپ هشتم، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، ص٦۸.

9. Daniel Bell. *The coming of Post –industrial societies*, first edittion, New York, Basic Books, 1973, P. 165.

۱۰. کاسـتلز، مـانوئل، ***عصـر اطلاعـات؛ ظهـور جامعهٔ شبکه‌ای***، ترجمه احمد علیقلیان و افشین خاکباز، چاپ اول، تهران، طرح نو، ۱۳۸۰، جلد اول.

۱۱. پسـتر، مـارک «فوکـو و نظـریهٔ عدم استمرار در تاریخ»، ترجمه حسینعلی نوذری، ***تاریخ معاصر ایران***، سال اول، شماره ۱، بهار ۷٦، صص ۹۰-٦٤.

۱۲. **سیر تمدن**، پیشین، ص ۳۲٦.

۱۳. همان.

١٤. میشل، آندره، ***جنبش اجتماعی زنان***، ترجمه هما زنجانی‌زاده، چاپ دوم، مشهد، نیکا، ۱۳۷۷، صص ۲۵-۱۹.

۱۵. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید سیر **جوامع بشری**، پیشین، صص ۲۳۷-١٤٧.

١٦. «قدرت و امنیت در عصر پسامدرن»، پیشین.

۱۷. دورانت، ویلیام جیمز، ***تاریخ تمدن***، جلد اول، ترجمه احمد آرام و دیگران، چاپ سوم، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰، ص ۱۰.

۱۸. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید: عالم، عبدالرحمن، ***بنیادهای علم سیاست***، چاپ هشتم، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰، صص ۲۰۹-۲۱۷.

19. Marvin Harris, ***cannibals and kings: the origins of cultures***, first edition, London, 1978, P. 13-14.

۲۰. **جامعه‌شناسی**، پیشین، ص ۷۱.

21. See: carmel schrire(ed), ***past and present in Hunter Gatherer studies***, first edition, New York, Academic press, 1984.

۲۲. **بنیادهای علم سیاست**، پیشین، ص ۲۱۳.

۲۳. به نقل از: غرایاق‌زندی، داود، ***مفهوم امنیت در قالب گونه‌های مختلف دولت***، گزارش مرکز تحقیقات استراتژیک، کد گزارش، ۲۰۰۰۳۸۱، ۱۳۸۱، ص ۱۹.

٢٤. **جامعه‌شناسی**، پیشین، ص ٦٩.

25. See: Louis snyder, ***varieties of Nationalism: A Comparaive study***, first edition, Hinsdale, Dryden press, 1976.

٢٦. **جامعه‌شناسی**، پیشین، ص ۷۳.

۲۷. **بنیادهای علم سیاست**، پیشین و نیز؛ و. دیاکوف، ***تاریخ جهان باستان***، جلد اول، ترجمه صادق انصاری و دیگران، چاپ دوم، تهران، اندیشه، ۱۳۵۲، ص ۹۷.

28. Terry terriff and the others, *security studies today*, first published, cambridge, polity press, 1999, P. 11.

۲۹. نقیب‌زاده، احمد، ***نظریه‌های کلان روابط بین‌الملل***، چاپ اول، تهران، قومس، ۱۳۷۱، ص ۳۵.

30. Michael Mann, "Autoritarian and liberal Micitarism: a contribution from comparative and historical sociolgy", *international theory:* ***positvism and Beyond***, **combridge**, cambridge university press, 1996, P. 221.

۳۱. بـرای آشنایی بیشتر با چنین تعریفهایی نگاه کنید: تاجیک، محمدرضا، ***مقدمه‌ای بر استراتژیهای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران***، جلد اول، چاپ اول، تهران، فرهنگ گفتمان، ۱۳۸۱، صص ٤٧-٤٢.

32. Robert Mc Namara, ***the essence of security***, New York, Harper and Row, 1988, P. 149.

۳۳. بـوزان، بـاری مـردم، ***دولتها و هراس***، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ اول، تهران، پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۳۱.

۳٤. **جامعه‌شناسی**، پیشین، ص ٦٨.

۳۵. **جنبش اجتماعی زنان**، پیشین، ص ۲۳.

۳٦. **سیر جوامع بشری**، پیشین، صص ۲۱۸-۲۱٦.

۳۷. برای مطالعه بیشتر نگاه کنید به **بنیادهای علم سیاست**، پیشین، ص ۱۷۷.

۳۸. برای مطالعهٔ بیشتر نگاه کنید به **سیر تمدن**، پیشین، فصل دوم و سوم و نیز **جامعه‌شناسی**، پیشین.

۳۹. نقل از **جنبش اجتماعی زنان**، پیشین، ص ۲۰.

٤۰. برای مطالعهٔ بیشتر نگاه کنید به: **سیر جوامع بشری**، پیشین، صص ۱٤٤-۱۲۵.

٤۱. تاریخ تمدن، پیشین، ص ۲۹.

٤۲. تاریخ جهان باستان، پیشین، صص ۱۰۰-۹۷.

٤۳. جامعه‌شناسی، پیشین، صص ۷۳-٦۹.

٤٤. تاریخ تمدن، پیشین، ص ۳۰.

٤۵. سیر تمدن، پیشین. تاریخ تمدن، پیشین. تاریخ جهان باستان، پیشین.

٤٦. ***بنیادهای علم سیاست***، پیشین، صص ۲۱۹-۲۱۸.

٤۷. دیـاکوف، و ***تـاریخ جهان باستان***، جلـد دوم، ترجمهٔ صادق انصاری و دیگران، چاپ سوم، تهران، اندیشه، ۱۳۵۳، فصل ۲۱.

٤۸. وینسنت، اندرو، ***نظریه‌های دولت***، ترجمه حسین بشیریه، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۷۱، ص ۳۱.

٤۹. کـی. جـی، هالسـتی، ***مبانـی تحلـیل سیاست بین‌الملل***، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم‌سری، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۳، ص ٦۷.

۵۰. ***مفهوم امنیت در قالب گونه‌های مختلف دولت***، پیشین، ص ۱۱.

۵۱. **تحلیل سیاست بین‌الملل**، پیشین، صص ۷۷-۷۰.

87. A. T. Mallier and M.J. Rosser, *women and the Economy: A comparative study of Britain and USA*, London, Mcmillan, 1987, P. 167.

۸۸. چپمن، جنی «دیدگاه فمینیستی»، در: ***روش و نظریه در علوم سیاسی***، دیوید مارش و جری استوکر، ترجمه حاجی‌یوسفی، امیر محمد، چاپ اول، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۱۵۹.

۸۹. روزنا، جمیز، «امنیت در جهان آشوب‌زده»، در: ***ارزیابیهای انتقادی در زمینه امنیت بین‌الملل***، ترجمه علیرضا طیب، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰، ص ۳۳.

۹۰. برای مطالعه بیشتر دربارهٔ ریشه‌های تفکر ایده‌آلیستی در اندیشه کانت ر.ک.

- Jessica tuchman matthewes, *"Redefining security"*, ***Foreign Affeirs vol.*** 68, spring 1989, pp. 162-177.

۹۱. ماندل، رابرت، ***چهره متغیر امنیت ملی***، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، فصل اول.

۹۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک. ***سیاست میان ملتها***، پیشین؛ توماس هابز، ***لویاتان***، ترجمه حسین بشیریه، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹.

۹۳. قاسمی، حاکم «برداشتهای متفاوت از امنیت ملی»، ***سیاست دفاعی***، سال اول، شماره ۲، بهار ۱۳۷۲، ص ۶۲.

۹٤. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک. کانت، ایمانوئل، ***دین در محدود عقل تنها***، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، چاپ اول، تهران، نقش و نگار، ۱۳۸۱؛ گالی، و.ب. ***فیلسوفان جنگ و صلح***، ترجمه محسن حکیمی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۸۲، فصل دوم.

95. D. Held, *Democracy and the Global order*, London, Polity press, 1995, P. 33.

۹٦. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک.

- کیوهین رابرت و جوزف نای، «واقع‌گرایی و وابستگی متقابل پیچیده» در: ***نظریه‌های روابط بین‌الملل***، کارل دویچ و دیگران، ترجمه وحید بزرگی، جلد دوم، چاپ اول، تهران، جهاد دانشگاهی، ۱۳۷۵، فصل سیزدهم.
- Joseph M. Grieco, *cooperation Among Nation*, New York, cirneluniversity press, 1990.
- H. Bull, *the Anarchical society: A study of order in world politics*, New York, columbia university press, 1977.

۹۷. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک. ***فیلسوفان جنگ و صلح***، پیشین.

۹۸. «برداشتهای متفاوت از امنیت ملی»، پیشین، ص ٦۳.

۹۹. بـرای مطالعـه بیشتر در این زمینه ر.ک. مک کین لای آردی و آرلیتل، *امنیت جهانی؛ رویکردها و نظریه‌ها*، ترجمه اصغر افتخاری، چاپ اول، تهران، پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰، صص ۴۹-۴۶.

۱۰۰. *مهاجرت و شهروندی*، پیشین، مقدمه ویراستار.

۱۰۱. بـرای مطالعـه بیشـتر در این زمینه ر.ک. حسین بشیریه، *سیری در نظریه‌های جدید در علوم سیاسی*، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۸، صص ۱۵۷-۱۴۷.

۱۰۲. افـتخاری، اصـغر، «امنیـت در حـال گـذار: تحـول معـنای امنیـت در قرن بیست‌ویکم»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال سوم، شماره ۱۰، زمستان ۱۳۷۹، ص ۳۴.

103. Kenneth walts. Theory of International politics, massachusett, Addison – wesley, 1979, P. 125.

۱۰۴. *جامعه‌شناسی*، پیشین، ص ۲۱۴.

۱۰۵. «دیدگاه فمینیستی»، پیشین، صص ۱۶۰-۱۵۹.

۱۰۶. *جنبش اجتماعی زنان*، پیشین، ص ۱۴۳-۱۴۲.

۱۰۷. *چهرهٔ متغیر امنیت ملی*، پیشین، صص ۲۹-۲۸.

۱۰۸. *مردم، دولتها و هراس*، پیشین، ص ۱۷۲.

فصل چهارم

تعامل بنیانهای حقوقی و راهبردهای امنیت ملی

دکتر سیامک ره‌پیک[1]

مقدمه

تحـولات و وسعت مطالعات امنیتی موجب گردیده که برای بررسی و درک بهـتر موضوعات و مسائل امنیتی، رویکردهای مختلف و گوناگونی طرح و ارائه شـود. ایـن امر تا حدی اجتناب‌ناپذیر و ناشی از کلی، پیچیده و چندبعدی بودن مسـائلی همچـون امنیـت اسـت. مفاهـیم دیگـر شبیه به امنیت،[2] مانند قدرت[3] و منفعت[4] نیز از چنین ویژگیهایی برخوردار هستند.

---

۱. استادیار دانشکده علوم قضایی و رئیس پژوهشکده مطالعات راهبردی

2. Security

3. Power

4. Interest

رویکـردهای حقوقی در امنیت در کنار رویکردهای فلسفی، تاریخی، سیاسی و اجتماعـی ابعـادی از پدیـدهٔ امنیـت را مـورد بحث و توجه قرار داده‌اند.(۱) در رویکـردهای حقوقـی نـیز خـرده رویکردهایـی وجود دارد. در برخی از نگاهها، مباحـث حقـوق داخلـی[۱] محـور نظریه‌پردازی و بررسی قرار می‌گیرد و به طور خـاص حقـوق اساسـی[۲] در تعامل با امنیت پردازش می‌گردد. در رویکرد دیگر، جنـبه‌هـای خاصی از اصول و قواعد حقوق بین‌الملل[۳] برجسته می‌شود و امنیت (به ویژه امنیت بین‌المللی[٤]) در چارچوب این اصول، تجزیه و تحلیل می‌گردد.

رویکـرد دیگـر، بـه مبانـی فلسفی ـ حقوقی توجه بیشتری دارد و با بررسی بنیانهای اساسی حقوقی، مبانی امنیت را مورد تحلیل قرار می‌دهد.

البـته بـه دلـیل گسترش مطالعات میان رشته‌ای کمتر می‌توان به یک رویکرد خـالص دسـت یافـت و معمـولاً تلفیقی از نگرشهای گوناگون با تأکید بیشتر بر یک نگرش خاص مورد توجه قرار می‌گیرد.

در بررسی حاضر نیز در حوزهٔ مطالعه میان رشته‌ای «حقوق امنیتی»[۵] با تأکید بـر رویکـرد فلسفی ـ حقوقی، دربارهٔ چگونگی تعامل بین بنیانهای اصلی حقوق با امنیت و راهبردهای امنیتی[٦] بحث می‌شود.

الف. بنیانهای اصلی حقوقی

حقـوق مجموعه‌ای از قواعد و اصول و هدف آن برقراری نظم[۷] و تعادل در یـک سیسـتم مفـروض اسـت.(۲) نکـته قـابل توجه در این مجموعه آن است که

1. National Law
2. Constitutional Law
3. International Law
4. International Security
5. National security Law
6. Security strategies
7. Order

همـواره شکل خاصی از ثبات در حقوق به چشم می‌خورد و به همین دلیل عمر قواعـد حقوقـی مانـند قوانین اساسی[1] (و به طور کلی قوانین) یا کنوانسیونها[2] و پـیمانهای بیـن‌المللـی طولانـی اسـت.(۳) نظـرهای حقوقـی بـرخلاف برخـی از حـوزه‌هـای دیگـر لاجرم به عمل تبدیل می‌شود؛ به عبارت دیگر قاعدهٔ حقوقی بـاید بـه مصـداق واقعـی و بیرونی توجه کند و نمی‌تواند خود را در عالم انتزاع محـبوس نمـاید. پدیـده‌هـا و مصـادیق خارجی نیز همواره نیازمند یک قاعده و راه‌حـل حقوقـی هسـتند. امـروزه نـه تنها انسان بلکه حیوانات، اشیاء، هوا، فضا، فـناوری و... بـه اعتبارات گوناگون موضوع قواعد حقوقی قرار گرفته‌اند. تغییر و تحـول سـریع در قواعد حقوقی مخالف با عدالت و موجب ناامنی حقوقی برای صـاحبان حق و تکلیف خواهد بود. البته این امر مانع باز تعریف، باز تولید و باز تفسـیر قواعـد در مقاطع متناوب نیست.(٤) اما حتی این نوع بازبینیها نیز با نوعی ثـبات و حرکت بطیء همراه است. این تصویر و تصور یک روش عقلایی است کـه تقریـباً در تمام جوامع بشری در زمانها و مکانهای گوناگون اعمال گردیده و تاکـنون نـیز ادامـه داشته است؛ اما سؤال اساسی این است که چرا چنین انتخاب عقلایـی‌ای صـورت گرفـته است و چگونه جوامع مختلف برآن روش، اجماع و اتفـاق نمـوده‌انـد. به نظر می‌رسد عقل انسانها، تعیین ضوابطی مشترک و اصولی مـورد پذیـرش عمـوم را بـه عنوان چارچوبهای اصلی رفتار اجتماعی (به معنای عـام) برای برقراری نظم و امنیت ضروری می‌دانند.(٥) با این بیان، این ضوابط را مـی‌تـوان بـرپایه بنیانی به نام «قاعده/ نظم»[3] مورد بررسی قرار داد. پذیرش بنیان اساسـی «قـاعده/نظـم» یک مفروض برای ساخت اجتماع است. این بنیان دارای دو بخـش است: بخش اول، یعنی «قاعده» وجه آلی این بنیان و بخش دوم، یعنی

1. Constitutions
2. Conventions
3. Rule/ Order

«نظم» وجه غایی آن را می‌سازد؛ یعنی براساس این بنیان، عقل جمعی قصد دارد از طریق قاعدهٔ حقوقی[1] به نظم و تعادل برسد.

ویژگیهای خاص این بنیان آن را از سایر ضوابط و قواعد جدا می‌کند و در واقع این ویژگیها موجب می‌گردد که هنجار مشترک در جامعه ساخته شود. این ویژگیها عبارت‌اند از:(٦) کلی[2]، الزامی[3]، تضمین شده[4] و رسمی بودن[5].

منطق عقل جمعی به این نتیجه رسیده که قواعدی کلی، الزامی(٧)، تضمین شده و رسمی می‌تواند هنجار مشترک[6] و اصول اجماعی[7] را ایجاد کند(٨). البته در این مورد باید به نکات زیر توجه شود:

۱. قواعد حقوقی از منابع مختلف فرهنگی،اجتماعی و تاریخی جوامع بهره‌برداری می‌کند؛(٩)

۲. در کنار قواعد حقوقی و هنجارهای رسمی[8]، سایر هنجارهای غیررسمی[9] نیز در سیستم کارکرد دارند.(١٠)

به عنوان یک اصل عمومی می‌توان گفت هرچه اوصاف فوق در قواعد حقوقی شدیدتر باشد، کارکرد آن در برقراری نظم و ساخت هنجارهای مشترک قوی‌تر خواهد بود.(١١) به همین دلیل در سیستم بین‌المللی، بی‌ثباتی[10] و

---

1. Legal rule
2. General
3. Obligatory
4. Guaranteed (sanction)
5. Formal
6. Common norm (Legal Standard)
7. Consensus
8. Formal norm
9. Informal norm
10. Instability

کشمکش[1] بیش از نوع سیستمهای داخلی است؛ زیرا برخی از اوصاف، مانند الزامی بودن و ضمانت اجرا[2] در قواعد حقوق بین‌الملل ضعیف و ناقص است.(۱۲) اما در سیستمهای داخلی به دلیل اوصاف قوی، نظم و تعادل بیشتری قابل مشاهده است. البته وضع سیستمهای داخلی نیز متفاوت است و درجات متفاوتی از ثبات و نظم در آنها به چشم می‌خورد؛ اما در هر حال بین نوع سیستمهای داخلی و بین‌المللی تفاوت معناداری وجود دارد.

نکته قابل توجه آن است که بنیان «قاعده/نظم»، نقطه اتصال و مبنای مشترک حقوق و امنیت در این رویکرد است. از یک سو انسجام[3] و ثبات امنیت از طریق هنجار مشترک حاصل می‌گردد و از سوی دیگر صرف‌نظر از محتوای سیستم وجود تعادل و نظم در سیستم، چهرهٔ اصلی امنیت را نشان می‌دهد.(۱۳) در واقع در امنیت نیز ما به دنبال «قاعده/نظم» هستیم و هرچه بتوانیم این بنیان را با توجه به مقدمات و شرایط محیط مفروض به صورت قوی و اوصاف برجسته‌تر تولید کنیم، امنیت را تولید و تقویت کرده‌ایم.(۱٤)

بنابراین سازوکار حقوقی فوق، یعنی ابتنای هنجارهای مشترک کلی، الزامی و رسمی و متناسب با سیستم، ابتکار مهم و پایداری است که با عمر طولانی در جوامع انسانی اعمال شده است.

اثر کلی دیگر بنیان «قاعده/نظم» آن است که تکثرها و اختلافها را سازماندهی می‌کند و با پی‌ریزی اصول و چارچوبهای اساسی، نظریات و سلایق گوناگون را در جهت تحکیم این بنیان، باز تولید و باز تفسیر و برای دسترسی به اهداف سیستم هدایت می‌کند.

---

1. Conflict
2. Sanction
3. Integration

ب. کارکردهای اساسی بنیان قاعده/ نظم در سیستم مفروض

بنیان «قاعده/ نظم» به منظور دسترسی به اهداف خود، در هر سیستم کارکردهای گوناگونی خواهد داشت. در این نوشته بیشتر به سیستم ملی با تأکید بر سیستم تصمیم‌سازی[1] امنیتی تأکید می‌شود. اصول کارکردهای مذکور را می‌توان به دو بخش کارکردهای پیشینی[2] و کارکردهای پسینی[3] تقسیم نمود.[(15)]

۱. کارکردهای پیشینی

مقصود از کارکردهای پیشینی آن است که قبل از شروع فعالیت سیستم تصمیم‌سازی و پیش از برخورد با مصادیق بنیان مذکور تمهیداتی را برای قاعده‌مند کردن و نظم بخشیدن به سیستم فراهم می‌آورد. کارکردهای پیشینی بنیان را می‌توان در دو قسمت توضیح داد:

۱ـ۱. تعیین سیستم و سازمان تصمیم‌سازی، چگونگی هماهنگی اجزاء و سازوکارهای حل اختلاف

تصمیم‌سازی در سطح ملی نیازمندتعیین چارچوبها و قواعد تصمیم‌سازی[(16)] است. همچنین صلاحیتهای[4] هر یک از اجزاء و میزان اعتبار[5] آنها، روشهای هماهنگی بین تصمیمات و نظرها و نیز سازوکارهای حل اختلاف در صورت بروز آن[(17)] باید از پیش معلوم باشد. بنیان «قاعده/ نظم» وظیفه دارد این عوامل را مشخص نماید.

---

1. Decision making
2. Former Function
3. Late Function
4. Competence
5. Validity

این کارکرد معمولاً از طریق حقوق اساسی کشورها مطرح می‌گردد. اگرچه ممکن است مسائل و سطوح پایین‌تری از آن در سایر بخشهای حقوقی نیز مورد توجه قرار گیرد.

در سیستم امنیت ملی این بخش از حساسیت بیشتری برخوردار است و طرح شفاف اجزاء و مراحل تصمیم‌سازی امنیتی بسیار مهم است. در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران نهادهایی که می‌توانند به نحوی در سیستم تصمیم‌سازی امنیت ملی دخالت کنند قابل شناسایی هستند.

رهبری[۱]، مجمع تشخیص مصلحت[۲]، شورای‌عالی امنیت ملی[۳]، مجلس[۴] و دولت[۵] به ویژه برخی از بخشها مانند سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی، نهادهای مهمی هستند که در این حوزه وارد می‌شوند. براساس بند ۱ اصل ۱۱۰ قانون اساسی تعیین سیاستهای کلی نظام بر عهدهٔ رهبری است و طبیعی است بخشی از این سیاستها با مسائل امنیت ملی ارتباط مستقیم دارد.

همچنین مجمع تشخیص مصلحت نظام مطابق با بند فوق در بررسی سیاستهای کلی نقش مشورتی و کارشناسی ایفا می‌کند.

مطابق با بند ۱ اصل ۱۷٦ شورای عالی امنیت ملی، سیاستهای دفاعی ـ امنیتی[٦] را در چارچوب سیاستهای کلی نظام تعیین می‌کند. اگرچه تعریف دقیقی از موضوع سیاست فوق در قانون اساسی ارائه نشده است ولی تبعیت سیاستهای خردتر شورای عالی امنیت ملی از سیاستهای کلی نظام روشن است. احتمالاً مقصود از سیاستهای دفاعی ـ امنیتی، چیزی در حدود استراتژیهای امنیت ملی کشور است.

---

1. Leadership
2. Couneil of Expediency
3. National security council
4. Parliament
5. State
6. Defence – security policies

البته شورای عالی امنیت ملی یک نهاد اساسی ترکیبی است؛ به این معنا که در عین داشتن هویت مستقل نسبت به سایر نهادها، اعضا و تصمیم‌گیران آن مجموعه‌ای از نهادهای اساسی و مهم کشور هستند.

از سوی دیگر با توجه به لزوم تأیید مصوبات شورا از سوی رهبری، نهاد رهبری در ابتدا، انتها و متن (از طریق نمایندگان و منصوبان ایشان) تصمیم‌سازی امنیت ملی حضور دارد.

رئیس جمهور نیز با توجه به داشتن ریاست شورای عالی و نیز ریاست شوراهای فرعی به طور مستقیم و از طریق وزاری امور خارجه، کشور و اطلاعات و همچنین مسئول امور برنامه و بودجه (رئیس سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی) در تصمیم‌سازی امنیت ملی دخالت می‌کند.

به دلیل ارتباط اساسی برنامه و بودجه به مجلس شورای اسلامی و نیز حضور رئیس مجلس در شورای عالی امنیت ملی، مجلس شورای اسلامی عمدتاً از طریق چارچوبهای قانونی خصوصاً قانون برنامه توسعه ـ بر تصمیم‌سازی امنیت ملی اثرگذار است.

بنابراین می‌توان در یک تقسیم‌بندی حقوقی ـ اداری، شورای عالی امنیت ملی را نهاد اصلی در فرآیند تصمیم‌سازی امنیت ملی تلقی کرد که وظیفه و صلاحیت ذاتی در این زمینه دارد و سایر نهادها در کنار این نهاد اساسی در تصمیم‌سازی امنیتی دخالت می‌کنند.

جایگاه حقوقی و فرآیند تصمیم‌سازی در شورای عالی امنیت ملی به نحوی است که سازوکار حل اختلاف را در داخل همان فرآیند قرار داده است؛ شورای عالی به عبارت دیگر با توجه به حضور سران قوا و تأیید نهایی رهبری از یکسو و صلاحیت خاص امنیتی شورا از سوی دیگر بروز اختلاف کاملاً بعید به نظر می‌رسد.

۱ـ۲. تحدید مفاهیم اساسی

برخی از مفاهیم پایه و اساسی در هر سیستم مفروض به عنوان کلید نظم بخش گفتمانی پیش‌بینی می‌شود. این مفاهیم نیز در چارچوب بنیان قاعده/ نظم قابل تحلیل است؛ زیرا زمانی که مفاهیم به شکل قاعده‌ای با اوصاف خاص حقوقی طراحی گردید، به عنوان حلقه‌های اتصال و گذرگاههای مهم ساخت گفتمان مسلط عمل می‌کنند و این امر نتیجهٔ نظم و تعادل را به دنبال خواهد داشت.

در حوزهٔ امنیت ملی نیز این مفاهیم اساسی وجود دارند؛ مفاهیمی همچون منافع ملی[1]، ارزشهای حیاتی[2]، مسئله امنیتی[3] و... برای این سیستم کاملاً اساسی و بنیادی تلقی می‌شوند. مفاهیم نیز همچون چارچوبهای تصمیم‌سازی نقش تمهیدی و مقدماتی دارند و حرکتهای متعدد سیستم مبتنی بر روشن شدن مقدمات مذکور است.

ضعف بنیان قاعده/ نظم در بخش مفاهیم اساسی امنیتی در سطح بین‌المللی مشهود است به همین دلیل دائماً با بی نظمی و بی‌ثباتیهای گوناگون بین‌المللی روبه‌رو هستیم.

چالش مفهومی در عناوینی مانند تروریسم و حقوق بشر کارکرد سیستمهای تصمیم‌سازی امنیت بین‌المللی مانند شورای امنیت سازمان ملل را ناتوان ساخته است.(۱۸)

در مقابل معمولاً سیستمهای ملی برای حفظ ثبات داخلی مفاهیم اساسی را تحدید و براساس عقل جمعی بنا می‌کنند. به طور مثال تحدید مفهوم جرم در حقوق کیفری داخلی[4]، شرط لازم و اساسی برای برقراری نظم عمومی[5] و

1. National Interests
2. Vital Valuses
3. Security Problem
4. National criminal Law
5. Public order

کیفری است و تصور برقراری نظم بدون وجود این مقدمه در ذهن هیچ یک از جوامع انسانی نمی‌گنجد.

بخشی از این مفاهیم از قانون اساسی قابل استنباط است؛[(۱۹)] به طور مثال در اصل ۱۷۷ دو موضوع اتکای به آرای عمومی و مذهب رسمی کشور غیر قابل تغییر اعلام شده است. عبارات این اصل مصادیقی از ارزشها و منافع حیاتی[۱] را القا می‌کند؛ اما در هر حال مناسب است به منظور تقویت بنیان «قاعده/ نظم» در بخش مفاهیم، شورای عالی امنیت ملی و تا حدی مجلس شورای اسلامی قواعد حقوقی لازم در توصیف مفاهیم اساسی را ایجاد نمایند.

۲. کارکردهای پسینی

پس از تعیین چارچوبهای اساسی و مفاهیم پایه در هر دستگاه تصمیم‌سازی، به طور طبیعی باید انتظار داشت که سیستم مفروض، محصولات و خروجیهایی را ارائه دهد. بنیان «قاعده/ نظم» در نحوهٔ برخورد با این خروجیها دو کارکرد مهم دارد که کاهش اختلاف و ایجاد هماهنگی و نظم بیشتر، موضوع اصلی این کارکردهاست.

۲ـ۱. طبقه‌بندی و اعتبارسنجی خروجیها

بنیان «قاعده/ نظم» به این نکته توجه داشته است که نهادهای اساسی و مهم در یک سطح قرار نمی‌گیرند و نسبتهای طولی و عرضی مختلفی با هم خواهند داشت؛ بنابراین لازم است اعتبار تصمیمات گوناگون و متنوعی که در سیستم اتخاذ می‌شود، به صورت قاعده‌مند طبقه‌بندی شود. تصمیمات سیستم امنیت ملی نیز حاوی مراتب مختلفی است. قانون اساسی، سیاستهای کلی رهبری،

---

1. Vital Interests

قوانین مجلس، مصوبات شورای عالی امنیت ملی، مهم‌ترین قواعد و تصمیمات در فرایند مذکور است.

براساس اصول قانون اساسی، ترتیب قانون اساسی و سیاستهای کلی از نظر اعتبار روشن است. همچنین قرار گرفتن قوانین مجلس و مصوبات شورای عالی امنیت ملی در رتبهٔ پس از قانون اساسی و سیاستهای کلی رهبری نیز محرز است؛ اما سؤال قابل طرح آن است که در خصوص موضوعات خاص دفاعی ـ امنیتی، مصوبات شورای عالی امنیت ملی مقدم است یا مجلس؟ به عبارت دیگر آیا مجلس می‌تواند با قانون عادی، مصوبات شورای عالی امنیت ملی را نقض کند یا خیر؟

مصوبات و تصمیمات شورای عالی امنیت دو گونه است: گاهی در مورد یک واقعه، حادثه و مورد خاص تصمیمی گرفته می‌شود و این تصمیم به موارد دیگر تسری پیدا نمی‌کند؛ گاهی نیز مصوبات جنبه کلی دارد؛ مانند موضوع بند ۱ اصل ۱۷٦ در مورد تعیین سیاستهای دفاعی ـ امنیتی کشور.

به نظر می‌رسد در قسم اول از مصوبات شورا، مجلس نمی‌تواند دخالتی داشته باشد؛ زیرا چنین مواردی ذاتاً قابلیت قانون‌گذاری[1] ندارند و صلاحیت اتخاذ تصمیم موردی و خاص شورای عالی امنیت ملی قابل نقض نیست. علاوه بر اینکه اصل استقلال قوا[2] نیز اجازهٔ دخالت قوهٔ مقننه[3] در این نوع تصمیمات را مجاز نمی‌شمارد.

اما در قسم دوم از تصمیمات شورا، ممکن است با توجه به کلی بودن این تصمیمات که از این جهت می‌تواند با قانون شباهت داشته باشد، این شبهه مطرح شود که صلاحیت عام قانون‌گذاری مجلس شورای اسلامی مطابق با

---

1. Legislation
2. Independence of Powers
3. Legislation Power

اصل ۷۱[۲۵] قانون اساسی اقتضاء دارد که مجلس بتواند با وضع قوانین، مصوبات کلی شورای عالی امنیت را نقض کند و یا در مقام تعارض قوانین عادی[۱] با مصوبات شورا، قوانین عادی مقدم باشند.

اما به نظر می‌رسد به چند جهت مصوبات شورا در حدود صلاحیتهای مطرح شده در قانون اساسی مقدم بر قوانین عادی باشد[۲۱]؛ زیرا اصل ۷۱ قانون اساسی صلاحیت عام قانون‌گذاری مجلس شورای اسلامی را محدود به حدود مقرر در قانون اساسی نموده است و مطابق با اصل ۱۷۶ تعیین سیاستهای امنیتی ـ دفاعی با شورای عالی امنیت ملی است و براساس قواعد، صلاحیت خاص شورا که نص است، بر عموم اصل ۷۱ که ظهور دارد مقدم است. از سوی دیگر مطابق با اصل ۱۷۶ لازم است سیاستهای دفاعی ـ امنیتی در چارچوب سیاست‌های کلی رهبری باشد و به قوانین عادی اشاره‌ای نشده است. البته قوانین عادی می‌توانند از جهات مختلف حدود و چهارچوبهایی را بر تصمیمات شورای عالی امنیت تحمیل کنند (به طور مثال نوع بودجه‌ریزی و نحوهٔ تخصیصها و نیز قوانین اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و...). اما در هر حال شورا در مقام اعمال صلاحیت خود اعتبار مستقل دارد و نکته دیگر آنکه با توجه به تأیید نهایی مصوبات شورای عالی امنیت ملی از سوی رهبری، با عنایت به اصول مختلف قانون اساسی، تقدم مصوبات شورا بر قوانین عادی آشکارتر می‌گردد. البته اختلاف تعبیر سیاست و قانون نیز باید مورد بررسی قرار گیرد و چه بسا با شفاف شدن این مفاهیم موضوع تعارض به طورکلی منتفی گردد[۲۲] اما به دلیل آنکه این اختلاف چندان روشن نشده و در عمل بین مصوبات کلی و قانون ممکن است خلط صورت گیرد، صرف نظر از اختلاف ماهوی[۲] در مفهوم فوق، به طورکلی درجهٔ اعتبار هر یک از مصوبات مجلس و شورای عالی امنیت ملی باید بررسی گردد.

---

1. Code/ Law
2. Substantial

۲ـ۲. تفسیر تصمیمات

کارکرد نهایی بنیان «قاعده/ نظم» در مرحله پسینی، تفسیر[1] قواعد و تصمیمات است. از آنجا که قوانین، قواعد و تصمیمات بشری در هیچ حالتی کامل و به دور از اجمال و ابهام نیست و همین امور منشأ اختلاف و بی‌نظمی است؛ لذا عقل جمعی براساس بنیان «قاعده/ نظم»، قواعدی را برای تفسیر در نظر می‌گیرد تا در صورت وقوع چالش و تنش در مراحل پس از اتخاذ تصمیم، اختلاف به حداقل کاهش یابد و سیستم با سازوکارهای درونی، تعادل خود را حفظ کند.

در بحث تفسیر چند موضوع اهمیت دارد که مهم‌ترین آنها، روشهای تفسیری و مرجع صالح برای تفسیر است.

روشهای تفسیری، اصول و شیوه‌های منطقی و عقلایی است که به طور مفصل در منابع حقوقی مورد بحث قرار گرفته است. به طور مثال در تفسیر اصول قانون اساسی نمی‌توان از روش تفسیر موسع[2] استفاده کرد و غالباً تفسیر مضیق[3] روش صحیح‌تری است. به همین دلیل با تفسیر موسع نمی‌توان نهادهای اساسی را کم و زیاد کرد یا حقوق و تکالیف نهادهای اساسی را تغییر داد.(۲۳)

اما در بحث مرجع تفسیر، اصل برآن است که مرجع تصمیم‌گیر خود باید مفسر تصمیم خود باشد، مگر آنکه روش دیگری در قوانین پیش‌بینی شده باشد. به طور مثال، تفسیر قانون اساسی براساس اصل ۹۸ بر عهدهٔ شورای نگهبان[4] است، با اینکه شورای نگهبان واضع قانون اساسی نبوده است؛ اما در مورد مجلس شورای اسلامی قاعدهٔ اصلی رعایت شده است و مطابق اصل ۷۳

---

1. Interpretation
2. Extensive interpretation
3. Limited interpretation
4. Guard council

تفسیر قوانین عادی با مجلس است؛ بنابراین در فرایند تصمیم‌سازی امنیتی تفسیر قانون اساسی و قوانین عادی روشن شده است، اما در مورد تفسیر سیاستهای کلی رهبری و سیاستها و تصمیمات دفاعی ـ امنیتی شورای عالی امنیت ملی نصی وجود ندارد. با توجه به اصل کلی فوق تفسیر دو سیاست فوق بر عهدهٔ مرجع سیاست‌گذار[1] است؛ لذا در مقام اختلاف باید به مرجع صالح در هر مورد مراجعه کرد. البته مطابق با ذیل اصل ۷۳(۲٤) و اصول کلی، چنانچه موضوع اختلاف در دادگاه مطرح شود، در هر حال تفسیر قضایی[2] صرف‌نظر از تفاسیر قانونی[3] برعهدهٔ دادرس[4] می‌باشد.(۲۵) البته همان گونه که قبل از این نیز بیان شد، بنیان «قاعده/ نظم» در تمام مراحل با حوزه‌های دیگر علوم مرتبط است و هرچه درجه کارشناسی و ارتباط بیشتر باشد، این بنیان در هر محیط مفروض با ثبات بیشتری جریان می‌یابد. در بحث تفسیر نیز باید توجه داشت در کنار قواعد و اصول حقوقی، شناخت دکترین‌های امنیتی و درک صحیح مسائل و موضوعات امنیت ملی بسیار مهم و تعیین کننده است و بنیان «قاعده/ نظم»، بیشتر در اندیشه پی‌ریزی قالبها و ظرف مستحکم انسجام سیستمی[5] است و این الگو، به مظروفها و روابط پیچیده سایر بخشها نیز نیازمند است.

---

1. Policymaker
2. Judicial Interpretation
3. Statute Interpretation
4. Judge
5. system integration

۵۲. ***بنیادهای علم سیاست***، پیشین، صص ۲۲۲-۲۲۱.

۵۳. پوجی، جانفرانکو، ***تکوین دولت مدرن***، ترجمه بهزاد باشی، چاپ اول، تهران، آگاه، ۱۳۷۷، ص ٤۲.

٥٤. برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه شود به: ***بلوخ، مارک، جامعه فئودالی***، ترجمه بهزاد باشی، تهران، آگاه، ۱۳٦۳، جلد اول.

۵۵. ***بنیادهای علم سیاست***، پیشین، ص ۲۲۳.

٥٦. ***جامعه‌شناسی***، پیشین، صص ۷۵-٤۲.

۵۷. ***نظریه‌های دولت***، پیشین، صص ٣٦-۲۹.

۵۸. برای مطالعه بیشتر دربارهٔ سه مفهوم روابط اجتماعی، اجتماع و سازمان اجتماعی مراجعه شود به:

- Ferdinand tonnies, ***community and Association, C.Loomis*** (tr), London, Routledge and kegam paul. PP. 13-29.

۵۹. ***بنیادهای علم سیاست***، پیشین.

٦۰. ***مقدمه‌ای بر استراتژیهای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران***، پیشین، ص ۳۳.

٦۱. برای مطالعه بیشتر مراجعه شود به: ***سیر جوامع بشری***، پیشین، ص ۲۱۷.

٦۲. ***جنبش اجتماعی زنان***، پیشین، صص ۳۰-۲۹.

٦۳. ***تاریخ تمدن***، پیشین، ص ۱۳.

٦٤. ***جامعه‌شناسی***، پیشین، ص ۷۵.

٦٥. ***نظریه‌های دولت***، پیشین، صص ۳۵-۳۳.

٦٦. برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه شود به: وبر، ماکس، ***شهر در گذر زمان***، ترجمهٔ شیوا کاویانی، چاپ سوم، تهران، انتشار، ۱۳۷۵، فصل اول.

٦۷. ***تکوین دولت مدرن***، پیشین، صص ۷۸-۷۰.

٦۸. کاستلز، استفان و آلیستر دیویدسون، ***مهاجرت و شهروندی***، ترجمه فرامرز تقی‌لو، چاپ اول، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۲، ص ۱۱٤.

٦۹. ***نظریه‌های دولت***، پیشین، ص ۸٦

۷۰. کاظمی، علی‌اصغر، ***روابط بین‌الملل در تئوری و در عمل***، چاپ اول، تهران، قومس، ۱۳۷۲، ص ۱۲۷.

۷۱. عامری، هوشنگ، ***اصول روابط بین‌الملل***، چاپ اول، تهران، آگاه، ۱۳۷۰، صص ۱۱۸-۱۱۷.

۷۲. امنیت ملی و نظم بین‌المللی، پیشین، ص ۵.

۷۳. کاظمی، علی‌اصغر، ***زنجیره تنازعی در سیاست و روابط بین‌الملل***، چاپ اول، تهران، قومس، ۱۳۷۰، صص ۱۱٦-۱۱۵.

۷٤. برای مطالعه بیشتر در این زمینه مراجعه شود به: ***مردم، دولتها و هراس***، پیشین، فصل هفتم.

75. Charles. A. Beard, ***the Idea of National Interest: An Analytical study in American foregin policy***, New York. Mcmillan, 1984, P. 22.

۷٦. ***نظریه‌های دولت***، پیشین، ص ۲۹.

77. See. E. Barker, ***Greek political theory***, first edition, London, methuen, 1979.

78. See. H. Mitteis, ***the state in the middle Ages: A comparative constitutional History of feudal Europe***, Amesterdam, North – Holland. 1975.

79. See. Greek Political theory, op. cit, and W. ***Ullman, medieval political thought***, London, Penguin Books, 1975.

80. Q. Skinner, ***the fondations of modern political thought***, cambridge, cambridge university press, 1978, P. 355.

۸۱. افتخاری، اصغر و دیگران، ***امنیت ملی و نقش نیروهای انتظامی***، چاپ اول، تهران، دفتر سیاسی سازمان عقیدتی سیاسی ناجا، ۱۳۷۹، ص ۲۸.

۸۲. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک. سیف‌زاده، حسین، ***اصول روابط بین‌الملل***، چاپ اول، تهران، دادگستر، ۱۳۷۸، صص ۱۸۰-۱۷۲ و نیز مورگنتا، هانس، جی. ***سیاست میان ملتها***، ترجمه حمیرا مشیرزاده، چاپ اول، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷٤، فصل نهم.

۸۳. برای مطالعه بیشتر در این زمینه ر.ک. ادوارد. ای. آزر و چونگ. این. مون، «مشروعیت، یکپارچگی و توان سیاست‌سازی؛ وجه نرم‌افزار امنیت ملیدر جهان سوم»، در: ***امنیت ملی در جهان سوم***، ترجمهٔ پژوهشکدهٔ مطالعات راهبردی، چاپ اول، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، فصل چهارم.

۸٤. ***مردم، دولتها و هراس***، پیشین، ص ۲۱.

۸۵. ***جامعه‌شناسی***، پیشین، ص ۲۰۵.

86. Lisa tuttle, *Encyclopedia of feminism*, London, Long,am, 1986, P. 370.

یادداشتها

۱. برای ملاحظه رویکردهای سه‌گانه حقوقی ببینید:

- Norton John Moor & Others, ***National Security Law,*** Vol. 1, Carolina Academic Press, U.S.A, 1990.

2. Blair J.Kolasa & Other, ***Legal Systems,*** Prentice – Hall, Inc., Englewood Cliffs, United States, 1978, p.3.

3. Joel Feinberg, Jules Coleman, ***philosophy Of Law,*** Six edition, Wadsworth, 2000, p.51.

٤. برخی به عنوان کارکرد حقوق از تسهیل تغییرات منظم نام برده‌اند.ر.ک:

- Lagal Systems, Op.cit., p.11.

5. National Security law, Op.cit., P.24 – 25.

٦. ناصر کاتوزیان، ***مقدمه علم حقوق***، چاپ دهم، تهران، بهنشر، ۱۳٦۳، صص ۳۱-۲۷.

و نیز ببینید:

- Lagal Systems, Op. Cit., P.3-4.

۷. در مورد مبنای الزامی بودن حقوق ر.ک.

- Philoso Phyof law, Op.cit., P. 47.

8. Brian Bix, ***Analyzing Law,*** Oxford, Clerendon Press, 1998, p. 34-40; Philoso Phyof law, op.cit., p.133.

9. David M.Walker, ***The Oxford Companion To Law,*** Oxford, Clarendon Press, 1980, Norm.

۱۰. برای ملاحظه ارتباط بین قاعده حقوقی و رفتار اجتماعی و ارزشها و هنجارها ر.ک.

- Analyzing law, op.cit., P. 260 – 265.

۱۱. برخی هنجار اساسی (Fundamental Norm) را از نظر فلسفی اساس سیستم حقوقی معرفی کرده‌اند:

- The Oxford Comanion to law, Op.cit., Norm.

۱۲. دربارهٔ ضمانت اجرا ر.ک.

Rudolf L. Bindschedler & others, ***Encyclopedia of public International Law,*** Vol. 7. North Holland, 1984p, p. 109 – 116.

ـ محمدرضا ضیائی بیگدلی، ***حقوق بین‌الملل عمومی***، چاپ دوم، تهران، رشدیه، ۱۳۶۳، صص ۳۱ - ۳۲.

13. The Oxford Companionto law, Op. Cit., "Public Order".

۱٤. در مورد نظم و تعادل در مفهوم امنیت ر.ک.

ـ ادواردای آزر و چونـگ ایـن‌مون، ***امنیت ملی در جهان سوم***، تهران پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۹، ص ۱۱۷ به بعد.

۱۵. در مورد تقسیم‌بندی با عناوین دیگر ر.ک.

Notional Security law j. Moror, Op.cit., p.25.

16. Legalsystems, Op. Cit., p. 6, 11.

17. Ibid., p. 11.

۱۸. ره‌پیک، سیامک «*تحلیل تروریسم در نسبیت مفهومی امنیت و منافع ملی*»، در: **مجموعه مقالات همایش تروریسم و دفاع مشروع از منظر اسلام و حقوق بین‌الملل**، تهران مرکز مطالعات توسعه قضایی ـ دانشکده علوم قضایی، ۱۳۸۰.

۲۱. برخی این تقدم را از باب اضطرار و اهمیت و خطر موضوعات امنیتی دانسته‌اند ر.ک:

ـ نجفی استاد مرتضی ـ فرید محسنی، ***حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران***، تهران انتشارات الهدی، ۱۳۷۹، صص ٤۳۷ – ٤۳٦.

۲۲. در مورد تفاوت سیاست و قانون ر.ک.

- Philosophy of law, Op.cit., P. 134.

۲۳. در مورد روشهای تفسیر قانون اساسی ر.ک.

- Philosophy of law, op.cit., "Principles of Constitutional Interpretation", p. 356 – 388.

25- John Bell & Other, ***Principles Of French Law,*** Oxford University Press, 1998, p.34.

فصل پنجم

مسئله دارالاسلام و قلمرو ملی و تأثیر آن بر امنیت ملی ایران

دکتر بهادر زارعی[1]

مقدمه

در ایـن مقالـه سـعی شـده اسـت تا دو رویکرد تقریباً متضاد بررسی و تحلیل شـود: رویکرد نخست برگرفته از مبانی فقهی اندیشمندان اسلامی (فقهای اسلامی) اسـت کـه زیرسـاختهای تئوریکی و سیاستهای اعلانی، اجرایی و امنیتی جمهوری اسـلامی ایـران را صـورت‌بـندی مـی‌نمـاید و بـه دارالاسـلام معروف و معتقد به مـرزهای عقیدتـی در جهـان اسـلام است. این نگرش تفسیری فراملی از امنیت و منطـبق بر تفکر دارالاسلامی از سیاست امنیتی کشور ارائه می‌دهد و امنیت ایران را

---

۱. محقق و پژوهشگر

مرتبط و پیوسته با امنیت جهان اسلام می‌داند و ا همیت آن به حدی است که از نظر صاحبان این اندیشه می‌توان بسیاری از هزینه‌های آن را از طریق جمهوری اسلامی ایران پرداخت نمود؛ رویکرد دوم، پس از پایان جنگ تحمیلی و در دوران سازندگی به خصوص از خرداد ۷۶ ظهور یافت. با گذشت زمان و تجارب ملی و بین‌المللی و درک محدودیتها و تنگناهایی فراروی نگرش نخست شکل گرفت و بازگشت به قلمرو ملی در دستور کار دولت‌مردان قرار گرفت. این نگرش همسانی و قرابت بیشتری با حقوق بین‌الملل، عرف و منشور ملل متحد و قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل دارد. دیدگاههای امنیتی منطبق بر گفتمان قلمرو ملی به سرعت شکل گرفت. در این گفتمان، امنیت مردم مبنای امنیت حکومت است و بدون امنیت مردم، امنیت نظام سیاسی و بقای آن غیرممکن است و امنیت جامعه و افراد به اندازه امنیت حکومت اهمیت دارد. به نظر می‌رسد تحلیل فقهی ـ حقوقی دارالاسلام و رویکرد امنیتی و نیز پذیرش قلمرو ملی و دیدگاه امنیتی ویژه نگرشی و بیان توافقات و تزاحمات آن در این دو رویکرد می‌تواند در نوع خود بدیع و مفید باشد.

الف. مسئله دارالاسلام و قلمرو ملی دولتها از دیدگاه اسلام و جمهوری اسلامی

اکثر فقها جهان را از دیدگاه حقوقی و جغرافیای سیاسی به دو بلوک دارالاسلام و دارالحرب تقسیم‌بندی می‌نمایند و عدهٔ قلیلی از آنها در کنار این طبقه‌بندی، دارالعهد یا دارالصلح، دارالهدنه و دارالحیاد را نیز اضافه می‌کنند.(۱) لازم است در ابتدا به کالبدشکافی دو مسئله دارالاسلام و دارالحرب نظری افکنیم و اندکی به بوته نقد بسپاریم. در خصوص شمول دارالاسلام و دارالحرب دو نظریه وجود دارد:

۱. **نظریه اول،** دارالاسلام را شامل کلیه کشورها و مناطقی که متعلق به مسلمانان است و در آنجا قوانین و مقررات و دستورهای دینی، سیاسی و

اقتصـادی، اخلاقـی و تربیتی اسلام رعایت و تحت نظام حکومتی اسلامی اداره مـی‌شـود، مـی‌دانـد. اتباع این کشورها، معمولاً مسلمان هستند و اگر اقلیتـی غیرمسلمان هم وجود داشته باشد، تحت شرایطی از حقوقی خاص بـرخوردارند، ولـی بـا ایـن حـال تابع حکومتهای اسلامی هستند.[۲] چنین سـرزمینهایی موطـن تمامـی مسلمانان عالم است؛ یعنی اگر آنها به تنهایی قـادر بـه دفاع نیستند ـ بر تمام مسلمانان واجب کفایی است که از آنجا به عـنوان بخشی از سرزمین اسلام دفاع نمایند. فقها در اصطلاح خاص خود مـی‌گویند: اگر بیضه اسلام، یعنی اساس و کیان اسلام در منطقه‌ای به خطر افـتد، بـر دولـت اسـلام و آحـاد مسـلمانان فرض و واجب است که حتی بـدون اخذ اجازه از امام از آن دفاع کنند. با تعریف مذکور به نظر می‌رسد آزاد سـاختن سـرزمین فلسـطین که در زمان ما تحت اشغال مستقیم رژیم صهیونیسـتی اسـرائیل اسـت بـر همـه مسـلمانان جهـان یک فرض است، احـتمالاً حمایـت جمهوری اسلامی ایران از حقوق مردم فلسطین در تمام نهادهـای حقوقـی و بیـن‌المللـی و اعـتراض نسـبت بـه سکوت قدرتها و مجـامع بیـن‌المللـی و موضـع‌گیری سیاسی از این مؤلفهٔ حقوق اسلامی و فقهـی نشئت می‌گیرد و رفتار سیاسی ما را در تمام سطوح (ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی) توجیه می‌نماید.

۲. **نظـریه دوم**، جنـبه گسـترده‌تـری بـه مفهـوم دارالاسلام می‌دهد و حتی کشـورهای غیراسـلامی که مسلمانان ساکن آن بتوانند آزادانه به وظایف و تکالـیف شـرعی خـود عمـل کنـند را نـیز جزء دارالاسلام می‌داند. از این نظـریه چنیـن اسـتنباط می‌شود که تئوری قانون‌گذاری اسلام اطلاق عنوان دارالاسـلام و دارالحـرب بر سرزمینی معین، منوط به توسعه یا محدودیت اعتبار قانون اسلام است. با این معنی اگر قانون حتی به وسیله معدودی از مسـئولان در سـرزمینی رعایـت شـود، آن سرزمین از لحاظ تئوری، محیط

اسلامی شناخته می‌شود. در اواخر قرن نوزدهم میلادی این تعریف درباره هندوستان مورد تصویب محققان اسلامی قرار گرفت، هر چند هندوستان تحت اداره بریتانیای کبیر بود، با این حال فقها عقیده داشتند اگر تمام یا قسمتی از شریعت اجرا شود، لازم نیست فرمانروا مسلمان باشد و چون قاضی مسلمان است حتی اگر به وسیله غیرمسلمان منصوب شود و چنین انتصابی مورد موافقت مسلمین باشد و قاضی بتواند مراقبت کند که نماز اقامه و امور شرعی اداره شود، آن سرزمین اسلامی خواهد بود.

اینکه نظریه اول منطقی‌تر از نظریه دوم است محل تردید نیست، لیکن با اجرای این نظرها خود به خود بسیاری از کشورها که امروزه به طور معمول به عنوان کشور اسلامی شناخته شده‌اند، از دارالاسلام خارج شده‌اند و در دارالحرب هم جایی ندارند. به طور مثال کشورهای چون ترکیه، از آنجا که نوع حکومتش اسلامی نیست جزء دارالاسلام نیست و از سوی دیگر با تعریفی که از دارالحرب وجود دارد این کشور در زمره کشورهای دارالحرب نیز محسوب نمی‌شود؛ بنابراین با توجه به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که اصولاً نشئت گرفته از دستورهای ولی فقیه است و در قانون اساسی نیز تبلور یافته است و با توجه به شناسایی انجام شده این نوع کشورها از جانب سازمان کنفرانس اسلامی که محققاً یک مؤسسهٔ بین‌المللی است، می‌توان چنین نتیجه گرفت: دارالاسلام شامل کشورهایی است که اکثر مردم آن مسلمان‌اند و کم و بیش قانون اسلام را اجرا می‌کنند، پس حکم بر افراد و آحاد مسلمین می‌شود نه بر نوع حکومت. با این تعریف کشورهایی چون ایران، سودان، پاکستان، عربستان و موریتانی (که رژیم آنها نیز اسلامی است) لیبی، سوریه، ترکیه، اردن، عراق، مصر، اندونزی و... نیز جزء دارالاسلام هستند. در مقابل دارالحرب تنها به کشورهایی اطلاق می‌شود که اولاً اکثر مردم آن غیرمسلمان باشند؛ ثانیاً عملاً در صحنه درگیری نظامی با مسلمانان باشند و یا مجوز شرعی درگیری نظامی با آنها وجود داشته باشد (جنگ

گرم، سرد و تبلیغاتی) به طور مثال از نظر دولت اسلامی ایران، کشورهایی مانند ایالات متحده آمریکا، انگلستان، فرانسه، اسرائیل جزء دارالحرب هستند.(۳)

با عنایت به دو تعریف فقهی فوق، کشورهای اسلامی در زمان حاضر با دو نوع مرز روبه‌رو هستند: از یک طرف خاستگاه عقیدتی، کلیه مسلمانان را امت واحد تلقی نموده و حائز یک مرز بین‌المللی است که دارالاسلام را در مقابل دارالکفر قرار می‌دهد و از همدیگر جدا می‌سازد. در همین باره علامه طباطبایی در اثر وزین خود، *تفسیرالمیزان*، در تفسیر آیه ۲۰۰ سورهٔ آل عمران «یا ایها الذین آمنوا اصبرو وا صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون» پس از طرح و بحث مفصلی درباره روابط اجتماعی در اسلام، علل پیدایش اجتماع اسلامی و ادامه آن و اینکه عهده‌دار اداره اجتماع اسلامی کیست می‌گوید: اسلام تأثیر انشعابات ملی را در ایجاد جامعه به کلی لغو نموده است. شرایط اقلیمی از یک سو موجب تغییر در زندگی، زبان، رنگ بدن و اختلافات دیگر گردیده و از سوی دیگر هر جمعیتی براساس ویژگیهای فوق قطعه زمینی به خود اختصاص داده و نام آن را وطن گذاشته است... اسلام این نوع اختلافات فرعی و مصنوعی و تمایزات زیان‌بخش را لغو کرده و جامعه‌ای را بنیان نهاده که مرزهای آن را عقیده تعیین می‌کند نه نژاد و وطن و امثال آن.(٤) در ادامه این نگرش، دیگر متفکر اسلامی و شاگرد علامه طباطبایی مرتضی مطهری معتقد است فکر ملیت‌پرستی و نژادپرستی، فکری است که می‌خواهد ملل مختلف را در برابر یکدیگر قرار دهد. این موج در قرون اخیر در اروپا به وجود آمد و شدت گرفت. شاید در آنجا طبیعی بود؛ زیرا مکتبی که بتواند ملل اروپا را در یک واحد انسانی و عالی جمع کند وجود نداشت. این موج در میان ملل شرقی به وسیله استعمار نفوذ کرد. نویسنده کتاب *فقه سیاسی اسلام* در همین باره اظهار می‌دارد ملیت در اسلام بر هم‌کیشی و هم‌اعتقادی استوار است... مفهوم ملیت در اسلام هم عقیده و هم‌کیش بودن است. این رویکرد معتقد است دخالت ایران اسلامی در سرنوشت مسلمانان

انگلستان، آمریکا و روسیه دخالت در امور داخلی این دولتها نیست. دخالت در امور کشورهای مسلمان بر فقیه جامع‌الشرایط که ولایت دارد امری حق و مشروع و مجاز است مشکل اساسی و غیر عملی این رویکرد تباین آشکار با عرف و حقوق بین‌الملل است که مبنای اصلی رفتار و روابط بین‌الدولی است. همان طور که اصول ٤ و ۷ منشور ملل متحد (از فصل اول) کلیه اعضا را در روابط بین‌المللی خود از هرگونه دخالت که نقض حاکمیت ملی[1] دولتها قلمداد می‌گردد و با مقاصد ملل متحد مباینت دارد منع می‌نماید و اعضا را نیز ملزم می‌کند که چنین موضوعاتی را تابع مقررات این منشور قرار دهند.[(۵)] به نظر می‌رسد شورای مؤسس قانون اساسی در سال ۵۸ و شورای بازنگری در سال ٦۷ نگرش اول دارالاسلام که شرح آن گذشت را در نظر داشته‌اند، به طوری که در اصل ١٥٤ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران این ویژگی خود را نمایان می‌سازد، که می‌گوید... در عین خودداری کامل از هرگونه دخالت در امور داخلی ملتهای دیگر از مبارزه حق‌طلبانه مستضعان در برابر مستکبران در هر نقطه از جهان حمایت می‌کند. همچنان که در اصل سوم بند ١٦ مؤکداً اظهار می‌دارد تنظیم سیاست خارجی کشور براساس معیارهای اسلام، تعهد برادرانه نسبت به همه مسلمانان و حمایت بی‌دریغ از مستضعفان جهان است. همچنین استعمال کلمه امت اسلامی و امت واحده (۹ بار در قانون اساسی) مبین پذیرش دارالاسلام در ذهن نویسندگان آن است.[(٦)]

حمایت جمهوری اسلامی ایران از ملت لبنان، سوریه، فلسطین، عراق و حتی چچن و مردم جامو و کشمیر، نامیبیا، آرژانتین، کره... و رفتار سیاسی کارگزاران دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران در مجامع و نهادهای بین‌المللی دلیلی بر این مدعاست. بیان صریح و شفاف مواضع جمهوری اسلامی

1. National soverignty

ایـران در دفاع از جهان اسلام و جهان سوم بر گرفته از اصل ۱٥٤ قانون اساسی، زیـبا و خواندنی است: ما در دستور کار خود در این اجلاس مسائل بسیار مهمی نظیر فلسطین، بوسنی هرزگوین، جامو و کشمیر و افغانستان را داریم که موجب نگرانـی عمـیق جهـان اسـلام اسـت؛ از ایـن‌رو لازم اسـت مواضـعی مشـترک، هماهـنگ و مؤثـر دربـارهٔ ایـن مسـائل بسیار خطیر اتخاذ نماییم و همبستگی و هماهنگـی بین کشورهای اسلامی را به منصه ظهور برسانیم.(۷) دربارهٔ حمایت از مستضـعفان (جهـان سوم) در مقابل مستکبران می‌گوید: جمهوری اسلامی ایران معـتقد اسـت که غلبه بر بحران سیاسی در آسیای جنوب شرقی، به ویژه کامبوج تـنها براسـاس خواسـت مردم منطقه و در جوّی فارغ از دخالت قدرتهای بزرگ امکـان‌پذیـر اسـت. ایـران همچنین از آرزوی مردم کره برای وحدت کشورشان حمایـت مـی‌کـند. در مـورد دیگر نقاط جهان لازم می‌دانیم اشغال نظامی جزایر مالونـیاس[1] آرژانتیـن را محکـوم نمـوده، از مـبارزه مـردم صـحرای غربـی برای اسـتقلال و تصمیم سازمان وحدت آفریقا و سازمان ملل متحد در این زمینه قویاً حمایت می‌نماییم.(۸) تا اینجای بحث مشخص می‌گردد که اندیشه سیاسی اسلام و برآیـند آن، نظـم سیاسـی ایران و بخشهایی از قانون اساسی را که اندیشمندان اسـلامی تنظـیم و تدویـن کرده بودند نگرشی دارالاسلامی (ملت واحد) را برای حیات سیاسی دولت اسلامی و جامعه خویش برگزیده است.

ب. نگـرش اندیشـمندان مـتأخر اسـلای دربارهٔ قلمرو ملی (رویکرد تحدید مرزهای ملی)

پـس از پیروزی انقلاب اسلامی و مشاهدهٔ تنگناها و تضاد و تباین آشکاری که رفـتار سیاسـی و بیـن‌المللی دستگاه دیپلماسی ایران از لحاظ تئوریکی و اجرایی با

---

1. Malonias islands

حقوق و نهادهای بین‌المللی داشت، اندیشمندان دانشگاهی و حوزوی برای برون رفت از شرایط موجود رویکرد دیگری را براساس خصوصیات دینی، حقوقی ـ عرفی موجود برای تأمین منافع ملی ایران ارائه دادند و به نظر می‌رسد از سال ۷٦ تا کنون نظریه‌پردازان و مجریان سیاست خارجی ایران با این رویکرد قرابت و نزدیکی بیشتری داشته‌اند، ضمن آنکه در منطقه خاورمیانه و جهان اسلام، رویکرد فقه سیاسی اسلام ساختار سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی کلان روابط خارجی و خط‌مشی رفتار سیاسی[1] ما را تبیین و اعمال نموده است.

این رویکرد تلاش می‌نماید شرایط موجود جهان اسلام، قلمرو ملی دولتها، تنوع و تعدد دولت ملی را در جهان اسلام شناسایی کند و به حاکمیت ملی دولتها احترام بگزارد. این طیف فکری معتقد است بیش از ۵۰۰ مرتبه در قرآن کریم کلمه ارض به کار برده شده و در تمامی موارد زمین به گونه‌ای به عنوان محل سکونت و زندگی انسانی معرفی شده است و جالب آنکه هیچ کدام از فقها برای اثبات اختصاص به صورت ملکیت و غیره، به آیه‌ای استناد نکرده‌اند. با وجود این در اسلام چندگونه اختصاص نسبت به زمین مطرح شده است که زمین به انسان نسبت داده شده است و به انسان حق اختصاصی نسبت به زمین تفویض گردیده که این نوع حق و اختصاص در طول مفاد «ان الارض لله»، به طور قانونی به رسمیت شناخته شده است. بدیهی است اختصاص زمین به خدا، مفهوم تکوینی و تحقیقی دارد، ولی مفهوم اختصاصی آن به انسان در محدوده قانون و به طور اعتباری به سه صورت زیر است:

اراضی شخصی، اراضی دولتی، اراضی عمومی

قرآن در مواردی زمین را به ملتها نسبت داده است، مانند آیه ٦۳ سورهٔ طه که نقل می‌کند قوم فرعون خطاب به موسی می‌گویند همانا اینها (هارون و

1. Political behaviour

موسی) دو جادوگرند که می‌خواهند شما را از زمین خود با جادویشان بیرون کنند. یا در آیه ۵۷ همان سوره می‌گوید: «قال اجئتنا لتخرجنا من ارضنا بسحرک یا موسی». در چنین مواردی، ارض به قلمرو ارضی کشوری که دارای ملت و دولت و اقتدارات عمومی است، اطلاق شده و به ملتی نسبت داده شده است. قرآن تجاوز به قلمرو ارضی را از انگیزه‌های قتال و جهاد می‌شمارد. با دقت در تعبیراتی چون «ارضکم، ارضنا، دارکم، دیارهم و دیارکم»، مفهوم جغرافیایی کشور و مفهوم حقیقی قلمرو ارضی کشور در اصطلاح سیاسی به وضوح به دست می‌آید. اختصاص دادن سرزمینی به ملتی، آن‌گونه که در قرآن آمده است، بیانگر این حقیقت است که چنین اختصاصی به رسمیت شناخته شده است.(۹)

به نظر می‌رسد پذیرش مرزهای ملی دولتهای اسلامی و احترام به حاکمیت ملی و عدم مداخله در امور داخلی دولتها و درونی شدن ارزشهای غربی و مؤلفه‌های حقوق بین‌الملل بر دست این دولتها و احترام و اجرای این اصول در مناسبات خود با همسایگان مسلمان و غیرمسلمان تا حدودی از سوی آنان اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. در شرایط کنونی مسئولیتهای دیگری به عهده دولت است که جز با تعیین حدود حاکمیت و مشخص شدن میزان جمعیت کشور و مقدار امکانات آنان و برنامه‌ریزی صحیح و سازنده ممکن نخواهد بود و به همین سبب، چاره‌ای جز مشخص کردن دقیق محدوده و قلمرو حاکمیت ملتها نیست. روشن است که مرز عقیدتی در حال حاضر به عنوان حدفاصل سرزمین اسلام از سرزمینهای کفر مورد توجه حقوق بین‌الملل و قاطبه دولتهای اسلامی نیست؛ به عبارت دیگر آنچه مبنای بحث در حقوق بین‌الملل پیرامون مرزهاست، حدفاصل طبیعی یا قراردادی کشورها، بدون توجه به جنبه‌های عقیدتی آنهاست.(۱۰)

در ضرورت تعیین مرزها و قلمرو حکومتی[1] یک دولت ـ به ویژه در دوران معاصر ـ جای هیچ تردیدی نیست؛ زیرا استقلال و آزادی یک ملت در برابر دیگر ملتها، آن گاه قابل تحقق است که از نظر جغرافیایی دارای سرزمین مخصوص به خود و طبعاً دارای مرزهای طبیعی یا قراردادی مشخصی باشند که تجاوز دیگر ملل یا دول را از آن مرزها[2] منع کند و هر نوع فعالیت صحیح اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و... برای اینکه ملت آزاد باشد، منوط به اجازه دولتهای دیگر نباشد. در منابع اسلامی نیز در موارد متعددی ضرورت و اهمیت این مطلب ضمن بیان ثواب و فضیلت کسانی که پاسداری از مرزهای سرزمین اسلامی را برعهده دارند، تحت عنوان «رباط» گوشزد شده است؛ از جمله این احادیث سخنان امام زین‌العابدین (ع) است که در مناجات خود با پروردگار متعال می‌گوید: بار خدایا پاسدارانش را یاری ده... . از منظر اولیای دین رباط[3] یا مرابطه شکل خاصی از جهاد است که جنبه تدافعی دارد و منظور از آن حفاظت و دفاع از سرحدات میهن اسلامی در برابر بیگانگان است. در مواضعی از قرآن و اخبار کثیره اکیداً امر به مرابطه دیده می‌شود و شکی در وجوب آن بر کلیه مسلمین به نحو وجوب کفایی نیست (در موقع خوف از دشمن) و در مواقع صلح و سازش و عدم اختلاف برای عموم مرابطه با قدرت و توانایی به نحوی که در متن ذکر شده است مستحب و فعل پسندیده است. اصولاً مرزداری (مرابطه) در اسلام یک عبادت مهم و پرارزش تلقی شده و حداقل آن سه روز تعیین شده است. وظیفه مرزبانی تنها وظیفه دولت (یا حکومت) نیست، بلکه اسلام آن را به صورت یک کار عبادی مقرر نموده و جمیع مسلمین را به انجام مسئولیت خطیر ملی مزبور تشویق کرده است. در قرآن مجید دفاع از دیار به

---

1. Government territorial
2. borders
3. boundary

معنای مرز و بوم و ابنیاء به معنای «زن و کودک و فرزند گاه در حد جهاد در راه خدای تعالی ارجمندی یافته است» و از رسول اکرم(ص) این حدیث معتبر نقل شده است: «حب الوطن من‌الایمان»، یعنی وطن دوستی از ایمان است. اسلام هیچ‌گونه مخالفتی با استقلال ملتها در درون قلمرو خویش یا خارج از آن ندارد. آنچه از دیدگاه اسلام دارای اهمیت است، رفع موانع از طریق کسانی است که به دلخواه خویش دوست دارند به اسلام بگروند و پس از گرایش به اسلام در صدد اجرای حاکمیت اسلام و اعتراف به حاکمیت نظام اسلامی، حاکمیت داخلی خود را بر سرزمین آبا و اجدادی خویش ادامه دهند. درحقیقت پذیرش حاکمیت اسلام نیز چیزی بیشتر از پذیرش مقررات بین‌المللی بر کشورهای جهان نخواهد بود.[(۱۱)]
یکی از اندیشمندان متأخر شیعه که به مکان و جغرافیا و ضرورت توجه به محدوده جغرافیایی خصوصاً در اندیشه سیاسی توجه کرده دکتر مهدی حائری یزدی است. وی با استوار کردن حقوق اساسی مردم بر قاعده مالکیت شخصی مشاع، برای نخستین بار در اندیشه سیاسی شیعه تفکر سیاسی را از مکان و محیط جغرافیایی و به اصطلاح سیاسی، شهر و سرزمین و کشور شروع و به ایضاح این مقولات و به اثبات و استنباط آن به عنوان یک واحد سیاسی معین و لازم اهتمام می‌ورزد.[(۱۲)] به اعتقاد ایشان تعلق و وابستگی آحاد و افراد انسانها به سرزمینی که برای زیست طبیعی خود برگزیده‌اند یک تعلق مالکانه طبیعی و غیرقابل وضعت و رفع قانونی است، آن گاه به مقتضای قانون انسانی و اسلامی: «الناس مسلطون علی اموالهم» هر انسانی حق هرگونه تصرف و حاکمیت در اموال خود را دارد و بدون هیچ نیازی به گردهمایی و قرارداد[۱] جمعی و تنها به دلیل اعمال حق حاکمیت بر اموال شخصی مشاع خود، حفظ و حراست از سرزمین زیست طبیعی خویش را بر عهده دارد.[(۱۳)]

1. Social contract

با تورق قانون اساسی و دقت در اصول آن به نکته‌ای قابل تأمل دست می‌یابیم که تا حدودی مؤلفه‌های فقه سیاسی اسلام در مقابل اصولی از قانون اساسی مانند پذیرش قلمرو ملی و مرزهای جغرافیایی و تلفیق آزادی و استقلال و وحدت تمامیت ارضی[1] کشور و اینکه تفکیک‌ناپذیری و حفظ آن از وظایف اصلی دولت و آحاد ملت است، با نوعی پارادوکس مواجه می‌شویم. در همین باره اصل نهم قانون اساسی می‌گوید: در جمهوری اسلامی ایران آزادی و استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور از یکدیگر تفکیک‌ناپذیرند و حفظ آنها وظیفه دولت و آحاد ملت است. هیچ فرد یا گروه یا مقامی حق ندارد... به تمامیت ارضی ایران کمترین خدشه‌ای وارد کند و هیچ مقامی حق ندارد به نام استقلال و تمامیت ارضی کشور آزادیهای مشروع را هر چند با وضع قوانین و مقررات سلب کند. همچنین می‌توانیم بر این مقوله اصل هفتاد و هشتم را نیز بیفزاییم که می‌گوید هرگونه تغییر در خطوط مرزی ممنوع است، مگر اصلاحات جزئی با رعایت مصالح کشور به شرط اینکه یکطرفه نباشد و به استقلال و تمامیت ارضی کشور لطمه نزند و به تصویب چهار پنجم مجموع نمایندگان مجلس شورای اسلامی برسد و همچنین اصل سوم بند ۱۱ که اظهار می‌دارد: تقویت کامل بنیه دفاع ملی از طریق آموزش نظامی عمومی برای حفظ استقلال و تمامیت ارضی و نظام اسلامی کشور.[(۱٤)]

همان گونه که اصل یکصدم قانون اساسی، وظایف و اختیارات شوراها، انتخاب‌کنندگان و انتخاب شوندگان را حفظ وحدت ملی، تمامیت ارضی و نظام جمهوری اسلامی برمی‌شمارد. به نظر می‌رسد این مسئولیت بنا بر نص قانون اساسی بر عهده مردم و مسئولان خرد و کلان جامعه گذارده شده است. در همین باره سوگندنامه رئیس جمهوری ایران که به عنوان یکی از اصول قانون

1. Territorial totality Soverignty

اساسی است (اصل ۱۲۱) و بخشی از آن پیرامون تمامیت ارضی و مرزی (حفظ قلمرو ملی) اختصاص یافته است، زیبا و خواندنی است: من به عنوان رئیس جمهور... سوگند یاد می‌کنم در حراست از مرزها و استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور از هیچ اقدامی دریغ نورزم... و برای آحاد ملت پاسداشت این اصل (تمامیت ارضی) لازم و اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. همچنین استعمال ۱۷ بار کلمه ملت (و سه بار کلمه امت که مفهوم ملت از آن استنباط می‌شود) در قانون اساسی ایران، با وجود اینکه مفهوم ملت نیز در حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی مستلزم قلمرو معین و محدود است، دلالت بر مقبولیت مرزهای ملی (نه عقیدتی) و تعیین حاکمیت ملی در درون مرزهای ملی است. همان طور که لیکاک گفت اینکه حاکمیت وجود داشته باشد «سرزمین و مردم نباید بخشی از واحد سیاسی دیگر باشند، سرزمین هم نباید بخش یا بخشهایی داشته باشد که اگر از لحاظ جغرافیایی بخشی از آن باشند، از لحاظ سیاسی بخشی از آن نباشد» پس مردم باید مستقل باشند تا حاکمیت داشته باشند.

مفهوم نوین دولت از سال ١٦٤٨ و بعداز عهدنامه وستفالیا شکل گرفت و برآیند آن حقوق برابر دولتها در نظام بین‌الملل و عدم مداخله دولتها در امور یکدیگر است. در جمهوری اسلامی ایران ـ با اندکی اغماض ـ شاید در دوره جدید، احترام به حقوق بین‌الملل و برآیند آن، یعنی دولتها و حاکمیت آنان در درون و برون از مرزهای ملی شفافیت و صراحت بیشتری یافته است و احترام به آن از اولویتهای سیاست خارجی ایران قلمداد می‌گردد. در همین باره کمال خرازی، وزیر امور خارجه ایران، معتقد است امنیت چهار سوی مرزها، تمامیت ارضی سرزمینمان، رفاه شهروندانمان و رفتار متمدن و شایسته سایر اعضای خانواده جهانی با آنها در خارج از مرزهای ایران یقیناً ضروری و حائز اهمیت است. این موضوعات کلی مانند سایر ملتها اولویتهای سیاست خارجی ایران است.[۱۸] به نظر می‌رسد در حال حاضر سیاست خارجی جمهوری اسلامی

ایران علاوه بر قرابت و نزدیکی بیش از حد به عرف، موازین و مقررات، حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد، در روابط خارجی خود تحولی اساسی که عبارت از دگرگونی در گرایشهای اعلامی و اعمالی است نیز یافته است و شاخصهای اصلی آن عبارتند از:

۱. تنش‌زدایی در روابط با سایر کشورها؛
۲. نقش فعال در سازمانهای بین‌المللی و کاهش سطح اعتراضات و انتقادات و ارائهٔ پیشنهادهای سازنده و مؤثر؛
۳. کم‌رنگ شدن جنبه‌های ایدئولوژیک در سیاست خارجی و تغییر روابط با دولتها به جای ملتها و گروهها و احزاب و معارضان با دولتها؛
٤. تأکید بر توسعه روابط اقتصادی با سایر کشورها و حضور فعال در کنفرانسها و همایشهای اقتصادی در سطح منطقه‌ای و جهانی و نزدیکی بیشتر با دولتها از طریق افزایش سطح روابط اقتصادی.

اهمیت قلمرو در زندگی ملت و حاکمیت کشور ـ دولت را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. همان‌گونه که در سیره پیامبر اکرم (ص) مشاهده می‌شود ـ و شاید در دوران بعدی نیز چنین بوده است ـ پیامبر قبیله‌ها و کشورهای مسلمان را از استقلال ارضی و استقلال داخلی خودشان محروم نمی‌نمودند، بلکه تقریباً به صورت یک جامعه فدرال، جهان اسلام را اداره می‌کردند و این مطلب در حال حاضر نیز ممکن است. از آنچه گذشت، این نکته نیز روشن می‌شود که مسئلهٔ مرزها و ضرورت آن، یک ضرورت موقت نیست و اسلام نیز به مرزها به عنوان اصل ثانوی نمی‌نگرد، بلکه آنچه از سیره پیامبر به دست می‌آید، این است که اسلام، هیچ گاه اصرار به ادغام جامعه‌ای در جامعه دیگر و تشکیل جامعه‌ای با زبان واحد و آداب و رسوم واحد و سرزمین واحد نداشته، بلکه پیامبر (ص) فقط خواستار

اسلام آوردن ملتها یا اعتراف به حاکمیت اسلام بوده است و در صورت حصول یکی از این دوامر کاری به امور داخلی آنان نداشته، بلکه ترجیح می‌داده است که امور داخلی آنان به دلخواه خودشان تنظیم شود و به صورت جامعه مستقل به زندگی اجتماعی خویش ادامه دهند و حتی در تعیین نماینده ـ و به اصطلاح اسلامی «نقیب» ـ که در واقع رابطه بین پیامبر و امام مسلمین یا افراد قبیله بوده است نیز، هیچ توصیه‌ای از جانب حاکم اسلامی صورت نمی‌گرفته است و این خود مردم بوده‌اند که به صورت طبیعی رئیس منتخب خودشان را به نمایندگی از جانب خود به مدینه (مرکز اسلام) اعزام می‌کرده‌اند و دستورهای دینی و سیاسی صادره از حوزه مرکز اسلام را با اختیار خود دور از تکلیف انجام می‌داده‌اند.(۱۷)

۲. از نگاه استراتژیست‌ها و صاحب‌نظران امور بین‌الملل و سیاست خارجی، بقای جمهوری اسلامی، دفاع از مرز و بوم، حفظ تمامیت ارضی، جلوگیری از تجزیه ملت، کنترل مناطق حیاتی استراتژیک از مهم‌ترین اهداف ارزشهای ملی ایران محسوب می‌گردند.(۱۸)

۳. قلمرو جغرافیایی شرط اصلی استقلال کشور است و لازمه فرمانروایی، مشخص کردن محدوده حاکمیت کشور است. به زبان حقوقی، سرزمین یا قلمرو، چارچوب «صلاحیت»[1] دولتی است که در کشور فرمان می‌راند و همه کسانی که در یک قلمرو معین زندگی می‌کنند، تابع قوانین و مقررات درون کشورند که قوه مقننه و حاکمیت دولت آن را گذرانده است.(۱۹)

٤. سرزمین[2] به عنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده ذات دولت محسوب می‌شود. در واقع همراه با عنصر گوهری حاکمیت و دو عنصر ذاتی دیگر، یعنی جمعیت و حکومت موجب استقرار دولت می‌شود. یکی از

---

1. competence

2. territorial

خصائص تمییز دولت ـ کشور از دولت ـ امپراتوری همین خصوصیت سرزمینی است. خصوصیت سرزمینی محدودیت حوزه فعالیت دولت را نشان می‌دهد. اصولاً سرزمین یکی از اجزای ذاتی ولی لاینفک دولت کشوری است که قابل تعدی نیست.(۲۰)

۵. خاک[1] نه تنها در بسیاری از تئوریهای علوم سیاسی اهمیت فراوانی دارد، بلکه به دلایل فطری نیز برای بشر ارزشمند است. سرزمین نزد همه ملتهای جهان مفهوم حیثیتی دارد. دفاع از سرزمین و خون برای هر وجب از خاک وطن واقعیتی است که در تاریخ و وقایع حیرت‌آور آن اجازه نمی‌دهد که آن را انکار کند حتی کشورهایی که مهد عقاید و نظرهای جهان‌وطنانه و انترناسیونالیستی[2] بوده و هستند، نتوانستند واقعیت خاک و سرزمین و مرز را انکار کنند. از این‌رو حفظ تمامیت ارضی کشورها جزء اصول اولیه همه حکومتهاست. در جمهوری اسلامی ایران نیز حسب قانون اساسی، وظیفه حفاظت از تمامیت ارضی کشور، اصل و هدفی بارز و مهم است. با توجه به قانون اساسی و عملکرد ایران یکی از اهداف کلان نظام سیاسی، حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی است.(۲۱)

ج. مسئلهٔ دارالاسلام و رویکرد امنیتی جمهوری اسلامی ایران

پدیده امنیت و سیاست‌گذاری امنیتی در ابعاد داخلی و خارجی و کسب آن همواره یکی از دغدغه‌های مهم کشورهای جهان بوده است و هر کشور به تبع منابع قدرت، ساختار حکومت، موقعیت جغرافیایی و نوع ایدئولوژی سعی داشته است تا سیاست امنیتی خود را طراحی و جهت تحصیل امنیت همه‌جانبه

---

1. Earth, land
2. internationality

اساسی است (اصل ۱۲۱) و بخشی از آن پیرامون تمامیت ارضی و مرزی (حفظ قلمرو ملی) اختصاص یافته است، زیبا و خواندنی است: من به عنوان رئیس جمهور... سوگند یاد می‌کنم در حراست از مرزها و استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور از هیچ اقدامی دریغ نورزم... و برای آحاد ملت پاسداشت این اصل (تمامیت ارضی) لازم و اجتناب‌ناپذیر می‌نماید. همچنین استعمال ۱۷ بار کلمه ملت (و سه بار کلمه امت که مفهوم ملت از آن استنباط می‌شود) در قانون اساسی ایران، با وجود اینکه مفهوم ملت نیز در حقوق بین‌الملل و نهادهای بین‌المللی مستلزم قلمرو معین و محدود است، دلالت بر مقبولیت مرزهای ملی (نه عقیدتی) و تعیین حاکمیت ملی در درون مرزهای ملی است. همان طور که لیکاک گفت اینکه حاکمیت وجود داشته باشد «سرزمین و مردم نباید بخشی از واحد سیاسی دیگر باشند، سرزمین هم نباید بخش یا بخشهایی داشته باشد که اگر از لحاظ جغرافیایی بخشی از آن باشند، از لحاظ سیاسی بخشی از آن نباشد» پس مردم باید مستقل باشند تا حاکمیت داشته باشند.

مفهوم نوین دولت از سال ١٦٤٨ و بعداز عهدنامه وستفالیا شکل گرفت و برآیند آن حقوق برابر دولتها در نظام بین‌الملل و عدم مداخله دولتها در امور یکدیگر است. در جمهوری اسلامی ایران ـ با اندکی اغماض ـ شاید در دوره جدید، احترام به حقوق بین‌الملل و برآیند آن، یعنی دولتها و حاکمیت آنان در درون و برون از مرزهای ملی شفافیت و صراحت بیشتری یافته است و احترام به آن از اولویتهای سیاست خارجی ایران قلمداد می‌گردد. در همین باره کمال خرازی، وزیر امور خارجه ایران، معتقد است امنیت چهار سوی مرزها، تمامیت ارضی سرزمینمان، رفاه شهروندانمان و رفتار متمدن و شایسته سایر اعضای خانواده جهانی با آنها در خارج از مرزهای ایران یقیناً ضروری و حائز اهمیت است. این موضوعات کلی مانند سایر ملتها اولویتهای سیاست خارجی ایران است.[۱۸] به نظر می‌رسد در حال حاضر سیاست خارجی جمهوری اسلامی

ایران علاوه بر قرابت و نزدیکی بیش از حد به عرف، موازین و مقررات، حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد، در روابط خارجی خود تحولی اساسی که عبارت از دگرگونی در گرایشهای اعلامی و اعمالی است نیز یافته است و شاخصهای اصلی آن عبارتند از:

۱. تنش‌زدایی در روابط با سایر کشورها؛
۲. نقش فعال در سازمانهای بین‌المللی و کاهش سطح اعتراضات و انتقادات و ارائهٔ پیشنهادهای سازنده و مؤثر؛
۳. کم‌رنگ شدن جنبه‌های ایدئولوژیک در سیاست خارجی و تغییر روابط با دولتها به جای ملتها و گروهها و احزاب و معارضان با دولتها؛
٤. تأکید بر توسعه روابط اقتصادی با سایر کشورها و حضور فعال در کنفرانسها و همایشهای اقتصادی در سطح منطقه‌ای و جهانی و نزدیکی بیشتر با دولتها از طریق افزایش سطح روابط اقتصادی.

اهمیت قلمرو در زندگی ملت و حاکمیت کشور ـ دولت را می‌توان چنین خلاصه کرد:

۱. همان‌گونه که در سیره پیامبر اکرم (ص) مشاهده می‌شود ـ و شاید در دوران بعدی نیز چنین بوده است ـ پیامبر قبیله‌ها و کشورهای مسلمان را از استقلال ارضی و استقلال داخلی خودشان محروم نمی‌نمودند، بلکه تقریباً به صورت یک جامعه فدرال، جهان اسلام را اداره می‌کردند و این مطلب در حال حاضر نیز ممکن است. از آنچه گذشت، این نکته نیز روشن می‌شود که مسئلهٔ مرزها و ضرورت آن، یک ضرورت موقت نیست و اسلام نیز به مرزها به عنوان اصل ثانوی نمی‌نگرد، بلکه آنچه از سیره پیامبر به دست می‌آید، این است که اسلام، هیچ گاه اصرار به ادغام جامعه‌ای در جامعه دیگر و تشکیل جامعه‌ای با زبان واحد و آداب و رسوم واحد و سرزمین واحد نداشته، بلکه پیامبر (ص) فقط خواستار

اسلام آوردن ملتها یا اعتراف به حاکمیت اسلام بوده است و در صورت حصول یکی از این دوامر کاری به امور داخلی آنان نداشته، بلکه ترجیح می‌داده است که امور داخلی آنان به دلخواه خودشان تنظیم شود و به صورت جامعه مستقل به زندگی اجتماعی خویش ادامه دهند و حتی در تعیین نماینده ـ و به اصطلاح اسلامی «نقیب» ـ که در واقع رابطه بین پیامبر و امام مسلمین یا افراد قبیله بوده است نیز، هیچ توصیه‌ای از جانب حاکم اسلامی صورت نمی‌گرفته است و این خود مردم بوده‌اند که به صورت طبیعی رئیس منتخب خودشان را به نمایندگی از جانب خود به مدینه (مرکز اسلام) اعزام می‌کرده‌اند و دستورهای دینی و سیاسی صادره از حوزه مرکز اسلام را با اختیار خود دور از تکلیف انجام می‌داده‌اند.(۱۷)

۲. از نگاه استراتژیست‌ها و صاحب‌نظران امور بین‌الملل و سیاست خارجی، بقای جمهوری اسلامی، دفاع از مرز و بوم، حفظ تمامیت ارضی، جلوگیری از تجزیه ملت، کنترل مناطق حیاتی استراتژیک از مهم‌ترین اهداف ارزشهای ملی ایران محسوب می‌گردند.(۱۸)

۳. قلمرو جغرافیایی شرط اصلی استقلال کشور است و لازمه فرمانروایی، مشخص کردن محدوده حاکمیت کشور است. به زبان حقوقی، سرزمین یا قلمرو، چارچوب «صلاحیت»[1] دولتی است که در کشور فرمان می‌راند و همه کسانی که در یک قلمرو معین زندگی می‌کنند، تابع قوانین و مقررات درون کشورند که قوه مقننه و حاکمیت دولت آن را گذرانده است.(۱۹)

٤. سرزمین[2] به عنوان یکی از عناصر تشکیل دهنده ذات دولت محسوب می‌شود. در واقع همراه با عنصر گوهری حاکمیت و دو عنصر ذاتی دیگر، یعنی جمعیت و حکومت موجب استقرار دولت می‌شود. یکی از

1. competence
2. territorial

خصائص تمیز دولت ـ کشور از دولت ـ امپراتوری همین خصوصیت سرزمینی است. خصوصیت سرزمینی محدودیت حوزه فعالیت دولت را نشان می‌دهد. اصولاً سرزمین یکی از اجزای ذاتی ولی لاینفک دولت کشوری است که قابل تعدی نیست.(۲۰)

۵. خاک[1] نه تنها در بسیاری از تئوریهای علوم سیاسی اهمیت فراوانی دارد، بلکه به دلایل فطری نیز برای بشر ارزشمند است. سرزمین نزد همه ملتهای جهان مفهوم حیثیتی دارد. دفاع از سرزمین و خون برای هر وجب از خاک وطن واقعیتی است که در تاریخ و وقایع حیرت‌آور آن اجازه نمی‌دهد که آن را انکار کند حتی کشورهایی که مهد عقاید و نظرهای جهان‌وطنانه و انترناسیونالیستی[2] بوده و هستند، نتوانستند واقعیت خاک و سرزمین و مرز را انکار کنند. از این‌رو حفظ تمامیت ارضی کشورها جزء اصول اولیه همه حکومتهاست. در جمهوری اسلامی ایران نیز حسب قانون اساسی، وظیفه حفاظت از تمامیت ارضی کشور، اصل و هدفی بارز و مهم است. با توجه به قانون اساسی و عملکرد ایران یکی از اهداف کلان نظام سیاسی، حفظ تمامیت ارضی و حاکمیت ملی است.(۲۱)

ج. مسئلهٔ دارالاسلام و رویکرد امنیتی جمهوری اسلامی ایران

پدیده امنیت و سیاست‌گذاری امنیتی در ابعاد داخلی و خارجی و کسب آن همواره یکی از دغدغه‌های مهم کشورهای جهان بوده است و هر کشور به تبع منابع قدرت، ساختار حکومت، موقعیت جغرافیایی و نوع ایدئولوژی سعی داشته است تا سیاست امنیتی خود را طراحی و جهت تحصیل امنیت همه‌جانبه

---

1. Earth, land
2. internationality

به کار گیرد. ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی و شکل‌گیری نظام سیاسی[1] منطبق و متناسب با اندیشه سیاسی اسلام ابتدا نظریه ولایت فقیه و سپس ساختاری به نام قانون اساسی جمهوری اسلامی شکل گرفت و پس از آن مقولاتی چون امت اسلامی، دارالاسلام، دارالحرب و ام‌القری، که مدت مدیدی در علوم حوزوی و دانشگاهی تولید و باز تولید می‌گشت فرصتی برای زایش و خودنمایی یافتند. این اندیشه‌ها خصوصاً دیدگاههای امنیتی منبعث از آن پس از انقلاب با توجه به خصوصیات و ویژگیهای انقلاب حساسیت و نگرانیهای مضاعفی نسبت به تأمین امنیت انقلاب و ایران به همراه داشت. تفسیر فراملی از امنیت که بعداز پیروزی انقلاب اسلامی و منطبق بر تفکر دارالاسلامی، بر سیاست امنیتی کشور به دلیل برخورداری از مبانی اعتقادی و مبتنی بر لزوم وحدت مسلمانان، تأثیر عمیقی بر ذهنیت و دستگاه فکری و ساختار اندیشه‌ای نخبگان تصمیم‌ساز جمهوری اسلامی ایران در حوزه گفتمان امنیتی داشته است. شاید به دلیل عدم تجربه‌های لازم حکومتی و ناآزمودن تئوریهای امنیتی دهه اول انقلاب، یکی از پرتنش‌ترین مقاطع تاریخ معاصر ایران محسوب شود. جمهوری اسلامی ایران در این برهه از زمان امنیت خویش را در گرو این مسئله می‌دید که انقلاب اسلامی نباید در داخل مرزهای خود محصور شود. بحث صدور انقلاب و حمایت از محرومان جهان و نفی سلطه ابرقدرتها و رهایی ملتهای مسلمان از حاکمیت دولتهای وابسته، یکی از اصول اساسی انقلابیون بود که از درون و بیرون با مخالفت شدید ـ لیبرالهای حاکم، اعراب، آمریکا و شوروی و انگلیس... ـ روبه‌رو شد. نگرش دارالاسلامی (امت‌گرایی) به جهت توجه به ملتها به جای دولتها به دلیل تلقی غیردینی و غیرمشروع بودن دولتهای اسلامی و ارتباط تنگاتنگ با قدرتهای برتر جهانی و امپریالیستی به منظور حفظ

---

1. Political system

آنان و تلاش در جهت وحدت ملتها و ایجاد امت واحده اسلامی به جای دولتها ـ غافل از تنگناهای چنین نگرشی ـ در دستور کار مسئولان انقلابی قرار گرفت، سنتی که کم و بیش تاکنون نیز ادامه یافته است. این نگرش که مبنای قوی اعتقادی و آرمانی داشت با قدرتی هر چه تمام در صحنه سیاست‌گذاریهای امنیتی کشور قد علم نمود و ساز و کارهای پیدا و پنهان حضور و تداوم خویش در عرصه جهان اسلام مانند حمایت از جنبشهای اسلامی و نهضتهای دینی، تأکید بر صدور انقلاب اسلامی در سالهای اولیه انقلاب و ایجاد جنبشهای اجتماعی ـ اعتراضی ـ در جهان اسلام در بستر چنین تفکری مهیا گشت. این تفکر در سالهای اولیه امنیت ایران را مرتبط و ملتفق با امنیت جهان اسلام می‌دید، حال آنکه مجموعه عظیم جغرافیایی جهان اسلام، سرزمینی را به طول یازده هزار کیلومتر و عرض بیش از پنج هزار کیلومتر با ترکیبی بسیار متنوع از نظر انسانی و فرهنگی شامل می‌شود.[(۲۲)] براساس این نگرش امنیت جهان اسلام و دارالاسلام به حدی است که می‌توان بسیاری از هزینه‌های آن را از طرف جمهوری اسلامی ایران تأدیه و پرداخت نمود؛ چرا که نظام جمهوری اسلامی ایران برای خدمت به اسلام بنا شده است.[(۲۳)] بنابراین این دیدگاه، نگرش خدمت به اسلام از طریق ایران امنیت، مردم مسلمان و کشور و امنیت حکومت اسلامی ایران نه تنها از هم جدا نیست، بلکه مرتبط با امنیت و منافع دیگر مسلمانان جهان نیز هست. در این دیدگاه کلمه امت به جای واژه ملت[1] می‌نشیند و امنیت ایران به کل جهان اسلام وابسته می‌شود. این نگرش (دارالاسلام) بر مبنای محوریت ایران بود و ما باید سازوکارهای لازم جهت وحدت‌سازی و سپس ایجاد امت واحده و تأمین‌کننده مبانی فکری، تشکیلاتی و امنیتی آن را فراهم می‌ساختم. این رویکرد با دکترین «ام‌القری» تئوریزه شد،[(۲۴)] که

---

1. nation

براساس آن ایران قلب دنیای اسلام است و سایر ملل باید از منویات فرمانهای دولت مردان جمهوری اسلامی حمایت و پیروی نمایند. در این رویکرد تلاش می‌شد تا ستونهای امنیتی نظام را در خارج از مرزهای جغرافیایی تعریف و مرکز ثقل مفهوم امنیت[1] را در دل ملتها تصور کنیم و مرز امنیتی در این نگرش مرزهای ایدئولوژی دارالاسلام است نه مرزهای جغرافیای سیاسی دولتها؛ بنابراین این مفهوم امنیت در این نگرش خصلتی بسط محور و تهاجمی داشت. به نظر می‌رسد گفتمان امنیتی دارالاسلام هم فرصتهایی در اختیار ما قرار می‌دهد و هم محدودیتهایی را به ما ارزانی می‌دارد. این تفکر از آنجایی که اساسش بر صدور انقلاب، ارزشها و هنجارهای انقلاب اسلامی بوده، تهدیداتی جدی را متوجه نظام جهانی، قواعد، مقررات و هنجارهای متعارف و منافع قدرتهای حاکم کرده است[(۲۵)] به همین دلیل انقلاب اسلامی به مثابه تهدیدی جدی برای منافع قدرتهای بزرگ مورد توجه و تجزیه و تحلیل حاکمان غربی و شرقی قرار گرفت. تلاشهای متعدد کشورهای منطقه و قدرتهای امپریالیستی جهت کنترل و مهار و ایجاد ناامنی به اشکال و انحاء مختلف ناشی از نگرانی آنان از پذیرش پیامهای فرهنگی و اثربخش انقلاب اسلامی در میان یک میلیارد مسلمان جهان است که آنان را به تکاپویی غیرعقلانی و غیرهنجاری واداشته است. از سوی دیگر همین تهدید، فرصتهایی را نیز نصیب همان قدرتهای برتر می‌سازد؛ از جمله: حضور بیشتر آمریکا در منطقه و جهان اسلام، همگرایی و موضع‌گیری غیرمنطقی اعراب حوزه خلیج فارس و متعاقب آن تشکیل شورای همکاری خلیج فارس، نزدیکی بیشتر به آمریکا، خرید و انباشت عظیم سلاح، تأثیر بر روند صلح خاورمیانه، مهار بازار منطقه، اثرگذاری بر قیمت نفت و الینه کردن فرهنگ جوامع اسلامی از ارزشهای اساسی.[2] اما نگرش امنیتی دارالاسلام

---

1. security concept

2. Principle values

فرصتهایی را نیز برای جمهوری اسلامی ایران مهیا ساخته است، در این باره می‌توان به امکانی اشاره کرد که گفتمان بسط محور برای ما در قلمرو دارالاسلام ایجاد کرد. این رویکرد مجبور است از محدوده جغرافیای ملی[1]، عرضی و مرزی خویش خارج شده و ستونهای امنیتی خود را در جهان اسلام بنا نماید و امنیت ایران را با امنیت جهان اسلام و کشورهای مستضعف جهان سوم پیوند دهد و دفاع از انقلاب اسلامی را در محیطی پیرامونی و خارج از مرزهای جغرافیایی ایران در دستور کار خویش قرار دهد. همین نکته باعث می‌شود تا بتوانیم مرزهای خود را نه مرزهای جغرافیایی که مرزهای ایدئولوژیک بدانیم. این احساس همدلی با دیگر مسلمانان و مستضعفان ـ غیرمسلمان ـ که منجر به ایجاد هاله‌ای امنیتی درگرداگرد جمهوری اسلامی ایران شد و فراتر از مرزهای جغرافیایی[2] کشورمان بود، باعث افزایش شعاع امنیتی کشورمان در فراسوی مرزهای امنیتی جهان اسلام شد و از اینکه انقلاب اسلامی به دست قدرتهای جهانی مهار شود، جلوگیری کرد.(۲۶) در شرایطی که جمهوری اسلامی ایران در بسیاری از مؤلفه‌های قدرت مانند قدرت اقتصادی صنعتی و فناوری توان رقابت و هماوردی با قدرتهای جهانی را نداشت، تکیه بر عامل ایدئولوژیک این توان را به ما می‌داد تا در مقابل بسیاری از تهدیدات مقاومت کنیم و صرف هزینه‌های گوناگون برای این مؤلفه، یعنی ایدئولوژی نه تنها موجه، بلکه ضروری هم بود. از طرف دیگر ارزشهای اساسی دینی و فرهنگی مشترک در قلمرو دارالاسلام زمینه‌ها و شرایط لازم جهت بسط چنین نگرشی را مهیا ساخت، هر چند نباید از باز تولید و باز تعریف چنین مقولاتی در جوامع اسلامی غفلت کرد؛ لذا با توجه به سازوکارهای موجود در جهان اسلام و عملکرد امپریالیسم شرق و غرب در این مناطق که ذکر شد در واقع تأکید بر

---

1. national Geography teritority

2. Geographical borders

سیاست خارجی ایدئولوژیک و حفظ فضای انقلابی آن به عنوان مهم‌ترین مبنای قدرت جمهوری اسلامی ایران در دو دهه گذشته است. تلاش برای برقراری روابط با برخی کشورها براساس معیارهای سنتی و اشتراکات دینی و فرهنگی را نباید تشنج‌زدایی ایران انگاشت، در واقع چنین تحرکاتی را باید جنبه دیگری از نگرش دارالاسلامی (امت‌گرایی) در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دانست. اعتقاد به چنین نگرشی پس از پایان جنگ تحمیلی و در دوران سازندگی مبنای رفتار سیاسی دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران بود و در تمامی مجامع بین‌المللی از آن دفاع می‌شد و دولت در رایزنیهای مداوم با دولتها با بیان مواضع خویش از نگرش دیپلماسی کلان محور خود دفاع می‌نمود. سخنرانیهای سالیانه دکتر ولایتی در مجمع عمومی سازمان ملل و اعلان مواضع ثابت و رسمی ایران مؤید چنین نظری است. ایشان در چهل و نهمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل متحد در دفاع از چنین نگرشی اظهار داشتند:

«ما در دستور کار خود در این اجلاس مسائل بسیار مهمی نظیر فلسطین، بوسنی و هرزگوین، جامو و کشمیر و افغانستان را داریم که موجب نگرانی عمیق جهان اسلام است، از این‌رو لازم است مواضعی مشترک، هماهنگ و مؤثر درباره این مسائل بسیار خطیر اتخاذ نمائیم و همبستگی و هماهنگی در بین کشورهای اسلامی را به منصه ظهور برسانیم.»(۲۷)

یکی دیگر از تلاشهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران به منظور افزایش عمق استراتژیک خود جهت دفاع از حریم امنیتی انقلاب اسلامی پیوند امنیت ملی خویش با امنیت ملتها و دولتهای مستضعف و ستمدیده جهان بود. جمهوری اسلامی ایران حمایت از آنان را جزء اهداف متعالی و آرمانی خود می‌پنداشت که در اصل ۱۵٤ قانون اساسی نیز به آن پرداخته شده بود که مستمسکی قانونی

در اختیار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران قرار می‌داد و حمایت مستدام جمهوری اسلامی ایران در مجامع حقوقی و سیاسی و بین‌المللی از این کشورها کمتر از جهان اسلام نبود.

«جمهوری اسلامی ایران معتقد است که غلبه بر بحران سیاسی در آسیای جنوب شرقی، تنها براساس خواست مردم منطقه و در جوی فارغ از دخالت قدرتهای بزرگ امکان‌پذیر است، در مورد دیگر نقاط جهان لازم می‌دانیم همچنین از مبارزات و کوششهای آزادی‌بخش آمریکای جنوبی و مرکزی به ویژه ملت انقلابی نیکاراگوئه، السالوادور و سایر کشورهای آن منطقه علیه ظلم و ستم رژیم دیکتاتوری حمایت نماییم.»[۲۸]

به رغم گذشت ۲۵ سال از عمر انقلاب به نظر می‌رسد هنوز لایه‌های عمده‌ای از حاکمیت نظام به نگرش امنیتی بسط محور و امت محور و جهان اسلام‌نگر (دارالاسلام) معتقد است و آن را یگانه راه دستیابی به امنیت پایدار جمهوری اسلامی ایران می‌داند؛ چرا که در سیاستهای کلی برنامه چهارم توسعه ایران که مقام معظم رهبری به دولت ارائه دادند، در امور مربوط به مناسبات سیاسی و روابط خارجی جمهوری اسلامی ایران پیشنهادهایی بدین شرح اعلام داشتند:

۱. روابط سازنده با کشورهای غیرمتخاصم؛
۲. تلاش برای رهایی منطقه از حضور نظامی بیگانگان؛
۳. حمایت از مسلمانان و ملتهای مظلوم و مستضعف به ویژه ملت فلسطین؛
٤. تلاش برای همگرایی بیشتر میان کشورهای اسلامی.[۲۹]

اعتقاد به چنین نگرشی از امنیت و تعقیب آن به وسیله دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی و ثبات در مؤلفه‌های رفتاری منبعث و متأثر از اندیشه سیاسی

اسلام و متبلور در فقه سیاسی، فلسفه سیاسی و کلام سیاسی اسلام است که ساختاری لایتغیر در ذهنیت و ادراک نخبگان تصمیم‌ساز دینی و بعضاً سیاسی ایجاد می‌نماید و عدول از آن گریز ناپذیر و اجتناب‌ناپذیر است و احتمالاً تا نظام سیاسی اسلام در ایران باشد این شیوه استمرار خواهد یافت حتی اگر قوه مجریه در برهه‌ای از زمان به صورت تاکتیکی این نگرش را در سیاستهای اعلانی و اجرایی خویش کمتر تعقیب یا به شکلی دیگر دنبال نماید، همان طور که اکنون چنین گفتمانی به صورت گفتمان مسلط، یکی از رویکردهای امنیتی در دستور کار دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران است؛ چرا که عصاره چنین اندیشه‌ای در فصل دهم اصول ۱۵۲ تا ۱٥٤ و چندین اصل دیگر قانون اساسی درباره سیاست خارجی بیان شده است و دو قوه مجریه و مقننه به عنوان مسئول اجرا و نظارت بر آن اصول تعیین گردیده‌اند.

د. دگرگونی گفتمان امنیتی به قلمرو ملی

در این بخش دلایل چرخش و بازگشت دیدگاههای امنیتی به قلمرو ملی جمهوری اسلامی ایران تبیین می‌شود. گذشت زمان و کسب تجارب ملی و بین‌المللی و ایجاد تنگناهای بیرونی بردست قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای فراروی سیاستهای امنیتی، پایان جنگ تحمیلی، ارتحال بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی، پایان جنگ سرد، تهاجم عراق به کویت، فروپاشی شوروی و ظهور جمهوریهای جدید در عرصه ژئوپلیتیکی جهان، کاهش تدریجی اهمیت قدرت نظامی، دشواریهای جدید امنیتی، تحول شتابنده تکنولوژی، ظهور قدرتهای جدید، ماهیت جدید بازیگران غیردولتی، زوال نظام دوقطبی، تغییرات اقتصاد سیاسی بین‌المللی و توسعه فزاینده ارتباطات از جمله عوامل سرنوشت‌ساز و دوران ساز بین‌المللی کلان بودند که زمینه‌های لازم برای بازنگری و باز تعریف مجدد سیاستهای کلان‌نگر و دارالاسلام جمهوری

اسلامی ایران اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. تعویض افکار ایدئالیستی امنیت و گذار به سمت رئالیست[1] امنیتی، به تصمیم‌سازان ما آموخت که در عرصه نظام بین‌المللی دولتهای ملی مهم‌ترین بازیگران روابط بین‌الملل شناخته می‌شوند، از این جهت تفکر فراملی را در ساختار کنونی روابط بین‌الملل نمی‌تواند تعقیب نماید؛ زیرا آثار مهم و همه‌جانبه‌ای را بر سیاست‌گذاری داخلی و خارجی بر جای می‌گذارد که به منافع حیاتی خود آسیب خواهند رساند، از سوی دیگر بر تفکر فراملی اثر می‌گذارد که می‌تواند منافع ملی را به خطر اندازد.[۳۰] فکر فراملی به ویژه در جهان اسلام که اکثر کشورهای موجود به لحاظ ضعف نظامهای سیاسی حاکم (مخصوصاً مرکز جهان اسلام، یعنی خاورمیانه، شمال جهان اسلام که شامل آسیای مرکزی و قفقاز و غرب جهان اسلام که شامل شمال و شمال شرق و بخشهای دیگر آفریقا است)[۳۱] دولتهایی اقتدارگرا، سلطنتی و موروثی و به شدت غیردموکراتیک دارد، حاکم است و این کشورها علی‌رغم اشتراکات فراوان، در زمینه‌های مختلف گرایشهای قومی، مذهبی و سرزمینی واگرایانه‌ای دارند. جهان اسلام فاقد عقلانیت سیاسی، آگاهی اجتماعی و بلوغ مدنی کامل و انسجام بخش است و هنوز بر سر فروع یک زندگی مشترک و جمعی نزاعی جدی دارند و نگرش دارالاسلام به امنیت، آثار منفی بسیار بالایی به همراه دارد. مسئله دیگر چنین تفکری، ضرورت تناسب میان اهداف ملی و قدرت ملی در تأمین امنیت فراملی (جهان اسلام) است که جنبه حیاتی دارد، اگر اهداف یک نظام سیاسی (مثلاً ایران) فراتر از توان ملی باشد، منجر به عقب‌ماندگی آن دولت و نابودی منافع آن خواهد شد. در حقیقت اهداف ملی کشورها در نظام بین‌الملل در صورتی محقق می‌شود که با قدرت ملی کشور در ساختار نظام بین‌المللی تناسب داشته باشد و به اصطلاح باید کنش دولت ملی در نظام

---

1. Security realist

بین‌الملل منطقی و عقلانی باشد. در نظام کنونی، میزان قدرت ملی تا حد زیادی با شاخصهای عینی و ذهنی ارزیابی می‌گردد و شاخصهایی نظیر قدرت اقتصادی و میزان پیشرفت تکنولوژیک، در این ارزیابی نقش محوری دارد. شاخصهای ذهنی نظیر ایدئولوژی، زمانی می‌تواند عامل قدرت ملی به شمار رود که پویایی لازم را در شرایط متحول بین‌المللی داشته باشد. ایدئولوژی زمانی عامل قدرت ملی جمهوری اسلامی ایران محسوب خواهد شد که اولاً اهداف ملی را تحت‌الشعاع قرار ندهد؛ ثانیاً با میزان توانایی و قدرت اقتصادی ایران همخوانی داشته باشد. از حیث داخلی با پذیرش قطعنامه ۵۹۸ و پایان جنگ و محکوم شدن عراق از طرف سازمان ملل متحد و اعلام خسارتی بالغ بر ۱۳۰ میلیارد دلار از سوی آن سازمان، نگاه نخبگان تصمیم‌ساز و مدبّر ایرانی از بیرون (دارالاسلام) یک‌بار دیگر متوجه درون گشت و الگوهای رفتاری از رویارویی به مصالحه و از توسعه‌طلبی به سمت همزیستی مورد تأیید قرار گرفت. در دوران سازندگی وحدت سیاسی جهان اسلام به معنای همیشگی فرهنگ اسلامی و همکاری میان کشورهای مسلمان، کاهش منازعات و تنش‌زدایی تعریف شد. حمایت از نهضتها و سازمانهای آزادی‌بخش به صورت کمکهای دیپلماتیک و معنوی نمود و تجلی یافت. در دوران سازندگی صدور انقلاب سرشتی اقتصادی ـ سیاسی داشت. بر این اساس رهبران جمهوری اسلامی اعلام کردند در صدد صدور فیزیکی انقلاب نیستند؛ زیرا انقلاب اسلامی، پیامها و آرمانهای آن اصولاً فراملی هستند و با مکانیزم‌های نرم‌افزاری ـ و نه سخت‌افزاری ـ توسعه می‌یابند. همین ایده است که متعاقباً در فضای جدید بین‌المللی با روایتی تازه از سوی دولت آقای خاتمی بیان گردد. بحث از گفتمان و تبیین آرمان‌های انقلاب در قالب تحلیل گفتمانی، رویکرد نوینی است که در این مقطع شاهد طرح آن هستیم. در این رویکرد امنیت مردم مبنای اصلی امنیت حکومت است و بدون امنیت مردم امنیت نظام سیاسی و بقای آن غیرممکن است.[۳۲] سید محمد

خاتمی رئیس جمهور ایران معتقد است این تعریف که امنیت را فقط امنیت حاکمیت و حکومت تفسیر می‌کند، تعریف کاملی نیست. امنیت جامعه و افراد به اندازه امنیت حکومت اهمیت دارد. تأکید بر اولویت امنیت حکومت نه تنها نمی‌تواند ضامن بقای آن شود، بلکه بر تضاد بین حکومت و مردم می‌افزاید و باعث بی‌اعتمادی بیشتر مردم و حکومت می‌شود، پس مهم‌ترین راه تأمین امنیت حفظ پیوند امنیت مردم با امنیت حکومت است. خواست و اعتماد مردم مهم‌ترین منبع ثبات سیاسی و پایداری حکومت است. از نظر خاتمی یک دولت مقتدر، دولتی نیست که مخالف خود را سرکوب می‌کند، بلکه دولت مقتدر، دولتی است که این ظرفیت را دارد که انتقاد را با آغوش باز و به نمایندگی از جامعه تحمل می‌کند تا جامعه در عرصه قانون‌گرایی و آزادی، انشاءالله به تعادل و ثبات لازم برسد[۳۳] به نظر می‌رسد گفتمان امنیتی موجود تفاوتهایی با رویکرد امنیتی دهه اول انقلاب دارد؛ از جمله:

۱. نوع سیاستهای اعمالی و اعلانی جمهوری اسلامی ایران که در تئوریهای بسط محور (جهان اسلام) تئوریزه شده بود، در ایجاد خصومت و دشمنی بیگانگان به ویژه دولتمردان کشورهای اسلامی مؤثر بوده است.
۲. اثر بسترهای درونی یا داخلی تهدیدهای خارجی بر امنیت ملی کشور مهم است و اعتقاد بر این است تا زمینه‌های داخلی برای آسیب‌پذیری مساعد نباشد، تهدیدهای خارجی نمی‌تواند به طور جدی ثبات سیاسی و امنیت ملی را تهدید کند.
۳. افراط در دشمن‌گرایی[1] که در حال حاضر بر ذهنیت برخی از نخبگان کشور حاکم است، غیرواقعی است و تهدیدهای موجود خارجی را در مقایسه با تهدیدهای داخلی کم‌اهمیت‌تر قلمداد می‌کند. از لحاظ خارجی شناسایی زمینه‌های خصومت کشورهای دیگر با جمهوری اسلامی و

1. enemism

تلاش برای رفع آنها موجب کاهش دشمنان ایران در بین کشورهای بیگانه خواهد شد. همچنین کم شدن نگرانیهای خارجی که تا حد زیادی غیرواقعی است، باعث افزایش تمرکز بر مسائل داخلی خواهد شد. از لحاظ داخلی نیز ضروری است نظام جمهوری اسلامی ایران به بازبینی سیاستهایی بپردازد که موجب بیگانگی و مخالفت عده‌ای با انقلاب اسلامی شده است. نگرش صرفاً نظامی به تهدیدهای امنیتی هم از مواردی است که در گفتمان امنیتی[1] مورد ارزیابی قرار گرفته است. تأکید افراطی بر تهدیدهای نظامی باعث غلبه تفکر نظامی بر ذهنیت نخبگان سیاسی می‌شود. این تفکر می‌تواند در برخورد با مسائل و مشکلات داخلی جامعه نیز فعال شود و طبیعتاً بسیار خطرناک و آفت‌زا خواهد بود. غلبه تفکر نظامی بر ذهنیت سیاست‌مداران ممکن است باعث ورود مستقیم نظامیان در عرصه سیاست شود و یا دست کم تصمیم‌گیریهای سیاسی را تحت‌الشعاع ملاحظات امنیتی قرار دهد. به نظر می‌رسد علاوه بر موارد تهدیدزایی که ذکر شد، در یک رویکرد کلان محور، عوامل تهدید کننده امنیت ملی جمهوری اسلامی به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱. تهدید داخلی

۱. تحریکات استقلال‌طلبانه قومی؛
۲. کاهش توانایی نیروهای نظامی؛
۳. تنشها و درگیریهای ناشی از اختلافات مذهبی و نژادی؛
٤. عدم تناسب و نابرابری توسعه اقتصادی در سطح منطقه خلیج فارس و در مقایسه با سایر همسایگان؛
۵. افزایش برخوردهای سیاسی غیرکنترل شده؛

1. Security discuss

٦. پایین آمدن سطح زندگی مردم و رشد فقر؛
۷. بی‌توجهی به آزادیهای مشروع مردم؛
۸. شکل‌گرایی محض در حفظ ارزشهای اسلامی؛
۹. عدم برقراری عدالت اجتماعی؛
۱۰. ناباوری مردم نسبت به فرهنگ خودی به علت مقایسه کارکرد آن با سایر جوامع؛
۱۱. روشن نبودن محدوده قرمز، خاکستری و سفید در موضوع ارزشها؛
۱۲. استفاده غلط از منابع طبیعی؛
۱۳. بی‌انگیزه شدن نیروهای مسلح و یا بخشی از آن؛
۱٤. اختلاف بین نیروهای مسلح و وارد شدن آنها در جهت‌گیریهای سیاسی کشور؛
۱۵. عدم به کارگیری صحیح بودجه دفاعی کشور؛
۱٦. ضعف در سیستم امنیتی و ضدجاسوسی کشور؛
۱۷. عدم تعیین ساختار نیروها و نقش نیروهای شبه نظامی؛
۱۸. نبود زیرساختهای لازم برای توسعه پایدار؛
۱۹. عدم بهره‌برداری بهینه از منابع ملی؛
۲۰. ابهام در تبیین الگوی نوین جامعه توسعه یافته دینی.

۲. تهدیدات خارجی

۱. ادعاهای مرزی نسبت به جمهوری اسلامی ایران؛
۲. تقویت جنبه نظامی و پیمانهای منطقه‌ای، بدون حضور ایران؛
۳. تحریمهای اقتصادی از سوی سازمانهای بین‌المللی؛
٤. حمایت از نیروهای تجزیه‌طلب داخلی؛

۵. تلاش برای تغییر ارزشهای حاکم بر جامعه و جایگزین کردن ارزشهای غیربومی مخالف با وحدت ملی و ثبات سیاسی، اجتماعی؛
٦. تولید و ارسال مواد مخدر به داخل کشور؛
۷. فشارهای بعضی از اعضای جامعه بین‌المللی برای محکومیت ایران به دلیل عدم رعایت حقوق بشر؛
۸. برهم خوردن توازن قدرت به نفع رقبای جمهوری اسلامی ایران
۹. گرایش جهان به سیستم تک‌قطبی؛
۱۰. انجام اقدامات مخرب محیط زیست از طرف همسایگان در سطح منطقه‌ای؛
۱۱. مشکل جزایر تنب بزرگ و کوچک، ابوموسی و اختلافات مرزی با عراق؛
۱۲. با تبلیغات آمریکا و اسرائیل علیه ایران (عدم آگاهی جهانیان از نیات و مقاصد واقعی ایران).

نتیجه‌گیری

۱. به نظر می‌رسد نظام سیاسی ایران از یک طرف وام‌دار اندیشه سیاسی اسلام است و رویکرد دارالاسلام (امت محوری) را جزء اصول مسلم یک دولت اسلامی می‌داند، همان طور که اندیشمندان و تصمیم‌سازان کلان و قوه مؤسس قانون اساسی در سال ۵۸ و شورای بازنگری سال ٦۷، بدان معتقد و از عوامل مشروع و مقبول دستگاه فکری و ادراکی آنان بوده است و ضمن وارد کردن آن در قانون اساسی، تاکنون نیز به دفاع از آن پرداخته‌اند و از طرف دیگر الزامات و اقتضائات عرفی، حقوقی و بین‌المللی (منشور ملل متحد...) تحول و تکامل نظام بین‌الملل و احترام به قلمرو ملی و تمامیت ارضی از طرف آحاد دولتها مواجه

است؛ بنابراین دستگاه دیپلماسی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران با یک تضاد آشکار روبه‌روست، از یک طرف رویکرد امت محوری (دارالاسلام) و از طرف دیگر رویکرد پذیرش قلمرو و مرزهای ملی و هر دو دیدگاه نیز از مستمسک قانونی و نصوص دینی جهت اثبات ادله خویش برخوردارند.

۲. آنچه از سیره پیامبر به دست می‌آید این است که اسلام هیچ گاه اصرار بر ادغام جامعه‌ای در جامعه دیگر و تشکیل جامعه‌ای با زبان واحد و آداب و رسوم واحد نداشته است.

۳. از نظر اسلام مسئله مرزها و قلمرو ملی و ضرورت آن یک ضرورت موقت نیست و به این مؤلفه‌ها به عنوان اصل ثانوی نمی‌نگرد. همان طور که قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصول متعدد خود (سوم، نهم، هفتاد و هشتم و صدم) پذیرش قلمرو ملی و مرزهای جغرافیایی، استقلال و وحدت و تمامیت ارضی کشور، تفکیک‌ناپذیری و حفظ آن را از وظایف اصلی دولت و آحاد ملت می‌داند.

٤. دولتها در شرایط کنونی نظام بین‌الملل و روابط بین الدولی، که اصل حاکمیت، حفظ تمامیت ارضی از اهداف دولتها و اصول مسلم منشور ملل متحد قلمداد می‌گردد و تخطی از آن، جامعه جهانی و نهادهای حقوقی و بین‌المللی (سازمان ملل...) را برنمی‌تابند؛ چرا که بند ٤ ماده ۲ منشور ملل متحد و قطعنامه‌های ۲۱۳۱ – ۲٦۲۵ – ۳۱ مجمع عمومی سازمان ملل، هرگونه مداخله آشکار یا پنهان، مستقیم یا غیرمستقیم و هر عمل نظامی، سیاسی، اقتصادی یا شکل دیگر مداخله در امور داخلی یا خارجی کشور دیگر را به شدت منع و تقبیح می‌کند.

۵. قلمرو جغرافیایی از شرایط اصلی استقلال کشور و از عناصر تشکیل‌دهنده ذات دولت محسوب می‌شود و لازمه فرمانروایی، مشخص

نمودن حاکمیت کشور است و به زبان حقوقی سرزمین یا قلمرو، چارچوب صلاحیت دولتی است که در کشور فرمان می‌راند و یکی از شاخصهای متمایز کننده دولت ـ کشور از دولت ـ امپراتوری همین خصوصیت سرزمینی است.

٦. تفسیر فراملی از امنیت و انطباق تفکر دارالاسلامی بر سیاست امنیتی کشور به دلیل برخورداری از مبانی اعتقادی و قانونی و مبتنی بر لزوم وحدت مسلمانان، تأثیر قاطعی بر ذهنیت و دستگاه فکری و ساختار اندیشه‌ای نخبگان تصمیم‌ساز جمهوری اسلامی ایران در این گفتمان امنیتی داشته است.

۷. جمهوری اسلامی ایران در این برهه از زمان (دهه اول ا نقلاب) امنیت خویش را در گرو این مسئله می‌دید که انقلاب اسلامی نباید درون مرزهای خود محصور شود. به همین دلیل بحث صدور انقلاب یکی از اصول اساسی انقلابیون بود. این تفکر در سالهای اولیه، امنیت ایران را مرتبط و ملتفق با امنیت جهان اسلام می‌دید و امنیت جهان اسلام و دارالاسلام را به حدی مهم می‌دانست که معتقد بود می‌توان بسیاری از هزینه‌های آن را از طرف جمهوری اسلامی ایران پرداخت نمود؛ چرا که نظام جمهوری اسلامی برای خدمت به اسلام بنا شده است.

۸. به نظر می‌رسد نگرش امنیتی الاسلام علاوه بر تنگناها، فرصتهایی نیز برای جمهوری اسلامی ایران مهیا ساخته است، این رویکرد مجبور است از محدوده جغرافیای ملی، عرضی و مرزی خویش خارج شده و ستونهای امنیتی خود را در جهان اسلام بنا نماید و امنیت ایران را با امنیت جهان اسلام و کشورهای مستضعف جهان سوم پیوند دهد و دفاع از انقلاب اسلامی را در محیطی پیرامونی و خارج از مرزهای جغرافیایی ایران در دستور کار خویش قرار دهد. این احساس همدلی با مسلمانان و

مستضعفان منجر به ایجاد هاله‌ای امنیتی در گرداگرد جمهوری اسلامی ایران شد و باعث گردید شعاع امنیتی جمهوری اسلامی ایران به شدت افزایش یابد و مانع از این شد که انقلاب اسلامی به دست قدرتهای سلطه‌گر جهان مهار شود.

۹. به رغم گذشت ۲۵ سال از عمر انقلاب هنوز بخش عمده‌ای از حاکمیت نظام به نگرش امنیتی بسط و جهان اسلام‌نگر (داراسلام) معتقد است و یگانه راه دست‌یابی به امنیت پایدار جمهوری اسلامی ایران می‌داند؛ چرا که در سیاستهای کلی برنامه چهارم توسعه ایران که مقام معظم رهبری پیشنهادی بدین شرح به دولت ارائه نمودند: ۱. تقویت روابط سازنده با کشورهای غیرمتخاصم ۲. حمایت از مسلمانان و ملتهای مظلوم و مستضعف به ویژه ملت فلسطین ۳. تلاش برای همگرایی بیشتر میان کشورهای اسلامی.

۱۰. پس از پایان جنگ تحمیلی و دوران سازندگی بخصوص از خرداد ۷٦ دگرگونی آشکاری در دیدگاههای امنیتی جمهوری اسلامی ایران حادث گردید و آن بازگشت دیدگاههای امنیتی به قلمرو ملی بود. گذشت زمان و کسب تجارب ملی و بین‌المللی و ایجاد تنگناهای بیرونی توسط قدرتهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای فراروی سیاستهای امنیتی، پایان جنگ تحمیلی، ارتحال بنیان‌گذار جمهوری اسلامی ایران حضرت امام خمینی، پایان جنگ سرد، تهاجم عراق به کویت، فروپاشی شوروی و ظهور جمهوریهای جدید در عرصه پلیتیکی جهان دشواریهای جدید امنیتی، تحول پرشتاب تکنولوژی، ماهیت جدید بازیگران غیردولتی رشد فزاینده ارتباطات از جمله عوامل سرنوشت‌ساز و دوران‌ساز بین‌المللی و داخلی بودند که زمینه‌ساز بازنگری و باز تعریف سیاستهای امنیتی جمهوری اسلامی ایران بوده است.

۱۱. در ایـن گفتمان امنیت مردم مبنای اصلی امنیت ملی است و بدون امنیت مردم امنیت نظام سیاسی و بقای آن غیرممکن است. همان طور که خاتمی معـتقد اسـت، امنیت جامعه و افراد به اندازه امنیت حکومت اهمیت دارد. مهـم‌تریـن راه تأمین امنیت ملی حفظ پیوند امنیت مردم با امنیت حکومت است.

یادداشت‌ها

۱. عمید زنجانی، عباسعلی، ***فقه سیاسی اسلام***، تهران، امیرکبیر، ۱۳٦۵، ص ۲۲۵.

۲. ضیائی بیگدلی، محمدرضا، ***حقوق بین‌الملل اسلامی***، تهران، شرکت سهامی انتشار ۱۳٦۹، صص ۷۰-۱۱.

۳. **حقوق بین‌الملل اسلامی**، پیشین، ص ۹۰.

٤. طباطبایی، محمدحسین، ***تفسیر المیزان***، ترجمه محمدباقر موسوی همدانی و دیگران، تهران، بنیاد فکری و علمی علامه طباطبایی، ۱۳٦۳.

۵. مورگنتا، هانس جی، ***سیاست میان ملتها***، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹، صص ۸۹۵ – ۸۹٤

٦. ***قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۵۸ و اصلاحات ٦۸***، تدوین جهانگیر منصور.

۷. ولایتی، علی‌اکبر، «دیدگاههای جهانی جمهوری اسلامی ایران»، ***چهل و نهمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل***، نیویورک، مهر ۱۳۷۳.

۸ ولایتی، علی‌اکبر، «دیدگاههای جهانی جمهوری اسلامی ایران»، ***چهل و هشتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل*** متحد.

۹. ***فقه سیاسی اسلام***، پیشین، ص ۲۲۵.

۹. لطفیان، سعیده، ***استراتژی و روشهای برنامه‌ریزی استراتژیک***، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷٦.

۱۰. ***حقوق بین‌الملل اسلامی***، پیشین، ص ٦۸.

۱۱. ابراهیمی، محمد و دیگران، ***اسلام و حقوق بین‌الملل***، تهران، سمت، ۱۳۷۸، ص ۷۹.

۱۲. فیرحی، داود، ***نظام سیاسی و دولت در اسلام***، تهران، سمت، ۱۳۸۲، ص ٦۵.

۱۳. حائری یزدی، مهدی، **حکمت و حکومت**، لندن، شادی، ۱۹۹۵، صص ١٤ – ۱۳.

١٤. ***قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مصوب ۵۸ و اصلاحات ٦٨***، پیشین.

۱۵. خرازی، کمال، ***سیاست خارجی ما***، نیویورک، دانشگاه روابط بین‌الملل.

١٦. رنجبر، مقصود، ***ملاحظات امنیتی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران***، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ١٦.

۱۷. ***اسلام و حقوق بین‌الملل***، پیشین، ص ۳۰۹.

۱۸. ***استراتژی و روشهای برنامه‌ریزی استراتژیک***، پیشین، ص ۲۲۰.

۱۹. خلیلیان، سیدخلیل، ***حقوق بین‌الملل اسلامی***، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ١٣٦٦ ص ١٥٤.

۲۰. میرحیدر، دره، ***مبانی جغرافیای سیاسی***، تهران، سمت ۱۳۸۰، ص ۲۰.

۲۱. سریع‌القلم، محمود، ***سیاست خارجی ایران، بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف***، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک، ۱۳۷۰، ص ٤٩.

۲۲. عزتی، عزت‌الله، ***ژئوپلیتیک قرن ۲۱***، تهران، سمت ۱۳۸۱،

۲۳. محمدی، منوچهر، ***سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران***، تهران، نشر دادگستر، ۱۳۷۷.

٢٤. علینقی، امیرحسین، ***نگاهی به مسائل امنیتی ایران***، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی ۱۳۸۰، ص ۷۹.

۲۵. تاجیک، محمدرضا، ***تحلیلی بر مسائل امنیتی***، ۱۳۷۸، ص ۸ .

٢٦. تاجیک، محمدرضا، ***«نگاهی به مسائل امنیتی جمهوری اسلامی ایران»***، مصاحبه، پژوهشکده، مطالعات راهبردی، ۱۳۸۰.

۲۷. «دیدگاههای جهانی جمهوری اسلامی ایران»، پیشین.

۲۸. ولایتی، علی‌اکبر، «سخنرانی سی و هفتمین اجلاس مجمع عمومی سازمان ملل» سال ١٣٦٥.

۲۹. خامنه‌ای، سیدعلی، **سیاستهای کلی نظام، برنامه چهارم توسعه** سال ۱۳۸۲.

۳۰. ***ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی***، پیشین.

۳۱. ***ژئوپلیتیک قرن ۲۱***، پیشین.

۳۲. ***نگاهی به مسائل امنیتی ایران***، پیشین.

۳۳. «متن سخنان سیدمحمد خاتمی»، ***روزنامه جمهوری اسلامی***، ۱۰ دی ١٣٧٦.

فصل ششم

جهان شمولی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران؛
الگوی تعاون تهاتری، الگویی مناسب برای امنیت‌سازی

غلامرضا خادمی[۱]

مقدمه

کوشش برای تأمین امنیت ملی و ارتقای آن یکی از مهم‌ترین اهداف دولتها و یکی از پایه‌های خارجی آنها است. برقراری مناسبات سیاسی و اقتصادی، تقویت توان دفاعی، جست‌وجوی متحد، انعقاد پیمانهای نظامی و همراهی با نظم امنیت جمعی برای نیل به چنین هدفی است. با وجود این اکنون در مطالعات مربوط به امنیت ملی باید به این مهم توجه داشت که مفهوم امنیت متحول شده و ابعاد تازه‌ای یافته است، به طوری که در عصر جهانی شدن،

---

۱. محقق و پژوهشگر

امنیت را صرفاً نه در اسلحه، بلکه در توسعه مبتنی بر همکاری و همگرایی سراغ می‌گیرند؛ بنابراین باید در مطالعات مربوط به امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران به این مهم توجه داشت. از طرف دیگر اهمیت منحصر به فرد فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و راهبردی جمهوری اسلامی ایران در یکی از مهم‌ترین مناطق جهان، یعنی خاورمیانه بر کسی پوشیده نیست. ویژگیهای فوق همیشه ایران را در کانون توجه بین‌المللی و یکی از مراکز اثرگذار بر تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی قرار داده است؛ بنابراین در پیش گرفتن سیاست‌هایی که به تأمین ثبات و امنیت جمهوری اسلامی ایران منجر گردد، مستلزم آن است که در روند مطالعات پژوهشی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران با دیدگاهی جهان‌شمول به پیش رفت؛ بنابراین در چارچوب این مقاله با تأکید بر جهان‌شمولی امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، به این پرسش پاسخ داده می‌شود که مناسب‌ترین الگو برای تأمین، حفظ و افزایش امنیت ملی جمهوری اسلامی در شرایط کنونی که به سرعت در حال تحول است، چیست؟ در جهت پاسخ به این پرسش لازم است در آغاز جایگاه جمهوری اسلامی ایران در عرصه نظام بین‌المللی و منطقه‌ای مورد توجه قرار گیرد.

الف. جایگاه جمهوری اسلامی ایران در نظام بین‌المللی

با گذشت بیش از یک دهه از پایان نظام دوقطبی، نظام معین و ثابتی در جهان تثبیت نیافته است، اگر چه آمریکا در پرتو دکترین نظم نوین جهانی جرج بوش پدر سودای نظام تک‌قطبی را در سر داشته و دارد، ولی روند تحولات به گونه‌ای است که در صورت تثبیت نظام تک‌قطبی منافع بازیگران دیگر تأمین نمی‌شود؛ بنابراین هیچ کشوری جز آمریکا طرفدار نظام تک‌قطبی نیست.

در سایه همین تحولات، دنیا شاهد تغییر نگرشهای موجود نسبت به مسائل امنیت ملی بوده است. چنان که مفهوم امنیت ملی علاوه بر بعد نظامی در ابعاد

فرهنگی، سیاسی و اقتصادی نیز توسعه یافته است. توسعه مفهوم حقوق بشر که در شرایط کنونی حالتی جهان شمول به خود گرفته است، در چارچوب حفظ کرامت و امنیت انسانی، از جمله مصادیق توسعه‌یافتگی مفهوم امنیت است. روند تحولات مذکور بیانگر آن است که جهانی شدن حتی ریشه‌های حاکمیت دولتها را تحت تأثیر قرار داده و پایه‌های آن را سست کرده است، به طوری که صلاحیت دولتها را در زمینه ایجاد امنیت کاهش داده است.(۱) به علاوه جهانی شدن امنیت نیز به مفهوم این است که تهدیدات نیز متحول شده، حالت جهانی به خود گرفته‌اند تهدیدات دیگر صرفاً حالت سخت‌افزاری ندارند، بلکه ترکیبی از سخت‌افزار و نرم‌افزارند. همان طور که پیشرفتهای خارق‌العاده تکنولوژی در عصر ارتباطات رفاه و امنیت را برای بشر به ارمغان آورده، به همان نسبت تهدیدات جدیدتر و پیچیده‌تری را متوجه امنیت انسانی نموده که نمی‌توان به تنهایی با عوامل سخت‌افزاری به مقابله با آنها پرداخت.

در عصر جهانی شدن، جمهوری اسلامی ایران در مقام سرزمین پل مانندی که دو منطقه پراهمیت جهان، یعنی خاورمیانه ـ آسیای مرکزی و قفقاز را به هم مرتبط می‌کند، از موقعیت ممتازی برخوردار است. این وضع نوین اثر ژرفی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نهاده است. در حالی که حضور جمهوری اسلامی ایران در هر دو منطقه بر شکل‌گیری سیاستهای قدرتهای دیگر نیز در این مناطق اثر می‌گذارد.

آنچه از بُعد امنیت ملی در این بحث اهمیت دارد، این است که محیط امنیت خارجی جمهوری اسلامی ایران در عصر جهانی شدن همچنان متأثر از اصلی‌ترین متغیر سنتی در امنیت خارجی، یعنی ماهیت همسایگان و بین‌المللی بودن محیط پیرامونی سرزمین ایران است؛ بنابراین جمهوری اسلامی ایران باید با این تنوع همسایگان، مناسبات امنیت خارجی خود را سامان دهد. در هر صورت عامل پشتوانه حمایت مردمی که در چارچوب سازوکارهای مشارکت

سیاسی نمود می‌یابد، تقویت کنندهٔ مشروعیت نظام سیاسی در ایران از طریق توسعهٔ روند دموکراسی است.

پس از فروپاشی شوروی سابق و تغییر و تحولات نوین ژئوپلیتیکی ناشی از آن، جمهوری اسلامی ایران در مقابل فرصتها و تهدیدهای تازه‌ای قرار گرفت به طوری که فروپاشی شوروی باعث ایجاد خلأ قدرت در اطراف مرزهای شمالی ایران شد و تهدیدهای امنیتی جدیدی را متوجه ایران ساخت؛ به عبارت دیگر هر چند با فروپاشی شوروی سابق خطر حضور ابرقدرت شمالی از بین رفت، ولی این خطر با حضور آمریکا در مرزهای شمالی ایران و همچنین حضور در مرزهای جنوبی افزایش یافت.

پس از وقوع حملات تروریستی یازدهم سپتامبر، با تصرف افغانستان و سپس عراق به دست آمریکا، دایره حضور این کشور در اطراف جمهوری اسلامی ایران کامل شد؛ بنابراین در سالهای پس از فروپاشی شوروی سابق، جمهوری اسلامی ایران از چهار طرف در محاصره آمریکا و هم‌پیمانان منطقه‌ای آن قرار گرفت.[۲] با دگرگونیهای صورت گرفته در محیط امنیتی کشور، به انواع تهدیداتی که جمهوری اسلامی ایران با آن روبرو است، اشاره می‌شود.

۱. تهدید نظامی

ایران به لحاظ منزلت راهبردی‌ای که دارد، دارای وجود و ابعاد مختلفی از امنیت است؛ به دلیل آنکه ایران در چهار راه حوادث قرار داشته، همواره امنیت آن را عوامل مختلف تهدید کرده است. از لحاظ تاریخی ایران بارها از شمال و جنوب و از شرق و غرب مورد تجاوز قرار گرفته است. حمله اسکندر و مسلمانان به ایران قبل از اسلام و حملات مغولان در سده‌های میانهٔ پس از اسلام و همچنین حمله اشرف افغان و انقراض سلسله رو به زوال صفوی،

تجزیه بخشهایی از ایران به دست روسیه و انگلستان و تصرف ایران در جنگهای جهانی اول و دوم و سرانجام تجاوز عراق به ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی، همگی حاکی از روند مداوم تهدیدهای امنیتی خارجی بر ضد ایران است.[۳] چنان که هم‌اکنون نیز جمهوری اسلامی ایران از طرف برخی از مرزهای خود با خطرهایی روبرو است.

۱-۱. مرز جنوبی

در جنوب اگر چه جمهوری اسلامی ایران با مسئلهٔ امنیتی اختلافات با برخی کشورهای جنوب خلیج فارس از جمله امارات متحده عربی در زمینه جزایر ابوموسی، تنب بزرگ و تنب کوچک روبرو است، ولی حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس جدی‌ترین تغییر در محیط راهبردی منطقه است، به طوری که توازن را به ضرر ایران دگرگون ساخته است. علی‌رغم اینکه قرار گرفتن خلیج فارس در زمره یکی از مناطق منافع حیاتی آمریکا به دلیل وجود منابع عظیم نفت و دسترس مطمئن کشورهای مصرف کننده نفت به ویژه خود آمریکا مهم‌ترین توجیه حضور نظامی آمریکا در خلیج فارس است، لیکن در تنگنا قرار دادن ایران از طریق محدود کردن حوزه اعمال نفوذ ایران در منطقه در جهت‌گیری از ایفای نقش ایران به عنوان قدرت متنفذ منطقه‌ای از اهداف مهم حضور نظامی آمریکا است، چنان که بارها پس از جنگ سرد، آمریکا جمهوری اسلامی ایران را به عنوان یکی از تهدیدهای عمده نسبت به منافع ملی خویش اعلام کرده است.[٤]

۱-۲. مرز شمالی

در شمال، تاریخ نشان دهنده آن است که طی دو قرن گذشته سرزمین ما همواره در معرض تهدید همسایه شمالی (روسیه تزاری و شوروی سابق) بوده

و تـرس از تهدیـد در همـه برنامه‌ریزیهای کشور دخالت داشته است.[۵] در آغاز چنیـن بـه نظـر می‌رسید که پس از فروپاشی شوروی سابق چنین تهدیدی دیگر وجـود خارجـی نداشته باشد؛ زیرا جمهوری اسلامی ایران به جای همسایگی با روسیه، با چند جمهوری تازه استقلال یافته در مرز شمالی خود روبرو شد.

در واقـع فروپاشـی شـوروی سـابق نگرانیهای جدی و جدیدی برای امنیت ملـی جمهـوری اسـلامی ایـران بـه وجـود آورد؛ از یک طرف وجود بحرانهای مخـتلف مانـند بحران قره‌باغ بین جمهوری آذربایجان و ارمنستان موجب ناامنی مـرزهای شـمالی ایـران گشـته بود[۶] و از طرف دیگر تلاش برای پر کردن خلأ قـدرت به وجود آمده، به وسیله آمریکا (در غیاب نقش سلطه روسیه) تهدیدات جدیدی را نسبت به جمهوری اسلامی ایران به دنبال خواهد داشت.

۱-۳. مرز شرقی

در شـرق، جمهـوری اسـلامی ایران با معضل پیچیده افغانستان مواجه است. یـک دهـه اشـغال افغانسـتان بـه دسـت شـوروی سـابق، یک دهه جنگ داخلی خونیـن، حکومـت طالـبان، تصرف افغانستان به دست آمریکا به منظور مبارزه با تروریسـم و نـابودی گـروه القـاعده و سرانجام تشکیل دولتهای موقت و انتقالی مـورد حمایـت آمـریکا در افغانستان پیامدهای گوناگونی را متوجه منافع امنیتی جمهـوری اسـلامی ایران ساخته است، هر چند با سرنگونی طالبان در افغانستان کـه مـورد حمایت و هدایت پاکستان و عربستان سعودی قرار داشت، موازنه در جهـت ایجـاد تعـادل میان پاکستان و جمهوری اسلامی ایران به سود ایران تغییر یافـت، لیکـن حضـور نظامـی بلـندمدت آمریکا در افغانستان خطرهای نوینی را مـتوجه جمهوری اسلامی ایران نموده است. به علاوه معضل مخرب قاچاق مواد مخـدر نـیز تبعات امنیتی خاص خویش را برای جمهوری اسلامی ایران به دنبال داشته است.

۱-٤. مرز غربی

جمهوری اسلامی ایران روابط خویش را با ترکیه تثبیت نموده است ولی مهم‌ترین تهدید امنیتی ایران از جانب همسایه غربی دیگر خویش، یعنی عراق است؛ زیرا به نظر می‌رسد پس از آمریکا عراق را به دلیل مبارزه با تروریسم و نابودی تسلیحات اینکه کشتار دسته جمعی اشغال کرد، حلقه محاصره آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران تکمیل شده است؛ بنابراین می‌توان گفت بی‌ثباتی‌های متعدد در اطراف ایران خطرهایی را متوجه کشور می‌کند، لیکن در شرایط کنونی مهم‌ترین تهدید نسبت به منافع امنیتی جمهوری اسلامی ایران حضور نظامی بی‌سابقه آمریکا در اطراف کشور است.

۲. تهدید اقتصادی

مهم‌ترین تهدیدی که امنیت اقتصادی ایران را در معرض خطر قرار می‌دهد، دور ماندن از تحول و تکامل اقتصادی جهانی به واسطه برخی عوامل داخلی و واکنشهای خارجی است. برجسته‌ترین مانع داخلی، فقدان تضمین‌های امنیتی کافی در قبال فعالیتهای اقتصادی از جمله سرمایه‌گذاری بوده است. از بعد خارجی، وابستگی شدید اقتصاد ایران به درآمد حاصل از صدور نفت، بارزترین نقطهٔ بین‌المللی یا در مواردی قرار گرفتن در نقطه مقابل آن نیز تبعاتی را متوجه جمهوری اسلامی ایران ساخته است. از طرف دیگر تحریمهای اقتصادی آمریکا علیه جمهوری اسلامی ایران در جهت تعدیل یا تغییر رفتار آن برای تطبیق با نظام بین‌المللی در بردارنده پیامدهای منفی امنیتی بوده است.

بدون در نظر گرفتن جنبه سیاسی موضوع از لحاظ اقتصادی، تحریم بین‌المللی یک شاخص منفی قلمداد می‌شود؛ بنابراین اگر اقتصاد ایران از لحاظ شاخصهای فوق، وضعیت مطلوبی نداشته باشد، این امر در بلندمدت دارای آثار امنیتی زیادی در سطح داخلی و خارجی خواهد بود.[۷] در همین

جهت مخالفت آمریکا با عبور خطوط لوله‌های انتقال نفت جمهوریهای نفت‌خیز آسیای مرکزی و قفقاز از ایران که درآمد حاصل از آن اثر بسزایی در سطح رونق و رفاه اقتصاد کشور دارد، تهدیدی نسبت به امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران قلمداد می‌گردد؛ زیرا ایران را از حق طبیعی خود مبنی بر استفاده از مزایای ژئوپلیتیکی خویش محروم می‌سازد. از طرف دیگر چنانچه رونق اقتصادی با مشکل روبرو شود، رشد صنعتی و فناوری مختل می‌شود، در نتیجه کشور با پیامدهای ناشی از توسعه نیافتگی اقتصادی مواجه می‌گردد، به نحوی که بر روی بخشهای دیگر که تداوم کارایی آنها در گرو توسعهٔ اقتصادی است، به نحو منفی اثر می‌گذارد. مهم‌ترین بخش به لحاظ اثرپذیری بخش نظامی است؛ زیرا افزایش توانمندی نظامی به میزان و توسعه صنایع ملی در چارچوب توسعه اقتصادی در جهت دستیابی به فناوریهای نوین امکان‌پذیر است؛ بنابراین ایجاد اخلال در روند توسعه پایدار جمهوری اسلامی ایران، امنیت ملی آن را مخدوش می‌سازد.

۳. تهدید سیاسی

تردیدی نیست که درک جمهوری اسلامی ایران به عنوان حکومتی دینی در میان حکومتهای غیردینی حاکم در کشورهای جهان تا اندازه‌ای دشوار است؛ زیرا طبیعی است که یک مسئله دینی با یک غیردینی در تعارض قرار گیرد، مشکل زمانی حاد می‌گردد که دو طرف نسبت به یکدیگر به واسطه فقدان سازوکارهای منطقی، توانایی شناخت منصفانه‌ای را از یکدیگر نداشته باشند؛ بنابراین سوءتفاهمهایی شکل خواهد گرفت که نتیجه طبیعی‌اش آن است که هر طرف وجود دیگری ار نسبت به وجود خویش تهدید محسوب می‌کند؛ بنابراین هر کدام از طرفین تلاش خواهد کرد تا حداقل تهدید مقابل خود را بی‌اثر سازد. در این فرایند طبعاً طرفی که از قابلیت بیشتری برخوردار باشد، دارای

اثرگذاری بیشتری است و در نقطه مقابل طرف ضعیف‌تر از آسیب‌پذیری بیشتری رنج می‌برد.

به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی ایران به عنوان حکومتی اسلامی با چالشهایی چه در سطح منطقه و چه در سطح بین‌الملل روبرو است؛ زیرا فلسفه شکل‌گیری و تثبیت حکومت اسلامی در ایران واکنشی نسبت به نفوذ بیگانگان در کشور قبل از پیروزی انقلاب اسلامی است.(۸) به علاوه به علت عدم وجود سازوکارهای عادی گفت‌وگو و ارتباط، تفسیرهای نادرست و مغرضانه‌ای از حکومت اسلامی در جهان خارج ارائه شده و می‌شود، دولتهای قدرتمند غیردینی به رهبری آمریکا از تمام ابزارهای سلطه خویش برای فشار بر جمهوری اسلامی ایران استفاده کردند؛ زیرا آمریکا بارها پس از پایان جنگ سرد جمهوری اسلامی ایران را به عنوان یک تهدید عمده نسبت به منافع خویش اعلام کرده است. در شرایطی کنونی تهدید جدید ایران با سیاست ضدایرانی آمریکا در قرار دادن جمهوری اسلامی ایران در محور شرارت از ژانویه ۲۰۰۲ تشدید شده است.(۹)

آنچه مسلم است با استقرار همه‌جانبه آمریکا در مجاورت مرزهای ایران به عنوان ابرقدرت جهان که جمهوری اسلامی ایران را با اتهامات حمایت از تروریسم، تکثیر تسلیحات کشتار دسته جمعی، تلاش در جهت دستیابی به تسلیحات اتمی و مخالفت با روند صلح اعراب ـ اسرائیل به عنوان تهدید کننده منافع خویش اعلام نموده است، شرایط نوینی بر منطقه حاکم شده است که جایگاه و اعتبار جمهوری اسلامی ایران را در سطح بین‌المللی تحت تأثیر قرار داده است؛ بنابراین منطقی است آمریکا در شرایط کنونی به عنوان تهدیدی نسبت به امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران از جمله نسبت به نظام اسلامی و ارزشهای وابسته به آن تلقی شود؛ به همین دلیل شایسته است سیاست‌گذاران ایرانی با شناخت نسبت به جایگاه کشور خویش از یک طرف و آگاهی نسبت

بـه قواعـد رفـتاری حـاکم بـر روابـط بین‌المللی، با اتخاذ راهبردهای مناسب در جهـت خنثی‌سازی، کنترل یا کاهش پیامدهای تهدیدهای موجود گام بردارند. به کارگـیری راهـبردهای مناسـب در جهـت تأمیـن امنیت ملی به عنوان مهم‌ترین هـدف سیاسـت خارجـی جمهـوری اسـلامی ایـران مستلزم شناخت صحیح از شـرایط جدیـد حاکم بر منطقه و نظام بین‌الملل در نتیجه تغییرات صورت گرفته اسـت؛ زیـرا سیاسـت خارجـی هـر کشوری متأثر از محیط پیرامون آن است. به علاوه توجه به قابلیتهای داخلی و خارجی کشور عاملی اساسی در اتخاذ راهبرد اسـت. بـا در نظـر گرفتـن شرایط فوق، ضرورت تطبیق اهداف سیاست خارجی جمهـوری اسـلامی ایـران بـا اوضـاع مـتحول جهانـی در سایه پیروی از الگوی عقلانـی انکارناپذیـر اسـت؛ زیـرا موفقیـت سیاسـت خارجـی در گـرو ارزیابی عملکـرد گذشـته و اتحـاد راهـبردهای عمل‌گرایانه است؛ بنابراین ضرورت دارد سیاسـت خارجـی بـه صورت پویاتر، پاسخگوتر، متنوع‌تر، سازگارتر، جامع‌تر و کارآمدتر در آید.[۱۰]

جهانـی شـدن موجـب تغـیرات فزایـنده و پرشـتاب در همـه عرصـه‌هـای فرهنگـی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌شود. همچنین استمرار حاکمیت ملی جمهـوری اسـلامی ایـران را مـنوط به شرایط به مراتب سخت‌تر و پیچیده‌تر از گذشـته مـی‌نمـاید. آنچـه ایـران امروز را در برابر برخی پیامدهای جهانی شدن مصـون مـی‌نماید، اصلاح ساختار سیاسی اقتصادی و اجتماعی است. فوری‌ترین وظیفه، اصرار و اقدام به عدالت اجتماعی، ریشه‌کن ساختن تبعیض، مبارزه قاطع با فشار سیاسی، مالی و اداری، افزایش احساس آرامش و امنیت و تقویت درآمد عمومـی و بالأخـره یکپارچگـی داخلـی اسـت. انسـجام نخبگان فکری بر حول محـور تعریفـی واحد از منافع ملی، بر مصونیت جمهوری اسلامی ایران در قبال امـواج منفی جهانی شدن می‌افزاید. بدین جهت اداره با تدبیر امور و سروسامانی نـو در کشـور ضـرورت تـام دارد. جمهـوری اسلامی ایران با پشتوانه مردمی و

فرهنگ غنی اسلام می‌تواند و باید، با استفاده از فرصتهای موجود ضمن تحکیم موقعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و افزایش کارآمدی خود در روند جدید جهانی با اتخاذ سیاست تعامل فعال، سازنده و چالشگر حاکمیت ملی و استقلال خود را حفظ کند و تهدید علیه منافع ملی خود را به حداقل ممکن برساند.[۱۱] دستیابی جمهوری اسلامی ایران به چنین سیاست خارجی با ویژگیهای مذکور نیازمند انتخاب منطقی سیاست‌گذاران است انتخاب بهترین سیاستی که متضمن پیشبرد امکان برای دستیابی، تأمین و افزایش امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران باشد که تمام مؤلفه‌های آن استقرار نظم و ثبات، فقدان تهدید نسبت به تمامیت ارضی و نظام و ارزشهای وابسته به آن و تداوم روابط و تعامل منطقی با جهان به منظور توسعه پایدار در ابعاد مختلف را شامل بشود. در این جهت الگوی تعادل تهاتری پیشنهاد می‌شود.

ب. الگوی تعادل تهاتری

الگوی تعادل تهاتری بر این مهم تأکید می‌کند که چنانچه تلاش دولت برای دستیابی، حفظ و افزایش امنیت ملی عرصه داخلی یا عرصه خارجی نوعی دادوستد تلقی شود، طرفین دادوستد در عرصه داخلی دولت و ملت و در عرصه خارجی دولت و جامعه بین‌الملل (اعم از کشورها و سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی) در شرایط منصفانه به همان نسبت که هزینه می‌پردازند، به همان نسبت از مزایا و منافع برخوردار گردند. طبیعی است اگر یک طرف دادوستد در عرصه خارجی فرصت‌طلب‌تر، منفعت‌طلب‌تر، واقع‌بین‌تر و عمل‌گراتر باشد آگاهانه عمل می‌نماید و سود بیشتری به دست خواهد آورد. پیش‌شرایط اساسی موفقیت در اجرای چنین الگویی وجود شرایط عقلانی قدرت‌ساز در ابعاد مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و دفاعی است. در چارچوب الگوی تعادل تهاتری، در عرصه فرهنگی ـ سیاسی داخلی، تکثرگرایی؛ در عرصه سیاست

خارجی، دیپلماسی تنش‌زدایی؛ در عرصه اقتصادی، توسعه اقتصادی و همکاری همراه با رقابت و در عرصه دفاعی، همکاری دفاعی دوجانبه یا چندجانبه پیشنهاد می‌گردد. به کارگیری مجموعهٔ این سیاستها به ترسیم و تثبیت چهره‌ای مردم‌سالانه، ثبات بخش، شفاف، قدرتمند و در نهایت مثبت و سازنده از جمهوری اسلامی ایران کمک خواهد نمود. به علاوه در سایه شکل‌گیری چنین شرایطی دیگر تهدیدات فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و دفاعی به امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران به شدت سابق مطرح نخواهد بود؛ زیرا در شرایط تفاهم، تعامل و تعادل، آسیب‌پذیریهای ناشی از تعارض وجود ندارد؛ بنابراین در جهت تکمیل بحث، کالبدشکافی سیاستهای پیشنهادی در چارچوب الگوی تعادل تهاتری ضروری به نظر می‌رسد.

۱. تکثرگرایی فرهنگی سیاسی

نخستین راه تخفیف و درمان آسیب‌پذیریهای فرهنگی که بیشتر از ناحیه قومیتهای مختلف متوجه امنیت ملی ایران است، پذیرش واقعیتهای گوناگون فرهنگی جامعه ایرانی است.[۱۲]

در سایه پذیرش این واقعیت، بهترین راه حل، تلاش در جهت نهادینه کردن تکثرگرایی فرهنگی است. این سیاست در بردارنده نوعی برابری و تعادل برای همه مردم است؛ بنابراین هیچ کس احساس تبعیض نخواهد کرد؛ زیرا کرامت و ارزش والای انسانی در احساس آزادی و برابری متبلور می‌شود؛ به همین دلیل اجرای اصول پانزدهم، نوزدهم و بیستم قانون اساسی نوید دهنده افزایش امنیت و کرامت انسانی در سایه اعتقاد راسخ به تکثرگرایی فرهنگی است که دستاورد آن توسعه فرهنگی است.[۱۳] اصولاً توسعه فرهنگی به معنی توسعه فعالیتهای فرهنگی از طریق گسترش دسترسی به ابزارهای فرهنگی است که در واقع به معنی توسعه فرهنگ به معنای خرد

آن اسـت، لیکـن نـباید از بعـد فرهنگـی توسـعه نـیز غافل شد. منظور از بعد فرهنگـی توسـعه، تقویت جنبه انسانی و انگیزه‌ای توسعه است، در واقع عامل مهمـی که در تحقق توسعه در هر نقطه از جهان پیش از این مورد غفلت قرار گرفـته و اکـنون مـی‌باید به آن توجه کافی مبذول شود، موضوع انگیزه جمعی مـردم یـا اجـتماعات بـرای پیشرفت و توسعه است که به میزان زیادی توسعه فرهـنگ تعییـن مـی‌شـود؛[۱۴] بنابرایـن توسعه فرهنگی نه تنها آسیب‌پذیریهای داخلی فرهنگی جمهوری اسلامی ایران را کم‌رنگ می‌کند، بلکه دولت را قادر مـی‌سـازد در پـرتو چنیـن فرهـنگ تکثرگرا و توسعه یافته‌ای بر افکار عمومی جامعـه بین‌المللی تأثیر مثبت بگذارد؛ بنابراین چنان که صاحب‌نظران معتقدند توسعه فرهنگی مقدمه‌ای برای توسعه سیاسی است.

در جهـان کنونـی چـنانچه سیاسـت‌گـذار ایرانـی درصدد این است که هیچ تهدیـد جدی‌ای متوجه کشور نباشد، باید توسعه سیاسی را جدی بگیرد. توسعه سیاسـی بـه معنـی بسترسـازی مناسـب بـرای آزادیهـای اساسـی همچون ایجاد مشـارکت سیاسـی همـراه بـا تکثرگرایـی اسـت. در پرتو وجود چنین شرایطی، جامعـه، حکومـت و دولـت مـردم‌سالار مبتنی بر ارزشهای اصیل اسلامی ایرانی تثبیـت مـی‌گـردد. چنیـن دولتـی نه‌تنها به نقض حقوق و آزادیهای اساسی مردم نمـی‌پـردازد، بلکه با فراهم کردن شرایط مناسب و یکسان، مردم را در خصوص اسـتفاده از امکانـات فـوق تشـویق می‌نماید. در چارچوب تثبیت نهادهای مردم سـالار مشـکلات و تهدیداتـی که در این خصوص متوجه دولت و نظام سیاسی جمهوری اسلامی ایران است، کاهش یافته یا برطرف می‌گردد؛ بنابراین در عصر جهانـی شـدن هـر چـه دولتمردان ایرانی سیاست تکثرگرایی سیاسی که مستلزم مشـارکت سیاسـی مـردم است را تعمیق بخشند، مسیر اجرایی نمودن سیاستهای دیگـر نظام اسلامی در زمینه افزایش امنیت ملی به ویژه دیپلماسی تنش‌زدایی در عرصه سیاست خارجی هموارتر می‌گردد.

۲. دیپلماسی تنش‌زدایی

در نظام به هم پیوسته جهان معاصر سودمندترین و در عین حال کم‌هزینه‌ترین سیاست برای تأمین امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، اجرای دیپلماسی تنش‌زدایی است. برخی دیپلماسی را یکی از انواع قدرت ملی دانسته‌اند، در حالی که عده‌ای دیگر دیپلماسی را از جمله عوامل قدرت به شمار آورده‌اند. به عقیده این دسته دیپلماسی یک مجرای ارتباط بین کشورها است که تأثیر آن بستگی به عوامل دیگر قدرت مانند قدرت نظامی و اقتصادی و تبلیغاتی یک کشور دارد. در مقابل دسته اول معتقدند کیفیت دیپلماسی قوی یا ضعیف یک نوع قدرت ملی است؛ زیرا دیپلماسی قوی می‌تواند به طور کامل از عوامل موجود کشور به نفع هدفهای سیاست خارجی استفاده کند و پرستیژ و نفوذی بیش از حد خود کسب کند.[۱۵] گاهی تأمین امنیت فقط از طریق دیپلماسی ظریف به دست می‌آید؛ به همین دلیل گفته‌اند گاهی یک حرکت دیپلماتیک می‌تواند نتایجی را که چند لشکر در صحنه کارزار قادر به دستیابی به آن نیستند، به دست آورد.[۱۶] به این دلیل دیپلماسی تنش‌زادیی توصیه می‌گردد. اصولاً تنش‌زدایی به معنی کاهش تنشها و دور نمودن شرایط جنگی میان کشورهای دُشمن است؛ بنابراین کارآمدی دیپلماسی تنش‌زدایی به دو عامل بستگی دارد: اول اینکه دو طرف مناقشه به این باور برسند که در شرایط اشتراک نظر به منافع بیشتری دست خواهند یافت تا اینکه در وضعیت مناقشه بمانند؛ دومین عامل در حمایت از دیپلماسی تنش‌زدایی این است که دو طرف در چارچوب شرایط موافقتنامه به ایجاد اراده پایدار که به بهبود شرایط امنیتی و اقتصادی می‌انجامد، دست یابند. موافقتنامه رفتارهای مطلوب را تشویق نموده و از رفتارهای نامطلوب ممانعت به عمل می‌آورد. وجود موافقتنامه بین کشورها می‌تواند محرک ایجاد توافقنامه‌های مهم‌تر که منجر به اقدامات اعتمادسازی می‌شوند، باشد.[۱۷] سیاست تنش‌زدایی بر این فرض استوار است که ایران با

موقعیت تاریخی و ژئوپلیتیکی بسیار حساس و با سابقهٔ چندین هزار ساله تمدنی باید به عنوان بازیگر منطقه‌ای و جهانی جایگاه راستین خود را به دست آورد. سیاست تنش‌زدایی از طریق گفت‌وگو و مفاهمه دیدگاهی است واقع‌گرا و در جهان پراز تعارض هم می‌تواند پاسخگوی ارزشها باشد و هم اینکه منافع ملی را در سطوح مختلف فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی تأمین نماید. سیاست تنش‌زدایی از اولویتهای امنیتی و ایدئولوژیکی به سمت همگرایی و همکاری همه‌جانبه پیش می‌رود و در نتیجه زمینه‌های بیشتری را برای گفت‌وگوی میان تمدنها و همگرایی چندجانبه حکومتی فراهم می‌آورد. سیاست تنش‌زدایی تمام جوامع را از خشونت و دشمنی به تحمل یکدیگر و همکاری متقابل فرا می‌خواند و با تأکید بر کثرت‌گرایی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و رعایت اصل تساهل و مدارا در روابط بین‌الملل، کشورها را به شرکت فعال‌تر و گسترده‌تر در سازمانهای منطقه‌ای و بین‌المللی ترغیب می‌نماید؛[۱۸] بنابراین اهمیت دیپلماسی تنش‌زدایی در بهبود شرایط امنیتی هر کشوری به خوبی مشهود است. چنان که در این برهه دولت جمهوری اسلامی ایران باید با بهره‌برداری از دیپلماسی تنش‌زدایی به شیوه‌ای عمل‌گرایانه منافع خویش را تعقیب نماید. طبیعی است وجود جو بی‌اعتمادی و بدبینی میان جمهوری اسلامی ایران و کشورهای دیگر به وجود آورنده تنش بوده است؛ بنابراین پیروی از سازوکارهای گفت‌وگو به عنوان ابزاری مسالمت‌آمیز در جهت فرو ریختن دیوار بی‌اعتمادی و رفع بدبینیها و نگرانیهای کشورهای دیگر به منظور انعقاد معاهدات مودت‌آمیز براساس احترام متقابل، پیش‌شرط اصلی موفقیت در دیپلماسی تنش‌زدایی است. همان طور که رئیس جمهور خاتمی دکترین گفت‌وگوی تمدنهای خویش را در این جهت مطرح نمود. اصولاً در نتیجه گفت‌وگوی بین دو طرف اختلاف، شناخت صحیح حاصل می‌شود. در نتیجه براساس شناخت به وجود آمده می‌توان مواضع سنجیده‌تری اتخاذ نمود، لیکن

اگر گفت‌وگویی در میان نباشد، دو طرف اختلاف بر اساس پیش‌داوریهای خویش یا نظرهای القایی دیگران نسبت به یکدیگر موضع‌گیریهای نادرست اتخاذ می‌کنند. در جهت تعدیل شرایط موجود دیپلماسی تنش‌زدایی و دکترین گفت‌وگوی تمدنها به تصحیح تصویر جمهوری اسلامی ایران نزد دولتها و افکار عمومی بین‌المللی منجر گشت؛ زیرا اعلام دکترین گفت‌وگوی تمدنها نشان دهندهٔ رفتار سیاسی صلح‌آمیز جمهوری اسلامی ایران بود. بر این اساس تنش‌زدایی در عصر جهانی شدن اقتصاد، ارتباطات و اطلاعات می‌تواند یکی از مؤثرترین راه‌حلهای مسائل و مشکلات در روابط خارجی باشد. تنش‌زدایی به منزله واکنشی مناسب به پدیده جهانی شدن، منادی دعوت جهان به صلح مبتنی بر عدالت و مساوات است که بر نهادینه شدن مقررات حقوق بین‌الملل و کاهش تشنج در دو سطح منطقه‌ای و جهانی و حذف زور در روابط بین‌الملل تأکید دارد.(۱۹) بهبود و تعمیق روابط با اروپا در چارچوب دیپلماسی تنش‌زدایی(۲۰) از جمله اصلاح نوع تعامل و گفت‌وگوی اتحادیه اروپا از گفت‌وگوی انتقادی به گفت‌وگوی سازنده با جمهوری اسلامی ایران و توسعه روابط با کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس از جمله انعقاد موافقت‌نامه امنیتی بین دو کشور جمهوری اسلامی ایران و عربستان سعودی و آغاز روند از سرگیری روابط بین جمهوری اسلامی ایران و مصر از جمله دستاوردهای دیپلماسی تنش‌زدایی در سالهای اخیر است با وجود این برای اینکه دولت جمهوری اسلامی ایران بتواند سیاست خارجی هوشمندانه و مسالمت‌آمیز خویش را در جهت تأمین و افزایش امنیت ملی استمرار بخشد، رعایت شرایط و قواعد زیر ضروری به نظر می‌رسد:(۲۱)

۱. دوری گزیدن از عدم واقع‌گرایی و اتخاذ رفتارهای عمل‌گرایانه؛

۲. تطبیق اهداف سیاست خارجی بر مبنای منافع ملی، به ویژه امنیت ملی و تعقیب نمودن آنها با قدرت کافی؛

۳. نگریستن به عرصه سیاسی بین‌المللی با در نظر داشتن زاویه دید سایر دولتها؛
٤. انعطاف‌پذیر بودن در مورد مسائل غیرحیاتی؛
٥. گذشتن از موارد بی‌ارزش برای دستیابی به امتیازهای واقعی؛
٦. قرار ندادن خویش در شرایط ضعف (تحت فشار) برای اتخاذ تصمیم در حوزه خارجی؛
٧. عدم یکسان انگاری منافع خویش با منافع هم‌پیمانان و عدم دادن اجازه تصمیم‌گیری به آنها.

در پرتو رعایت این قواعد دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی ایران قادر خواهد بود با شناخت لازم از اهداف سایر دولتها و قدرت بالقوه و بالفعل خویش تعقیب نموده و محقق سازد. به علاوه دستیابی، تضمین و افزایش شاخصهای امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران، یعنی استقرار نظم و ثبات، شرایط عاری از تهدید و تداوم تعامل منطقی به منظور توسعه پایدار ایجاب می‌نماید دولت با اتخاذ دیپلماسی تنش‌زدایی و رعایت قواعد مربوط به آن به وضعیت تفاهم و اعتماد متقابل مؤثرتری با دنیای خارج دست یابد تا یکی از شاخصهای امنیت ملی که تداوم روابط و تعامل منطقی به منظور توسعه پایدار است، عینیت یابد و روند توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی ایران نیز در پرتو همکاری همراه با رقابت با دنیای خارج در مسیری طبیعی، منطقی و سودمند قرار گیرد.

۳. توسعه اقتصادی (همکاری همراه با رقابت)

یکی از مهم‌ترین تحولات دهه‌های اخیر افزایش ارتباط و وابستگی متقابل اقتصاد جهانی است. در جهان امروز هیچ کشوری نمی‌تواند در انزوای اقتصادی دوام بیاورد. تمام جنبه‌های زندگی اقتصادی یک کشور با اقتصاد سایر کشورها

در ارتباط است. این ارتباط به شکل جابه‌جایی بین‌المللی کالاها و خدمات، کارگر، منابع سرمایه‌ای و تکنولوژی است؛ بنابراین جهانی شدن اقتصاد یک واقعیت است که باید آن را درک نمود و دلایل وجودی آن را مشخص ساخت، چنان که مهم‌ترین علت آن نوآوریهای صورت گرفته در زمینه فناوری ارتباطات و اطلاعات است.[۲۲] ناگفته پیداست کشورهایی که تصمیم به کناره گرفتن از فرایند جهانی شدن می‌گیرند، به نوعی سیاست خوداتکایی کامل علاقه دارند، لیکن شواهد نشان می‌دهد که این روش به رونق نمی‌انجامد و یک انتخاب منطقی و عقلانی نیست. براساس تحلیل فوق می‌توان انتظار داشت که ادامه روند جهانی شدن به معنی محدود شدن میزان اثر سیاست پولی مستقل و مهارها، کاهش استقلال سیاست مالی، افزایش نابرابری بین کشورها و سرانجام افزایش نیاز به هماهنگی و همکاری اقتصادی است.[۲۳]

برای آنکه دولت جمهوری اسلامی ایران بتواند با آمادگی مطلوب در این وادی گسترده سیر و صعود نماید، بهتر است فرایند توسعه فرهنگی و سیاسی را با موفقیت پشت سر گذارد؛ زیرا توسعه فرهنگی و سیاسی بسترسازی مناسبی برای توسعه اقتصادی است توسعه اقتصادی به مفهوم علمی نگریستن به مسائل اقتصادی، منطقی نمودن اهداف اقتصادی، تدوین قوانین کارآمد اقتصادی در جهت آفرینش فرصتهای برابر برای همه و جلب مشارکت همگانی در فعالیتهای اقتصادی تضمین سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در تمام مراحل و حذف قوانین محدود کننده آن، اعتقاد به وابستگی متقابل و همکاری در عین رقابت به منظور تکوین اقتصادی پویا و پررونق است؛ زیرا در پرتو وابستگی متقابل می‌توان به بلوغ عقلانیت و اعتماد در جهان امروز دست یافت؛[۲٤] بنابراین شایسته و بایسته است که سیاست‌گذار ایرانی در چارچوب تأمین منافع در این مسیر حرکت نماید؛ زیرا همکاری همراه با رقابت، توسعه اقتصادی جمهوری اسلامی ایران به ارمغان خواهد آورد.

بنابرایـن بـرای تضمین منافع خویش باید فرایند نوسازی و توسعه ملی را با گامهای منطقی، سنجیده و پایدار به سرانجامی مطلوب برساند. در نتیجه نباید از ورود بـه تعاملات اقتصادی بیم داشته باشد. چنانچه چین ورودی هدفمند نباشد در جهـت دستیابی به منافع بیشتر نیست؛ بنابراین منطقی است که سیاست‌گذار ایرانـی سیاسـتهای کـم‌بـازده و هزیـنه بـر انحصـاری را بر سیاستهای پربازده و سودآور رقابتی ترجیح دهد.

محـور چنیـن برنامه‌ریزی جدید، باید اقتصادی کردن سیاست خارجی باشد. تغیـیر شـرایط جهانـی در ابتدای قرن بیست و یکم و جهانی شدن اقتصاد، انجام چنیـن تحولـی را اجتـناب‌ناپذیـر کـرده است؛ زیرا شرایط داخلی و خارجی کل واحدهـای نظامـی بیـن‌المللی را تحت‌الشعاع قرار داده است. در چنین شرایطی یـک سیاسـت خارجـی که نگرش اقتصادی داشته باشد و بتواند منافع تجاری و سیاسـتهای اقتصـادی را یکـی از ارکـان ملاحظـات خود قرار دهد،[(۲۵)] ضرورتی تاریخی ـ حیاتی برای جمهوری اسلامی محسوب می‌شود.

یکـی از ویژگـیهای حـاکم شـدن نگـرش اقتصادی، ایجاد و بهبود روابط و همکاریهـای اقتصـادی دوجانـبه، مـنطقه‌ای و بین‌المللی با کشورها و سازمانهای جهانـی اسـت. مـنافع اقتصـادی ایران نظیر انتقال فناوری پیشرفته و جذب منابع سـرمایه‌ای ایجـاب مـی‌کـند که دولت براساس احترام، اعتماد و منافع متقابل به بهـبود روابـط اقتصادی با کشورهای اثرگذار بر نظام اقتصادی بین‌المللی بپردازد. چـنان کـه بـاید تجـربه مجموعـه‌ای از کشـورها نظیر کشورهای واقع در منطقه آسـیای جنوب شرقی در زمینه همکاری اقتصادی در سطح منطقه‌ای مورد توجه قـرار گـیرد. اگرچه تأسیس سازمان همکاری اقتصادی (اکو) به وسیله سه کشور ترکـیه، جمهـوری اسـلامی ایران و پاکستان که در ادامه با عضویت جمهوریهای مسـلمان آسـیای مرکزی و قفقاز و افغانستان قلمرو گسترده‌تری را شامل گشت،

متأثر از تجربه کشورهای آسیای جنوب شرقی بود، لیکن اکو همانند آ.س.آن. به اهداف مورد نظر خویش دست نیافته است.

تحت چنین شرایطی منطقی به نظر می‌رسد که ابتدا دولت جمهوری اسلامی ایران به برقراری روابط مطلوب و پایدار فرهنگی، سیاسی و اقتصادی دوجانبه و چندجانبه با کشورها و سازمانهای مهم اقتصادی جهان اقدام نماید تا قابلیتهای لازم برای تعامل نزدیک‌تر آن با سازمانهای همکاری اقتصادی مهم نظیر اتحادیه اروپایی و آ.س.آن فراهم شود. در پرتو وجود ارتباطات اقتصادی با چنین سازمانهایی جمهوری اسلامی ایران می‌تواند با استفاده از تجربیات آنها، موقعیت اقتصادی خویش را ارتقا بخشد به علاوه جهت تطبیق و تعامل با اقتصاد جهانی، آسیب‌پذیریهای اقتصادی خود را تا حد ممکن کاهش دهد؛ بنابراین شرایط مشارکت پایدار جمهوری اسلامی ایران در صحنه رقابت بین‌المللی برای اثرگذاری بر روند شکل‌گیری قواعد بازی حاکم در تعاملات اقتصادی فراهم می‌شود تا در آینده با مشکل و مانعی برای عضویت در سازمان تجارت جهانی مواجه نشود، در نتیجه تحقق چنین شرایطی، توسعه پایدار جمهوری اسلامی ایران به عنوان یکی از مؤلفه‌های امنیت ملی در تمام زمینه‌های لازم برای تضمین جنبه سخت‌افزاری امنیت ملی در چارچوب همکاریهای دفاعی دوجانبه و چندجانبه، بازدارندگی و حفظ صلح آماده خواهد شد.

٤. همکاریهای دفاعی دوجانبه و چندجانبه

ظرفیتهای باقی مانده در جهت تأمین، حفظ و افزایش امنیت ملی را می‌توان با برقراری روابط و همکاریهای دفاعی دوجانبه و چندجانبه کشورها و سازمانهای دیگر در سطح منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای تکمیل نمود. ولی باید توجه داشت که در ایجاد این روابط باید به صورت متعادل حرکت نمود؛ زیرا جمهوری اسلامی ایران با توجه به توان اثرگذاری‌ای که در روند تحولات

منطقه‌ای و جهانی دارد، ایجاب می‌نماید با همه کشورها در جهت تأمین منافع خویش در تعامل باشد. به علاوه به علت آنکه جایگاه جمهوری اسلامی ایران به مقتضای تحولات منطقه‌ای و بین‌المللی همیشه در حال پویایی و دگرگونی است، دولت جمهوری اسلامی ایران باید با آگاهی کامل از شرایط فوق همکاریهای دفاعی دوجانبه و چندجانبه دفاعی را در جهت ارتقای شاخصهای امنیتی خویش در دستور کار قرار دهد. روابط دفاعی، امنیتی کنونی ایران با کشورهای دیگر بیشتر حالت تعدیلی دارد، چنین روابطی به برقراری کامل موازنه یا محو کامل تهدید نسبت به امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران نمی‌انجامد. مثلاً در چارچوب منطقه‌ای روابط امنیتی جمهوری اسلامی ایران با عربستان سعودی یا در چارچوب روابط دفاعی ـ امنیتی جمهوری اسلامی ایران با روسیه از شدت تهدیدهایی که به طور مثال از جانب آمریکا متوجه نظام اسلامی است، خواهد کاست، ولی آنها را کاملاً از بین نخواهد برد. چنان که ممکن است کشورهای همکاری کننده با ایران در زمینه‌های دفاعی امنیتی به مقتضای منافع ملی خویش هماهنگ با آمریکا در جهت اعمال فشار بر آمریکا گام بردارند؛ بنابراین چنین روابطی دارای ثبات لازم نبوده، راهبردی ارزیابی نمی‌گردد. چنان که روابط دفاعی امنیتی جمهوری اسلامی ایران تنها با دو یا چند کشور تأمین کننده امنیت ملی آن نخواهد بود. در نتیجه جمهوری اسلامی ایران بایستی دارای بینشی جهانی بوده، امنیت ملی خویش را در چارچوب ثبات، امنیت و صلح منطقه‌ای و بین‌المللی ببیند.

تجربه تاریخی ایران از دیرباز تاکنون بیان می‌کند که ایران همیشه در معرض تهدیدات نظامی قرار دارد؛ بنابراین برای خنثی‌سازی یا کاهش تهدیدات نظامی ایجاب می‌کند که جمهوری اسلامی ایران به لحاظ دفاعی در موقعیت مطلوب قرار داشته باشد. با این توضیحات جمهوری اسلامی ایران باید به مقتضای منافع و امنیت ملی خویش با نهادینه ساختن مشارکت سیاسی و جلب حمایت افکار

عمومی در سطح داخلی و پیروی از دیپلماسی تنش‌زدایی، و اعتمادسازی در سطح بین‌المللی با دستیابی به فناوریهای پیشرفته صنعتی ـ ارتباطی در سایه همکاری همراه با رقابت در عرصه جهانی در جهت تأمین امنیت وجودی و رفاهی بخشهای مختلف ملت گام برداشته،[۲۶] به علاوه با اتخاذ سیاست تعامل سازنده از طریق انعقاد پیمانهای دوجانبه، چندجانبه با همکاری و عضویت در سازمانهای همکاری دفاعی ـ امنیتی منطقه‌ای و بین‌المللی اثرگذار در عرصه‌های اقتصادی و دفاعی در روند ایجاد ثبات امنیت و حفظ صلح منطقه‌ای و بین‌المللی نقش قدرتمندی را ایفا نماید. به ویژه در شرایط کنونی منطقه‌ای و بین‌المللی پس از حوادث تروریستی یازدهم سپتامبر و اوضاع جاری در دوسوی مرزهای شرقی و غربی ضرورت دارد دولت با پیروی از الگوی تعادل تهاتری مبتنی بر اجرای تکثرگرایی فرهنگی و سیاسی، دیپلماسی تنش‌زدایی، توسعه اقتصادی همکاری همراه با رقابت و همکاری دفاعی در جهت تأمین، حفظ و افزایش امنیت ملی خویش نقش شایسته و فعالی را در جریان فرایند امنیت‌سازی، صلح‌سازی و حفظ صلح در سطح منطقه‌ای با عضویت در سازمانهای همکاری همچون شورای همکاری خلیج فارس و ساختارهای نوین امنیتی در حال شکل‌گیری در سطح منطقه به علاوه هماهنگی و همکاری با سازمانهای فرامنطقه‌ای و بین‌المللی که در حال انجام مأموریتهای صلح‌سازی و حفظ صلح در سطح منطقه هستند، ایفا نماید. با شکل‌گیری چنین شرایطی مؤلفه‌های امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران استقرار نظم و ثبات، شرایط عاری از تهدید نسبت به تمامیت ارضی، بقای نظام و ارزشهای وابسته به آن و تداوم روابط و تعامل منطقی به منظور توسعه پایدار در بالاترین سطح تأمین و تضمین خواهد شد.

بنابراین ایرانی با ثبات عاملی مطمئن در روند صلح‌سازی و امنیت‌سازی منطقه‌ای و بین‌المللی خواهد بود. عقلانیت اسلامی ایرانی نیز چنین اقتضا می‌کند ولی هیچ گاه نباید چنین تصور کرد که دیگر تهدیدی وجود ندارد، تهدید همیشه

وجود خواهد داشت؛ بنابراین دستگاه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران همیشه باید در تشخیص نوع و میزان تهدیدات و تشخیص منافع خویش، هماهنگ با واقعیات منطقه‌ای و بین‌المللی حساسیت لازم را داشته باشد.

نتیجه‌گیری

در پژوهشهای مربوط به علوم اجتماعی از جمله علوم سیاسی و روابط بین‌الملل توجه به این مهم ضروری است که باید از مطلق‌بینی پرهیز نمود یا به عبارت دیگر با دید صرفاً ایجابی یا سلبی به امور نگاه ننموده، بلکه با نگرش و بینش جامع‌الاطرافی شرایط وقایع سیاسی را مورد تحلیل قرار داده، به نظریه‌سازی و الگوپردازی اقدام نمود. با اعتقاد به واقع‌بینی و عمل‌گرایی، پس از بررسی جایگاه جمهوری اسلامی ایران در منطقه و نظام بین‌الملل و اثرگذاری و اثرپذیری آن از محیط منطقه‌ای و بین‌المللی و در جهت پاسخ به پرسش ارائه الگویی مناسب برای تأمین، حفظ و افزایش امنیت ملی نتیجه زیر به دست آمد:

الگوی تعادل تهاتری در عرصه سیاست خارجی با تکیه بر ایجاد شرایط عقلانی قدرت‌ساز در ابعاد مختلف فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و دفاعی با رعایت شرایط ذیل مناسب‌ترین الگو برای تأمین، حفظ و افزایش امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران است:

۱. در بعد فرهنگی و سیاسی داخلی، در زمینه تکثرگرایی فرهنگی و سیاسی اهتمام شود؛
۲. در عرصه سیاست خارجی، دیپلماسی تنش‌زدایی با تأکید بر اصول اعتمادسازی و شفافیت هماهنگی و همکاری و در عین حال حفظ اقتدار ملی اجرایی و عملیاتی شود؛

۳. در زمینه اقتصادی در پرتو همکاری همراه با رقابت و ورود به بازار اقتصاد جهانی و همگرایی با آن، زمینه توسعه اقتصادی و رفاه ملی فراهم گردد؛

٤. در پرتو عمل به شرایط مذکور به ویژه توسعه اقتصادی وضعیت دفاعی کشور بهبود یافته، به علاوه به دلیل ترسیم تصویری صلح‌دوست از جمهوری اسلامی ایران در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی امکان همکاری با دولتها و سازمانهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای دیگر در عرصه‌های مختلف امنیت‌سازی و صلح‌سازی و حفظ صلح فراهم شده که به نحو غیرقابل انکاری به افزایش امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران در تمام سطوح منجر خواهد شد؛

۵. با توجه به نتیجه فوق، در دوران کنونی شایسته و بایسته است دولتمردان جمهوری اسلامی ایران با توسعه نگرشهای خویش نسبت به امنیت ملی در سطوح نظری و عملی هماهنگ با عصر جهانی شدن با تکیه بر الگوی تعادل تهاتری افزایش استانداردهای امنیتی در ایمن‌سازی داخل و تهدیدزدایی خارجی را جستجو نمایند. این مهم با بهره‌برداری به هنگام از فرصتهای موجود در سطوح منطقه‌ای و بین‌المللی در فرآیند امنیت‌سازی، صلح‌سازی و حفظ صلح تکمیل می‌شود. در سایه چنین شرایطی جمهوری اسلامی ایران در تعامل مؤثرتر با جهان پیچیده کنونی قابلیتها و کاکردهای منحصر به فرد خویش را نیز عینیت بخشیده، جایگاه و اعتبار منطقه‌ای و بین‌المللی شایسته خویش را به دست خواهد آورد.

یادداشت‌ها

۱. مجتهدزاده، پیروز، *ایده‌های ژئوپلتیک و واقعیتهای ایرانی*، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، ص ۴۰۳.

۲. ازغندی، علیرضا، «تنش‌زدایی در سیاست خارجی، مورد جمهوری اسلامی ایران»، **مجله سیاست خارجی**، سال سیزدهم، زمستان ۱۳۷۸، ص ۱۰۴۱.

۳. رنجبر، مقصود، *ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸.

4. Chubin, Shah, ***Iran's National security***, in Geffery kemp and Janice Gross stein (ed) ***Power Keg in the Middle East***, Lanham; Rowman and Littlefield publisher Inc, 1995, p. 109.

۵. نجاتی، غلامرضا، *تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران*، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسان، ۱۳۷۳، ص ۱۵۲.

۶. دهقان طرازجانی، محمود، اولویتها و منابع تهدید منافع ملی ایران در آسیای مرکزی و قفقاز، *اطلاعات سیاسی ـ اقتصادی* سال چهاردهم، شماره ۱۴۶-۱۴۵، مهر و آبان ۱۳۷۸، ص ۶۸.

7. ***Iran's Nationalsecurity***, op cit, p. 109.

8. Sariolghalam, Mahmood, "Understanding Iran Getting Past Stereotypes and Mythology" ***The Washington Quarterly***, Atumn, 2003 p, 79.

9. Maleki, Abbas, and Kaveh, Afrasiabi, "Iran's Foreign policy After 11 September", ***the Brown Journal of world Affairs,*** Volume Issue 2, winter / Spring 2003, p.2.

10. Ramazni, Roubollah, ***Iran Foreign policy 1941 – 1973***, Virginia, University Press of Virginia, 1975, p.20.

۱۱. روحانی، حسن، «مفهوم حاکمیت قبل و بعداز ۱۱ سپتامبر پیامدهای حقوقی و سیاسی» ***فصلنامه سیاست خارجی***، سال هفدهم، شماره اول بهار ۱۳۸۲، ص ۲۷.

۱۲. الطایی، علی، ***بحران هویت قومی در ایران***، تهران، نشر شادگان، ۱۳۷۸، ص ۱۹۹.

۱۳. اصل پانزدهم قانون اساسی به این نکته اشاره دارد که استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه‌های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس در کنار زبان فارسی آزاد است. همچنین اصول نوزدهم و بیستم قانون اساسی بر اصل برابری مردم در تمام زمینه‌ها با رعایت موازین اسلام تأکید کرده است.

۱٤. اجلالی، پرویز، ***سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی فرهنگی در ایران***، تهران، نشر آن، ۱۳۷۹، ص ۲۱.

۱۵. مقتدر، هوشنگ، ***سیاست بین‌المللی و سیاست خارجی***، تهران مؤسسه خدماتی انتشاراتی مفهرس، ۱۳۷۰ ص ۷۱.

۱٦. همان، ص ۱۲۱.

۱۷. ازغندی، عیلرضا، ***سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران***، تهران، نشر قومس، ۱۳۸۲، صص ۳۱-۳۰.

۱۸. همان، ص ۷۱.

19. Roskin, Michael and Nichlas Berry, The New World of Relations, New Jercy prentic Hall Inc; 1999, pp. 226 – 228.

20. "Iran's Foreign policy After 11 September", op. cit, p. 2.

۲۱. هانس جی. مورگنتا، ***سیاست میان ملتها***، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۷۹، صص ۸۸۸-۸۷۸

۲۲. تقوی، مهدی، ***اقتصاد سیاسی بین‌المللی***، تهران: پژوهشکده امور اقتصادی ۱۳۷۹، صص ۱٦۸-۱٦۷.

۲۳. همان ص ۱۸۸

24. "Understanding Iran: Getting Past Stereotypes and Mythology", op. cit. p. 79.

۲۵. فاخری، مهدی «جهانی شدن و سیاست خارجی با تأکید بر جمهوری اسلامی ایران»، ***فصلنامه سیاست خارجی***، سال چهاردهم، شماره دوم تابستان ۱۳۷۹ ص ۵۷۷.

۲٦. سیف‌زاده، سیدحسن، ***معمای امنیت و چالشهای غرب***، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۳، صص ۳۲۰-۳۱۷.

فصل هفتم

ارزیابی راهبردی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان

دکتر نوذر شفیعی[1]

مقدمه

مسئله افغانستان همواره یکی از دغدغه‌های دستگاه تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران بوده است. در عین حال این مسئله همیشه معیاری برای ارزیابی موفقیت یا ناکامی سیاست خارجی ایران قلمداد شده است. کم نیستند کسانی که سیاست خارجی ایران را در افغانستان ناکام می‌خوانند و به همین اندازه هم کسانی این سیاست را موفقیت‌آمیز تفسیر کرده‌اند.

---

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه تهران

در عین حال در فضای نوین بین‌المللی نمی‌توان یک سیاست خارجی را «ناکام مطلق» یا «پیروز مطلق» تصور کرد. به همان میزان که برای سیاستمداران مسجل شده است که موفقیت در سیاست خارجی در گرو همکاری است و نه تعارض به همان اندازه نیز سخن از تصمیم‌گیری بر مبنای «مدل عقلایی»، جای خود را به تصمیم‌گیری بر مبنای «مدل رضایتمندانه» داده است.

اهداف سیاست خارجی همواره بین حداکثرها و حداقل‌ها در نوسان است. بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که یک سیاست خارجی همیشه به حداکثرها دست یابد یا همواره به حداقل‌ها اکتفا کند. معمولاً سیاست خارجی، با کمی تسامح، روی محور «حداقل حداکثرها» یا «حداکثر حداقل‌ها» جا می‌گیرد.

سؤال این است که سیاست خارجی ایران در افغانستان، به کدام یک از این دستاوردها نائل آمده است: حداکثرها، حداقل‌ها، حداکثر حداقل‌ها یا حداقل حداکثرها؟ در پاسخ می‌توان گفت سیاست خارجی ایران در افغانستان بر روی محور حداکثر حداقل‌ها و حداقل حداکثرها در نوسان بوده است. البته این موضوع لزوماً به معنای اتخاذ یک استراتژی مناسب که همراه با سیاستها و تاکتیکهای مناسب باشد، نیست؛ بنابراین سیاست خارجی ایران همچون سیاست خارجی دیگر دولتها از آسیبهای جدی رنج برده است. کاوش پیرامون این آسیبها در حوزه مسائل افغانستان هدف اصلی این مقاله است و نگارنده عقیده دارد از منظری آسیب‌شناسانه به ارزیابی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان بپردازد. در این مسیر رهیافت تصمیم‌گیری مبنای پژوهش قرار گرفته است، هر چند به کارگیری سایر رهیافتها نیز برای تجزیه و تحلیل پدیده مورد نظر می‌توانست مناسب باشد.

به لحاظ زمانی، دوره‌ای که نگارنده در پی بررسی آن است مشخصاً از سال ۱۳۷۰ یعنی زمانی که نهضت مقاومت افغانستان به پیروزی رسید تا سال ۱۳۸۱ که طالبان به عنوان نیروی مسلط از صحنه افغانستان رخت بربست را در برمی‌گیرد.

الف. رهیافتهای مطالعه سیاست خارجی

درخصوص مطالعه سیاست خارجی عمدتاً سه رهیافت را می‌توان مطرح کرد: یکی رهیافت سیستمی است که معتقد است آنچه تعیین کننده سیاست خارجی است، ساختار و ماهیت نظام بین‌المللی است؛[۱] دومین رهیافت، «سطح تحلیل» است. این رهیافت، سیاست خارجی را به تنهایی به عنوان یک سطح تحلیل مورد مطالعه قرار می‌دهد و برونداد سیاست خارجی را با دروندادهای آن ـ که از محیط داخلی و خارجی ناشی می‌شود ـ کاملاً مربوط می‌داند. در این رهیافت، توجه اصلی بر فرایندهای شکل‌گیری سیاست خارجی است؛[۲] رهیافت سوم توجه خود را به یک بخش از عوامل اثرگذار بر سیاست خارجی معطوف می‌دارد. الگوی سازمانی، الگوی بروکراتیک و بازیگر خردمند از این دسته‌اند.[۳] این رهیافت سعی دارد با ایجاد الگوهایی، اطلاعات تجربی در خصوص بخش مورد نظر و نیز رابطه میان اجزای سیستم را به دست آورد. در این‌باره عده‌ای از محققان توجه خود را بر تجزیه و تحلیل ماهیت تصمیم‌گیری در قالب برداشتهای افراد تصمیم‌گیرنده و فرایندهای نیل به تصمیم متمرکز ساخته‌اند و عده‌ای دیگر فرایند سیاست‌گذاری خارجی را در قالب الگوهای متنوع تصمیم‌گیری مورد بررسی قرار داده‌اند. سؤالی که در اینجا مطرح می‌شود این است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به افغانستان در قالب کدام یک از این رهیافتها قابل توضیح است؟

در این خصوص به نظر می‌رسد نمی‌توان فقط یک رهیافت را مبنای مطالعه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران دربارهٔ افغانستان قرار دارد. بخشهایی از این سه رهیافت در تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به افغانستان کاربرد دارد. در خصوص رهیافت اول باید گفت اگر چه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران کاملاً تابعی از محیط بین‌المللی نبوده است؛ اما به هر حال ماهیت نظام بین‌الملل چه در دوره جنگ سرد و

نظام دوقطبی که نظام بین‌الملل رگه‌های پررنگی از مسائل خارجی را در خود جای داده بود و چه در مرحله پس از جنگ سرد که آمریکا سیاست مهار دوجانبه را در مورد ایران و عراق اعمال کرد و چه در دوره پس از حادثه یازده سپتامبر که نظام بین‌الملل کاملاً رنگ و بوی خارجی به خود گرفت ـ در شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به افغانستان اثرگذار بوده است.

به عبارت دیگر، به دلیل تعارضی که در روابط جمهوری اسلامی ایران با سیستم بین‌الملل وجود داشته، تهران در راهبردهای سیاسی ـ امنیتی خود، همواره متغیر محیط بین‌الملل را مدنظر قرار داده است.

راهبرد امنیتی که جمهوری اسلامی ایران می‌توانست در قبال این فشارهای محیطی اتخاذ کند عبارت بودند از راهبرد انطباقی (سازش)، راهبرد تهاجمی و راهبرد تدافعی (مقابله به مثل). به نظر می‌رسد جمهوری اسلامی ایران آمیزه‌ای از دو راهبرد تهاجمی و تدافعی را اتخاذ کرد که بخشی از آنها در شکل غیرمستقیم آن در افغانستان اعمال می‌شد؛ به عبارت دیگر افغانستان، محیطی بود که جمهوری اسلامی ایران از طریق آن می‌توانست مقداری از بار فشارهای آمریکا را کاهش دهد.

همچنین فرایندهای شکل‌گیری سیاست خارجی که مرکز ثقل رهیافت دوم (سطح تحلیل) را تشکیل می‌دهد در مطالعه سیاست امنیتی جمهوری اسلامی ایران نسبت به افغانستان سودمند است. در این رهیافت، نحوه تبدیل داده‌ها و ستاده‌ها مبنای مطالعه است (کیفیت اتخاذ تصمیم) که لازمه هر نوع سیاست‌گذاری است. رهیافت سوم نیز برای مطالعه سیاست امنیتی و خارجی جمهوری اسلامی ایران نسبت به افغانستان مفید خواهد بود؛ چرا که در نهایت این نهاد و بروکراتها هستند که تصمیم خواهند گرفت.

ب. عوامل مؤثر بر تصمیم‌گیری

عوامل تصمیم‌گیری، به متغیرهایی گفته می‌شود که در اتخاذ یک تصمیم بایستی آنها را مدنظر قرار داد. این عوامل عبارت‌اند از: مسئله‌ای که باید در مورد آن تصمیم‌گیری شود، سازمانها و نهادهایی که در اتخاذ تصمیم نقش دارند (دست‌اندرکاران تصمیم‌گیری)، فرایند تصمیم‌گیری که از شناسایی مسئله شروع می‌شود و تا برآورد هزینه‌ها و فایده‌ها ادامه می‌یابد، اجرای تصمیم که معمولاً پس از اتخاذ تصمیم آغاز و اصطلاحاً عملیاتی شدن تصمیم‌گیری نامیده می‌شود و نتیجه تصمیم که فرایند طولانی تصمیم‌گیری است.

۱. مسئلهٔ تصمیم‌گیری

منظور از مسئله که در مواردی «موقعیت» هم نامیده می‌شود، درک و تصور تصمیم‌گیرندگان از آن چیزی است که درباره آن تصمیم می‌گیرند. در مسئله تصمیم‌گیری این سؤالات مطرح می‌شوند: مسئله که تصمیم‌گیران باید درباره آن دست به اتخاذ تصمیم بزنند دارای چه ماهیتی (سیاسی، امنیتی، فرهنگی، اجتماعی و...) است؟ دیگران نسبت به آن مسئله چه برداشت و ادراکی دارند؟ مسئله مورد نظر از چه درجه اهمیتی برخوردار است؟ تا چه حد می‌توانیم مسئله مذکور را مدیریت کرده، آن را به سود خود حل و فصل نمائیم؟

پاسخ این سؤالها برای دستگاه تصمیم‌گیری ایران روشن است: مسئله‌ای به نام بحران افغانستان وجود دارد که به هر حال بر منافع و امنیت ملی ایران اثرگذار است. این بحران به لحاظ ماهیت، سیاسی ـ امنیتی است و به لحاظ درجه اهمیت در سطح بالایی[2] قرار دارد.[(٤)] دیگر بازیگران دخیل در این بحران نیز در چارچوب منافع و امنیت ملی خود، برداشتی همانند ایران دارند.[(٥)]

---

2. High Politics

افغانستان در همسایگی ایران قرار دارد و تحولات آن بر ایران هم اثرگذار است؛ بنابراین احتمال قدرت‌گیری یک حکومت غیردوست در افغانستان، قاچاق اسلحه، تولید و ترانزیت مواد مخدر، ناامنیهای مرزی، آزادی عمل باندهای مافیایی به ویژه اشرار، ترددهای غیرمجاز، قطع نفوذ ایران در افغانستان به عنوان یک حوزه تمدنی مشترک، تکمیل حلقه محاصره ایران در شرق به وسیله آمریکا و دهها دلیل دیگر از جمله مسائلی است که هر تصمیم‌گیرنده ایرانی را وادار می‌سازد مسئله افغانستان را با دقت و حساسیت پیگیری کند.

۲. دست‌اندرکاران تصمیم‌گیری

منظور از دست‌اندرکاران تصمیم‌گیری عمدتاً افرادی هستند که صرف‌نظر از جایگاه سازمانی خود، به اتخاذ تصمیم می‌زنند. انگیزه، شخصیت، سوابق و تجارب اجتماعی، تعهدات و ترجیحات افراد از جمله عواملی هستند که بر نحوه نگرش آنها به موضوع و نحوه تصمیم‌گیری‌شان در مورد آن موضوع اثر می‌گذارد؛ به عبارت دیگر، تصمیم‌گیری افراد انعکاسی از ارزشها و فرهنگ حاکم بر آنهاست.[۶] برای توضیح و تبیین نقش عناصر یاد شده بر نگرش تصمیم‌گیرندگان جمهوری اسلامی ایران نسبت به افغانستان دسته‌بندی ارائه شده کتاب *چارچوب تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران* مناسب به نظر می‌رسد.

نویسنده در این کتاب سمت‌گیری سیاست خارجی ایران را به سه دوره «رویارویی آرمان‌گرایانه» که مذهبی‌ها از آن پیروی می‌کردند و «سازش‌جویی واقع‌بینانه» که عمل‌گرایان به ویژه پس از به قدرت رسیدن هاشمی رفسنجانی از آن حمایت می‌کردند.[۷]

براین اساس چنانچه سیاست خارجی دولت موقت را نادیده انگاریم، سه دورهٔ کلی در خصوص جهت‌گیریهای سیاست خارجی نمایان می‌شود.

جهت‌گیری دوره اول آرمان‌گرایانه بود و در چارچوب بحث ما تلاش در جهت تشکیل امت واحد جهانی، حمایت از مستضعفان در مقابل مستکبران، دفاع از حقوق مسلمانان و حمایت از نهضتهای آزادی‌بخش از شاخصهای سیاست خارجی این دوره است.[۸] بدین ترتیب در این دوره سیاست خارجی ایران در جهت حمایت از نهضت مقاومت افغانستان بود. در دوره دوم که سرشتی آرمانگرا ـ واقع‌گرایانه داشت، تصمیم گیرندگان بر آن بودند تا آرمانها را با واقعیات تطبیق دهند. در این دوره نیز حمایت از نهضت مقاومت افغانستان ادامه یافت ولی شیعیان و فارس زبانها اولویت اصلی را در سیاست افغانی جمهوری اسلامی داشتند.

در دوره سوم، سیاست خارجی ایران، واقع‌گرا ـ آرمان‌گرا است؛ یعنی سعی می‌شود براساس واقعیات موجود، آرمانهای نظام و انقلاب را تعدیل نمود و با برداشتی عقلایی به تفسیر و تحلیل جهان پرداخت. در این دوره، بسیاری از تابلوهای گذشته شکسته می‌شود و درهای جهان بر روی ایران و درهای ایران بر روی جهان باز می‌شود.

سیاست تشنج‌زدایی و نظریه گفت و گوی تمدنها چراغ راهنمای سیاست خارجی ایران در این دوره است. در افغانستان این شاخصها در شکل استقرار دولتی با ثبات و با مشارکت همه گروهها و همکاری سازنده با همه بازیگران دخیل تأثیر نهاد. بارزترین جلوه این مهم اجلاس بن ۲۰۰۱ است.

۳. سازمان تصمیم‌گیری

منظور از سازمان تصمیم‌گیری، واحد تصمیم‌گیرنده است که اصولاً در شکل یک نهاد یا سازمان خود را نمایان می‌سازد. این واحد تصمیم‌گیرنده، معمولاً یک ساختار رسمی است که وظایف و نقش آن در قانون اساسی هر کشور تعیین شده است. در بررسی یک تصمیم یا یک سیاست باید گروه تصمیم‌گیرنده را شناخت و جایگاه واقعی آنها را در سازوکار تصمیم‌گیری مشخص نمود.

سازمان یا سازمانهای تصمیم‌گیرنده در عرصه سیاست خارجی با سیاست امنیتی دولتها متفاوت است.

در جمهوری اسلامی ایران مقاوم معظم رهبری، ریاست جمهوری، هیئت دولت، مجلس شورای اسلامی، شورای عالی امنیت ملی، شورای نگهبان و وزارت امور خارجه از عناصر اصلی دستگاه تصمیم‌گیری سیاست خارجی و امنیتی جمهوری اسلامی محسوب می‌شوند.[۹] منظر دیگر، قانون اساسی، مقام معظم رهبری، مجلس خبرگان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، مجلس شورای اسلامی، دولت یا قوه مجریه (اعم از ریاست جمهوری، هیئت دولت، شورای امنیت ملی، وزارت امور خارجه،) منابع رسمی تصمیم‌گیری در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران هستند.[۱۰]

مسئله مهم در این خصوص، نحوه تعامل و رابطه میان این عناصر و منابع است؛ به عبارت دیگر باید به فهم و بازشناسی تعاملات دو یا چندجانبه میان ولایت فقیه، رئیس جمهوری، مجلس شورای اسلامی، شورای امنیت ملی وزارت امور خارجه مبادرت کرد. از لحاظ عملی و نه رسمی، برخی نهادها و حتی مقامات، نظر نهادها و مقامات دیگر را نادیده گرفته، مستقلاً به اتخاذ تصمیم در سیاست خارجی می‌پردازند. از سوی دیگر در حالی که برخی از نهادها و مقامات دست‌اندرکار در دستگاه تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به شدت متکی به نظر کارشناسان روابط خارجی هستند، برخی دیگر ترجیح می‌دهند، از راههای غیررسمی، ضمن ارتباط با نهادها و مقامات دیگر، برفرایند تصمیم‌گیری اثر بگذارند.

بر این اساس ناهماهنگی در دستگاه تصمیم‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران یکی از آسیبهای جدی این سیاست در قبال رویدادهای افغانستان بوده است. در خصوص مسئله افغانستان چهار نگرش فکری در دستگاه تصمیم‌گیری سیاست خارجی ایران وجود داشته است:

اولین نگرش، سیاست ژئوپولتیک را مبنا قرار می‌دهد. صاحبان این نگرش معتقدند افغانستان کشوری است که در همسایگی ایران قرار دارد و صرف‌نظر از ماهیت سیاست و حکومت آن، ایران ناچار است با دولت حاکم کنار آید. تلاشهایی که برای شناسایی حکومت طالبان صورت گرفت در همین چارچوب قابل ارزیابی است.

دومین نگرش، سیاست سرزمین ـ فرهنگی هستند تا گروههایی که به نوعی تعلق خاطر فرهنگی، تمدنی و مذهبی با ایران دارند، آینده سیاست و حکومت را در افغانستان به دست گیرند و یا جایگاهی مهم و اثرگذار در ساختار سیاسی افغانستان پیدا کنند. البته در این نگرش، دودیدگاه جداگانه وجود دارد: برخی اولویت اول را تقویت شیعیان می‌دانند و گروهی دیگر اولویت اول را به تاجیکها می‌دهند.

سومین نگرش سیاست ژئوسیاست استراتژیک را مبنا قرار می‌دهد. براین اساس سیاست جمهوری اسلامی ایران در افغانستان باید به گونه‌ای طراحی شود که مانع رخنه و نفوذ قدرتهای متخاصم از جمله آمریکا در افغانستان شود. برای نیل به این هدف، این گروه تلاش می‌کردند اولاً نوعی محور تمدنی ملی ـ اسلای را (ایران ـ افغانستان ـ تاجیکستان) شکل دهند و از سوی دیگر با قدرتهای دیگر از جمله روسیه، هند، کشورهای آسیای مرکزی و حتی چین و اروپا دست به اتحادها و ائتلافهایی در مخالفت با محور آمریکا و همپیمانانش در افغانستان بزنند.

چهارمین نگرش که قائلان کمتری داشت، اصل ژئواکونومیک را مبنا قرار می‌داد. طرفداران این نگرش معتقد بودند ثبات در افغانستان از جمیع جهات برای ایران مهم است و با اتخاذ یک سیاست توسعه محور می‌توان از قابلیتهای مهم افغانستان به نفع منافع ملی بهره جست. بازگشت آوارگان، محو یا کاهش تولید و قاچاق مواد مخدر، کاهش شرارتهای مرزی و وجود کشوری با ثبات که مردم آن از رفاه نسبی برخوردار باشند، جوهره اصلی این نگرش را تشکیل می‌داد.(۱۱)

در مقام تحقق و نسبت آن با این چهار نگرش، جهت‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نه خطی و نه دیالکتیکی، بلکه ملّون و رنگارنگ بوده است؛ یعنی گاهی اوقات یک اصل و گاهی اوقات اصل دیگری و در بعضی مواقع هم هر چهار نگرش، ترکیب سیاست خارجی ایران را دربارهٔ افغانستان تشکیل می‌داده است.

علاوه بر اینکه خود این موضوع می‌تواند منبع انتقاد به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان باشد، در چارچوب این رهیافتها و حتی با در نظر گرفتن این نکته که نگرش ژئوپلتیک در بسیاری مواقع سرلوحه سیاست خارجی ایران در افغانستان بوده، یک ضعف اساسی همواره وجود داشت و آن عدم تعامل مفید و سودمند با پشتونهای افغانستان بود.

این تصور که پشتونها به لحاظ فرهنگی به پاکستان نزدیک‌تر هستند و رقیب جمهوری اسلامی ایران و هواداران افغانی ایران محسوب می‌شوند، این نگرش فکری را شکل داده بود. در حالی که واقعیتهای تاریخی و فرهنگی به ویژه اگر به تضادهای بنیادی بین پاکستان و افغانستان، مخصوصاً تضاد بین پشتونها و پاکستان بر سر پشتونستان دقت کنیم، خواهیم دید که نه تنها استعداد و قابلیت لازم میان قوم پشتون برای کار با جمهوری اسلامی ایران وجود دارد، بلکه اساساً آنها نگاه غیردوستانه‌ای نسبت به پاکستان دارند. یکی از دلایل گرایش پشتونها به پاکستان سرخوردگی آنها از ایران و بازی بد ایران در عرصه افغانستان بوده است.

٤. فرایند تصمیم‌گیری

منظور از فرایند تصمیم‌گیری، نحوه تبدیل داده‌ها به ستانده‌ها است. در فرایند تصمیم‌گیری چند مسئله باید مشخص گردد. تشخیص مسئله یا مشکلی که در صدد برخورد با آن هستیم، جمع‌آوری اطلاعات لازم پیرامون آن، لحاظ

نمودن و به ترتیب در آورن آلترناتیوها، تصمیم اجمالی برای اجرا و اعمال آلترناتیوهای برگزیده، به طور مشخص، اجرا و عملی کردن آلترناتیوهای برگزیده، مهار ارزیابی تصمیمها و آثار آن، اصلاح کردن، تکرار نمودن و نهایی ساختن و اجرای تصمیمها.(۱۲) مسئله مهم این مرحله این است که فرایند تصمیم‌گیری در چارچوب چه الگویی جامه عمل به خود می‌پوشاند؟ قطعاً الگوهای مختلفی وجود دارد. در یک الگوی عقلایی، تصمیم گیرنده گزینه‌ای را انتخاب می‌کند که پیامد آن، با توجه به تابع مطلوبیت، ارجح و مناسب‌ترین باشد؛ به عبارت دیگر، تصمیم‌گیرنده ابتدا مسئله را مشخص و شناسایی می‌کند.

در دومین گام، درصدد حل مسئله برمی‌آید و برای این منظور اهداف خود را به روشنی تعیین کرده و آنها را برحسب اهمیت، درجه‌بندی می‌نماید، سپس گام سوم را برداشته تمامی راهها و خط‌مشی‌های ممکن را که در نیل به هدف مفید به نظر می‌رسند، مورد بررسی قرار می‌دهد. در گام چهارم به محاسبه می‌پردازد، هزینه و فایده حاصل از انتخاب و اجرای هر خط‌مشی را ارزیابی می‌کند. در گام پنجم و نهایی نیز مجموع خط‌مشی و اهدافی را برمی‌گزیند که دارای بیشترین سودنسبی و کمترین هزینه نسبی باشد.(۱۳)

از آنجا که به کارگیری دقیق یک الگوی عقلایی در فرایند تصمیم‌گیری عملاً کار دشواری است، اندیشمندان این عرصه مطالعاتی، الگوهای دیگری پیشنهاد داده‌اند. الگوی عقلانیت محدود یکی از این الگوهاست که تصمیم گیرنده سعی می‌کند به جای آنکه در پی کسب حداکثر مطلوبیت باشد، آلترنانیوی را برگزیند که حداقل استانداردها را تضمین نموده و یا به «اندازه کافی خوب» باشد؛ به همین دلیل، گاهی اوقات الگوی عقلانیت محدود با مدل رضایت‌بخش یکسان گرفته می‌شود. در الگوی عقلانیت محدود یا رضایت‌بخش، تصمیم‌گیرنده نتایجی را که از حد رضایت‌بخش پایین‌تر باشد نمی‌پذیرد و به دنبال گزینه‌ها و راه‌حلهای دیگری می‌رود تا به حد رضایت برسد.(۱٤)

علاوه بر دو الگوی یاد شده، الگوی دیگری وجود دارد که اصطلاحاً «الگوی افزایشی» نامیده می‌شود. در این الگو تصمیم‌گیرندگان از تفحص و ارزیابی جامع در خصوص آلترنانیوهای ممکن دوری می‌جویند و دست به انتخاب استراتژیهایی می‌زنند که با وضع موجود، اختلاف کم و محدودی دارند. به عبارت دیگر، تصمیم گیرندگان با موردنظر قرار دادن سیاستهای قبلی یا فعلی، با اندکی تغییر، سیاست‌هایی را برمی‌گزینند که در رسیدن به هدف یاری‌شان کند. به علاوه، آنها ابتدا ابزارها و امکانات موجود را لحاظ و سپس متناسب با آن اهداف خویش را تعیین می‌کنند.(۱۵) در حالی که در الگوی عقلایی ابتدا هدف معین می‌شود، سپس ابزارهای مناسب با آن مشخص و فراهم می‌گردد.

تشخیص اینکه فرایند تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران چگونه مراحل خود را طی کرده و در برخورد با مسئله افغانستان، دستگاه تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران چه الگوی را در نظر قرار داده کار بسیار دشواری است. با این حال ما فرض را بر این می‌گذاریم که از دید دستگاه تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران، اولاً افغانستان یک مسئله حساس و مهم برای ایران است؛ زیرا تحولات این کشور به حکم جغرافیا و تاریخ، بر امنیت ملی ایران اثرگذار است؛ ثانیاً برای رفع این نگرانی، دستگاه تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران، اولویتهایی را برای اهداف خود در افغانستان تعیین کرده بین یک حداکثر (الگوی عقلایی) و حداقل (الگوی رضایت‌بخش) در نوسان است. استقرار حکومتی در افغانستان که «تحت نفوذ» ایران باشد، استقرار حکومتی در افغانستان که «شیعیان و فارس زبانها» در آن جایگاه مهمی داشته باشند، استقرار حکومتی در افغانستان که «دوست» ایران باشد، استقرار حکومتی در افغانستان که «دوست دشمن» ایران نباشد، استقرار حکومتی در افغانستان که «دشمن» ایران نباشد؛ ثالثاً راههایی را که در نیل به اهداف فوق مفید به نظر می‌رسند،

بررسی کرده و آنها را عملیاتی نموده است: کمکهای تسلیحاتی ولجستیکی به دوستان ایران در افغانستان، حمایت سیاسی از موضع دوستان ایران در افغانستان از طریق رایزنیهای سیاسی و دیپلماتیک، تبلیغات منفی به زیان دشمنان و به سود دوستان، تشکیل اتحادها و ائتلافهای داخلی (میان دوستان) و منطقه‌ای و بین‌المللی به نفع دوستان و به زیان دشمنان؛ رابعاً به محاسبه سود و زیان (دروندادها و بروندادها) پرداخته و آن را دقیقاً مورد ارزیابی قرار داده است.

۵. اجرای تصمیم

یکی از کلیدی‌ترین متغیرهای تصمیم‌گیری، اجرای هرچه دقیق‌تر تصمیمات است. اگر تصمیمی در مرحله اجرا با مشکل مواجه شود و یا خوب اجرا نگردد، فرایند تصمیم‌گیری بی‌نتیجه خواهد بود. دیپلماتهای حرفه‌ای مهم‌ترین عوامل در اجرای سیاست خارجی محسوب می‌شوند؛ زیرا آنها دارای مهارتهای لازم برای تهیه و ارائه پیشنهادهای مختلف و پیش‌بینی آنها هستند.

در سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی ایران در قبال مسئله افغانستان، نهادهای متعددی از جمله وزارت امور خارجه، سپاه پاسداران، سازمانهای امنیتی و مانند آنها به نوعی نقش داشته‌اند.

یکی از مشکلاتی که جمهوری اسلامی ایران در عرصه افغانستان همواره با آن مواجه بوده است وجود نهادهای متعدد، پراکنده و موازی در افغانستان است. میان این نهادها رابطه و هماهنگی منطقی وجود نداشته و هر نهاد به تنهایی و یا در ائتلاف با بعضی از نهادهای دیگر و بدون در نظر گرفتن سایر نهادهای مجری، به اجرای خط‌مشی می‌پرداختند. این ناهماهنگی به دلیل ناهماهنگی و تعارضهایی بود که در کانون اصلی دستگاه تصمیم‌گیری ایران وجود داشت؛ به عبارت دیگر، ناهماهنگی در مرحله اجرا، بازتاب ناهماهنگی در مرحله تصمیم‌گیری بود. از این منظر، هر یک از نهادهای مجری، گاه در تضاد آشکار

بـا دیگـر نهادهـا سعی می‌کردند، دستور یا تصمیمی را اجرا کنند که یک یا چند نهاد مؤثر در دستگاه تصمیم‌گیری به آنها محول کرده بود.

امـا ایـن فقط بخشی از مشکلات در عرصه اجرا است. مسئله این است که یکی از وظـایف اصـلی مجـریان خارجـی جمع‌آوری اطلاعات در عرصه و مخابره آن به مرکـز بـرای تصمیم‌گیری جدید و اصلاح یا تعدیل تصمیمات قبلی است؛ به عبارت دیگـر، مجریان سیاست خارجی در عین حال یک کانال مهم ارتباطی و اطلاعاتی نیز هسـتند. آنچـه به عنوان اطلاعات از مجری به تصمیم گیرنده انتقال می‌یابد بخشی از بازخوردهـا هسـتند. بـازخورد، اطلاعاتـی اسـت که تصمیم‌گیرندگان از پاسخ محیط نسـبت بـه سیاسـتهای خـود دریافـت می‌کنند.(۱۸) براساس این فرض، مسئله مهم در اجـرای سیاسـت خارجی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان این است که مجریان سیاسـت خارجی در عین حال یک کانال ارتباطی و اطلاعاتی بودند؛ یعنی هر یک از آنهـا بـاید مرتباً در عرصه افغانستان دست به جمع‌آوری اطلاعات می‌زدند و آن را به مرکـز، یعنی کانون اصلی تصمیم‌گیری مخابره می‌کردند. مشکل در این عرصه از آنجا آغـاز مـی‌شد که مجریان، اطلاعات جمع‌آوری شده را بر مبنای کارکردهای سازمانی خـود جمـع‌آوری مـی‌کـردند و هـر نهاد مجری، اطلاعات خود را به صورت خیلی محـرمانه (کـه در دسـترس دیگـر نهادهـای تأثیرگذار بر تصمیم‌گیری قرار نگیرد) به کـانون تصـمیم‌گـیری مـورد نظـر خـود مخابـره می‌کرد. در این حالت، اولاً با طیف متنوعـی از اطلاعـات مواجـه مـی‌شدیم که بعضاً با درجه قابل توجهی با یکدیگر در تعـارض بودنـد؛ ثانـیاً مسـئله مهـم‌تـر ایـن بـود کـه بـه دلـیل رقابت میان نهادهای تصـمیم‌گـیرنده، اطلاعـات دریافتـی از مجریان، در یک مکان واحد جمع نمی‌شد که براسـاس آن بـتوان اطلاعـات را پـالایش کرد و به تصمیم واحدی رسید؛ ثالثاً گاهی اوقـات، اطلاعـات مخابـره شـده، بـه رغـم اهمیـت آن و صـرفاً به دلیل رقابت و یا سـهل‌انگاریهایـی کـه کـه در دسـتگاه تصـمیم‌گیری وجود داشت، به بایگانیها سپرده می‌شد و در عین سودمندی بی‌ارزش تلقی می‌شد.

مشکلات دیگری نیز در این عرصه وجود داشت. اجرای یک تصمیم نیازمند مذاکره با طرف مقابل است. به عبارت دیگر این فقط بازیگر «الف» (جمهوری اسلامی ایران) نیست که در صدد کسب اطلاعات از موضع طرف مقابل (افغانی) است. بازیگر «ب» (افغانی) نیز نیازمند آگاهی از موضع و سیاستهای بازیگر الف است. به ویژه هنگامی که هر دو در یک ائتلاف و علیه دیگران عمل می‌کردند؛ به عبارت دیگر، سیاست خارجی یک جاده دوطرفه است. در این جاده دوطرفه اطلاعات رد و بدل می‌شود هر چند ممکن است میزان و درجه بهره‌برداری از آن متفاوت باشد. در عرصه تبادل اطلاعات، یک عنصر کلیدی وجود دارد و آن «اعتماد» است. فرض بر این است که در عرصه‌ای مثل افغانستان و یا در بازی‌ای از نوع افغانستان، میان ایران و طرفهای افغانی اعتماد وجود دارد و چون هر دو در یک جبهه قرار دارند (منظور گروههای طرفداران ایران در افغانستان است) جریان اطلاعات، صادقانه ردوبدل می‌شود.

مشکلی که در این حوزه بروز می‌کرد، این بود که مجریان سیاست خارجی ایران ـ با توصیفی که از آنها داشتیم ـ رابطان دستگاه تصمیم‌گیری ایران با گروههای افغانی بودند. آنها اطلاعات را از کانونهای تصمیم‌گیری ایران به گروههای افغانی مخابره می‌کردند و این مهم نیز از طریق مذاکره و گفت‌وگو صورت می‌گرفت. از آنجا که گروههای افغانی (اتحاد شمال) در عمل به حوزه‌های قومی، سیاسی و عقیدتی خاصی تقسیم‌بندی شده بودند، مجریان سیاست خارجی ایران نیز ناچار بودند در بسیاری مواقع به صورت انفرادی با آنها تعامل داشته باشند. مشکل بدین شکل بروز می‌کرد: یک بازیگر افغانی داریم به نام «الف» و چند بازیگر ایرانی داریم به نامهای «ب»، «ج»، «د»، «ه» و... هر یک از مجریان ایرانی متأثر از پایگاه سازمانی خود و نیز متأثر از کانون تصمیم‌گیرنده‌ای که خود را به آن منتسب می‌دانست، با بازیگر «الف» وارد

تعامل می‌شد. نتیجه این کار آن می‌شد که بازیگر افغانی از کانالهای متعددی اطلاعات دریافت می‌کرد و سپس به تجزیه و تحلیل آن می‌پرداخت و در این تجزیه و تحلیل به نتایج ذیل نائل می‌آمد:

۱. اطلاعاتی که از ایران به دست می‌آید متعدد، پراکنده و گاه با هم متعارض است؛

۲. احتمالاً در ایران کانونهای متعدد و پراکنده و گاه متعارضی از تصمیم‌گیری وجود دارند؛

۳. اطلاعات دریافتی از ایران گیج‌کننده است و نمی‌توان بر آن اعتماد کرد؛

٤. با وجود این می‌توان از این اطلاعات هم در جهت کسب امتیاز از ایران بهره جست و هم مستقل از ایارن به سیاست‌گذاری و بازیگری پرداخت.

بدین ترتیب، در حالی که طرف افغانی از مبادله اطلاعات سود می‌برد و به بازیگری فعال تبدیل می‌شد، نقش ایران به بازیگری منفعل تقلیل می‌یافت. نتیجه اینکه از این پس، این طرف افغانی است که تعیین می‌کند در جهت خود، بازی افغانستان براساس چه قواعدی تنظیم شود.

معمولاً، کشورهای مختلف، برجسته‌ترین عناصر اطلاعاتی، سیاسی و دیپلماتیک خود را برای کانونهای بحرانی برمی‌گزینند. در حالی که به نظر می‌رسد مجریان سیاست خارجی ایران در افغانستان دست کم وزنه‌ای متناسب با این بحران نبوده‌اند. این عبارت به معنی نادیده گرفتن خدمات و تلاشهای ارزنده این نیروها نیست؛ اما نباید انکار کرد که بازی افغانستان نیازمند بازیکنان حرفه‌ای‌تری است.

ضعف در جمع‌آوری و پردازش اطلاعات از سوی مجریان سیاست خارجی ایران در عرصه افغانستان، یک مشکل اساسی دیگر را نیز به همراه داشت و آن به اشتباه انداختن دستگاه تصمیم‌گیری بود. باز هم به فرض وجود استراتژی

واحد و وجود هماهنگی در بخش اجرای تصمیمات، اطلاعات غلط به تصمیم غلط منجر می‌شد.

بدین ترتیب می‌توان گفت، در برخورد با بحران افغانستان همواره با خلاء تخصص مواجه بوده‌ایم، در حالی که تخصص‌گرایی یکی از ویژگیهای اصلی هر سیاست خارجی است.(۱۹)

۶. نتیجه تصمیم‌گیری

نتیجه تصمیم‌گیری محصول یک فرایند پیچیدهٔ تصمیم‌گیری است. در حقیقت در این مرحله درون‌دادها با برون‌دادها مقایسه می‌شوند تا میزان موفقیت یا ناکامی یک تصمیم مشخص شود. نتایج یک تصمیم به چهار شکل خود را نمایان می‌سازد: مورد انتظار و مطلوب، مورد انتظار و نامطلوب، غیرمنتظره و مطلوب، غیرمنتظره و نامطلوب. معمولاً بین نتایج واقعی و نتایج مورد انتظار، اختلاف وجود دارد و دلیل آن هم ورود متغیرهای غیرقابل پیش‌بینی و غیرقابل مهار به فرایند تصمیم‌گیری است.(۲۰)

اگر بخواهیم نتایج تصمیمات ایران در افغانستان را ارزیابی کنیم، برخی مقاطع تاریخی خاص در روند تحولات افغانستان را باید مورد نظر قرار داد. پیروزی نهضت مقاومت افغانستان در سال ۱۳۷۰ یک موفقیت برای کلیه بازیگران ضدکمونیست از جمله ایران بود. حکومت چهارماهه برهان‌الدین ربانی که البته تا سال ۱۳۸۱ ادامه یافت و برای دومین بار در طول تاریخ سیاست و حکومت در افغانستان، فارس زبانان را در افغانستان یک موفقیت دیگر بود؛ اما ناتوانی در حفظ این موفقیت، یک ناکامی محسوب می‌شود. قدرت‌گیری طالبان هم از آن رو که در شناسایی و پیش‌بینی ظهور آنها ناتوان بودیم و هم به این دلیل که این گروه موفق شد بر ۹۰٪ خاک افغانستان حاکم گردد و در نهایت از آنجا که در قتل خبرنگار و دیپلماتهای ایران نقش مستقیم داشت، یک ناکامی

تلخ برای دستگاه تصمیم‌گیری ایران به شمار می‌رود. شاید اگر حادثه یازده سپتامبر اتفاق نمی‌افتاد، اکنون تحولات افغانستان به گونه‌ای دیگر و به زیان منافع ملی ایران تغییر جهت داده بود.

دوره چهارماهه حکومت برهان‌الدین ربانی را می‌توان نتیجه‌ای مطلوب و مورد انتظار قلمداد کرد؛ چرا که هم به سود ایران بود و هم قبل از آن در چارچوب معاهده پیشاور تعبیه شده بود. ادامه حکومت ربانی که به طور رسمی یا غیررسمی نزدیک به ده سال طول کشید، از نتایج غیرمنتظره و مطلوب به شمار می‌رود؛ چرا که ربانی باید پس از اتمام دوره چهارماهه قدرت را تحول می‌داد؛ اما خودداری وی از تحویل قدرت بنا به دلایل مختلف، موقعیت فارس زبانها را به رغم حوادث تلخی که در این دوره گذشت، تقویت کرد. دوره حکومت طالبان نتایج غیرمنتظره و نامطلوب به حساب می‌آید؛ چرا که نیرویی به یکباره سربرآورد که نه تنها نسبت به آن شناخت کافی نداشتیم، بلکه موفق شد بخش وسیعی از خاک افغانستان را تحت تسلط خود درآورد. تحولات پس از حادثه یازده سپتامبر نتایجی غیرمنتظره و مطلوب هستند؛ چرا که طالبان از صحنه قدرت حذف شد، موقعیت دوستان ایران در حاکمیت افغانستان تقویت گردید و البته این همه خارج از انتظار همگن و از جمله دستگاه تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران اتفاق افتاد.

در عین حال، آیا می‌توان به صرف اینکه در یک یا چند دوره، تحولات سیاسی ـ اجتماعی و نظامی افغانستان به سود ایران رقم خورده است، آن را یک موفقیت به حساب آورد؟

البته در وهله اول پاسخ مثبت است؛ اما در نگاهی عمیق‌تر باید دید این موفقیت با صرف چه هزینه‌ای حاصل شده است؟ به عبارت دیگر، محاسبه فایده ـ هزینه و داده ـ ستاده، عنصر مهمی است.

تغییرات سیاسی که در نتیجه انتخابات، ترمیم کابینه، فوت یک رهبر سیاسی و صاحب نقش، کودتا و... صورت می‌گیرد، می‌توان به تغییر در سیاستها،

استراتژیها و تاکتیکها منجر گردد. عمق و وسعت تغییر، رابطه مستقیم با سطح تغییر رهبران، از لحاظ عمق و وسعت دارد. هرچه تغییر در پرسنل، در سطح بالاتر و با وسعت بیشتری صورت گیرد، فشارها برای دگرگونی استراتژی و سیاستها بیشتر خواهد بود. به عنوان مثال، فشاری که بر اثر کنار رفتن وزیر خارجه ایجاد می‌شود، به مراتب کمتر از فشاری است که بر اثر از بین رفتن رهبر یک دولت پدید می‌آید.

در ایران پس از انقلاب، تحولات مختلفی حادث شده است که می‌توانست به سهم خود منشأ دگرگونی در سیاست خارجی ایران نسبت به افغانستان شود. با این حال نتیجه یک تحول از دیگران بارزتر بوده است: انتخابات دوم خرداد ۱۳۷٦. آنچه برای تحلیلگران مسائل افغانستان کاملاً واضح است این است که در سیاست خارجی ایران، پس از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷٦، تحولات و دگرگونیهایی حادث شده است. درباره اینکه چرا چنین تحولاتی حادث شده است، سه دیدگاه را می‌توان دسته‌بندی کرد:

دیدگاه اول این است که انتخابات ۱۳۷٦ باعث شد تصمیم‌گیرندگان جدید، با اهداف، انتظارات، طرفداران، برداشتها و شخصیتهای نوین پا به عرصه سیاست‌گذاری خارجی بگذارند. در چنین شرایطی بدیهی است که فرایند نوینی در سیاست خارجی ایران شکل بگیرد. به علاوه، در چنین شرایطی بین میزان کسب قدرت و سیاست‌گذاری خارجی ارتباط متقابل وجود دارد. هر چه فرد دارای قدرت بیشتری باشد، نقش تعیین کننده‌تری در سیاست‌گذاری خواهد داشت و هر چه فرد جدید در ابتکارات و یا رفتارهای سیاست خارجی درخشش بیشتری داشته باشد، تأثیرگذاری او بر سیستم، جهت کسب قدرت و امتیاز بیشتر خواهد بود.

دیدگاه دوم آن است که تحول در سیاست خارجی ایران پس از انتخابات دوم خرداد ۱۳۷٦ ناشی از ارزیابی تصمیم‌گیرندگان جدید از شرایط، موفقیت‌ها،

ناکامی‌ها، هزینه‌ها، فایده‌ها، ضعفها و نقاط قوت استراتژی و سیاست ایرانی و اجرای آن در عرصه افغانستان بوده است. در این دیدگاه، فرض بر این است که تصمیم‌گیرندگان جدید، سازوکارهای تصمیم‌گیری، اجرای تصمیمات و هزینه‌هایی که در این مسیر صرف شده را دقیقاً مطالعه و پیگیری کرده‌اند و اکنون آن را در مجموع ناکام یافته و مطابق با شرایط جدید درصدد اصلاح، تعدیل و یا حتی تغییر آن هستند.

دیدگاه سوم که اندکی افراطی به نظر می‌رسد این است که تصمیم‌گیرندگان جدید، از نگاه منافع فردی و جناحی به قضیه افغانستان نگریسته و صرف‌نظر از ارزیابی دقیق نتایج دوره‌های قبل فقط در جهت خطوط فکری و جناحی خود دست به تغییراتی در استراتژیها، سیاستها و تاکتیکها زده‌اند.

نگارنده در پی رد یا تأیید هیچ یک از دیدگاههای فوق نیست مهم آن است که آیا تفاوت محسوس و تعیین کننده‌ای بین سیاست ایران در قبل و بعداز دوم خرداد ۱۳۷٦ به چشم می‌خورد؟ به نظر می‌رسد در تعریف «مسئله» یا «موقعیت» که قبلاً بدان اشاره کردیم تفاوت محسوسی وجود ندارد؛ یعنی افغانستان به عنوان یک مسئله مهم در سیاست خارجی ایران مطرح است. در فرایند تصمیم‌گیری، نیروهای جدیدی پا به عرصه وجود گذاشته‌اند و بسیاری از نیروهای قبلی حذف شده و یا از میزان اثرگذاری آنها بر تصمیم‌گیریها کاسته شده است. در سیاستها، تاکتیکها و مجریان تغییرات محسوسی به چشم می‌خورد. سیاست جدید در چارچوب رهیافت تشنج‌زدایی است، هدف آن تحکیم موقعیت دوستان در ساختار قدرت است؛ اما ترجیح می‌دهد این کار را با شیوه‌های مسالمت‌آمیزتر پیش ببرد. کار با دولت مرکزی افغانستان و همکاری سازنده با سایر بازیگران مؤثر در عرصه افغانستان در دستورکار قرار گرفته‌اند و نگاه توسعه محور بر نگرش تصمیم‌گیران جدید حکمفرماست. تصمیم‌سازان در پی افغانستان با ثبات هستند و قواعد بازی را به خوبی درک می‌کنند؛ در نتیجه

بازی با موفقیت نسبی همراه بوده است. با این حال دو مسئله جدی مطرح است: اول آنکه آیا می‌توان به تداوم موفقیتها امیدوار بود؟ دیگر آنکه آیا وضع موجود از جمیع جهات مطلوب است و نیازی به تحول و دگرگونی نیست؟ باید گفت از اجلاس بن ۲۰۰۱ تا برگزاری انتخابات لویی جرگه قانون اساسی در آذر و بهمن ۱۳۸۲، تحولاتی به زیان ایران در جریان بوده و این روند به طور تدریجی و در جهت کم‌رنگ‌تر شدن نقش ایران ادامه دارد.

نتیجه‌گیری

اگر چه مسائل افغانستان به عنوان «مسئله» در دستگاه تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران مورد توجه قرار گرفته است؛ اما به نظر می‌رسد میزان توجه موجود، به اندازه عمق و وسعت اهمیت افغانستان در سیاست خارجی ایران نیست. افغانستان برگ برنده‌ای است که می‌تواند در تمامی عرصه‌های سیاست خارجی ایران، رمز موفقیت باشد. نقش‌آفرینی ایران در حوزه جنوبی خلیج فارس و آسیای مرکزی، تعامل ایران با روسیه و اروپا، چانه‌زنی با رقبای منطقه‌ای مثل پاکستان و حتی تلاش موفقیت‌آمیز برای کاهش فشارهای آمریکا، به نوعی تحت تأثیر موفقیت یا ناکامی ایران در افغانستان قرار دارد. پس، جایگاه افغانستان را باید آن‌گونه که هست در فرایندهای تصمیم‌گیری مورد توجه قرار داد.

علاوه بر این باید اقرار کرد در دستگاه تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران نسبت به مسائل افغانستان، تضاد، تعارض و رقابت وجود دارد. نفس اختلاف و تعارض مشکلی را به وجود نمی‌آورد؛ اما این تضادها و یا تعارضها باید در مکان واحدی جمع گردد و به یک تصمیم واحد، سازنده، کارا و مؤثر تبدیل شود. به نظر می‌رسد در این زمینه کاستیهایی وجود دارد.

حوزه اجرا نیز آیینه‌ای از حوزه تصمیم‌گیری است و حتی تعارضها و تضادها و رقابتها در این عرصه بیشتر خود را نمایان می‌سازد. تقسیم کار،

هماهنگی و سلسله مراتب میان نهادهای مجری آن‌گونه که باید باشد وجود ندارد و این باعث فرصت‌سوزی، تبدیل فرصتها به ضدفرصت و حتی تهدید می‌شود.

نتیجه بازی براساس الگوی رضایتمندانه تصمیم‌گیری، رضایتبخش است؛ اما این نتیجه متناسب با مقدورات، قابلیتها و میزان نفوذ ایران در افغانستان نیست. شناخت تواناییها و باور به آن می‌تواند دستاوردهای بیشتری به همراه داشته باشد. کشورها را به لحاظ برد و دامنه اثرگذاری به سه دسته تقسیم می‌کنند: کشورهای قدرتمند یا ابرقدرت که میزان اثرگذاری آنها تا سطح بین‌المللی و جهانی کشیده می‌شود. قدرتهای منطقه‌ای که دایره برد آنها قلمرو منطقه‌ای آنهاست و کشورهای کوچک که فقط قابلیت مدیریت و کنترل اوضاع داخلی خود را دارند. ایران یک قدرت منطقه‌ای است و قابلیت اثرگذاری آن بر تحولات منطقه‌ای کاملاً مشهود است، مشروط به اینکه این قابلیت را با خرد، تدبیر و تخصص ادغام کند.

آینده تحولات افغانستان در مسیری قرار گرفته است که به احتمال زیاد ایران را از یک بازیگر کانونی و مرکزی به یک بازیگر نیمه پیرامونی یا حاشیه‌ای تبدیل خواهد کرد. دستگاه تصمیم‌گیری جمهوری اسلامی ایران باید این روند را مورد توجه قرار داده با شناسایی دقیق متغیرهای دخیل و دستکاری این متغیرها، از ووقع چنین آینده‌ای جلوگیری کند. شناخت دقیق قابلیتهای خودی، قواعد بازی و توانایی و قابلیت سایر بازیگران دخیل در بحران افغانستان عاملی برای باقی ماندن در مرکز تحولات افغانستان است.

یادداشت‌ها

1. Stive, Smith and Michaet, Clark, ***Foreign Policy Implementaion***, London, George Allen and Unwin, 1985, pp. 76 – 100.

2. Frankel, Joseph, ***Contemporary Internatioanl Theory and Berhavior of State***, London, Oxford University Press, 1973.

3. ***Foreign Policy implementation***, op. cit, pp. 76 – 77.

4. Balyis, John and Smith, Stive, ***The Globalization of World Politics: An Introdution to International Relation***, Oxford: Oxford University Press, 1997, p. 307.

۵. شفیعی، نوذر، «بازی قدرت در صحنه افغانستان: اهداف و الگوهای رفتاری»، ***مجله سیاست دفاعی***، شماره ٤٠ و ٤١، پاییز و زمستان ١٣٨١، صص ٥٨ – ٣٠.

6. Dougherty, James E.and Robert L. faltzgraff Contending Theories of International Relations, New York, J.B. Lippincott. co, 1971, p. 329.

۷. رمضانی، روح‌الله، ***چارچوب تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران***، ترجمه علیرضا طیب، تهران، نشر نی، ١٣٨٠، صص ٧٦ – ٥٧.

۸. محمدی، منوچهر، ***سیاست خارجی ایران؛ اصول و مسائل تهران***، نشر دادگستر، ١٣٧٧؛ صص ٥٣ – ٢٩.

۹. همان، صص ٩٨ – ٩١.

۱۰. ایزدی، بیژن، ***درآمدی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران***، ویرایش دوم، تهران، مرکز انتشارات تبلیغات اسلامی، ١٣٧٧، صص ١٢٨ – ١٠٣.

۱۱. شـفیعی، نـوذر، «مـنافع و امنیـت ملـی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان، (فرصتها و ضدفرصتها)، ***بولتن وزارت دفاع و پشتیبانی نیروهای مسلح***، ۱۳۸۱.

12. Lasswel, Harold, ***The Decision Process: Seven Categories of Functional Analysis***, College Park, Unicersity of Maryland, 1958.

13. Lindblom, Charles E, ***The Policy – Making Process***, Engle wood Cliffs N.J:Prentice Hall, 1968, P. 13.

14. March, James. G. and Simon, Herbert A., ***Organizations***, New York, John wiley, 1958, pp. 59 – 66.

15. Braybrook, David and Charles, E., Lindblom, ***A strategy of Decision***, London, The Free Press of Glenco, 1970, pp. 93.

۱٦. «منافع و ا منیت ملی جمهوری اسلامی ایران در افغانستان، (فرصتها و ضدفرصتها)»، پیشین، صص ٤ – ۲.

17. Lentner, Howard, H., ***Foreign Policy Analysis: A Comparative and Conceptual Approach***, Ohio, Bell and Howell Co., 1974, pp. 216 – 220.

18. Eston, David, ***A system Analysis of Political Life***, New York, John wiley and Sons Inc., 1965.

19. ***The Policy – Making Process***, op. cit, pp. 43 – 54.

20. Sadeghpour, ***A, A Historical Approach to Theory of Organization***, Tehran, Management Colledge of Tehran University Press, 1973.

فصل هشتم

محیط منطقه‌ای و راهبرد امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

دکتر محمد حیدری[1]

مقدمه

واقعـه ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ (۲۰ شـهریور ۱۳۸۰) را مـی‌تـوان نقطه عطفی در تـاریخ روابـط بیـن‌المللـل به شمار آورد که موجب اثرگذاری عمیقی بر روابط و رفـتار بازیگران اصلی عرصه روابط بین‌الملل گردید. در این بین قدرتهای بزرگ بـه لحـاظ گسـتردگی حـوزه مـنافع ملی بیش از دیگر بازیگران از این واقعه اثر پذیرفتند و در عین حال تلاش نمودند که بر آن نیز اثر بگذارند.

---

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد واحد جنوب

ایالات متحده آمریکا با موقعیت برتر خود در موازنه قدرت، تلاش وافری کرد تا تهدید ایجاد شده علیه امنیت و منافع ملی آن کشور را تبدیل به فرصت نماید و از این فرصت بیشترین بهره‌برداری را در جهت بهبود موقعیت و نهایتاً تثبیت نقش هژمونیک خود در سطح نظام بین‌الملل بنماید.

در این باره آمریکا مبارزه با تروریسم را که نماد آن در گروه طالبان و القاعده تبلور یافته بود، در دستور کار خود قرار داد و با تشکیل ائتلافی بین‌المللی توانست موقتاً بر این معضل فائق آید و با دستاویز قراردادن مبارزه قاطع و همه جانبه با تروریسم جهانی به عراق حمله کند. این حمله برخلاف نظر بسیاری از دولت و ملتها بود و با موازین حقوق بین‌الملل و منشور ملل متحد در تعارض قرار داشت ولی این حمله صورت گرفت و در نتیجه رژیم دیکتاتور بعث صدام سرنگون شد و عراق به اشغال آمریکا و متحد همیشگی‌اش، انگلیس درآمد.

این دو تحول که در کنار مرزهای ایران رخ داد، علاوه بر سرنگونی رژیمهای حاکم، بستر ساز شکل‌گیری دولتهای جدید و با مشی سکولار شد که خود واجد بررسیهای عمیق و همه جانبه است.

در این باره ایران نیز آماج جنگ روانی و رسانه‌ای هدایت شده از سوی مراکز تحت امر آمریکا قرار گرفت و متهم به داشتن روابط و همکاری مستقیم و غیرمستقیم با گروه القاعده و بن لادن و تضعیف حکومت دست نشانده آمریکا گردید و همین اتهام (حمایت از شیعیان، حمایت از گروه انصارالاسلام، دخالت در امور داخلی و...) دربارهٔ عراق نیز تکرار شد و جمهوری اسلامی ایران به دلیل ابهام درحوزه راهبردها و تاکتیکها در هر یک از این دو عرصه مجبور به بروز عکس‌العملهای انفعالی شد، بدون اینکه ارزیابی دقیق و عمیقی از این واکنشهای انفعالی مورد نظر بوده باشد. همان‌گونه که در فرایند شکل‌گیری این دو تحول دچار چنین معضلی بود و نهایتاً با اعلام و اعمال

موضع بی‌طرفی، خود را از فرایند تحولات کنار کشید و نظاره گر اقدامات آمریکا در افغانستان و عراق شد؛ لذا در این مقاله سعی می شود تحولات اخیر بررسی و تحلیل و چرایی اتخاذ چنین راهبردی بیان گردد و درباره راهبرد امنیت ملی که دارای شاخصهایی از قبیل سازگاری و همخوانی با موقعیت جغرافیایی ایران، توانایی انعطاف پذیری در برابر تهدیدات و چالشهای ناشی از حضور آمریکا در محیط پیرامون باشد بحث لازم صورت گیرد.

الف. تحولات منطقه‌ای پیرامون جمهوری اسلامی ایران

۱. یازده سپتامبر ۲۰۰۱

حادثه یازده سپتامبر معلول خلأ قدرت ناشی از فروپاشی نظام دوقطبی، ظهور کانونهای بحران‌زا، بی‌توجهی قدرتهای بین‌المللی وشورای امنیت سازمان ملل به نابسامانی و هرج و مرج در افغانستان و همچنین استفاده ابزاری سرویسهای اطلاعاتی از گروههای تروریستی در مقاطع خاص بود که نظریه دولت ملی و امنیت ملی را در سطح نظام بین‌الملل احیا و تقویت کرد.[۱]

پیش از این بسیاری از نظریه‌پردازان روابط بین‌الملل به دنبال تبیین نظریه جهان‌گرایی و حکومت جهانی بودند و دولت‌های ملی را مانعی برای تحقق حکومت جهانی می‌دانستند. حال آنکه امروزه بسیاری براین باورند در هیچ نقطه‌ای از جهان نباید سرزمینی بدون دولت ملی وجود داشته باشد؛[۲] چرا که دولت‌های ملی باید در قبال حوادث داخلی و بین‌المللی پاسخگو باشند و برای سرکوب و از بین بردن کانونهای ناامنی باید همکاری و هماهنگی بین‌المللی را در دستور کار خود قرار دهند. گروه امنیت ملی کاخ سفید بلافاصله پس از مرور لایه‌های مختلف بحران، وضعیت تهدیدزا را در کانالهای فرصت‌سازی قرار داد و چندی نگذشت تهدید خلق شده بر دست گروههای تروریستی تبدیل به یک فرصت جهانی برای تعقیب و تحقق اهداف آمریکا در اقصی نقاط جهان شد.

شورای امنیت سازمان ملل نیز با صدور قطعنامه ۱۳۶۸ ضمن تهدیدآمیز خواندن این اقدامات تروریستی برای صلح و امنیت بین‌المللی، برای آمریکا حق دفاع مشروع قائل شد و از همه کشورها درخواست کرد همکاری همه جانبه‌ای را برای مبارزه با تروریسم آغاز نمایند.

بازیگران صحنه جهانی اعم از دولت‌ها، سازمانهای بین‌المللی و اتحادیه‌های منطقه‌ای جملگی خود را موظف به موضع‌گیری دیده و پدیده تروریسم را محکوم نمودند و بدین ترتیب آمریکا حمایت و همدردی بسیاری از کشورها را به خود جلب و متحدان جدیدی پیدا کرد. این حادثه فرصتی استثنایی برای گسترش هژمونی آمریکا فراهم آورد و مسئله مبارزه با تروریسم را در رأس اهداف سیاست خارجی آمریکا قرار داد تا جایی که رئیس جمهور آمریکا جورج دبلیو بوش کشورهای دنیا را به دو گروه مخالف تروریسم یا حامی تروریسم تقسیم کرد و از آن به عنوان مبنای ائتلاف برای جنگ با تروریست‌ها یاد کرد.[۳]

حادثه یازده سپتامبر به حمله آمریکا به افغانستان و سرنگونی گروه رادیکال طالبان و تضعیف و از هم پاشیدگی سازمان القاعده منتهی شد و موجبات اشغال این کشور و روی کار آمدن دولت دست نشانده را فراهم نمود. در یک نگاه کلان‌تر این حادثه در سه زمینه بر سیستم بین‌الملل اثر گذاشت. اولین اثر در سطح بازیگران نظام بین‌الملل است. تا پیش از یازده سپتامبر بازیگران معینی نظیر دولت‌ها، سازمانهای بین‌المللی و سازمانهای غیردولتی نقش آفرینی می‌کردند. در حالی که بعد ازاین واقعه با شبکه‌های جدیدی از گروههای تروریستی که در سطح جهانی عمل می‌نمایند مواجه شدیم که نقش دولت‌های ملی برای خنثی کردن توطئه‌های این شبکه بیش از پیش مورد توجه قرار گرفت.

تغییر در قواعد بازی نیز از جمله پیامدهای دیگر این حادثه بود. تا پیش از یازده سپتامبر بسیاری از تحلیلگران بر جایگزینی سیاستهای نرم افزاری به جای سیاستهای سخت‌افزاری تأکید می‌کردند، در حالی که بعد از این حادثه

سیاستهای سخت‌افزاری اهمیت بیشتری یافت. به علاوه جهان هم اینک شاهد نوعی جنگ جهانی علیه تروریسم است که در آن نقش رسانه‌ها و شبکه‌های تلویزیونی برای ایجاد جنگ روانی اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد؛ به عبارت دیگر رسانه‌ها قواعد بازی را ترسیم می‌نمایند.[(٤)]

فضای بازی نیز دچار دگرگونی شده است. قبل از یازده سپتامبر تأکید بر ژئواکونومیک و نقش فزاینده اقتصاد و اولویت یافتن این بُعد بر ابعاد دیگر امنیت بود و ژئوپلتیک تقریباً اهمیت کمی داشت. این حادثه موجب شد تا آمریکا و بسیاری از قدرتها به این نتیجه برسند که نمی‌توان هیچ منطقه‌ای را نادیده گرفت؛ به همین دلیل عده‌ای بر این باورند که فراموش شدن افغانستان در طول دو دهه گذشته توسط دولت‌ها و سازمانهای بین‌المللی باعث شکل‌گیری پدیده تروریسم در بُعد افراطی آن گردیده است.

سرانجام افغانستان و تمرکز شبکه تروریستی القاعده در این کشور دستاویزی برای حضور مستقیم آمریکا در شبه قاره و آسیای مرکزی بود. سیطره امنیتی و سیاسی بر افغانستان علاوه بر در تنگنا قراردادن نفوذ سنتی ایران در این کشور به دستیابی آمریکا به مهار انتقال نفت و گاز آسیای مرکزی کمک خواهد کرد. بدین ترتیب حلقه دیگری از حلقه‌های محاصره ایران تکمیل شد.

۲. حمله مشترک آمریکا و انگلیس به عراق

یازده سپتامبر موجب شد تا آمریکا استراتژی اقدام نظامی پیش‌گیرانه[1] را در قبال عوامل ناامن ساز بین‌المللی اتخاذ نماید.[(٥)] از این‌رو پس از تثبیت نسبی اوضاع در افغانستان و متلاشی کردن گروه تروریستی القاعده، به بهانه دسترسی

1. Pre – emptive military operation

عـراق بـه سـلاحهای کشـتار جمعی اقدام به بسترسازی برای از بین بردن رژیم عـراق کـرد و عاقبـت در تـاریخ ۱۹ مارس ۲۰۰۳ نیروهای آمریکایی و انگلیسی بـه رغـم مخالفت افکار عمومی جهانی و بدون مجوز شورای امنیت سازمان‌ملل بـه عـراق حملـه کردند و توانستند پس از یکماه رژیم صدام را سرنگون کنند و سـرزمین عـراق را به اشغال خود درآورند. هرچند پیروزی بر کشوری که قریب ده سـال در محاصـره و تحـریم بین‌المللی قرار داشت و فاقد نظامی مردمی بود دسـتاورد بزرگـی محسـوب نمـی‌شـود؛ امّا توانایی آمریکا را برای ضربه زدن به کشـورهایی کـه بـا این کشور تعارض منافع دارند نباید دست کم گرفت. نتیجه تمامـی ایـن بحـرانها نشـان مـی‌دهـد کـه آمریکا از نظر نظامی می‌تواند ضربات سـنگینی را بـر کشـورهای ضـعیف و حتی برخی قدرتهای منطقه‌ای وارد آورد. البـته نـباید فـراموش کـرد که آمریکا برای حل چالشها و تهدیدهای پیش روی ناگزیـر بـه همکـاری بـا دیگـر قدرتها و ایجاد ائتلافهای گزینشی است. چرا که صـرف پـیروزی نظامی در جنگ کافی نیست و دستیابی به منافع و اهداف مورد نظـر بـه تـوان برقـراری صـلح و امنیـت پـس از جنگ بستگی دارد؛ لذا آمریکا نتوانسـت بـه تنهایی امنیت و ثبات کافی را در سرزمین اشغال شده عراق برقرار کـند و دسـت نـیاز به سوی شورای امنیت و سایر کشورها دراز کرد، به گونه‌ای کـه هـم ایـنک بـیش از ده کشـور، نـیروی نظامی به عراق گسیل داشته‌اند تا در برقراری صلح و آرامش به آمریکا کمک نمایند.

حـذف طالبان از صحنه قدرت، برتری آمریکا را به دیگران نشان داد و فرصتی فـراهم آورد تـا سایر قدرتها مثل روسیه و چین تلاش نمایند تا به آمریکا نزدیک‌تر شـوند و بدیـن ترتیـب جـبهه وسـیعی متشکل از قدرتهای بزرگ و کوچک حول مـبارزه بـا تروریسـم گـرد آمدند و ائتلاف ضدتروریسم را پدید آوردند. آمریکا با بهـره‌گـیری از فضـای حـاکم بر روابط میان قدرتهای بزرگ، کوشید تا با حذف و تحـت فشـار قـراردادن نظامهـای مخالف خود در مناطق مختلف از شرایط جدید

نهایت استفاده را بکند. در همین باره رئیس جمهور آمریکا اقدام به معرفی محور شرارت (ایران، عراق و کره شمالی) کرد و کمتر از یکسال زمینه‌های حمله به عراق را فراهم نمود؛ امّا واکنشهای بین‌المللی نسبت به این دو موضوع (جنگ علیه تروریسم، جنگ علیه عراق) کاملاً متفاوت بود. در این جنگ بیشتر قدرتهای جهان با جنگ مخالفت کردند، امّا آمریکا به رغم این مخالفتها و بدون مجوز شورای امنیت و تنها با همکاری تعداد محدودی از کشورها به عراق حمله ورژیم صدام را ساقط کرد. حتی مخالفتهای آلمان، روسیه، چین و فرانسه به منزلهٔ مهمترین قدرتهای بین‌المللی با این جنگ، نتوانست از وقوع آن جلوگیری کند. آمریکا با اقدام نظامی در عراق و افغانستان نشان داد که آماده قبول خطرهای ناشی از تغییر دادن نظامهای سیاسی منطقه است. تغییر رژیم و اشغال نظامی خاک یک کشور، اصل خدشه‌ناپذیر بودن تمامیت ارضی و حاکمیت ملی کشورها را که قبلاً سنگ بنای اصلی روابط بین‌الملل بود شکست و در عوض، بی‌اعتنایی به مقررات بین‌المللی و رجحان منافع و اهداف ملی را جایگزین ساخت.(۶)

این جنگ در واقع تصویر جدیدی را از ساختار پیچیده نظام بین‌الملل مشخص کرد. در شرایط جدید بین‌المللی برخلاف دوران جنگ سرد، کشورها براساس قدرت و منافعشان و متناسب با شرایط مختلف دربارهٔ نوع واکنش خود تصمیم می‌گیرند. برای نمونه، در جنگ اول خلیج فارس، آلمان، فرانسه و بسیاری از کشورهای دنیا در کنار آمریکا قرار گرفتند؛ امّا ده سال بعد در جنگ دوم عراق هر دو کشور از نظر سیاسی در مقابل آمریکا بودند، بدون اینکه اتحاد جدیدی را تشکیل بدهند. در حملات تروریستی علیه آمریکا و حمله به افغانستان جهان تقریباً یکپارچه تروریسم را محکوم کرد؛ امّا دو سال بعد در جریان حمله به عراق، بیشتر کشورها و مردم جهان حمله آمریکا به عراق را محکوم کردند.

در عین حال، تأیید یا تقبیح رفتار آمریکا، در این دو مورد مختلف، اثری بر تصمیم‌گیری این کشور نداشت. آمریکا در اوج مخالفت بین‌المللی با

سیاستهایش همان رفتاری را انجام داد که در اوج حمایت بین‌المللی از خود به نمایش گذاشت.

چنانچه بخواهیم تحولات بیان شده را براساس نحوه عملکرد آمریکا و میزان مداخلهٔ این کشور در مناطق مختلف جهان ارزیابی کنیم، به این نتیجه می‌رسیم که آمریکا طی دوران پس از جنگ سرد تحولات فوق را که عمدتاً مبتنی بر اقدام نظامی بوده با موفقیت پشت سر گذاشته و تقریباً در تمامی مسائل و بحرانهای مهم در گوشه و کنار جهان نقش داشته است؛ بنابراین یکجانبه‌گرایی آن هم یک جانبه‌گرایی تهاجمی ازمؤلفه‌های اصلی دولت بوش و رویکرد سیاست خارجی آمریکا محسوب می‌شود.(۷)

نکته حائز اهمیت آن است که آمریکا برای مواجهه و مقابله با چالشها و تهدیدهای بین‌المللی و حمله به کشورهایی ولو ضعیف نیازمند همکاری و همراهی قدرتهای جهانی و منطقه‌ای است.

ب. هنجارشکنی و هنجارسازی آمریکا در پرتو حادثه یازده سپتامبر

بعد از حادثه سپتامبر ۲۰۰۱ ایالات متحده آمریکا با تکیه بر منطق قدرت، رفتار یکجانبه‌گرایانه‌ای را در پیش گرفت. این رفتار به دلیل مخالفت قدرتهای بزرگ و بسیاری از قدرتهای منطقه‌ای منجر به یک کشمکش بین‌المللی درباره چگونگی نحوه توزیع قدرت در سطح نظام بین‌الملل گردید که در ذیل به عمده‌ترین چالشهای حاصل از آن پرداخته می‌شود.

۱. سطح بین‌المللی

بسیاری بر این باورند که هدف اصلی و بنیادی آمریکا از اشغال افغانستان و تهاجم به عراق، تقویت یکجانبه‌گرایی و تعریف نظم جدید جهانی براساس هژمونی آمریکاست و محورهای آن به شرح زیر است.

۱. تثبیت هژمونی آمریکا در نظام بین‌الملل: آمریکا در تلاش است نظام بین‌الملل را به سوی یک قطبی شدن و نظم هژمونیک سوق دهد. دستیابی آمریکا به این هدف پیامدهای از قبیل تشدید یکجانبه‌گرایی آمریکا، تضعیف قدرت بازدارندگی قدرتهای بزرگ مثل روسیه، چین، اروپا، تضعیف قدرت اثرگذاری بازیگران منطقه‌ای (ایران، هند و عربستان سعودی) را به دنبال خواهد داشت.[۸]

۲. تضعیف و تغییر در ترتیبات امنیتی بین‌المللی: واقعیت این است که تهاجم آمریکا به کشورهایی نظیر افغانستان و عراق به تضعیف موقعیت و اقتدار سازمان‌ملل متحد، شورای امنیت و سایر نهادهای بین‌المللی وابسته به سازمان‌ملل انجامید و خدشه‌ای بر نهادهای بین‌المللی که کارکرد اصلی‌شان نظم بین‌المللی حداقل در نیم قرن اخیر بوده وارد شد و تلاش برای ایجاد تغییرات ساختاری در دستور کار سیاست خارجی آمریکا قرار گرفته و شورای امنیت سازمان‌ملل نیز به جای تعدیل و محدود کردن قدرت آمریکا در پی مشروعیت بخشیدن به اقدامات غیرموجه این کشور است.

۳. تغییر در رویکرد الگوهای تعامل بین‌المللی: آمریکا با توسل به روشهای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری در تلاش است فضای نظامی‌گری را که در آن مزیت نسبی هم دارد محور تعاملات خود با دنیا قرار دهد.

٤. تضعیف قواعد و هنجارهای حاکم بر نظام بین‌الملل: تا به حال اصولی نظیرحاکمیت ملی، برابری دولتها، عدم مداخله در امور داخلی کشورها و حق تعیین سرنوشت ملتها به عنوان مبانی روابط بین‌الملل مطرح بوده است.

آمریکا با وقوع یازده سپتامبر ۲۰۰۱ به طور رسمی و عملی در جهت تضعیف این قواعد و هنجارها حرکت کرد و در نتیجه شاهد مداخله غیرموجه و بی‌قید و شرط این کشور در عراق هستیم. پیش‌بینی می‌شود در صورت موفقیت آمریکا در حل و فصل مشکلات پیش روی در عراق و افغانستان

(بازسازی، تعیین دولت دموکراتیک و غیره) زمینه مداخلات بیشتر این کشور در منطقه فراهم آید.

۲. سطح منطقه‌ای

آمریکا تمامی سعی و تلاش خود را به کار خواهد گرفت تا نظام امنیت منطقه‌ای را در جهت ساختار هژمونیک مورد نظر خود طراحی کند و سازمان بدهد. در صورت تحقق این هدف با موارد زیر در منطقه مواجه خواهیم بود؛

۱. تغییر رفتار کشورهای منطقه: آمریکا بعد از جنگ دوم خلیج فارس ۱۹۹۱ در پی تعدیل و مداخله در رفتار سیاسی برخی کشورهای منطقه نظیر ایران، سوریه و عربستان سعودی برآمده است؛ اما اینکه چقدر توفیق داشته، جای بحث و بررسی بیشتر دارد.

۲. تغییر در نظامهای سیاسی: مبارزه با تروریسم و نابودی سلاحهای کشتار جمعی مستمسک بسیار مناسبی بوده و هست که آمریکا فشار خود را بر بسیاری از دولتهای منطقه تشدید کند و با مداخله نظامی اقدام به تغییر رژیم سیاسی کشورهای منطقه بنماید.

۳. تغییر در معادلات و بلوک‌بندیهای منطقه: اینکه دولتهای آینده افغانستان و عراق دموکراتیک و طرفدار دموکراسی لیبرال غرب (آمریکا) باشد؛ کاملاً طبیعی است؛ چرا که یکی از اهداف آمریکا همین بوده و اساساً آمریکا هرگز اجازه تشکیل یک دولت ملی با گرایشهای مذهبی و ضد آمریکایی را به ملت عراق و افغانستان نخواهد داد؛ لذا شاهد شکل‌گیری بلوکهای جدیدی بین عراق، ترکیه، اسرائیل، آمریکا و آذربایجان در زمینه‌های مختلف خواهیم بود. چنانچه عراق در آینده به عضویت شورای همکاری خلیج فارس درآید، اردن نیز به آن خواهد پیوست، در نتیجه ترتیبات امنیتی منطقه خلیج فارس به گونه‌ای شکل خواهد گرفت که موقعیت ایران تضعیف شود. از طرفی آمریکا

تمامی تلاش دیپلماتیک، نظامی و اقتصادی خود را به کار خواهد گرفت تا در عرصه عراق و افغانستان موفق شود. در چنین شرایطی حوزه‌های نفوذ سنتی جمهوری اسلامی ایران مسدود و فشارهای زیادی از مناظر مختلف با آستانه بالابر جمهوری اسلامی ایران تحمیل خواهد شد که در تعقیب و تأمین منافع ملی و امنیت ملی کشور دشواریهای را به وجود خواهد آورد.

ج. رویکرد جمهوری اسلامی ایران نسبت به تحولات محیطی

از جمله موضوعات بحث‌برانگیز در نظریه‌های روابط بین‌الملل مسئله عوامل اثرگذار بر سیاست خارجی دولتها است. در این باره نظریه‌های عمده‌ای مطرح هستند، واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی و رفتارگرایی هر یک علاقه‌مندانی در حوزه روابط بین‌الملل دارد؛ امّا در این میان نظریه واقع‌گرایی ساختاری کنت والتز برجستگی خاصی دارد. براساس این نظریه مهم‌ترین عامل شکل‌دهنده و حتی تعیین کننده سیاست خارجی دولت‌ها، ساختار نظام بین‌الملل است.(۹)

بنابراین، ساختارهای دو قطبی یا چندقطبی یا تک‌قطبی آثار گوناگونی بر رفتار و سیاست خارجی دولتها می‌گذارند. جهان در دوران جنگ سرد تحت تأثیر نظام دو قطبی، شاهد اتحادها و دسته‌بندیهایی بود که طی آن کشورهای منطقه خود را با یکی از دو ابرقدرت متحد نمودند. ایران در این دوره ـ البته تا مقطع انقلاب اسلامی ـ در عین حال که عضو کشورهای غیرمتعهد بود، متحد غرب هم بود و به عنوان کمربند امنیتی غرب در مقابل شرق عمل می‌کرد. بعد از سرنگونی رژیم شاه و تأسیس جمهوری اسلامی ایران علی‌رغم تداوم ساختار نظام دو قطبی، سیاست خارجی ایران مبتنی بر اصل نه شرقی، نه غربی شد تا استقلال و عدم تعهد خود را نسبت به هریک از دو ابرقدرت نشان دهد و از تمامی اتحادها و پیمانهای سیاسی و نظامی رسماً خارج شد.(۱۰)

به نظر می‌رسد سیاست خارجی ایران براین انگاره استوار بوده که جنگ سرد و نظام دوقطبی اثری بر رفتار خارجی ایران نداشته و از این رو سیاست خارجی ایران مبتنی بر کناره‌گیری از هردو ابرقدرت بود.

امّا فروپاشی نظام دوقطبی شرایط جدیدی را به وجود آورد و موجب شد تا دولتها براساس برآوردها و تخمینهای جدید از وضعیت به وجود آمده به طراحی و تبیین سیاست خارجی بپردازند.

واقعیت آن است که به دلیل فقدان رقیب استراتژیک برای آمریکا کشورهای کوچک باید هزینه‌های زیاد متحمل شوند تا بتوانند حمایت یک قدرت را جلب نمایند و به همین دلیل در برخی موارد ضرورتی هم برای حمایت از سوی قدرت برتر در حمایت از کشورها احساس نمی‌شود.

جمهوری اسلامی ایران نیز با درک و فهم جدید از شرایط بین‌المللی و منطقه‌ای به جای سیاست کناره‌گیری مبتنی بر نه شرقی، نه غربی به سمت سیاست تنش‌زدایی و همکاری و هماهنگی در سطح منطقه و جهان گرایش پیدا کرد تا جایی که به منظور مهار فشارهای آمریکا به نوعی همکاری استراتژیک با قدرتهای رقیب آمریکا به ویژه روسیه پرداخت.(۱۱)

امّا علی‌رغم تغییرات اساسی در ساختار نظام بین‌الملل، تغییر رفتار بازیگران مهم و توجه به موقعیت ممتاز جغرافیایی، ایران به پیروی از سنت تاریخی‌اش در قبال جنگ دوم خلیج فارس، حمله آمریکا به افغانستان و عراق با اعلام موضع بی‌طرفی سعی در فاصله گرفتن از مخاصمات و تنشهای ناشی از جنگ کرد.

۱. بی‌طرفی ایران در جنگ دوم خلیج فارس

در شرایطی که حفظ ثبات و امنیت خلیج فارس در دستور کار قدرتهای جهانی به ویژه آمریکا قرار داشت، رژیم صدام به کویت تجاوز نظامی کرد و این کشور را به اشغال خود در آورد.

وزارت امور خارجه ایران در واکنش به این اقدام، ضمن رد هر گونه توسل به زور به عنوان راه حل برای مسائل منطقه، عملیات نظامی عراق بر ضدکویت را اقدامی مغایر باثبات وامنیت در منطقه حساس خلیج فارس اعلام کرد و خواهان بازگشت فوری نیروهای عراق به مرزهای شناخته شده بین‌المللی و حل و فصل اختلافات به شکل مسالمت‌آمیز شد.(۱۲)

ایالات متحده با قدرت مشروعیت دهنده سازمان ملل و با همکاری متحدانش، مقدمات حمله به عراق را فراهم نمود. ایران که تجاوز عراق به کویت را محکوم کرده بود در جریان این بحران، سیاست بی‌طرفی را اتخاذ کرد.

همسایگی ایران باعراق ونزدیکی این کشور به کانون بحران موجب شد علی‌رغم موضع بی‌طرفی، از تبعات جنگ مصون نماند. آلودگی محیط زیست دریایی، هجوم میلیونها آواره جنگی به ایران تنها گوشه‌ای از زیانهای جنگ بود.

۲. بی‌طرفی ایران در حمله آمریکا به افغانستان

ایران در دهه گذشته سیاست احتیاط‌آمیزی در مورد افغانستان اتخاذ نموده و همواره بر وحدت و انسجام ملی برای رسیدن به صلح و ثبات در این کشور تأکید کرده است و از تلاشهای دیپلماتیک برای رسیدن به این هدف فروگذار نکرده، لیکن محیط بسیار پیچیده، دخالت همسایگان و کشورهای تندرو عرب، دستیابی به صلح و ثبات را در افغانستان با بن بست مواجه کرد و موجبات تبدیل این کشور فاقد دولت رسمی، ملی و پاسخگو به جامعه بین‌الملل را به مرکز گروههای مافیایی و تروریستی فراهم آورد. این گروههای تروریستی با آزادی در تعقیب اهداف و کارکردهای تروریستی خود، حادثه یازدهم سپتامبر را خلق و منطقه را تبدیل به کانون بحران کردند.

جمهوری اسلامی ایران نیز به واسطه همسایگی با این کشور به شدت تحت تأثیر تحولات پس از یازده سپتامبر بود. علاوه بر عنصر همسایگی عواملی از قبیل

قرابت فرهنگی، مشترکات تاریخی و مذهبی، تضاد با مشی گروه طالبان و در نتیجه تعارضات ایدئولوژیکی با این گروه موجب شده بود تا ایران نقش تاریخی خود را در قبال تحولات ناشی از حوادث یازدهم سپتامبر دربارهٔ این کشور ایفا نماید. علی‌رغم اشتراک منافع ایران و آمریکا در سرنگونی طالبان و از بین بردن شبکه‌های تروریستی و بسیاری دیگر از تلاقی منافع‌ها، ایران در جریان حمله آمریکا به افغانستان اعلام موضع بی‌طرفی فعال کرد. صرف‌نظر از اینکه این موضع‌گیری تا چه حدی بر مدار منافع و امنیت ملی کشور استوار بود فرصتهای زیادی به دست آمد که به ذکر برخی از آنها اکتفا می‌شود.

بعد از یازده سپتامبر جو ضدتروریستی شدیدی نظام بین‌الملل را فرا گرفت و روشن شد گروههای تروریستی مسئول حوادث یازده سپتامبر با ایران نیز مخالف هستند، لذا فرصتی فراهم شد تا ایران خود را از اتهام حمایت از تروریسم مبرا کند و برای دنیا تشریح و تصریح نماید که بیشترین ضرر را از طالبان و القاعده متحمل شده و به نوعی خواستار اعمال فشار جامعه جهانی برای مسببان به قدرت رساندن این گروه در افغانستان شود.

رقیب جدی و سرسخت ایران در افغانستان، پاکستان است، از حمله به افغانستان، ایران می‌توانست پاکستان را در تنگنا قرار دهد تا از رقابت منفی توأم با برنامه‌های خنثی‌سازی خود علیه فعالیتهای ایران در افغانستان صرف‌نظر نماید که لازم بود از فرصت تعدیل عملی رفتار پاکستان در قبال ایران بهره لازم و کافی گرفته می‌شد. همچنین شرایط مساعدی برای بین‌المللی کردن موضوع قاچاق مواد مخدر به وجود آمد که می‌توانستیم توجه بازیگران بین‌المللی را معطوف به آن کنیم و خواستار کمکهای جهانی در بخشهای مالی، انسانی و زیربنایی در زمینه مبارزه با این پدیده شوم باشیم.

برقراری ثبات نسبی در افغانستان فرصتی است تا در پرتو آن میلیونها مهاجر افغان را به کشورشان باز گرداند و با تدوین گزارش مستند از هزینه‌های

اجتماعی، امنیتی و اقتصادی تحمیل شده بر ایران در طول ۲۵ سال گذشته، خواستار کمکهای جدی بین‌المللی باشیم.

در مقابل پاکستان به عنوان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین حامی طالبان از تهدید جنگ در افغانستان که می‌توانست امنیت ملی و منافع آن کشور را به خطر اندازد در یک چرخش فرصت‌طلبانه دیپلماتیک، فرصتی برای سیاست خارجی خود ساخت که قبل از آن امکان‌پذیر نبود.

۳. بی‌طرفی ایران در حمله آمریکا به عراق

بحران عراق از نظر نوع و جنس با بحران افغانستان دارای وجوه افتراق بسیاری است؛ امّا در موضع‌گیری رسمی ایران، این بار هم بی‌طرفی اعلام شد. به طور طبیعی اولین حوزه اثرپذیری از این بحران کشورهای همسایه عراق بودند. ایران در پی آن بود تا با اعلام موضع بی‌طرفی تهدیدات ناشی از تهاجم گسترده آمریکا به عراق و عوارض بعدی آن را به حداقل ممکن کاهش دهد و مانع از هرگونه تجاوز به ایران شود و در مرحله بعد از گسترش جنگ به منطقه خلیج فارس جلوگیری نماید.

از طرفی صدام همواره یک تهدید جدی برای تمامیت ارضی ایران بود؛ لذا ایران نمی‌تواند نسبت به تحولات عراق بی‌تفاوت باشد و یا آن را دست کم بگیرد. سرنگونی رژیم صدام امری خوشایند و هدفی ارزشی محسوب می‌شود امّا پیروزی آمریکا و سلطه آن بر عراق نمی‌تواند رضایت بخش باشد؛ چرا که آمریکا با سلطه بر عراق حلقه محاصره ایران را کامل می‌نماید و هرگونه بی‌ثباتی و ناامنی در عراق پس از صدام می‌تواند تبعات منفی امنیتی برای ایران داشته باشد. در باب علل اتخاذ سیاست بی‌طرفی دیدگاههای متفاوتی وجود دارد.

شاید یکی از مهم‌ترین دلایلی که بتوان برای توجیه اتخاذ سیاست بی‌طرفی بیان کرد نگرانی جدی تصمیم گیرندگان سیاست خارجی ایران از حمله آمریکا

به ایران بود، چرا که در جریان حمله آمریکا به افغانستان علی‌رغم سیاست بی‌طرفی به شکل اعلامی و سیاست همکاری‌جویانه به شکل اعمالی، این کشور پس از سرنگونی طالبان، ایران را آماج اتهامات قرار داد که اوج آن قرار دادن ایران در محور شرارت بود. البته پیش‌بینی می‌شد در این بحران این اتفاق هم بیفتد. متأسفانه آمریکا با جوسازی و دست‌کاری افکار عمومی و اعمال فشار بر کشورهای اروپایی و دبیر کل آژانس بین‌المللی انرژی اتمی سازمان‌ملل، ایران را به تلاش برای دستیابی به سلاح اتمی متهم کرد تا همچنان مشی سلطه‌جویانه خود را در قبال ایران ادامه دهد. همانند بحرانهای گذشته، این بحران نیز فرصتها و تهدیدهایی برای جمهوری اسلامی ایران خلق کرد، حذف صدام و رژیم بعث، راه را برای برتری و تفوق ایران در خلیج فارس هموار ساخته که می‌توان با اتخاذ سیاستهای مدبرانه و خردمندانه از این فرصت استفاده کرد و موازنه منطقه‌ای را به نفع ایران تغییر داد. تردیدی وجود ندارد که آمریکا بدون کمک و مساعدتهای ایران قادر به برقراری ثبات و امنیت در عراق نخواهد بود؛ لذا فرصت مشارکت در بازسازی عراق و ساختار دولت آینده عراق فراهم آمده است.

ایران در شرایط به وجود آمده می‌توانست از سویی مخالفت اصولی خود را با جنگ و خشونت و از سوی دیگر پایبندی به قواعد و حقوق بین‌الملل، برای جامعه بین‌الملل و افکار عمومی به اثبات برساند. همچنین تأکید و اصرار ایران بر خلع سلاح از طریق توسل به راه حلهای غیرنظامی و حل و فصل مسائل بین‌المللی از طریق سازمان‌ملل متحد و نفی یکجانبه‌گرایی و کمک به تبیین رویکرد چندجانبه‌گرایی در روابط بین‌الملل موقعیت بین‌المللی خود را تقویت نماید.

در مقابل، چالشهای جدیدی پیش روی ایران قرار گرفت. تثبیت هژمونی آمریکا، تشدید یکجانبه‌گرایی آمریکا، تضعیف قدرت بازدارندگی قدرتهای

بـزرگ مثل روسیه، چین، اتحادیه اروپا (مهم‌ترین کشورهایی که با حمله آمریکا مخالفـت مـی‌کـردند، پـس از جـنگ با اتخاذ سیاست همراهی و همکاری سعی نمودند که روابط خود را با این کشور گسترش دهند) تضعیف قدرت اثرگذاری بازیگـران مـنطقه‌ای نظـیر ایران، عربستان سعودی، هند و نهایتاً تغییر در رویکرد الگوهای تعامل بین‌المللی است.[۱۳]

د. ملت اتخاذ رویکرد بی طرفانه نسبت به تحولات محیطی

ارزیابـی سیاسـت خارجی و داوری درباره میزان موفقیت یا ناکامی آن بسیار دشـوار اسـت؛ لیکـن بـا نگـرش بـه ویژگـیهای خاص جغرافیای سیاسی ایران، تحـولات سریع و شتابان محیط پیرامون، ساختار نظام بین‌الملل، نیازمند سیاستی فعـال و مـنعطف و سـازگار با اهداف و آرمانهای نظام اسلامی هستیم. البته این بررسـی بـه معنای نفی دستاوردهای مثبت سیاست خارجی نبوده و نیست، بلکه تلاشـی بـرای توجـه بـه الـزامات یـک سیاسـت خارجـی موفق در عرصه نظام بیـن‌الملـل و علـل اتخـاذ راهـبرد بـی‌طرفی در تحولات محیط پیرامونی و ارائه راهـبرد یا راهبردهایی برای رویارویی با رخدادها و تحولات پیش روی در حال و آینده است. مشکلات و کاستیهای موجود عبارت‌اند از:

۱. تـنوع گفتمانـی: در طـول بـیش از دو دهـه گذشـته گفتمانهای مختلفی در سیاسـت خارجـی حضـور داشته‌اند که به صورتهای گوناگونی سیاست خارجی و عناصـر آن را تعـریف و بـاز تعـریف کـرده‌انـد. تحولات و تغییرات گفتمانی آثار عمـیق و شـگرفی در سیاست خارجی داشته است، هر چند این تنوع گفتمانی یک عیـب و آسیب محسوب نمی‌شود، بلکه عدم تسلط یکی ازاین گفتمانهاست که آن را معـیوب و آسـیب‌پذیـر کـرده است. در اثر این عارضه هیچ یک از این گفتمانها موقعیـت و منزلـت برتری نیافته و به طور همزمان گفتمانهای مختلفی بر آن حاکم بـوده است. این امر تدوین و اجرای یک سیاست خارجی منسجم و یکپارچه را با

مشکل مواجه کرده و در عمل به ناهماهنگی و ناسازگاری منجر شده است. در این بستر هر یک از مؤلفه‌هایی چون منافع ملی، قدرت ملی، امنیت ملی، هویت و حاکمیت ملی، نظام بین‌الملل معانی متفاوتی خواهند داشت.(۱۴)

با این وصف دو گفتمان غالب در سیاست خارجی ایران وجود داشته است: یکی گفتمان واقع‌گرایی که در طیف پارادیم رئالیستی قراردارد و بر اولویت منافع ملی و قدرت ملی تأکید می‌نماید و تمامی تصمیمها و سیاستها حول محور قدرت و منافع ملی اتخاذ می‌شود؛ گفتمان دیگر گفتمان آرمان‌گرایی است که بر پایه ایدئولوژی اسلامی و مصالح دینی استوار است. البته هیچ یک از این گفتمانها در هیچ دوره‌ای در منزلت برتر قرار نداشته، بلکه در رقابت تنگاتنگ برای دست یافتن به چنین موقعیتی بوده‌اند.(۱۵)

۲. فقدان تعریف شفاف از منافع ملی: عدم تعریف دقیق و شفاف دربارهٔ منافع ملی یکی از مشکلاتی است که در نتیجه نبود گفتمان واحد عارض گردیده است؛ زیرا منافع در گفتمانهای مختلف معنای متفاوتی دارد، در نتیجه تعریف واحدی ارائه نشده تا راهنمای عمل قرار گیرد. برخی از تحلیلگران سیاست خارجی، ابهام در تعریف منافع ملی را معمول تعارض و تنافی منافع ملی و مصالح اسلامی می‌دانند.(۱۶)

به زعم این دسته از تحلیلگران ناسازگاری بین این دو بخش از منافع باعث شده تا تعریف منافع ملی دچار ابهام و اخلال گردد. عده دیگر بر این باورند که منافع ملی کشورها پیشینی و عینی است و بازیگران در عرصه سیاست خارجی صرفاً در پی تأمین آن هستند.عده دیگر برعکس معتقدند که منافع ملی پسینی است و در تعامل با کشورها شکل می‌گیرد؛ بنابراین ابهام زدایی از منافع ملی و تعریف دقیق و منطقی آن ضروری است که صدالبته در گرو تحقق گفتمان واحد، رفع اختلاف نظر بین نخبگان و تصمیم گیرندگان، ساختارهای متعدد تصمیم‌گیری و اولویت‌بندی منافع و مصالح است.(۱۷)

۳. نبود اولویت‌بندی در اهداف ملی: تنوع گفتمانی و عدم شفافیت در تعریف منافع ملی و وجود اختلاف نظر بین صاحبان فکر و اندیشه با حوزه‌های تصمیم‌گیری منجر به عدم تعریف و تعیین اولویت‌بندی اهداف در سیاست خارجی گردیده است.

وجود اهداف ملی و اسلامی در سیاست خارجی که از ماهیت نظام سیاسی جمهوری اسلامی نشئت گرفته است و عدم اولویت‌بندی عناصر مصالح اسلامی و منافع ملی، بستر و زمینه مناسبی را برای بروز بحران تعریف اهداف فراهم کرده است.[۱۸]

آنچه واضح است عدم تعریف اهداف سیاست خارجی بر مبنای منافع ملی، قدرت ملی و شرایط محیطی است، حال آنکه ضرورت ایجاب می‌کند علاوه بر تعریف، سلسله مراتبی از اهداف نیز ترسیم گردد. طبقه‌بندی و اولویت‌بندی اهداف به بلندمدت، میان‌مدت و کوتاه‌مدت می‌تواند کمک بسیار شایانی در مقام تعقیب و عمل به بازیگران و گردانندگان عرصه سیاست خارجی بنماید. همچنین می‌توان اهداف آرمانی و آمالی را در قالب اهداف بلندمدت و رفاه اقتصادی و گسترش ارزشها را در چارچوب اهداف میان‌مدت و امنیت ملی و تمامیت ارضی را در قالب اهداف کوتاه مدت تعریف کرد.[۱۹] با پذیرش چنین سلسه مراتبی از اهداف، نه تنها تعارض و تنافی بین منافع ملی و مصالح دینی مرتفع می‌شود، بلکه پیگیری و تأمین این منافع سهل‌الوصل و دستیابی به آن امکان‌پذیرتر است.

٤. متوازن نبودن اهداف ملی: توازن و سازگاری بین اهداف مختلف ناشی از اولویت‌بندی اهداف براساس فوریت، ضرورت و اهمیت است. تا زمانی که سیاست خارجی کشوری فاقد این خصیصه باشد در پیگیری همزمان اهداف دچار تعارض شده و عدم رفع آن موجب می‌شود که آنها یکدیگر را خنثی نمایند؛ لذا ضروری است در هر دوره‌ای یکی از اهداف ملی در اولویت قرار گیرد تا تعادل در سیاست خارجی ایجاد شود.

۵. وجود مراکز متعدد تصمیم‌گیری: در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران جایگاه و نقش هر یک از نهادها و دستگاهها به روشنی ترسیم شده است، لیکن ظهور و بروز بسیاری از مراکز تصمیم‌گیری که هر کدام بر مبنای تصورات ذهنی خود از منافع ملی تعریفی خاص و ناهماهنگ دارند، نظام تصمیم‌گیری را با اخلال مواجه و دستگاه سیاست خارجی را با ناکار آمدی روبه‌رو کرده است. جالب‌تر آنکه هر یک از این مراکز با تولید داده‌ها و ارسال پیامهای متعارض از کشور، بازیگران مقابل را دچار سردرگمی و بلاتکلیفی نموده و تصمیم‌گیرندگان سایر کشورها را متأثر ازاین ناهماهنگی کرده‌اند.

نهادینه نشدن سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری در قالب ساختارهای نظام مند موجب شده تا سیاست خارجی تحت تأثیر افراد و ویژگیهای شخصی آنان قرار گیرد و تقریباً ماهیتی فردی و شخصی پیدا کند. این حالت تداوم و استمرار سیاست خارجی را کاهش داده و با فراز و فرود افراد و تصمیم‌گیرندگان، دستخوش دگرگونیهای فوری می‌شود. این بدان معنا نیست که دخالت و اثرگذاری افراد را نفی کنیم، بلکه بیانگر آن است که باید تعادل و توازن را در فرایند تصمیم‌گیری ایجاد و حفظ کرد.[۲۰]

٦. شناخت صحیح فرصتها و تهدیدها: تصمیم‌گیری و تصمیم‌سازی در حوزه سیاست خارجی مستلزم درک و شناخت عمیق از محیط پیرامونی و تعاملاتی است که این محیط ایجاد می‌نماید؛ بنابراین هرگونه تصمیم‌گیری راهبردی باید توأم با شناخت صحیح از فرصتها، توانمندیها، محدودیتها و تهدیدها باشد. هر آیینه در این شناخت دچار ضعف باشیم باید اذعان کرد که دچار آسیبهایی در این زمینه هستیم؛ لذا فرصت‌سازی و فرصت‌طلبی که از ارکان یک سیاست خارجی موفق است در پرتو این شناخت حاصل خواهد شد. هر چند در مواردی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران شاهد اتخاذ مواضع واکنشی و انفعال‌پذیری بوده‌ایم.[۲۱] عده‌ای دیگر از تحلیلگران

براین عقیده‌اند که درجه انفعال در سیاست خارجی ایران دربعضی ازدوره‌ها و حوزه‌ها به اندازه‌ای بوده که به جای فرصت‌سازی، فرصت سوزی و تهدیدسازی کرده است. چه بسیار فرصتهایی که در اثر عدم درک واقعی آنها تبدیل به تهدید شده‌اند.[۲۲]

این فرصت سوزیها در حالی صورت می‌گیرد که امروزه در مدیریت استراتژیک، کشورها تهدیدها را تبدیل به فرصت کرده و آن را وسیله‌ای برای دستیابی به منافع ملی و اهداف خود قرار می‌دهند. حادثه یازده سپتامبر الگوی خوبی برای چگونگی فرصت‌سازی و فرصت‌طلبی است. آمریکا از یک تهدید امنیتی که برای اولین بار درداخل این کشور امنیت ملی آن را به خطر انداخت، فرصتی به وجود آورد تا منافع و اهدافی که در شرایط عادی امکان‌پذیر نبود، پیگیری و تأمین نماید. پاکستان نیز به عنوان مهم‌ترین و بزرگ‌ترین حامی طالبان از تهدید جنگ در افغانستان که می توانست امنیت ملی و منافع ملی آن کشور را به خطر اندازد، فرصتی ساخت که قبل از آن امکان‌پذیر نبود.

۷. عدم تناسب بین اهداف و ابزارهای نیل به آن: تناسب بین هدف و ابزار نیل به آن یکی از پیش شرطهای موفقیت در سیاست خارجی است. برای انتخاب ابزار مناسب آگاهی از شرایط بین‌المللی ضروری است. عدم شناخت و درک واقعی از وضعیت بین‌المللی و ماهیت قدرت مانع از انتخاب اهداف و ابزار مناسب خواهد بود؛ لذا برای موفقیت، نیازمند هماهنگی در همه سطوح دیپلماسی، بهره‌گیری از تکنیکهایی مانند مذاکره، مصالح و چانه‌زنی، شناخت شرایط بین‌المللی، اهداف و نیات طرف مقابل و همچنین درک قابلیتها و تواناییهای خود و بازیگران دیگر هستیم. همچنان که غفلت از این موارد باعث شده تا ایران نتواند از موقعیت ممتاز جغرافیایی خودبه نحو احسن استفاده کند.[۲۳]

در مجموع به نظر نگارنده عوامل مذکور و متغیرهای بسیاری که در حوصله این مقاله نیست و نیاز به بررسیهای بیشتر دارد موجب شده تا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران همواره نسبت به تحولات محیط پیرامونی که به لحاظ تنوع و ماهیت کاملاً متفاوت از هم هستند، یک موضع‌گیری روتین اتخاذ نماید. این مشکلات و موانع نه تنها خود معضلاتی را ایجاد می‌کنند، بلکه سبب به وجود آمدن نارساییهای دیگری می‌شوند که در مجموع سیاست خارجی را از وضعیت مطلوب دور ساخته و موجب آسیب‌پذیریهای برای امنیت ملی کشور می‌شوند.

هـ. راهبرد امنیت ملی جمهوری اسلامی ایران

نظام بین‌المللی به عنوان یک سیستم پویا و متحول همواره در حال تغییر و دگرگونی است و واحدهای سیاسی تشکیل دهندهٔ آن، بدون درک و شناخت کامل آن قادر به تأمین اهداف خود نیستند. یکی از مهم‌ترین تحولات نظام بین‌الملل تغییر در ماهیت و توزیع قدرت است. کشورها بدون فهم چگونگی تغییر در ماهیت و توزیع قدرت قادر به حفظ و باز تولید قدرت ملی که یکی از الزامات سیاست خارجی محسوب می‌شود، نیستند. علاوه بر تغییر در ماهیت قدرت تغییراتی نیز در گفتمان غالب قدرت صورت گرفته که کشورها ناگزیر به سازگاری و تطبیق با آن هستند.(۲٤)

جمهوری اسلامی ایران جزء معدود کشورهای دنیاست که دارای بیشترین همسایه است و به واسطه اهمیت ژئوپلتیکی و ژئوانرژی ذاتاً یک واحد سیاسی بین‌المللی است؛ چون جغرافیایی سیاسی آن به بسیاری از کشورهای منطقه‌ای و قدرتهای جهانی مربوط می‌شود؛ لذا تضمین امنیت ملی، رفع تهدیدات، تقویت هویت ملی و نظام سیاسی ایران بدون توجه به قدرتهای منطقه‌ای و فرا منطقه‌ای نمی‌تواند تأمین شود. از طرفی به دلیل حضور آمریکا در اطراف ایران،

محیط بلافصل امنیت ملی ایران مواجه با ناامنی است و ایران ناچار است هزینه‌های فراوانی جهت تأمین امنیت ملی و رفع تهدیدات صرف کند؛ بنابراین رویکرد ایران در تأمین امنیت ملی، باید منطقه‌ای باشد.

همچنین در جهان آینده، واحدهای ملی به صورت «تک افتاده» قادر به تأمین منافعشان ـ حتی اگر منطبق بر اصول مسلم روابط بین‌الملل و حقوق مذکور در منشور سازمان ملل متحد باشد ـ نخواهند بود و اولین طعمه قدرتهای هژمون به منظور اثبات برتری جهانیشان خواهند بود. واقع امر آن است که سلطه ناشی از هژمون مانع از آن خواهد شد تا «تک بازیگران» بتوانند حقوق خود را تبیین و نسبت به توجیه افکار جهانی اقدام نمایند.[۲۵]

کسب سطح قدرت منطقه‌ای ایران که بسیار حائز اهمیت است در تعامل منطقی با قدرتهای بزرگ به دست می‌آید. منطق اقتصادی و ژئوپلتیک ایران حکم می‌کند که در تعامل با قدرتهای فرا منطقه‌ای به سطحی از قدرت منطقه‌ای دست یابیم که از حالت حاشیه‌ای خارج و نقش یک بازیگر فعال منطقه‌ای و بین‌المللی را ایفا نماید.

ماهیت ژئوپلتیک و ژئواکونومیک ایران به گونه‌ای است که بدون قاعده‌مندی ارتباطاتش بامراکز قدرت جهانی نمی‌تواند به ائتلافهای منطقه‌ای در حوزه‌های مختلف دست یابد، چنان که امروزه امنیت ملی ما به شدت به ارتباطات بین‌المللی متصل است. بدون ارتباطات منطقی، قاعده‌مند و به نفع حاکمیت ملی هر کشور، نمی‌توانیم یک کشور اثرگذار سیاسی و اقتصادی در منطقه خاورمیانه باشیم. از طرفی اقتصاد ایران به شدت به درآمدهای حاصل از فروش انرژی وابسته است وحیات اقتصادی عامه مردم و تداوم حفظ تمامیت ارضی تابعی از این درآمد است و در شرایط کنونی غرب بزرگ‌ترین مصرف کننده انرژی و دارای فناوری پیشرفته استخراج انرژی است و نزدیک به هشتاد درصد واردات ایران از کشورهای عمده غربی است؛ بنابراین ضرورت دارد

روابـط ایران با غرب با رویکردی جدید مورد نظر قرار گیرد. جهان آینده «جهان مـناطق» و نه «جهان واحدهای ملی» خواهد بود و هر واحدی که تعلق منطقه‌ای نداشـته باشـد بـه طور طبیعی از امنیت کمتری برای حفظ خود و تأمین منافعش برخوردار خواهد بود.(۲٦)

و. ضرورتهای استراتژیکی برای اتخاذ راهبرد ائتلاف و اتحاد

۱. الزامات امنیتی

وجـود تهدیـدات و خطـرهای ناشـی از حضـور و نفـوذ آمـریکا در محیط بلافصـل امنیـت ایران و ضرورت تامین امنیت به وسیله کشورهای همسایه نظیر کشـورهای حوزه خلیج فارس ودریای خزر و لزوم داشتن مرزهای امن، موجب شـده تـا ایران به سمت همکاریهای امنیتی، دفاعی با کشورهای همسایه گرایش پـیدا کـند (موافقـت نامـه همکـاری امنیتـی ایـران و عربسـتان، موافقـت نامـه همکاریهـای دفاعـی سـه جانـبه ایـران، ارمنسـتان، یونـان، یادداشـت تفـاهم همکاریهـای امنیتـی بیـن ایـران وکویـت،ایران وعمـان، ایـران و ترکیه، ایران و پاکسـتان، ایران و قطر) تا از این طریق هزینه‌های امنیتی و دفاعی خود را کاهش دهد.

بـرای ایـران امنیـت در دو زمیـنه مؤثـر و مهم است: یکی تأمین امنیت ملی اسـت، واقعیـت ایـن است که ایران کشوری است دارای پانزده همسایه با منافع متضـاد، بنابرایـن فوریـتهای سیاست خارجی بایستی بر اساس تأمین امنیت ملی باشـد و راه رسـیدن بـه امنیـت گرایش به سوی همگرایی وکاهش تشنجات فی مابیـن اسـت؛ زمینه دوم، امنیت منطقه‌ای است که بایستی به موازات امنیت ملی بـرای ایـران از ارزش و اعتـبار بالایـی بـرخوردار باشد و در همکاری امنیتی و دفاعـی بـا کشـورهای مـنطقه پیشـگام باشد. لازمه ثبات، آرامش و امنیت منطقه حفظ و ارتقای سطح ارتباطات و همکاری میان کشورهاست.

۲. رفع فوری نیازهای داخلی

راهبرد اتحاد و ائتلاف با نیاز و الزامات داخلی رابطه نزدیکی دارد. ایران به منظور اصلاح و تقویت بنیه اقتصادی، فناوری خویش و رشد اقتصادی نیاز به مواد اولیه و واسطه‌ای، فناوری، دانش فنی و تولیدات دیگر کشورها دارد. برای تحقق این هدف مهم، اتحاد و ائتلاف با کشورهای دیگر در چارچوب همکاریهای اقتصادی و تجاری، صنعتی و علمی باید در صدر برنامه‌ها قرار گیرد.

۳. موقعیت جغرافیایی خاص

قرار گرفتن ایران بین منطقه خلیج فارس و آسیای مرکزی و قفقاز و اهمیت این دو منطقه در تأمین انرژی جهان، مبادلات اقتصادی و تجاری و نقش راهبردی آن در معادلات امنیتی و دفاعی کشورهای قدرتمند و رقیب همچنین موقعیت خاص آن در تعاملات کشورهای منطقه، این دو منطقه را به صورت دو واحد جغرافیایی بزرگ و مشترک برای کشورهای منطقه نموده که ضرورت اقدام گروهی برای حفظ ثبات و امنیت آن و بهره وری از منابع اقتصادی و نظامی آن و همچنین کنترل این منطقه حساس امری حیاتی به شمار می‌رود و خود انگیزه‌ای است برای رفع اختلافات و چالشهای فی مابین کشورهای منطقه و در مقابل، تلاش برای همکاری و وفاق و ائتلاف در چارچوبهای اقتصادی، امنیتی، دفاعی و سیاسی؛ بنابراین ایران یک کشور بین‌المللی است؛ چون جغرافیای سیاسی آن به بسیاری از کشورهای منطقه و قدرتهای جهانی مربوط می‌شود؛ لذا رویکرد اصلی ایران در تأمین امنیت، فرامنطقه‌ای است و کسب قدرت منطقه‌ای در تعامل با قدرتهای بزرگ به دست می‌آید.

جمهوری اسلامی ایران به دلیل قابلیتها و اثرگذاریهای قابل توجهی که ـ چه از حیث معنوی و چه حیث مادی ـ در سیاست بین‌الملل برخوردار است، خواسته یا ناخواسته در بازی قدرتها قرار دارد؛ لذا آنچه می‌تواند در سیاست

خارجی ایران اثرگذار باشد، نه سیاست بی طرفی، بلکه سیاستی است که برای گذار ازبحرانها ورسیدن به منافع و اهداف ملی با کمترین هزینه طراحی به اجرا گذارده شود. روش تحقق بسیاری از اهداف ایران، اصل ائتلاف است. ائتلاف، حداقل سطحی است که می توان برای تحقق اهداف عالیه ایران تصور کرد. دفاع از تمامیت ارضی، حاکمیت ملی و امنیت، محتاج ائتلاف است. ائتلاف علاوه بر ایجاد اطمینان در همکاری موجب کاهش تهدیدات می‌شود.

لذا تلاش اصلی ایران باید متوجه تأسیس نظمهای نوین منطقه‌ای باشد که درآن ایران با برخی دیگر ازکشورها نسبت به بیان اهداف وتحصیل منافعی مشترک اقدام نمایند.

درحقیقت درچنین فرایندی کشور جهت نیل به اهداف اقتصادی، سیاسی، نظامی و امنیتی سعی می‌نماید با دیگر بازیگران نظام بین‌الملل، همکاری و هماهنگی داشته باشد. منطق ژئوپلتیکی حکم می‌کند جمهوری اسلامی ایران در عین اصرار و پایداری برحفظ استقلال و حاکمیت، با عنایت به منافع ملی، نیازهای گوناگون داخلی ،شرایط خاص ژئوپلتیکی، فشارها و تهدیدات آمریکا و کشورهای وابسته به آن در منطقه، ضرورتهای امنیتی و رشد و توسعه کشور، راهکار اتحاد و ائتلاف تاکتیکی و بهره‌گیری از فرصتها در صورت وقوع نظام چند قطبی واتحاد و ائتلاف استراتژیکی در صورت وقوع نظام تک قطبی را در دستور کار سیاست خارجی خود قرار دهد.

ز. اصول و پیش نیازهای نیل به ائتلاف و اتحاد

موضوع اتحاد و ائتلاف و اساساً فکر ایجاد یک نهاد فراملی که دارای اختیارات خاص و نوعی حاکمیت و تسلط مشترک در استفاده از زور و قدرت مشروع باشد، همواره فکر اندیشمندان امنیتی را به خود معطوف کرده است. آنچه امروزه در قالب نهادها و سازمانهای بین‌المللی متبلور است، در واقع

چیزی جز تفویض و واگذاری مقداری از اختیارات ناشی از حاکمیت دولتها با میل واراده خود آنها نیست. لذا ائتلافها و اتحادهایی که حول امور تخصصی مانند همکاریهای امنیتی دولتها انجام می‌شود، نمودی از نیاز به همکاری و همبستگی متقابل است که منوط به وجود شرایطی به شرح ذیل است:

۱. پیش‌نیازها

۱. احترام به تمامیت ارضی، استقلال، هویت کشورهای عضو؛
۲. اعتقاد به تغییرناپذیر بودن مرزهای جغرافیایی منطقه؛
۳. خودداری از تهدیدات و توسل به زور برای حل اختلاف؛
٤. عدم مداخله در امور داخلی یکدیگر و احترام به حق حاکمیت دولتهای عضو.

۲. اصول

۱. توجه به ارزشها و داشتن منافع مشترک در میان اعضا؛
۲. احساس وجود تهدید مشترک در بین اعضا؛
۳. وجود تناسب ساختاری در میان اعضا؛
٤. داشتن مواضع و درک مشترک در قبال رویدادها و وقایع منطقه‌ای و جهانی؛
۵. داشتن اهداف مشترک و احساس نیاز در میان اعضا؛
٦. داشتن فرهنگ و علائق مشترک در بین اعضا؛
۷. داشتن مسائل مشترک در میان اعضا.

براساس این پیش نیازها و اصول می‌توان نسبت به معرفی کشور یا کشورهایی که جمهوری اسلامی ایران در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی با آنها ائتلاف نماید، اقدام کرد.

نتیجه گیری

پایدارترین عنصر در امنیت ملی ایران طی قرون و اعصار گذشته، جغرافیای خاص این مرز و بوم بوده است. جغرافیای خاص، ایران را از یک سو مرکز توجه مناطق مشخص و منفک پیرامونی خود قرار داده و از سوی دیگر کانون تلاقی شرق و غرب، جهان ترک زبان، آسیای مرکزی، قفقاز و شبه قاره هند نموده است و به واسطه ویژگیهای ژئوپلتیکی و ژئواکونومیکی ذاتاً یک واحد سیاسی بین‌المللی است؛ چرا که جغرافیای آن به بسیاری از کشورهای منطقه و جهان مربوط می شود.

حضور آمریکا در اطراف ایران، محیط بلافصل امنیت ملی ایران را مواجه با ناامنی کرده و بالطبع برای تأمین امنیت ملی و رفع تهدیدات ناشی از حضور آمریکا در پیرامون ایران و رویکرد یکجانبه‌گرایانه این کشور باید هزینه‌های سنگینی متحمل شود؛ بنابراین نگارنده براین باور است که راه برون رفت جمهوری اسلامی ایران از انزوای ژئوپلتیکی، تحریم‌ها، تهدیدها، خروج از محاصره فیزیکی آمریکا، بهره‌گیری از فرصتهای بین‌المللی و منطقه‌ای، استفاده بهینه از موقعیت ممتاز ژئوپلتیکی ارتقای سطح قدرت بازدارندگی از طریق بهره‌گیری از ظرفیتها و توانمندیهای خاص سایر بازیگران مهم و قدرتمند و اتخاذ راهبرد ائتلاف و اتحاد استراتژیکی و تاکتیکی با آنها است.

یادداشتها

۱. روحانـی، حسـن، «مفهـوم حاکمیـت قـبل و بعـد از ۱۱ سپتامبر، پیامدهای حقوقی و سیاسی»، **مجله سیاست خارجی**، بهار ۱۳۸۲، ص ۲٦.

۲. حـیدری، محمـد، «تحلـیل وضـعیت امنیتـی عراق پس از اشغال در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی و تأثیر آن بر امنیت ایران»، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، سال دهم، شماره ۳، پاییز۱۳۸۲، ص ۱۲.

۳. کریمی، حسین، «دنیای پس از بحران عراق: نظام یا وضعیت؟»، ***مجله سیاست خارجی***، پاییز ۱۳۸۲، ص ٦٤۰.

٤. سـجادپور، سـیدمحمدکاظم، «جهانی شدن و امنیت خارجی جمهوری اسلامی ایران»، ***مجله سیاست خارجی***، تابستان ۱۳۷۹.

۵. کریمی، حسین، پیشین، ص ٦۳۸.

٦. سریع‌القلم، محمود، مبانی نظری سیاست خارجی بوش، ***فصلنامه مطالعات خاورمیانه***، ۱۳۸۱.

۷. کریمی، حسین، پیشین، ص ٦۳۹.

۸ حـیدری، محمـد، «جابـه جایـی فضایی قدرت و تاثیر آن برامنیت مرزهای جمهوری اسلامی ایران»، همایش ملی مرزها، تهران، پژوهشکدهٔ علوم انسانی و اجتماعی جهاد دانشگاهی، ۱۳۸۲.

۹. حاجـی یوسـفی، امـیرمحمد، «نظریه والتز و سیاست خارجی ایران: مطالعه مقایسه‌ای دوران جنگ سرد و پسا جنگ سرد»، ***مجله سیاست خارجی***، شماره ٤، ۱۳۸۱، ص ۱۰۵.

۱۰. رمضـانی، روح الله، ***چارچوبـی تحلیلـی بـرای بررسـی سیاسـت خارجی جمهوری اسلامی ایران***، ترجمه علیرضا طیب، تهران، ۱۳۸۱، صص ٦۱ – ۵۹.

11. chubin shahram, Iran, in yo sayiah and A. shlaim (Eds), The cold war and the middle East ,1997, P248.

۱۲. *روزنامه کیهان*، ۱۸ مرداد ۱۳۶۹، ص ۱.

۱۳. حیدری، محمد، «جابه‌جایی فضایی قدرت و تاثیر آن برامنیت مرزهای جمهوری اسلامی ایران»، پیشین، ص ۱۲.

14. clawson, Patrick, «Iran,s strategic Inter nations and capabilities, washing ton dic», National Deffense university, 1994.

۱۵. دیوید، الی، لیک و پاتریک ام. مورگان، *نظمهای منطقه‌ای* (امنیت‌سازی در جهان نوین)، ترجمه سید جلال دهقانی، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۸۱

۱۶. لاریجانی، محمدجواد، *مقولاتی در استراتژی ملی ایران*، تهران، مرکز نشر کتاب، ۱۳۶۹.

۱۷. سیف‌زاده، سیدحسین، «منافع ملی در سیاست‌گذاری خارجی ایران»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهارم، شماره ۱ و ۲، ۱۳۸۰، ص ۷۵.

۱۸. سریع‌القلم، محمود، «*سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*»، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک ۱۳۷۹.

۱۹. تاجیک، محمدرضا، «منافع ملی ما کدام‌اند؟»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال چهارم، شماره ۱و۲، ۱۳۸۰، ص ۵۵.

۲۰. سریع‌القلم، محمود، سیاست خارجی جمهوری اسلامی، پیشین.

۲۱. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: روندها و بازتاب‌ها»، *فصلنامه مطالعات خاورمیانه*، ۱۳۸۱، ص ۲۰.

22. waxman, DOV ***the IsLamic Repoblic OF Iran: Between ReVolution and real politik***, conflict studies, No,308, ApriL 1998.

۲۳. قوام، عبدالعلی، *اصول سیاست خارجی وسیاست بین‌الملل*، تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۲، ص ۱۴۶.

۲۴. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال، «سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: روندها و بازتاب‌ها» پیشین، ص ۵.

۲۵. افتخاری، اصغر، «منطقه‌گرایی نوین و امنیت جمهوری اسلامی ایران»، *مجله راهبرد*، شماره ۲۷، ۱۳۸۲، ص ۲۸.

۲۶. همان، ص ۲۸۸.

فصل نهم

بررسی ملاحظات و اصول حاکم بر روند تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا

دکتر سیداصغر کیوان حسینی[1]

مقدمه

بدون تردید یکی از کارآمدترین شیوه‌های آشنایی با الگوی رفتاری آمریکا و سازوکارهای مورد استفاده این کشور در تأمین منافع و اهداف ملی در سطح بین‌المللی، بررسی اصول حاکم بر استراتژی امنیتی آن و روند تصمیم‌گیری در این عرصه است. بر این اساس طیف گسترده‌ای از تحلیلگران مسائل آمریکا درصدد طرح نظریه‌هایی در زمینه تصمیم‌گیری خارجی، به ویژه امنیتی، مؤلفه‌های مؤثر بر آن و نهادها و مراجع دخیل در این روند برآمده‌اند.

---

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه فردوسی مشهد

از سویی دیگر دهه پایانی قرن ۱۹ در کنار تمامی خاطرات تاریخی‌ای که به همراه دارد، یادآور احیای نقش نسبتاً جدیدی برای آمریکا است؛ نقشی خاص که از آن تحت عنوان بین‌الملل‌گرایی[1] یاد شده است. براین اساس از مقطع زمانی مزبور، تحت زعامت تئودور روزولت دوره‌ای جدید از نگاه آمریکائیان نسبت به جهان خارج آغاز می‌گردد. این روند در حد فاصل میان دو جنگ جهانی در سایه انزواطلبی آمریکایی شتاب بسیار کمتری داشت؛ اما در بستر شرایط پیچیده بین‌المللی بعداز جنگ جهانی دوم، مجدداً مسیر پرفراز و نشیب خود را از سر گرفت.

به طور منطقی شالودهٔ نقش‌آفرینی آمریکا در دوره جنگ سرد و پس از آن، از عوامل متعددی اثر پذیرفته است. در این میان فضای کلی تصمیم‌گیری در عرصه خارجی و به ویژه خطوط هادی استراتژی امنیتی و چگونگی نقش‌یابی مؤلفه‌های دخیل در آن باید مورد توجه خاص قرار گیرد. در واقع استراتژی امنیتی آمریکا را باید برونداد تسلط نظام مشخص تصمیم‌سازی در این کشور دانست، نظامی که در ابعاد گوناگون از نقش‌آفرینی بازیگران فردی و نهادی گسترده‌ای تأثیر می‌پذیرد. به طور منطقی ارزیابی علمی این الگوی تصمیم‌سازی، از زوایای گوناگون، شناخت نسبت به رفتار خارجی آمریکا و پیش‌بینیهای مربوط به آن را از کیفیت بیشتری برخوردار خواهد کرد.

بر این اساس در این مقاله سعی شده است دربارهٔ نظریه‌های مربوط به تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا به عنوان بخشی از الگوی تصمیم‌گیری خارجی این کشور بحث شود و در ادامه، مهم‌ترین اصول و ملاحظات ناظر بر روند مزبور مورد توجه قرار گیرد.

---

1. Internationalism

الف. نظریه‌های مربوط به الگوی تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا

به طور منطقی تصمیم‌سازی در حوزه امنیتی هر کشور، جدای از چارچوب کلی الگوی تصمیم‌گیری آن قابل توجه و پیگیری نخواهد بود؛ یعنی فعل و انفعالات جاری در سطح تصمیمات مربوط به ملاحظات امنیت ملی، به ویژه در عرصه خارجی، باید به عنوان طیف وابسته به فضای کلان نظام تصمیم‌گیری خارجی در نظر گرفته شود. این ارتباط باعث می‌شود بسیاری از مؤلفه‌های فعال در حوزه کلی تصمیم‌گیری، نقش و تأثیر همانندی را در زمینه تصمیم‌سازی امنیتی بر عهده داشته باشند. ناگفته نماند در این میان نمی‌توان از عوامل منحصر به فردی که الگوی تصمیم‌گیری امنیتی هر کشور با آن مواجه است، غافل ماند؛ عواملی که براساس ویژگیهای کشور مفروض چون نظام سیاسی، سوابق تاریخی، فرهنگ سیاسی،... دامنهٔ تحلیل و بحثهای مربوط به ملاحظات امنیت ملی را با ضرورت نوع تکثرگرایی روبه‌رو می‌نماید.

نکته مذکور در مورد دولت آمریکا از اهمیت خاصی برخوردار است. در واقع، بررسی روند تصمیم‌گیری امنیتی در این کشور و دستیابی به چارچوب یا الگویی تحلیلی در این زمینه، نیازمند توجه خاص به مؤلفه‌های تعیین کننده‌ای است که در کمتر کشوری به چشم می‌خورد. این محدودیت بیش از هر چیز به نوع نظام سیاسی، به ویژه نقش رئیس جمهور در روند کلی تصمیم‌گیری ارتباط دارد. افزون بر آن باید به اصول و سنتهای فرهنگ سیاسی این کشور که خطوط راهنمای رفتار سیاسی دولتمردان و نهادهای سیاسی دولتی و غیردولتی را ترسیم می‌کند، توجه داشت. مسلماً در این میان نمی‌توان شرایط محیطی (اعم از محیط داخلی و خارجی) نظام تصمیم‌سازی امنیتی را نادیده گرفت.

در هر صورت باید توجه داشت که سابقه شرح و تفاسیر مربوط به نظام تصمیم‌گیری خارجی و امنیت ملی در آمریکا، به دهه ۱۹۶۰ باز می‌گردد. شاید

در ایـن زمیـنه دوره آیزنهاور و شیوهٔ دستکاری وی در روند تصمیم‌گیری امنیتی کـه در زمـان خـود چـارچوب اسـتراتژیکی جدید ـ نسبت به گذشته ـ را برای حـوزه نقـش‌آفرینـی ایـن کشـور پـیش آورد، مورد توجه ارباب نظر قرار داشته اسـت. در ادامه به برخی از مهم‌ترین الگوهای تحلیلی که به ارزیابی نظری روند تصمیم‌سازی امنیتی این کشور توجه داشته‌اند، اشاره می‌شود.

۱. دیدگاههای متمرکز بر نظام دیوان‌سالاری تصمیم‌گیری امنیتی

همـان‌گونه که از عنوان این بحث مشخص است، در این قسمت آن طیف از الگوهـای تحلیلـی مورد نظر قرار می‌گیرند که تشریح و تبیین روند تصمیم‌گیری امنیتـی آمـریکا بـر محـور چـارچوب تعـامل مـیان افـراد و نهادهـای رسمی و غیررسمی فعال در این حوزه را وجهه نظر خود قرار داده‌اند.

در آغـاز از «الگـوی سیاسـتهای حکومتی»[1] سخن می‌گوییم که از دو الگوی تحلیلـی دیگـر تشـکیل شـده اسـت: «الگـوی روندهـای سـازمانی»[2] و «الگوی سیاسـتهای بوروکراتـیک».[3] الگوی روندهای سازمانی دیدگاه اندیشمندانی را در برمـی‌گـیرد کـه بـر پویاییهای سازمانی و بوروکراتیک تأکید دارند. بر این اساس سیاستهای دولت برونداد کوششهای معطوف به ادغام منافع رقابتی بخشهای شبه مسـتقل ـ با منافع و دورنماهای مخصوص به خود ـ یا نتیجه انباشت ناهماهنگ و سـازمان یافـته تصـمیماتی اسـت کـه هـر بخـش اتخـاذ مـی‌کند. دومین الگو (سیاسـتهای بوروکراتـیک) برداشـتها، مـنافع و انگـیزه‌های افراد دارای مسئولیت رسـمی حکومتی را مورد توجه قرار می‌دهد. از این زاویه، سیاستهای دولت باید محصول چانه‌زنی و سازش میان افراد و ائتلافهای میان آنان تلقی شود و در این

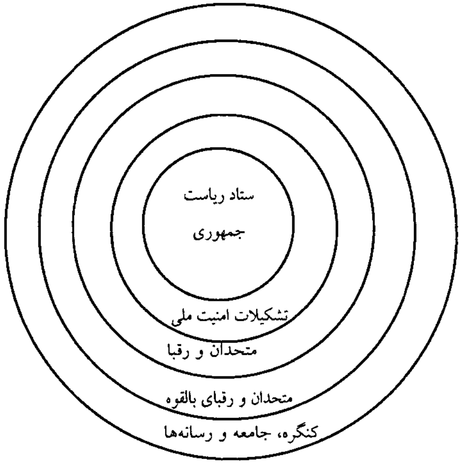
---

1. Govermental Politics Model
2. The Organizational Process
3. The Bureaucratic Politics Model

میان رئیس جمهور نیز صرفاً به عنوان یکی از بازیگران عرصه بازی بوروکراتیک در نظر گرفته می‌شود. عنصر مشترک میان این دو الگوی تحلیلی در توصیف روندهای تصمیم‌سازی معنا می‌یابد؛ به عبارت دیگر، بر مبنای دو دیدگاه مزبور، روندهای تصمیم‌سازی به عنوان عرصه‌ای رقابت‌آمیز برای کنترل سیاست یا خط‌مشی میان مراجع و مقامهای رسمی حکومتی و بخشها و نیز گزینه‌های حاصل از مذاکرات میان آنان، توصیف می‌شود.[۱] در این مورد رهیافت «دایره‌های هم‌مرکز»، سیاست‌گذاری نخبگان در مقابل «سیاست‌گذاری مشارکتی» و «تحلیل سیستمها» نیز قابل توجه هستند.

در رهیافت دایره‌های هم‌مرکز، بحث با نقش محوری رئیس جمهور به عنوان کانون سیاست‌سازی امنیتی آغاز می‌شود و در کنار وی ستاد و تشکیلات مشورتی و اجرایی امنیتی مورد توجه قرار می‌گیرد. این رهیافت در گسترهٔ افراد و نهادهای مؤثر بر حوزه تصمیم‌سازی امنیتی، گروهها و طیفهای دیگری را نیز چون کنگره، افکار عمومی و رسانه‌ها در نظر قرار می‌دهد و در این حوزه تعامل‌زایی متحدان و رقبا را نیز پیش می‌کشد. مسلماً میزان دوری یا نزدیکی دوایر از دایره مرکزی، ضریب نقش‌آفرینی ساختار مورد نظر را در این روند مشخص می‌کند. بر همین اساس می‌توان مهم‌ترین نارسایی این الگوی تحلیلی را نیز مورد توجه قرار داد؛ چرا که براساس منطق نظریه مزبور روند سیاست‌سازی امنیت ملی آمریکا بیش از حد ساده‌سازی شده است.[۲]

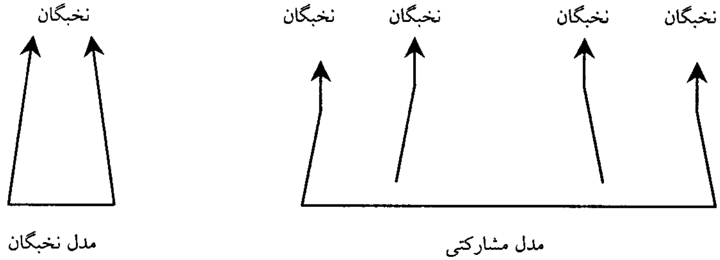
برای آشنایی بیشتر با نظریه مزبور شکل زیر قابل توجه است:



رهیافت دایره‌های هم‌مرکز

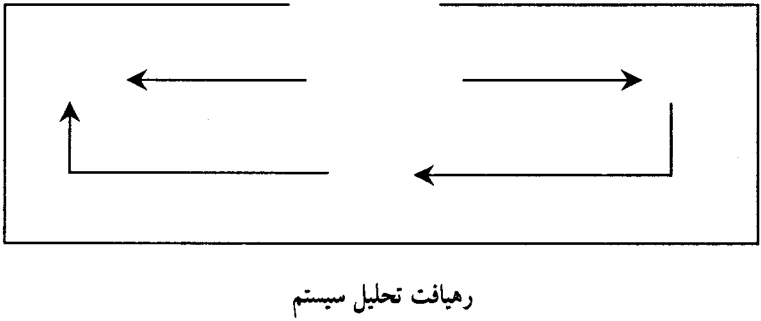
دیدگاه تحلیل رهیافت «سیاست‌گذاری نخبگان در برابر سیاست‌گذاری مشارکتی» با تأکید بر وجود نوعی معما در روند تصمیم‌سازی امنیتی جوامع دموکراتیک معنا می‌یابد. ابهام مزبور از چگونگی تلفیق میان «تصمیمات نخبگان» در درون تشکیلات امنیت ملی با آراء و نظر گروههای دیگر و حمایت آنان حکایت دارد.

به عبارت دیگر، نخبگان به عنوان یک توده غیرمتشکل که از مهارت لازم و اطلاعات مورد نیاز برخوردارند، برای شکل دادن به سیاست امنیت ملی و موفقیت‌آمیز ساختن آن، نیازمند درجه‌ای از مشارکت دیگر افراد و نهادها چون رئیس جمهور، ستاد ریاست جمهوری، اعضای کنگره، افسران ارشد نظامی، نخبگان عرصه تجارت و... خواهند بود. بر این اساس چگونگی نزدیک‌سازی دیدگاههای مزبور در چارچوبی نسبتاً واحد از ملاحظات سیاستهای امنیتی، جوهرهٔ رهیافت مزبور را در برمی‌گیرد.[۳] نمودار زیر در این زمینه قابل توجه است:



رهیافت سیاست‌گذاری نخبگان در برابر سیاست‌گذاری مشارکتی

در الگوی تحلیل سیستم، عقربه تحلیل به درون داده‌های متفاوت و متنوع موجود متوجه شده و روند سیاسی را مورد نظر قرار می‌دهد. این درون دادها، موجب پویاییهای سیاسی درون دستگاه سیاست‌گذاری شده و از رهگذر این حرکت، زمینه‌سازی لازم برای آشتی میان منافع متعارض فراهم می‌آید. حاصل این فعل و انفعال، طراحی سیاستی است که مورد قبول اکثریت باشد. به طور منطقی اثر حاصل از سیاست یا تصمیم امنیتی اتخاذ شده، از طریق بازبینی بازخوردها مورد بررسی قرار خواهد گرفت.[٤] (شکل زیر)



رهیافت تحلیل سیستم

۲. دیدگاههای متمرکز بر کارکردهای امنیتی ـ دفاعی رئیس جمهور

همان‌گونه که پیش از این اشاره شد، هر نوع تحلیل درباره نظام تصمیم‌سازی خارجی آمریکا، به ویژه در حوزه امنیتی، نیازمند توجه خاص به کارکردهای نقش رئیس جمهور در ساختار قدرت این کشور است. قدرت و اختیار ریاست جمهوری در آمریکا علاوه بر اینکه در قانون اساسی از آن با اهمیت فراوان یاد شده است، در سایه تحولات و تغییراتی که به تدریج و با مرور زمان پیش آمده، بر اهمیت و گسترش دامنه اختیارات، وظایف و مسئولیت‌های آن نیز افزوده شده است.[۵] به عبارت دیگر، تمرکز قدرت اجرایی در شخص رئیس جمهور در چارچوب نظام ریاستی این کشور باعث شده است این نهاد (ریاست جمهوری) یکی از مقتدرترین دستگاههای حکومتی جهان محسوب شود و شخص رئیس جمهور نیز به طور نسبی به عنوان مقتدرترین رئیس قوه مجریه در میان کشورهای غربی مطرح گردد. او در تشخیص خود در زمینه مسائل اجرایی کشور مستقل است و در مهار قوه مقننه قرار ندارد. این وضعیت باعث شده برخی از نویسندگان، رئیس جمهور آمریکا را به عنوان شخصیتی که «پادشاه نیست، اما پادشاهی می‌کند»، قلمداد نمایند.[۶] اثرگذاری رئیس جمهور در حوزه تصمیم‌سازی امنیتی، از بعد مسئولیت‌های دفاعی ـ امنیتی وی شایان توجه خاص است. رئیس جمهور به علت در اختیار داشتن فرماندهی کل نیروهای مسلح واجد اختیارات و وظایف برون مرزی و بین‌المللی می‌گردد و بر این اساس، مسئولیت دفاع از کشور بر عهده اوست. در شرایط جنگی نیز رئیس جمهور می‌تواند به بهانه دفاع از منافع ملی و به منظور پیروزی در جنگ، بسیاری از موانع قانونی را نادیده بگیرد.[۷]

براساس نکته مذکور برخی از تحلیلگران روند تصمیم‌گیریهای امنیتی آمریکا همواره کوشیده‌اند دیدگاههای خود را در این زمینه بر محور مقام ریاست جمهوری و حوزه‌های مربوط به آن سازمان‌دهی نمایند.

در ابتدای این بحث «الگوی مدیریت ریاست جمهوری»[1] مورد توجه قرار می‌دهیم. بر مبنای این الگوی تحلیلی، روش تصمیم‌سازی، نیازهای سیاسی، استراتژیهای مدیریتی و ساختارهایی که براساس رأی و نظر رئیس جمهور شکل می‌گیرند، از تأثیر مستقیمی بر چارچوب تصمیم‌سازی امنیتی کشور برخوردار هستند. بدین ترتیب برخلاف نظریه‌های قبلی به ویژه الگوهای روندهای سازمانی و بوروکراتیک که رئیس جمهور را فردی مهار و محبوس شده در تار و پودهای اجرایی در نظر می‌گرفت، این دیدگاه وی را بازیگری مسلط تلقی می‌کند که تا تحقق کامل اولویتهای سیاسی ـ و امنیتی ـ مورد نظر، روند تصمیم‌گیری را پیگیری می‌نماید.(۸)

در «الگوی حکومت»[2] بر پیچیدگیهای نقش رئیس جمهور در حوزه تصمیم‌سازی ـ از جمله امنیتی ـ به شیوه دیگری تأکید شده است. این الگو که در نیمه دهه پایانی قرن بیستم مطرح شد،(۹) در کنار محیط سیاسی و پویاییهای سازمانی و نقش نظام مشاوره‌ای، کارکرد رئیس جمهور را به عنوان پیامد سه عامل در نظر می‌گیرد: شیوه و سبک رهبری[3]، استراتژی مدیریتی[4] و استراتژی سیاسی رئیس جمهور. شیوه رهبری به انتخابهای شخص رئیس جمهور در زمینه چگونگی مشارکت در تصمیم‌گیری کابینه و چارچوب رابطه وی با مشاورانش به طور فردی یا گروهی، تعریف شده است. شیوه مدیریت به طراحی و برنامه‌های ترجیحی وی برای تصمیم‌گیری از زاویه ساختارهای کمیته شورای امنیت ملی، جریان اطلاعات و نیز نقشهای سازمانها و مقامات رسمی کلیدی ـ به ویژه وزیر امور خارجه و مشاور امنیت ملی ـ اشاره دارد.

1. Presidentia Management Models
2. Governance Model
3. Leadership Style
4. Management Style

از رهگـذر مؤلفـه اسـتراتژی سیاسـی بـر این معنا که انتخابهای سیاسی رئیس جمهـور بـه اعتقادات و اهداف و نیز شانس و اقبال وی وابستگی شدید دارد، تأکید می‌شود.(۱۰)

۳. نظریه‌های تلفیقی

بـه زعـم نگـارنده سـومین بخـش نظـریه‌های مربوط به حوزه تصمیم‌سازی امنیتـی آمـریکا، دیدگاههایـی را در بـر مـی‌گیرد که برای ساختار بوروکراتیک و رئـیس جمهـور، نقـش و وزن توأمانـی را مورد توجه و بررسی قرار می‌دهد. در ایـن زمیـنه مـی‌تـوان از رهیافـتها یا پارادایمهایی سخن گفت که ملهم از ادبیات «نهادگرایـی جدیـد»[1] چارچوبـی جـامع‌تـر از نظریه‌های مذکور فراهم می‌آورند. الگـوی مـزبور ساختار تصمیم‌سازی حکومتی را دربارهٔ کنگره و فشار گروههای ذی‌نفـوذ یـا لابـی، مـورد مداقـه قـرار داده و افـزون بر آن، مزیتهای انگیزشی و مدیریتـی رئـیس جمهـور را نـیز بـه عـنوان مؤلفـه‌های تعیین کننده مدنظر قرار مـی‌دهـد. بـر ایـن مبـنا رئیس جمهور باید به عنوان بازیگری کلیدی در ساختار تصـمیم‌سـازی در کـنار محـیط سیاسـی داخلـی مـورد توجـه باشد.(۱۱) «الگوی تکـامل»[2] مـورد دیگری است که در چارچوب بحث حاضر قابل توجه است. بر مبـنای ایـن نظـریه کابینـه‌هـای آمـریکا همـواره از سه ساختار مقارن و سازگار تصمیم‌سازی بهره برده‌اند: ساختار رسمی بین سازمانی، ساختار غیررسمی که در چـارچوب آن مقامـات ارشـد و رئیس جمهور خارج از حوزه ساختار رسمی با یکدیگـر در تماس هستند و در نهایت، ساختار مبتنی بر «اعتماد» که در قالب آن رئـیس جمهـور بـر یـک یـا دو مشـاور بـیش از دیگران اعتماد و اتکا دارد. این الگـوی تحلیلـی بـر اصـول خاصـی به عنوان مبانی تصمیم‌گیری متکی است که

---

1. New Institutionalism

2. Pattern of Evolation

عبارت‌اند از: اقتصاد تصمیم‌گیری،[1] فشارهای سیاسی و یادگیری. اولین اصل به صرفه‌جویی در انرژی تصمیم‌گیری به وسیله میان‌بُرهای آیین‌نامه‌ای اشاره دارد؛ دومین مورد به فشارهای مشخص، قابل پیش‌بینی و غیرقابل پیش‌بینی اشاره دارد که کابینه در دوران حیات خود تجربه می‌نماید. در نهایت مقوله یادگیری به گروه سیاست خارجی و یادگیری آنان در مورد نظام کار با یکدیگر اشاره دارد.(۱۲)

در پایان این بحث باید متذکر شد هر یک از الگوهای تحلیلی مذکور از سهم و نقش مهمی در بررسی روند سیاست‌سازی امنیتی آمریکا برخودار هستند، اما به نظر می‌رسد پافشاری بر نظریه‌هایی که آمیزه‌ای از مؤلفه‌های درگیر در این روند را مورد نظر قرار می‌دهند، شالوده تحلیل را مستحکم‌تر و منطقی‌تر جلوه می‌دهد. چنان که الگوهای سیاستهای حکومتی و مدیریت ریاست جمهوری، اغلب به عنوان الگوهایی گردنیامدنی (مانعه‌الجمع) و حتی در رقابت با هم مورد توجه قرار گرفته‌اند. همین امر باعث شده از اواخر دهه ٦۰ و اوایل دهه ۷۰ الگوهای مزبور با ناتوانی خاصی در پیشبرد اهداف تحلیلی مورد نظر مواجه شوند. مسلماً اگر این دو به عنوان مکمل یکدیگر مورد توجه واقع می‌شدند، قدرت تشریح و تبیین کنندگی آنان به شدت افزایش می‌یافت.(۱۳)

ب. ملاحظات ناظر بر تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا

در چارچوب بحث قبل با نظریه‌هایی آشنا شدیم که در پی تبیین چگونگی نقش‌آفرینی عوامل بوروکراتیک، متغیرهای محیطی و مقامات رسمی (به ویژه رئیس جمهور) در روند تصمیم‌گیری خارجی آمریکا، به ویژه در حوزه امنیتی بودند. بر مبنای این نظریه‌ها به طور کلی مشخص می‌شود که دامنهٔ عوامل مؤثر

1. Decision Economy

بـر رونـد مذکـور از گسـترهٔ قابل توجهی برخوردار است. در این زمینه از رئیس جمهـور، شـورای امنیـت ملـی، مشاور امنیت ملی رئیس جمهور، وزارت دفاع، رئـیس سـتاد مشـترک، وزارت خارجـه، سـازمان اطلاعـات مرکزی (سیا)، ستاد مدیریـت جامعه اطلاعاتی، شورای اطلاعات ملی، کنگره و... نام برده شده است. در هر صورت نتیجهٔ این گسترهٔ نقش‌آفرینی در «اسناد استراتژی امنیت ملی» این کشـور هویـت و معـنا مـی‌یـابد. ذکـر ایـن نکته ضروری است که مطابق قانون «گلدواتـر ـ نـیکولز»[1] (۱۹۸٦) بـه عنوان اصلاح‌کنندهٔ قانون امنیت ملی (مصوب ۱۹٤۷) رئـیس جمهـور موظـف اسـت هـر سـاله گـزارش جامعـی را در زمینه «اسـتراتژی امنیت ملی» به کنگره ارائه دهد. به طور معمول این گزارش به موارد زیر اشاره دارد:

۱. اهـداف، مقاصـد و مـنابع آمریکا در سطح جهانی و ترسیم محیط امنیتی کشور و وضعیت آینده آن برای امنیت ملی این کشور حیاتی است؛
۲. سیاسـت خارجـی، تعهدات جهانی و توانمندی دفاعی ملی آمریکا برای جلوگیری از تجاوز و اجرای استراتژی امنیت ملی کشور ضرورت دارد؛
۳. کاربـردهای بـرنامه‌ریـزی شـدهٔ کوتـاه‌مـدت و درازمدت عوامل نظامی، اقتصـادی، سیاسـی و دیگر عوامل قدرت ملی آمریکا برای حفظ یا پیشبرد منافع و تحقق اهداف و مقاصدی که در بند یک به آن اشاره شد؛
٤. کارایـی توانمندیهای آمریکا برای اجرای استراتژی امنیت ملی کشور، از جملـه ارزیابی هماهنگی میان توانمندیهای همه عوامل قدرت ملی آمریکا برای پشتیبانی از اجرای استراتژی امنیت ملی.(۱٤)

همـان‌گونـه کـه مشـخص اسـت سـند مذکـور دامنه گسترده‌ای از مسائل و ملاحظـات امنیتـی و دفاعـی ایـالات مـتحده را در برمی‌گیرد. بر این مبنا تحقیق

1. Gold Water – Nichols Act

حاضر در پی آن است اندیشه‌های بنیادین و در واقع اصول حاکم بر روند بررسی و تصویب جهت‌گیری کلان مزبور را مورد بررسی و تعمق قرار دهد.

۱. الگوی نقش‌آفرینی و سمت‌گیری ملی در سیاست خارجی

سطح درگیری یک کشور در زمینه‌های موضوعی بین‌المللی گوناگون، دست کم یکی از نمودهای سمت‌گیری کلی آن در برابر بقیه جهان به شمار می‌رود. در واقع سمت‌گیری در سیاست خارجی، از ایستارها و تعهدات کلی یک حکومت در برابر محیط خارجی و استراتژی اصلی آن برای تحقق هدفهای داخلی و خارجی و رویارویی با تهدیدهای مستمر حکایت دارد. باید توجه داشت استراتژی یا سمت‌گیری یک حکومت به ندرت در یک تصمیم‌گیری نمایان می‌شود، بلکه از رهگذر سلسله تصمیمهای متوالی می‌توان از میزان تلاش و کوشش دولتمردان در جهت انطباق اهداف، ارزشها و منافع با شرایط و ویژگیهای محیط داخلی و خارجی آگاه شد.[۱۵]

با توجه به نکته مذکور، الگوی نقش‌آفرینی یا سمت‌گیری ملی ایالات متحده آمریکا را می‌توان در قالب تعابیر و تحلیلهای مشخصی چون انزواطلبی، بین‌الملل‌گرایی[۱۶] یک یا چند جانبه‌گرایی[۱۷] رهبری[۱۸] و... طبقه‌بندی نمود الگوهایی که در هر مقطع زمانی، به ویژه دوران جنگ سرد و بعداز آن، نوع رابطه این کشور را با جهان خارج مشخص ساخته است. صرف نظر از ویژگیهای رفتاری هر یک از سمت‌گیریهای مزبور، باید توجه داشت که متناسب با هر کدام از نقشهای مذکور، دولتمردان این کشور طیف خاصی از ملاحظات امنیتی و دفاعی را در روند تصمیم‌سازی مربوطه دخیل ساخته‌اند. مسلماً از همین زاویه می‌توان با چگونگی نقش‌آفرینی هر یک از بازیگران و مؤلفه‌های اثرگذار بر روند مزبور (رئیس جمهور، روند بوروکراسی و...) ارتباط برقرار کرد.

۲. تحولات محیط بین‌الملل

شرایط حاکم بر محیط خارجی، مؤلفهٔ اصولی دیگری است که ـ در ارتباط منطقی با عامل پیشین ـ بر روند تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا اثرگذار بوده است. در این خصوص وضعیت بین‌الملل در فضای بعداز جنگ جهانی دوم و نیز فروپاشی اتحاد شوروی قابل تأمل است، به ویژه باید از پایان یافتن جنگ سرد سخن گفت، حادثه‌ای که عملاً شالودهٔ کلان تصمیم‌سازی خارجی و خاصه امنیتی این کشور را با ضرورت حتمی بازبینی و ارزیابی مجدد مواجه ساخت.[۱۹]

۳. توجه به مفهوم «تبدیل شوندگی قدرت»

به طور منطقی در نظر دولتمردان و تصمیم‌سازان امنیتی آمریکا، مفهوم قدرت و منابع متنوع آن باید از جایگاه و نافذ بودن خاصی برخوردار باشد. در واقع چگونگی نقش‌آفرینی این کشور بعداز جنگ جهانی دوم در عرصه جهانی باعث شده است رفتار متکی به قدرت از سوی ایالات متحده از ابعاد گوناگون، متمایز از دیگر کشورها جلوه نماید. در همین باره مفاهیمی چون ثبات ـ یا بی‌ثباتی ـ نیز در روند ظهور و سقوط دولتهای بزرگ و چالش‌گران آنها، چارچوب تحلیلی متمایزی را طلب می‌کند. برخی از تحلیل‌گران برای تبیین ظرایف این معنا از تئوری «رشد دیفرانسیل قدرت» در میان قدرتهای بزرگ استفاده کرده‌اند. به این معنا که تغییر نظام‌مند (سیستمیک) حتی بدون بروز یک جنگ بزرگ محتمل است، همان‌گونه که فروپاشی شوروی و تغییر نظام بین‌الملل از دوقطبی به وضعیت فعلی نشان داده است. ناگفته نماند در چارچوب نظریه مذکور (رشد دیفرانسیل قدرت)، عوامل داخلی و خارجی مؤثر بر این رشد نیز مورد توجه قرار گرفته‌اند.[۲۰]

در چارچوب مقوله قدرت به عنوان لازمه‌ای اجتناب‌ناپذیر در سطح تصمیم‌سازی امنیتی، مفهوم دقیق‌تر و حساس‌تری تحت عنوان «تبدیل شوندگی قدرت»[1] قابل توجه است. تأکید بر این مفهوم به ویژه از سوی تحلیلگران و تصمیم‌سازان آمریکایی، به چگونگی نقش‌آفرینی این کشور در مواجهه با شرایط پیچیده و متحول در عرصه سیاستهای جهانی ـ به ویژه بعداز جنگ سرد ـ ارتباط دارد. در نظر این نویسندگان مهم‌ترین دستورکار آمریکا در موقعیت پیش آمده، فراتر از نقش ابرقدرتی و به کارگیری گسترده منابع، «توانایی مهار محیط سیاسی» و وادار نمودن دیگر کشورها به رفتار مطلوب ـ از نظر آمریکا ـ را در بر می‌گیرد. نای به عنوان پیش‌قراول این وادی تحلیلی در چارچوب مفهوم تبدیل شوندگی قدرت، تعبیری نسبتاً جدید تحت عنوان «قدرت نرم»[2] را پیش می‌کشد. به زعم وی این نوع قدرت در بستر مقوله‌هایی چون نوگرایی، شهرنشینی و ارتباطات فزاینده، از اهمیتی برابر با قدرت فرماندهی[3] برخوردار است و در صورتی که دارنده آن بتواند این نوع قدرت را در نظر دیگر دولتها مشروع جلوه دهد، با کمترین مخالف در برابر خواسته‌هایش مواجه خواهد شد. وی متناسب با شرایط نوین بعداز جنگ سرد و حذف توان رقابتی بلوک رقیب، منابع قدرت نرم را در ایدئولوژی، فرهنگ جاذب، وابستگی متقابل و ارتباطات پی‌جویی می‌کند و بر همین اساس آمریکا را تنها کشوری می‌داند که در جهت تأمین نقش مطلوب و منافع امنیتی مورد نظر، از بالاترین امکانات و توانمندی برخوردار است.[(۲۱)]

نکته مزبور بیش از هر چیز، بیانگر تأثیرگذاری اصل محوری «تبدیل شوندگی قدرت» بر عرصه تصمیم‌سازی امنیتی این کشور است؛ چارچوبی

1. Converting Power
2. Soft Power
3. Command Power

تحلیلی که با پایان جنگ جهانی دوم تأمین منافع ملی ـ به ویژه در حوزه امنیتی ـ را در رشد دیفرانسیل قدرت بر مبنای منابع سخت قدرت[1] ـ چون رقابت تسلیحاتی و بازدارندگی هسته‌ای ـ پی‌جویی می‌کرد و نیم‌قرن بعد از آن، یعنی در شرایط پایان جنگ سرد نیز در همین فضای تبدیل شوندگی ـ قدرت ـ پافشاری بر منابع نرم قدرت را به عنوان بخش قابل توجهی از خطوط راهنمای منافع امنیتی در نظر می‌گیرد.(۲۲)

٤. تأکید بر ویژگی «ذهنی بودن امنیت»

به طور کلی امنیت ریشه در نوعی ارزیابی «متغیر» یا به تعبیر بهتر «ذهنی» دارد. به سخن واضح‌تر، میزان و ضریب وجود امنیت و ناامنی، وابسته به نوع سطح برداشت افراد و مرتبط با تحلیلها و بررسیهای امنیتی است. برخی از تحلیل‌گران ریشه ذهنی بودن امنیت را در چهار مسئله می‌جویند: میزان اعتباری که نخبگان یک کشور برای نیروهای تهدید کنندهٔ قائل می‌شوند؛ میزان ارتباطی که آنان (نخبگان) می‌توانند با عامل یا عوامل تهدیدزا برقرار نمایند؛ میزان توانایی (محدودیت و مقدورات) «خودی» در مقابله با «دیگری»؛ میزان درجه و اعتبار، فوریت، اولویت و مرکزیت ارزشها و منافع مورد تهدید. عناصر مذکور در کنار پیچیدگی مفاهیم وابسته به امنیت مانند ملت، قدرت، تهدید، اهداف و مصالح، ذهنی شدن مفهوم امنیت را در پی می‌آورد.(۲۳)

این بُعد از مقو له امنیت (ذهنی بودن) را می‌توان از زوایای دیگری نیز مورد توجه قرار داد. در این زمینه می‌توان از تعبیر ولفرز که امنیت ملی را «نمادی ابهام‌آمیز»[2] توصیف می‌کرد، سخن گفت. در نظر وی پتانسیل ابهام در امنیت، به ابزار کارآمدی در دست سیاستمداران تبدیل شده است؛ چرا که

---

1. Hard Power

2. Ambigity Symbol

براساس آن می‌توان به گونه‌ای قراردادی میان دال و مدلول امنیت ارتباط برقرار کرد.[۲۴]

به نظر می‌رسد بهترین راه برای بررسی میزان اثربخشی بُعد ذهنی بودن امنیت بر روند تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا، در چارچوب مفهوم «دیگر نامطلوب» معنا و هویت می‌یابد. در این زمینه باید متذکر شد که الگوی نگرشهای رهبران آمریکا از بدو انقلاب استقلال تاکنون، همواره کشور یا کشورهایی را در قالب منابع امنیت‌زدایی مورد توجه قرار داد و از رهگذر این برداشت نسبت به محیط فراملی، منافع ملی خود، به ویژه حیطه منافع امنیتی را بنیان نهاده‌اند. در این مورد باید از سیاست خارجی جرج واشنگتن به عنوان اولین رئیس جمهوری آمریکای نوپا مبنی بر «پرهیز از درگیری خارجی»، سخن گفت؛ رفتاری که بیانگر اولین سطح برخورد این کشور تازه استقلال یافته با «دنیای قدیم»، یعنی اروپا است. از این زاویه در نظر تصمیم‌سازان خارجی آمریکا در سالهای اولیه استقلال، دول اروپایی نماد مشخصی از عقب‌ماندگی و واپس‌گرایی در عرصه ساختار سیاسی و طبقاتی محسوب می‌شدند و بر همین مبنا هر نوع تقلید و پیروی از این طیف کشورها ـ به استثنای دستاوردهای فرهنگی و اقتصادی آنان ـ پیامدهای منفی مشخصی را برای جامعه جوان آمریکا به همراه داشت.[۲۵]

کسینجر سیاست پرهیز آمریکای نوپا از «ارتباطات تصنعی، تغییرات معمول در سیاستهای اروپایی و مناقشات رایج میان آنان» را از بعد ویژگیهای فرهنگی و اخلاقی این جامعه مورد توجه قرار می‌دهد. به زعم وی، موضع واشنگتن در مورد دوری از اروپا، فراتر از ملاحظات ژئوپلتیکی، در اعتقادات اصولی و اخلاق‌گرایانه این طیف از رهبران باید پی‌جویی شود؛ یعنی تأثیرپذیری چارچوب برداشتها و ایده‌آلهای آنان از «استثناگرایی»[1] و باور به مشیت و تقدیر

1. Exceptionism

الهی برای این کشور به عنوان بنیانگذار اصل آزادی.[۲۶] باید توجه داشت همین معنا قابل تعمیم به قرن بیستم، به ویژه دوران جنگ سرد نیز هست. در این زمینه از تهدیدات حاصل از کمونیسم باید سخن گفت. به کلام دیگر در این خصوص تعارض رقابت‌آمیز با شوروی ـ سابق ـ به عنوان دیگر نامطلوب و طرف چالش آفرینی که رویارویی با آن زمینه‌های هویت بخشی به چارچوب کلان سیاستهای خارجی و ملاحظات امنیتی آمریکا می‌داد مورد توجه و تأکید قرار گرفته است.[۲۷]

۵. تأثیرپذیری از اسطوره‌های فرهنگی

در آغاز باید توجه داشت در چارچوب مباحث نظری‌ای که در مورد همبستگی یا تعامل میان فرهنگ و الگوهای تصمیم‌سازی خارجی ارائه شده است، آمریکا و چگونگی اثرپذیری سیاست خارجی آن از مقوله‌ها و جهت‌گیریهای فرهنگی، از مطرح‌ترین مصادیق عملی محسوب می‌شود. به عنوان نمونه می‌توان از تحلیلگرانی سخن گفت که بر مبنای رویکرد تاریخی، سیاست خارجی این کشور را متأثر از مفاهیمی چون لیبرال، استثناگرایی[۱] و نژادپرستی[۲] می‌دانند.[۲۸]

در این زمینه دیدگاههایی که بر مبنای مفهوم «اسطوره»[۳] به رفتار خارجی آمریکا توجه دارند، از گستردگی و جامعیت خاصی برخوردارند. در این خصوص عنوان شده است که نوع سمت‌گیری و نقش ملی دولتمردان این کشور نسبت به جهان خارج از مقطع انقلاب استقلال ـ و حتی پیش از آن ـ تاکنون، همواره تحت تأثیر اسطوره‌های فرهنگی خاصی چون اسطوره

---

1. Exceptionalism
2. Racism
3. Myth

شکست‌ناپذیری فناورانه[1] اسطوره شهری بر فراز بلندی[2] ـ که ملهم از اندیشه پیوریتنی بوده و آمریکا را به عنوان نمونه‌ای دموکراتیک و ناجی جهان ترسیم می‌کند ـ اسطوره بازار[3] که در آن آمریکا به عنوان مروج و توسعه دهنده رویکرد اقتصاد مبتنی بر درب‌های باز[4] در دیگر نقاط جهان مطرح است،... قرار داشته و دارد.[(۲۹)]

به طور منطقی دامنه اثرگذاری اسطوره‌های فرهنگی مزبور بر تصمیم‌گیریهای کلان مربوط به رفتار خارجی، به حوزه تصمیم‌سازیهای امنیتی نیز قابل تعمیم است. در این مورد مصادیق کاملاً آشکاری را حداقل از دهه پایانی قرن نوزدهم، یعنی دوران تئودور روزولت که مقارن با موج بین‌الملل‌گرایی این کشور است، می‌توان مشخص کرد. نکته مهم این است که همگام با توسعه نقش جهانی آمریکا بعداز جنگ جهانی دوم، به رغم فراز و فرودهایی که در زمینهٔ اتکا بر منابع سخت و نرم ـ به ویژه اسطوره‌های فرهنگی ـ قدرت پیش آمده، در چارچوب سیاستهای اعلامی و اعمالی تمام کابینه‌های دوران جنگ سرد این کشور، می‌توان ردپایی از تقیدپذیری نسبت به مقوله‌های فرهنگی و اخلاق‌گرایانه را در قالب حقوق بشرگرایی، دموکراسی، آزادی‌طلبی و... مشخص کرد. مسلماً این قبیل مواضع را باید در فضای مباحث نقادانه‌ای مورد توجه قرار داد که بیش از هر چیز بر تناقض‌آمیز بودن رفتارها و مواضع اخلاق‌گرایانه آمریکا در سطح بین‌المللی تأکید دارند.[(۳۰)]

1. Technological Invincibility
2. City on the Hill
3. Market Myth
4. Opwn Door

٦. اهتمام خاص نسبت به چگونگی تعامل میان «هویت و انسجام اجتماعی» و «ملاحظات امنیتی»

یکـی از ملاحظات بنیادین جامعه نوپای آمریکا، احساس نیاز به ساختارهای نمادیـن جدیـدی بـود کـه معانـی تأسیسـی و هویـت جمعـی مهاجران اولیه را متناسب با شرایط نوین آنان فراهم آورد. این روند سازگاری با شرایط جدید که در نهایت به ظهور مبانی هویت آفرین منجر شد، همواره از مقدمه‌ای ضروری و خدشـه‌ناپذیـر در جهـت تحقـق انسجام اجتماعی مطلوب جامعه محسوب شده اسـت. در واقـع، آمریکائـیان مـوج «ملـت‌سازی» خویش را بر مبنای «ارزشهای مشـترکی» بـنا نهـادند کـه فراتـر از تمامـی گسسـتهای قومـی و نژادی، مذهبی، زبـان‌شناختی و میراث سیاسی، زمینه‌های پدیدار شدن نوعی «سازگاری مشترک» نسـبت بـه وضـعیت جدید را فراهم آورد.[(۳۱)] پیامد منطقی و طبیعی این فرایند، تحت عنوان «آمریکایی کردن مهاجران»[۱] مورد تأکید قرار گرفته است.

مسـئله مهـم ایـن اسـت کـه این سطح حساسیت نسبت به هویت و انسجام اجتماعـی، بـه دامنه رابطه متقابل میان این مقوله و الگوی نقش‌آفرینی آمریکا در سطح بین‌المللی نیز تعمیم یافته است. در این مورد می‌توان به تحلیلگرانی استناد کرد که پیامدهای جنگ سرد و موقعیت جهانی ایالات متحده در آن را با ضریب هویـت‌زایـی مشـترک میان ملت و دولت در ارتباط مستقیم می‌دانند، و به همین نسـبت فروپاشـی شـوروی یـا «نـبود دشـمن» را بـه عنوان عامل مخدّری برای انسجام اجتماعی جامعه آمریکا مورد نظر قرار می‌دهند.[(۳۲)]

بـر این اساس می‌توان تأکید کرد که در روند تصمیم‌سازی امنیتی این کشور، مسـئله هویـت و انسـجام اجتماعـی و مـیزان اثرپذیـری آن از خطوط راهنمای سیاستهای امنیتی همواره مورد توجه تصمیم‌سازان این عرصه بوده است.

---

1. Americanization of Immigrants

۷. نخبه‌گرایی در روند تصمیم‌سازی امنیتی

همان گونه که در مباحث نظری اشاره شد، باید آمریکا را از جمله کشورهایی دانست که از روند تصمیم‌سازی امنیتی تکثرگرایانه با حضور طیف گسترده‌ای از نخبگان صاحب نقش در این روند برخوردار است. در این زمینه باید به مقوله «همگرایی منافع نخبگان» توجه خاص داشت. براساس این بینش که می‌توان آن را «نخبه محوری» تعبیر کرد، رهبران سیاسی و اجتماعی بر محور اهداف ملی به اجماع رسیده‌اند و بر این اساس طرز تلقی و ایستارهای متفاوت آنها چندان در اصل قضیه تغییری ایجاد نمی‌نماید.(۳۳)

به طور منطقی دانستن چگونگی تعامل میان نخبگان مؤثر در تصمیم‌سازی خارجی و امنیتی، نیازمند اهتمام خاص به متغیرهای دیگر چون «دیدگاه کثرت‌گرایان»، «افکار عمومی و اثر آن بر جهت‌گیری کلان دولت»،... خواهد بود. پرداختن به این مضامین در چارچوب اهداف اولیه این مقال نمی‌گنجد، با این وصف، یکی از مهم‌ترین جلوه‌های مفهوم نخبه‌گرایی در سیاستهای امنیتی را می‌توان در دو مقوله «فکر گروهی» و «مراکز مطالعاتی» شناسایی کرد.

بررسیهای مربوط به همسویی[1] خود با دیدگاههای یک گروه کوچک، یا به تعبیر اروینگ جانیس «فکر گروهی»، به مطالعه تصمیمات شاخصی در تاریخ معاصر سیاست خارجی آمریکا پرداخته است. در این زمینه حمله به خلیج خوکها در سال ۱۹۶۱ واکنش به تجاوز کره شمالی علیه کره جنوبی (۱۹۵۰)، تصمیم برای ارائه و اجرای طرح مارشال، تصمیم برای تصعید جنگ در ویتنام، تصمیم‌گیری قبل از تجاوز ژاپن به پرل هاربور و بحران موشکی کوبا در سال ۱۹۶۲ مورد توجه این گروه از تحلیل کنندگان روند تصمیم‌گیری خارجی آمریکا قرار گرفته است. ناگفته نماند که در این میان نشانه‌های خاصی چون «خطر حذف فکر انتقادی و مستقل برخی از اعضای گروه»، «امکان شکل‌گیری تصمیمات معیوب و با کیفیت ضعیف»، «تسلط توهم آسیب‌ناپذیری»... بر سازوکار فکر گروهی مترتب است.(۳۴)

1. Conformity

شایـد یکـی از مهم‌ترین مصادیق استیلای سازوکار فکر گروهی به عنوان نمادی از نخبه‌گرایـی در رونـد تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا، در کابینه کنونی این کشور متشکل از گروه محدود و همفکری از نومحافظه‌کاران امنیت‌گرا، قابل شناسایی باشد.

متغیـر «مراکـز مطالعاتی» و مؤسسات پژوهشی نیز از دیگر مواردی است که در عرصـه تبییـن نخبـه‌گرایـی در ملاحظات امنیتی آمریکا باید مورد توجه قرار گیرد. بـه نظـر مـی‌رسـد یکـی از بهتریـن نمونـه‌هـای ایـن معـنا را در رونـد تصـمیم‌سـازی کابیـنه ـ دوم ـ بوش می‌توان مشاهده کرد. در توضیح این مطلب بـاید افـزود در رونـد پردازش اندیشه‌ها و برنامه‌های مورد نیاز کابینه کنونی این کشـور، مؤسسـات پژوهشـی بـا گـرایش نومحافظـه‌کـاری از مسئولیت خاصی بـرخوردارند. بـه عـنوان مـثال بـاید از «مؤسسـه ابـتکار آمریکا برای تحقیق در سیاست‌گذاری عمومی»[1] سخن گفت. اهمیت و ضریب اثرگذاری مؤسسه مزبور را در صـحنه سیاسـت خارجـی آمریکا می‌توان از این مهم دریافت که بوش در ۲۶ فوریه ۲۰۰۳ خطوط اصلی اقدامات دولت خود را مخصوصاً در قضیه عراق، در اجـلاس سـالانه مؤسسـه مـورد نظر ایراد کرد. افزون بر آن باید توجه داشت AEI از اولیـن مؤسسـات آمریکایـی بـود کـه حمله نظامی به عراق را توصیه و مفهوم «تغییر رژیم»[2] را درباره عراق و برخی از کشورهای دیگر مطرح کرد.[۳۵]

نتیجه‌گیری

بـدون تـردید گـام زدن در عرصـه مطالعـات مـربوط بـه آمـریکا، نیازمـند بـرخورداری از نگاهـی جـامع‌الاطـراف و حقیقت‌طلب است. نگرش چندبعدی زمیـنه لازم را بـرای شناسـایی دقیق تمامی مؤلفه‌های سخت‌افزاری و نرم‌افزاری مـربوط بـه این کشور را فراهم می‌آورد؛ حقیقت‌طلبی نیز مدرسان طریق بررسی

1. American Interprise Inritute for Public Policy Research – AEI.

2. Regim Change

قابلیتها و توانمندیهایی این جامعه خواهد بود، هر چند ممکن است نتایج حاصله با پیش‌فرضهای محقق نیز همسازی نداشته باشد.

دو ضرورت مذکور در بررسی حوزه‌های امنیتی این کشور، به ویژه بازشناسی روند تصمیم‌سازیهای مربوط به آن، از اهمیت بیشتری برخوردار است. براین اساس در تبیین اصول و ملاحظات ناظر بر حوزه تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا، دامنه تحلیل را باید فراتر از مقطع جنگ سرد برد و بعداز آن را مورد توجه قرار داد و در گسترهٔ تاریخی که حتی سالهای اولیه پیروزی انقلاب استقلال را نیز در برمی‌گیرد، به واکاوی این معنا مبادرت ورزید؛ چرا که بخش مهم و قابل تأملی از مبانی رفتاری دولتمردان و تصمیم‌گیرندگان این کشور به گذشتهٔ هویت یافته از تحولات قرون ۱۸ و ۱۹ ارتباط می‌یابد.

افزون بر آن، زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی شکل دهنده به هویت کلان جامعه و دولت آمریکا، از ماهیتی سخت و در عین حال نرم‌افزاری برخوردار است. در واقع از آنجا که توجه افراطی به ویژگیهای امنیتی ـ استراتژیک نقش جهانی این کشور، باعث شده است که بررسی سازوکارهای مورد نظر تصمیم‌سازان امنیتی ایالات متحده در زمینه بسیج منابع نرم‌افزاری چون حقوق بشرگرایی، ترویج فرهنگ و ایده‌آلهای آمریکایی، اشاعه اقتصاد لیبرالیستی،... به گونه‌ای بایسته مورد توجه تحلیل‌گران قرار نگیرد، در این پژوهش سعی شد بر چگونگی تأثیر مقوله‌های مزبور (نرم‌افزاری) بر ملاحظات امنیتی این کشور تأکید شود.

اما مهم‌ترین کار ویژهٔ این پژوهش را باید در تأمین اهداف علمی ـ کاربردی آن برای حوزه تصمیم‌سازی امنیتی ایران جستجو کرد؛ به عبارت دیگر، آشنایی با ظرایف تصمیم‌سازی امنیتی آمریکا به عنوان مهم‌ترین حوزه تهدیدات امنیتی جمهوری اسلامی ایران، علاوه بر پیشبرد عرصه تهدیدشناسی، دست‌اندرکاران مربوطه را نیز با اهمیت مسلح‌سازی سیاست‌سازی ـ امنیتی ـ به بررسیهای علمی واقف نموده ضرورت آمریکاشناسی بر مبنایی علمی ـ کاربردی را آشکارتر می‌کند.

یادداشتها

1. Newmann, William, ***Managing Natioanl Security Policy: The President and The Process***, Pittsbugh, University of Pittsburgh, 2003 p. 4.

2. Sarkisian, Som ***V.S. National Security***, colorado, Lynne Rienner Publishers, 1995, pp. 9 – 10.

3. I bid.

4. I bid.

۵. حمیدی‌نیا، حسین، **ایالات متحده آمریکا**، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۲، ص ۴۶۰.

۶. سلیمی‌بنی، صادق، «منابع و نهادهای اثرگذار بر سیاست خارجی ایالات متحده»، ***اطلاعات سیاسی - اقتصادی***، شماره ۱۷۶ – ۱۷۵، ص ۵۸۰.

۷. همان، ص ۵۹.

8. Managin National Security Blicy: The President and The Process, op. cit, p.5.

9. Walcott, Charles & M.Hult, Karen, ***Governing the White House Lawrance***, University Press of Kansas, 1995.

10. I bid, pp. 6 – 8.

11. I bid, pp. 5 – 6.

12. I bid, p. 9.

13. I bid, p. 5.

۱۴. راف استینک و برین تاربیت، «طرحهای درگیری صحنه عملیات: ابزار استراتژیک یا اتلاف وقت»، ترجمه مریم ملانظر، فصلنامه **سیاست دفاعی**، شماره ۳۵، تابستان ۱۳۸۰، صص ۱۰۸ – ۱۰۷.

۱۵. هالستی، کی. جی. ***مبانی تحلیل سیاست بین‌الملل***، ترجمه بهرام مستقیمی و مسعود طارم سری، تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۰، صص ۱٦٦ - ۱٦٥.

16. Rieff, David, "Whose Internatonalism, Whose Isolationalism", ***World Policy Journal***, Vol. X III, No. 2, Summer 1996, p. 1.

17. Krauthammer, Charles, "The Unipolar Moment" ***Foreign Affairs***, Vol. 70, No. 3, Spring 1991.

18. Leicester, Graham "From Dominance to Leadership: American's Place in the World", ***The Political Science Quarterly***, Vol. 67, No. 1, Jan – March 1996, pp. 36 – 37.

19. Wallop, Malcolm, "American Needs a Post – Containment Doctrin", Orbis, Vol. 37, No. 2 Spring 1993, pp. 187 – 203.

- Wolfers, Arnold, ***Discord and Collaboration***: Essags on International Politics, Baltimor:, John Hopkins University Press, 1962.

۲۰. راست، روس و استار، هاروی، ***سیاست جهانی: محدودیتها و فرصتهای انتخاب***، ترجمه علی امیدی تهران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، ۱۳۸۱، صص ۱٦۰ – ۱۵۹.

21. Jr. Nye, Joseph. S, "Soft Power", ***Foreign Policy***, No. 80, Fall 1990, pp. 22 – 35.

- Jr. Nue, Joseph. S, "Redefining the National Interest", ***Foreign Affairs***, vol. 78, No. 4, (July – August 1999).

22. Clinton, Bill, "American Foreign Policy and Democratic Idea" ***Orbis***, vol. 37, No. 4 Fall 1993 p. 655.

۲۳. رنجبر، مقصود، ***ملاحظات امنیتی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران***، تهران، پژوهشکده مطالعات راهبردی، ۱۳۷۸، ص ۲۳.

۲٤. تاجیک، محمدرضا، «پادگفتمانهای امنیتی در جمهوری اسلامی ایران (۱۳۷۸-۱۳۷٦)»، ***فصلنامه سیاست خارجی***، سال سیزدهم، زمستان ۱۳۷۸ ص ۹۹۲.

25. Lipset, Seymour Martin, ***The First New Nation***, The United States in Historical and Comparative Perspective, (New york, Anchor Book Doubleday & Co. Inc, 1967, p. 103.

26. Kissingner, ***Henrry, Diplomacy***, Sydney: Simon & Schster, 1994. pp. 31 – 32.

27. Huntington, Samuel, "The Erosion of American National Interest", in, (http://www mtholyoke. edu/ acad/ intel/ hunting. 3. htm. sep. Oc. 1997).

28. Twing, Stephen. W, Myths, ***Models and U.S. Foreign Policy***, The Cultural Shaping of Three Cold Warriors, (London: Lynne Rienner Publishers, 1998).

29. ***I bid***, pp. 2 – 7.

۳۰. ذکـر ایـن نکـته ضـروری اسـت کـه در کنار منابع فراوانی که در این زمینه وجود دارد، کتابی تحت عنوان ***نـرم‌افزارگرایـی در سیاسـت خارجـی آمـریکا*** به قلم نویسنده در دست انتشار است که شاید بتواند در این زمینه قابل استفاده باشد.

31. Potter, David. M, "The Quest for the National Character", in, John R.M. Wilson(ed), ***Forgoing the American Character, Readings in U.S. History to 1877*** (Vol. 1), (New Jersey: Prentice Hall, 1991).

32. "The Erosion of American National Interest" ***op. cit.***

۳۳. ***سیاست جهانی: محدودیتها و فرصتهای انتخاب***، پیشین، صص ۲۹۸ – ۲۹۷.

۳٤. همان، صص ۳٦٤ – ۳٦۳.

۳۵. سجادپور، محمدکاظم، «کالبدشناسی مؤسسات پژوهشی آمریکا: محافظه‌کاران جدید، ایدئولوژی و پژوهش در سیاست خارجی»، ***فصلنامه سیاست خارجی***، سال شانزدهم، زمستان ۱۳۸۱.